

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

ش-۷۷۳۱

| | |
|---|------------------------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی | |
| کتاب: <i>مکمل لسان</i> (جلد اول و دوم) | |
| مؤلف: <i>ابوالمحسن محمد بن حسن البرصی</i> | شماره ثبت کتاب: <i>۷۸۰۴۸</i> |
| موضوع: <i>سوره قمر</i> | شماره قفسه: <i>۵۵۲۹</i> |



Handwritten notes in Persian script, including 'سوره قمر' and '۵۵۲۹'.

مجلس شورای ملی
۱۳۱۴۴



بَلَّغُوا قَوْلَ يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ مَا كَانُوا بِوَيْسَتِهِمْ

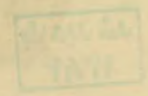
این حدیثی که در این سفر مذکور شد و در کتب دیگر با او ترکیب نیست را از تمام اندک
و کما را نشان داد و احوال اهل ایمان و از فعال اهل زمین و آسمان خود را و از
همه بر زبان آورید و آنچه از آن کتب بازید و کتب خود را اندر هر چه احوال و احوال
نیزه شریک را بخواند و بدان که آنچه آیت را بر او داد، بودند از عدول و اعراض
و از خلاف آیت بیان کرد و گفت هیچ آیتی از آیات خدای بایشان نیامد الا که آیت
بدان گفتند و در وی چه اندیش این همه حق بایشان بدو را تصدیق بکردند
و بهر چه زن داشتند حلقی را که از زمین آمد است و کتاب خدا و مصطفای ایشان
استفرا کردند و افسوس داشتند بر زود بود که بایشان آید و خبر بایشان است
و کرد همچون عاقبتان بداند و عذابان بدیشان رسید **الزُّبُرُ وَ الْكُتُبُ**

هَلْ كُنَّا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّ كُفَّٰرًا ۚ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَّبَتْ

وَ اَنزَلْنَا النَّبَاَ عَلَيْهِمْ بَيِّنَاتًا ۚ وَ جَعَلْنَا الْاَنْفُسَ الْخٰسِرِيْنَ

خَوْفِهِمْ فَاهْلٰكُۙ كُفَّٰرًا ۚ يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ اِنَّا اِنَّمَا نَعْبُدُ

قریب آخرین آیه در سبیل قرین و قریب فرمود و گفت ایانی بیند و در این
این کار آن که ما ایندین و اهل کفر را پیش ایشان اهل زمین را که ما ایشان را بگفتیم
از احوال و درازی غر و قوت و اجسام و اموال و اولاد که تا ما ندانیم چون قورنوح و قورعاد و
و غیرتادیم از اهل ایشان با زنی زن و بکردیم در زیر کتبها و جاهای ایشان سوپهای
انکه ما این همه نعمت و عین و تابید که ایشان را دادیم ایشان را آدم انسان و ما
و کما که ندانم بواسطه و سبب کما که کرد که ایشان را هلاک کردیم و کرد و کما که



ایمان عوض ایشان بیا فریم

فَلَمَّا رَأَوْهُ يُمْدِدُهُمْ قَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا صُحُفٌ مُنشُورَةٌ وَقَالُوا لَوْلَا

عَلَيْهِ سَلَامٌ وَلَوْ أَمَرْنَا لَكَ أَفْضَىٰ لَأَمَرْنَا ثُمَّ لَا تُلْقُوا وَرَأَيْتُمْ

مَلِكًا لِّبَعْلَتِكَ اَرْجُلًا وَلِلْبَيْتِ عَلَيْهِمُ الْيَمِينُ وَلَقَدْ اسْتَفْتَيْنَا

وَلَيْسَ مِنْ قِبَلِكُمْ خَافٌ أَلَّا يَدِينُوا دِينَكُمْ إِنَّمَا يُنذِرُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

نصرت الحارث و عبدالله و الاینه و توفیق خورشید گشتند ای جوان یارویم که انکار
نیاری خاص اجماع فرشته تا او ای دهند که از نزدیکانست و توفیق خداوندی و تعالی ازین
وجود آیتان خبر داد و گفت ای محمد اگر چنان باشد که ما بر تو کتابی فرستیم که را غفلت
که یا فلان بن فلان لهذا کتابت می شد ایلیک آیتان این کتاب را می بینند و پست
می بیایند هم بران ایلیک یاورند انکار که فراسند گویند که نیست الاحادیث و روایات
و گفتند این که فران که جبار و فرشته فرستد ای محمد که فرستیم عیسی علیه السلام را
یاورند آنکه محقق قضای تحمل جلالت ایشان کنند امر را نه شود و کار را نکرده و حکم
آنکه امر محقق خواهند ایشان محقق نه شد و اگر امر ایشان بدیم و فرشته فرستیم و یا
او را امری که ایمان حق صورت می فرستیم را او را نتوانند دید چه امر را و صورت فرشته
از لطافت ترکیب او را نتوانند دید که حق که جبرئیل علیه السلام بود بیکه سوره الفاتحه را می آید
صورت طی و آن فرشته ای که با بریم اندر صورت همانان بودند و آن دو فرشته که نزد
پیغمبر علیه السلام اندر صورت دو خصم بودند و چون خبر داشتند و آیتان بر صورت بران آید
ناتوانند که فرشته اند با آدی بر آیتان ملتفت شود و انکاران بپس را با خود حاکم و برای آنکه حق
فرشته بصورت آن فعل او بود ما بر ایشان پس شایم آنچه بر ضعفا و عوام حق نماند حدیثان عوام

مستغفار

و ضعافا استندند که اگر این محمد بن موسی فرشته بودی و این لایزال بودی که خدای تعالی
بپسندد که خداوند را که خدای شما چنین گوید که من آنچه در میانم بگفت که اگر چنین
بایستد و این تقدیر است و تقدیر محال و او در شده لو کان فیما آتیه الا الله المستعان
و قوله فذل ان کان الرحمن و کذا فاما اولک العابدین انکه در سوره اهلان آمده
و بخود داد و گفتند که اگر این کاران بر تو مونس میدادند و محرابی می گشتند بر تو
بر سوا از یکدیگر مرام بامونس داشتند لیکن رسولان و ابرام زبان نکرده اند بآن خود
کردند عطا نیک فرود آمد بآنان جزای او و باله عتاب و انجمایان استعدای کردند
در میان این قوم روح و نور و عادت شود بآنکه این افراد استعدای آخرت

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ

قُلْ إِنَّمَا فِي السَّعَادِ وَالْأَرْضِ قُلُوبُ اللَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيُحْكَمَ

الْحَيْمَةُ الْقِيَمَةُ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِي نَحْنُ حَسْرُوهَا أَنْفُسُهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

خواجه و تقاضا کرد که بگوی ای عزیز من باعث آنکه بروید و نیکی کنید آنگونه بود
تا آنکه علو آیت مرا کذب می گفتند و می کردند با ایشان جد رفت بعضی را یاد ملاک کرد
و بعضی را برین فرمودم و می دانم هیچ کس که گفت بگو این را و بر سر ایشان که گشت
بند در آسمان و زلفت اگر بوی و دهن ایشان چست است و اگر جواب ندهند تو جواب
بگو که خدا برایت بکلام خود و برین برای آنکه او افزه استعاره خود و موجود آورده است
از حیوانات و اجزای بر حق خود و برای شمارت بر زبان خود نوشته است که بر شمارت
و حکم که بداند و بخرد و اجب که بداند است و از غایت آنکه اینجا واسطه در بیان
باشد خواهی که بداند و بر حق کند و این استعطا از اسماء ذات ثانی است
و بدین خود و روی دیگر او نهند که با احار گفت اولین چیزی که خدای تعالی نوشته

و ظلمان برینیداد کوه فلاح و طغریا بند و ظالم اینجا کافند و یاد کن ای محمد و پیغمبر
آز و زهره را گویم انرا که شرک را شدند و با خدای یبار گرفتند که بجا اندازان نماز و
کعبه که ایان ابناء و شرک را خداوند

إِنَّا أَنقَلْنَا إِلَيْكَ رُسُلَنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ أَنْتَ كَرِيمٌ كَذُوبًا
عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ چون خدای تعالی بفرمود
و افتخار ایان گفت مخصوص این همه جهان بود که ایان از شرک و غیر خود بگریزد
و گفت بخدای که او یگانه و پروردگار است که ما شرک نمودیم بگری بحد که ایان بگوید
دریغ گفت در نهامی خود بگویم بخدا پروردگار از آنچه امید داشتند و آن
ایان بود که آرزو از ایشان گشتند و سعی ایشان مایل گشتند و آخره بجا آمدند
قبیح از آنکه معارفه روی باشد اما این جماعت دریغ گویند بر خوشتن و لیکن بدانند
آنچه گویند دریغ نیست بنده اند که در آن گشتند و در آن گشتند و در آن گشتند
خی تر که گشتند ندانند که اعتقاد ایشان در تلبیس شرکست این بر خوشت دریغ باشد
برای که دریغ میری باشد که خیر خلق جز باشد اگر گویند داند که خاست و اگر
این تعالی کند که نداند که دریغ است این وجه طاعت باشد ابو علی گفت این خبر
خدای داد ایشان که ایشان در قیامت گویند و خبر دهند از احوال و اعمال خود در دنیا که
در دین چنان کار بریم که برگردیم و بر روی این نشان از شفاعت پرستم و طاعت و قیامت
یو بود امروزان معبودان انرا کم شدند و طاعت و عبادت ایشان را بابل اند فذلله قوله
و الله ربنا ما كنا مشركين وقوله وصل عنهم ما كانوا يفعلون
و در او بود که این در حال دشت و تحریر گویند که از احوال و اوقات قیامت چه می باشد
که بای عقل ایشان بر جای ماند عبادت است و بپایان باشند بپایان و روی نشان
نمایند و ما هم بیکاری و لکن انوشد
يَسْمِعُ لَكَ وَجَلَّتْ عَلَى قُلُوبِهِمْ كَيْفَ أَنْ يَفْقَهُوا وَأَنَّا

وَقُرْ وَأَنْتَ كَذُوبٌ لَا تَتُوبُ إِلَّا جَاهِلُونَ بِجَاهِلُونَكَ
بَعُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ هَذَا إِلَّا أَطِيعُوا أَوَّلِينَ وَهُمْ يَتَّبِعُونَ
عَنْهُ وَيَسْأُونَ عَنْهُ وَإِنْ يُنْصَحُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ يَشْعُرُونَ

ای شیطان و ولید مغیر و شبیه و امیه و ابی بن خلف و نصر بن الحارثی و بنو جند
سوار صولان و عیبه بشندند و قرآن را استماع کردند تا آنکه بایکدیگر گفتند که چگونه
قد ایندین را که محمدی خوانند و میگویند بقرکت این از جبرئیل اساطیرت گن
با تهای صیبه و او اخبار که گفتن کان نبیله یاد و تفهیم و حکایت کردی خدای تعالی
از آن فرستاد بگفتن این کافران کی هست که تو سخن نوی شور و بیکدیگر شبیه
نخستند و خبر عیض حاصلی شود بپایان عثمانی کنی اند که در دل پوشش دارند که مانع
از آنکه خبری بدانند علم بدور و یا بدانند که باقر و ضلالت الفت دارد سخن تو در گوش
ایشان خلای که بر خستند ازین یلیم ترین آنکه گفت الحمد لله قلب لا یفقهون بها
و گفت عین لا یفقهون بها و گفت اذان لا یسمعون بها و از هر دو بلین تر آن
فی ذلک لکن کثر من کان له قلب ففی ذلک اذینان در بلفه نفی علم گفت دل ندارند
برای آنکه دل برای داشتن بایده چون ندانند مانا نکار که دل ندارند و نفی حضور کرد ایشان
در آشتیند چون غایب اند چون مستغنی شوند نکار که می شوند چون می شوند ندانند که
خود نیستند حضور و نیست ایشان کی است مگر روز ندانند ایشان بیکدیگر است سواد
عیضهم و ما هم از ایشان توقع علم چگونه کنی که کوفی ایشان دل ندارند که عمل
مرحوم بله قلب الحارث فقر الحارثی از این و چون معنی حکمت بود یعنی ای حکم
کردیم و ما میزدیم و حکم بر جبری و نفی بود که می کرد علیه همچنان بود یعنی در ایشان
بود و در کوشهای ایشان کلافی مار تو پوشش دهی ایشان که مانع علم و ادراک و کفرانی
کوش ایشان حکم کردیم که جبر است و او معنی گفتن این عادت باشد از حد

و منع لطف علی تبیل العقوبه انکه گفت و این جزو است که هر آنکه در چهار وقت و
ایمان یارند جزو این است که کافی که معلوم از حال ایشان است که بر کفر میزند تا رسول
غیر خود را یار ایشان مقرر کند اندو از این مطلع منع کند ایمان از آنکه ایشان
انکه ببالند زیاده کرده و گفت عدا و اهل را یار بر کفر بجای بریده است که چنانچه
و با تو بجاده و خصوصیت می کنند و قرانی می شوند می گویند که نیست این ایمان
پیشینان و حدیث ایشان انکه در صفات ایشان کرده و گفت چه می کنند که در میان
از و از ایشان از سماع کلام او و از بحالت او و نظیر معجزات و فی می کنند ایشان
از آن دور می شوند و گفته اند که این است در باب اولی مد در موسی که حاضر بود
کمی خواستی که رسول را اینا کنند ما نکردی برای خویشی که نزد او را بود و لیکن
خویش را اند و انان را و دور و راستی مخالفان در تفسیر آوردند اند که در حق او بود که
و درین باب حدیثی و سری شناسی آورده اند و آن است که رسول صلوات الله علیه
گفت یا ای ایمان بن حرا و دری گفت می دادم که تو رسول خدا بودی و در حق ما و در حق
ملامت مردان احتیاجی که و چون سجد از قریش خواستی که او را بر بخانند و بر حمایت کرد
و در کعبه داری و صنف و الله و صلوات الله علیه حق او است و التقریب قنیا
فاضح امرک علیک غضا و فی بره قریب الی الله عز و جل و روح حق و زفت اند
و فی صدقه گفت تم امینا و عرض دنیا لا محاله انه من جزایان الهی و دنیا
لو لا الله معاذ خدای ^{بند} بوجد حق بخاک می آید هر که این ایمان را تا می کشد
و اند که این بیشترین حق است و نه ملایم ایمان است و نه بقره و شانه و نه باقی
مفاصل است میان این بیت با بیات اول برای آنکه بیت اول سخن مضرب است و
قطع طبع کفار از آنکه دخی و راستند آنکه او زنده باشد بیت دوم است و در ادا
رسالت و تحریف تقویت ایمان ایشان که کافران باشد و متخلف نسبت و در حق
خیم او ادا می رسالت و برسم گفت و لقد صدقت ما بین عین ایمان خواست برای آنکه
میفرمود باشد و لغت ایشان میان آنست یک و صد گفت و اگر این دلیل کفر باشد
دلیل ایمان چه بود و بیت چهارم از است برای آنکه دین او از جمله دینها بهتر است و آن

فرمود

گفتند خود در چنان ایمان باشد و بیت باز پس هم عدا و اند که عدا را از این است که
منافق است و چون او در می حال بود که در چند بیت مناقضه گوید و این منافقین
الا انهم و این کافران هلاک می کنند الا نفر خود را و خود اند که در این مدله
بجودی کنند و لغت می اند و فی الواقع التبار فم اوا
یا کیتا نرد و لا کذب آیات ربنا و نکون من المؤمنین
بیل الیهم ما کما و انجفون من قبل و لود و العاد و الیهم
عنه و انهم کاذبون و قالوا ان هی الا حیواتنا الدنیا
و ما نحن بمبعوثین انکه بر سبیل تعجب گفت ای محمد چون توبه بخانی را که
دو رخ شان بر عذاب و عقاب و خوفند و وقوف باشند و بارانند و درخشان
تا عدا و نبودند را بخای باشند گویند ای کاشی را با دینا برده نبی و کاشی را که نبی گویم
اگر گویند چگونه نباید که ایشان قنای روح کنند معارف ایشان دوری و در حق است
که واجب نیست که همه معارف اهل آخرت مروری باشد بلکه آنچه ایشان از احوال آخرت
بخبر شدند باشند از عرش و کرسی و لوح و قلم و تراز و حساب و کتاب و ثواب و عذاب
و بهشت و دوزخ و صراط و فرشتگان همه معاینه می بینند چون خبر ایشان عیان شود گمان
ایشان تغییر کرده اند که جزو واجب بود که به صورت عایند و در او بود که ایشان را بداند
ارند آنکه فرمود که نه به کار این بود که بداند ایشان را آنچه پیشین از این پوشیده
از احوال اهل قیامت و بعد شود و ثواب و عذاب که از سبیل و معارف پوشیده می داشتند
و باید دانست آنچه ایشان را پوشیده می داشتند از خلفا بر خود می کردند و می گفتند
که ما آنکه نه چنین باشد که بعد می گوید آنچه پوشیده می داشتند از خلفا معارف می کرد
ظاهر شد ایشان و ای محمد ایشان با دنیا رجوع می کنند که ایشان را بداند و می کنند همه

برای آنکه گناه باشد باشد بزرگتر از آنجا که از درج پند و ما جبر را بر پشت
و در دعا آمده علیه السلام آن است که هَرَبْتُ إِلَيْكَ يَا قَاتِلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
آنها شاء ما برزاون بدجبری است بجهت ایشان از آنجا گرفته اند از خداوند
آنکه حق تعالی مذمت و تنقصه کرده زندگانی بسیار نامردمان درو رغبت کنند
و دست از اعمال آخره بدارند کفایت زندگانی دنیا مگر بازی چون
لُكَّانَ که درو هیچ فایده نباشد و لغوی و بازی چون لغو همان از سماع و قریبی
و غیر آن که از آتشی نباشد و برای اینست که سرای تو است بجز استقیما
یعنی بهشت و این لفظ باطل و غایت باشد از آنجا که درو حشر درو بود از حشر
و بقیه حق کنند بر بهشت آفکایعقلون ای عقل ندارد و جزو کارهای

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ إِلَٰهٌ لَّذِي يَقُولُونَ وَإِنَّهُمْ لَكَايِدُونَكَ
وَلَكِنَّ الْقَائِلِينَ بِالْبَايَاتِ يُخَدُّونَ وَلَقَدْ كَذَّبْنَا
رَبَّنَا قَبْلَكَ فَصَبْرًا وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
وَلَا تَتَّبِعُوا الْآيَاتِ الْكُفْرَاءِ لَقَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ
رُسُلٌ

حق بخانه و تعالی این است در خوشی داد رسول را و گفت ای دایم و بی خبر باشیم که
ترا دلت می کنند و اندو مکنی که باشند بجهت ایشان که بیدار خوشی داد که از حق
کرد او و گفتار ایشان با ایشان رسانیم چه آنچه گفته اند و تران نسبت کرده اند از خود
گناهات و جنون بر ما پوشیده نیست پس بقیوت که ایشان تران دروغ زن شود اندکند
یعنی ایشان جنری یارنده نبهتی که تران دروغ زن کنند و حق توان باطل کردند
و حق دیگر است که ایشان تران دروغ زن خود دادند که ایشان تران پیش ازین آرزو شد

بنا

چنانکه در اخبار آمده است که کافران رسول را پیش از نبوت خدا این خوانند
و این معروف بود تا او اوطایه رخا و گفت این آینه آینه است محمد و حق
معتقد است که خدای تعالی رسول را بر سبیل نبی گفت که این کتیب که با حق
دنه در حق تو می کنند این با حق است برای آنکه تو رسول خودی از منی بر مرجه با تو کنند
باین کرده باشد با حق و آنکه انشا اله این آینه باشد بخود این نه کتیب
خود است بلکه خود و انکار است منت آنکه بر سبیل نبی گفت که با حق این معامه
کنند و کتیب با آنکه پیش تو بود اندم این کرده اند ایشان صبر کردند
برای آنکه کتیب بجا بند و در حق خود که ایشان کردند با صبر و یاری ایشان
أَلَا الضُّكْرُ مَعَ الصَّبْرِ وَ أَلَا الضُّكْرُ مَعَ الصَّبْرِ نَصْرًا بِصَبْرٍ بَكْرٍ
و فرج بادشوار آسانی بود و تو برای صبر کن که آنچه من گفت که کن از بد تو
کردن ما بیدار القول لکن و خبر غیران پیش تو رسید یعنی اخبار غیران
از بهر آنکه جمله اخبار بر سبیل پادش منم من قصصا علیک و
من لم نقص الخالقان باز و خوردن خود دل خوشی و اسوال ایشان از مندی خود
تا ما کار تو چنانکه باید ساخته کردیم و آن گاه که

عَلَيْكُمْ عَزَائِمُهُمْ فَإِنْ اسْتَكْبَرْتُمْ أَنْ تَتَّبِعُوا آلَافِ
فِي السَّاءِ فَتَأْتِيهِمْ بَآيَاتُهُ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ يَجْعَلُكُمْ عَلَى الْهَدَىٰ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا

من اینجا و این ای شما که بر تو بر کتیب علیه و اعراض ایشان از تو که تو را که از من
نمی پدید کنی یا بر همان نزد با حق این دین نبی با بر همان وی و از بهر آنکه ایشان
ایشان عندان ایمان دارند و لحا شوند مضطرب شوند که می تواند این برای
و بگوید گفته قطع طمع او از ایمان ایشان که اگر خدای واسی که در معلوم است و لا حق
هست ایشان که عندان اختیار ایشان دارند و احب بودی که اخبار کردی

و لیکن اینست که حق تعالی از ایشان دانست که هر یک که معتقد است که ایشان را از ایشان
ایمان نیاوردند چنانکه فرمود است و لکن آنکه ایشان و تو انصاف با حق تعالی
که فرمود که نباید که بندگان ایشان بخندند و عجز و کفر کنند از ایشان
و ایمان آوردن ایشان عاجز نیست و لولاه الله لجهلکم علی الهدی ما که ازین بگویم
خواهیم که ایشان را بر سر و قدر کنیم و ایمان آنکه قادر و توانم چنانکه گفت و گوییم
آنکه آنرا که گفتند که ما که ازین مانع است که اختیار است نه اجتناب
آنکه رسول خدا را می گوید از آنکه کار جمال کند از خیر و ناکسیر بر آنکه ایشان
فرمودند گفتند که کون من لیا علی ای عجز و جاهلان باشد آنکه کار جمال کند
و این دلیل نیست بر آنکه او کار جمال کند چه فی الما که در نکرده باشد
و قادر باشد بر آنکه چون که در آن برفت که فی با و تعلی و ادراک او را می کنند
آنان ببل و شکران منهی باشند نه از آن و شد که آنرا ترکت کنند چنانکه اگر ترک کرد
علت باطل شود و این دلیل کند که او دفعی ترک کرد و کسان ایشان می کنند که عمل با ترک بود
نمیکنند

يَعْتَصِمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَهُ بَرُّ جَعُونَ وَقَالُوا لَنْ نَرْكَبَ آيَةً

هَذَا نَبِيٌّ قُلْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَى أَنْ نَرْكَبَ آيَةً وَلَكِنْ أَنْتُمْ تَكْفُرُونَ

حق تعالی و تعالی بالغه فرمود در وصف ایشان بقلبتهم و اجابت دعوت و علم و انفعال
و عجز و ترک استماع آن و صفت جوابی که در حد که او جبری نبود ایشان را بفرمود که بگویند
در ترک استماع و قلبت انفعال و در جبری نبود چنانکه ما گفت و گوییم
و لکن که اینها را در کمال خود از آنکه در توانند و بر توانند انکسیت یعنی خدای
بجای ایشان توان داشت ایشان را اختیار خود ایمان نزد یک شود که ایشان در جمیع
و اجابت تو بر دکانند آنکه گفت رجوع ایشان با خداست چنانکه ایشان را بپندارند

آنکه بان معجزات کرد و آنچه ایشان گفتند گفتند که چنانکه کافران و مشرکان می گویند
و فرمودند بر معنی بر تو که چنانکه می و علم حق و که الهی چنانکه بخواند دیگر است
از قل و دریا و بدینها و احیاء موتی توای و عجز و ایمان را و بگویم که خدای تعالی قادر
بر آنکه آنکه می که شما از حق می کنید بفرستد و بگویند که بپندارند که اینها
و ایشان ایمان نیاوردند و طلب بر ایشان واجب شود ایشان را عذاب استصال باید کرد

وَمَنْ دَلَّ عَلَى الْآيَةِ فِي الْأَرْضِ فَلْيُحْذَرْ إِنَّ آيَةَ اللَّهِ لَخَبِيرٌ

مَافَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ نَبِيِّ نَزَّلَ فِيهِمْ نَحْمَدُكَ

همچو چنانکه نیست در زمین و هیچ برین که می برد در هوا و در آسمان که ایشان می گویند
مانند شا خلق و مژده و آید و روزی خوار و هر صفتی مثل بر عدد بسیار بود
متوالد و متناسل است که در خلق تا و لطف و تدبیر تا و دلیلت بر آنکه او را خالق و
مت در هیچ صفتی نیست که متاسر و ناظر تا دلیلت بر آنکه او را خالق و صانع و مدبر است
قادر و عالم و روح و موجود بر صفت کمال معنی که اند که معنی آیت است که می
همچون نمازند آنکه و چون نماز می برد و همچون نمازند شود تدبیر تا انصاف و عواطف
در صاحب حق می رسد و هیچ مظلومی را بر ظالمی حق نماز چنانکه گفت آن الله تعالی
يُصَفِّى الشَّيْءَ الْقَدِيمَ لِمَا أَهْلَهُ فِي خَيْرٍ وَ يَخْتَارُ مَا يَرْضَى مِنْ خَلْقٍ وَ يَخْتَارُ مَا يَرْضَى
عوض می آرند بساط عدل که بر سر اند و بر روی عدل می آرند و نازد شادی بگویند
حق را هر مظلومی که از حق دارد بر ظالمی خیر و داد خود را خواهد بخشود که اگر
امروز در ظلم ظالمی مظلومی هر دو آن ظلم می کردند ما نم آنکه خدای تعالی بگوید
که بر عرض دار تا که حق تعالی جمله حیوانات که بر عرض دادند همه را جمع کند
و انصاف کند میان ایشان آنکه آنرا گوید که خاک شوید همه خاک شوند چون
پسند نمایان حال کنند و گویند که این صفتی است که آنرا و این دلیلت بر آنکه

اِنْ هَدَيْنَا لَكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ لَكَ فِيهِ حَبْرَةٌ وَلاَ يَكُنْ لَكَ فِيهِ حَبْرَةٌ
 اَصْحَابُ يَدْعُوهُ اِلَى الْمَدِينَةِ نَبَا قُرْآنَ مَدِينَةِ هُوَ الْمَدِينَةُ
 وَاحِدٌ مِّنْ اَصْحَابِ الْمَدِينَةِ وَانْ يَقُولُوا الصَّلٰوةَ وَانْعَمُوا وَهُوَ الَّذِي
 اَلَيْهِ تَحْشُرُونَ آية عامت در جمله گفتار که سلطان از دعوت کردی تا با عادت
 می گوید که بگویند تا که با قبول نماز و دعوت شما ترک عتای کنیم که از بد کاران
 شما و جمله خلق است و نعم دهند و سود کنند است و پیش او در دنیا و آخرت
 و پرستیم بدین خدای چیزی که ما را نفع نرساند و سود ندهد از کار ما باشد اگر این بدین
 سود نخواهد کرد و کار ما را نرساند که استغفار است و سبیل اندازد یعنی اگر
 بخوایم و پرستیم و صحبت کنیم که هرگز بود که ما را باز کرده اند یا باز کردیم بر همان که
 آمد با شمس بر آنکه از خدای تعالی هدایت کرده است و ما خود معنی پس از آنکه
 ایا آورده ایم کافر شویم پس چون کسی که شیطان او را کمره کند و سرکش کند
 او را در زمین و او را حیرانی و سرشتی بود یا همین حالتی او را باری باشند که خوش کنند
 از او زان و گویند شریک ما آی نداشت و کیم و ترا ما با ویم تا او معذور باشد
 اگر از جای نماز کند و او با این همه گوشه خن را با ندهد و نرساند و فراموش
 انکه گفت بگویند که از هدایت هدایت خداست و هر چه جز از هدایت است ویت از ملامت
 ما را به هدایت خدای فرموده اند و فرموده اند که درون نهم و شهادت شوم فراموش خدا بدار
 پروردگار ما نیست و نرساند که باز بای دارید و از خدای پرستید ما بجا
 از معاصی عمل کنید که او آن خداست که شریک ما با او نخواهد بود
 وَهُوَ الَّذِي يَكْفِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ يَأْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي
 قَوْلُهُ الْحَقُّ وَكَهْ الْمَلِكُ يُؤْتِي فِي الصُّورِ عَالِ الْغَيْبِ الْمَكْنَانِ

وَهُوَ الَّذِي يَكْفِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ يَأْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي
 حَسْبُكَ وَمَا يَدْعُوهُ وَمَا يَدْعُوهُ وَمَا يَدْعُوهُ وَمَا يَدْعُوهُ وَمَا يَدْعُوهُ وَمَا يَدْعُوهُ
 وَانْ يَكْفِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ يَأْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي
 که کز است یا کز ای معجزه زنی تا این سید از خدای تعالی در روزی که گویند جمله خبرها را که
 باشد حادث شود باشد و حادث کرد و این امر معنی نیست بلکه عادت است از تحمید
 تکوین موجود است بر سبیل تشبیه با آنکه که چیزی که خواهد که باشد گویند باشد
 باشد و در وجود او یکصد هزار خدای عز و جل و ملک و اوست و بعضی صفت است
 این خطاب بصورت با تمامهای ایمان و روت از افرین و روا بود برین معنی که خود
 خلق تا آنکه بعضی باین می باشد و گفتار او حق است و او است پادشاهی در روزی که در
 در حضور در دست و دانی ایمان را شکا را اوست و حکم کار و در دست کردار و اوست
 و خبر است که رسول صلوات الله علیه گفت شب مرا با ابراهیم بود که صور در دهن گرفت
 و آن شکل سردی بود سردی در دهن او و در دهن او در دهن او در دهن او در دهن او
 در دهن او در دهن او در دهن او در دهن او در دهن او در دهن او در دهن او در دهن او
 از آن وقت که خدای تعالی او را با فرید و او را آخرید و خود در دهن او در دهن او
 فراموش خدای ابراهیم است که صور صفت من فرقت باشد یعنی مرقیان این خبر قول
 رسول صلوات الله علیه که گفت که صفت نام و نام و صاحب القرن العظمی القرن
 وَانْ يَكْفِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ يَأْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي
 وَهُوَ الَّذِي يَكْفِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ يَأْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي وَيُؤْتِي
 و او از دهن او از سواد کوفه را و کوفی و معنی از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او
 و گفت از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او
 کی آنکه از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او از دهن او
 در میان عرب برای که در دست شمس است که در آن رسول با آنکه در دهن او در دهن او در دهن او

خداوند را پرسید گفت این خواب را بفرموده است که سال و روزی تو در نزد من
نکند تو بدست او نبودی و ملک تو خانه تو را بدست من بود و هر کس که آن سال نزد
بجستند و آن این سال را بگویند که از آن سال که در آن سال بکشند و هر کس
مرد از آن زمان جدا کند هیچ را نکند که مردی باز از آن وقت که می میرد این صفت
ما را بریم درین وقت این خود و بقایمان برسد بود که این را فرزند یا پسر یا
با او موافقه کرد با گرفتگی او و بی تحقیق نبود کسی که در وقت که این
حق نیست تا در شهر فرزند او را که ببرد و بفرموده آمدن همه از شهر و از این و کسی
نکند که با خود برود و بدین بریم از جمله مقربان بود و بجز اینها بود روزی
ساجی ناسد شهر را بفرستادند تا بدین بریم با بخواند و فرمود تا شهر را در آن کار
با نام و ساکنان را که با خانه خویش می رود و اهل خانه موافقه کند او گفت این سال
که این معنی باشد بشهر رفت و آن کار کرد و ما خود گفت مرده نگاشتم تا احوال
خانه چگونه است و برگردم چون خانه آمد ما را بریم را بدید و در آنجا
داشت باوی موافقه کرد با بریم را گرفت و پوشید و داشت چون وقت وضع آورد
اریم در شب بخوابد و با بریم را از فرقه جدا کرد و در آنجا که می نهاد و یکی
در پیش او نهاد و پادشاه و پادشاه را خبر داد آنجا که معبران فرموده اند که آن
می بود و در آنجا که او را بدید و نفس بود ما را بریم را خبر داد بودی و هر
بیان کرد و او را بشرد و او را بدید و او را بدید و او را بدید و او را بدید
شد بود و یک ساله بود و ساله بود چون پنج سال بگذشت بشکل مردی شد بدین سال
سند را و پادشاه را بدید و او را بدید و او را بدید و او را بدید و او را بدید
خود می که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
بجستند و یکی بشرد و یکی خرد و یکی در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
گفت ای مادر من گفتی که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
خدا بدید که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
بدید بریم از این میان سوال کرد او گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که

فهرست

گفت مرده گفت خدای عز و جل گفت مرده با و صافیت گفت چون است گفت بی گفت
گفت گفت خاموش باش آنکه او را از آن غایب بودن آورند یا خبر و در آنجا که گفت که
کا و در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
که گفت و در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
با بدین روزی در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
این خدای است بعضی از معبران گفتند این آن وقت که که با بیان فرموده اند
و احاطه کرد و بعضی مرده را بدید که شده می رسید و در میان فرموده اند که
این خدای است بروی هر کس که روزی در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
بیان کرد حضور و غیبت مرده را بدید و در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
حالت را بدید و در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
فایده شود که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
بناخت و نظر کرد بود برای آنکه ممکن نیست که توان گفت که خدای تعالی اریم را غایب
افزید بخود یا هم ضروری در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
حالت مرده را بدید و در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
فایده کرد و در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که
گفت پس ادا از آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که گفت که در آنجا که

قُلْنَا مَا لِي السُّمُّ يَا زَكَرِيَّا قَالَتْ هَذَا رُبِّي قُلْنَا أَفَلَا قَالَ لَيْسَ كَرُم
بِيَدِي لَيْسَ لِي كَسُوفٌ مِنَ الْقَوَارِ الْمُسَالِكِينَ قُلْنَا مَا لِي السُّمُّ يَا زَكَرِيَّا
قَالَتْ هَذَا رُبِّي قُلْنَا مَا لِي السُّمُّ يَا زَكَرِيَّا قَالَتْ هَذَا رُبِّي قُلْنَا مَا لِي السُّمُّ يَا زَكَرِيَّا

اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ هُوَ غَیْرُ الشَّوْکَ وَآلَا رِضْ حَیْثُ اَوَّلَا اَنَا مِنَ الْمَشْرِکِیْنَ

این گاه که ما را دیدید باین وجه برگزید از شمار بود و روشن تر گفتند ^{فرجه} هذا ربی بر وجه
و تعبیر صفت این خدای یکتا و بزرگتر گفتن هم صلاحت کثرت ندارد ^{استعانت}
کرد و از وی طلب توفیق کرد و گفتند لعل لم یکن فی بطنی الا کلمة لا اله الا الله ^{علامت}
خداوند یکتا است که او آله نیست چون ما را در نور و جرم و عظمت پیش از او دیدیم که تاکنون
این جهت معنادار بود و دیده اگر ما را صفت این کار به این جهت بود و ^{علامت}
بخش این جهت ما خدای بزرگتر است از اجزای او و نرم او را تقاضا کرد و طلب هدایت ^{توفیق}
و گفت که خدای من مرا باین گذارد و توفیق هدایت بده من فروام و این سیدان
و این پیام این جان بکار نیستم و از جمله کراهان و هالکان باشم درین بود که قائم
مهرنگ خدایا بکار که هیچ ماده قضا از مطلق خود سر بر آورده و دروین را بجز
سوز کرد و در پی بقیه و بجای بقا قضا هر جزوی از اجزای ما را در وی ضعیف یافت ^{همه}
مهرنگ بنور از همه شمر بود و بعد از ما بلندتر گفت با این دوستی با ایمان آنچه ^{همه}
گفتند هذا ربی هذا الله ربی این را یکتا خدای یکتا است او بزرگتر است چون او ^{همه}
و که جرم و خلق قدر او را احاطت نکرد ازین پس بیانت که هر چه از جسد و شکل او است
از مثل او است از همه در وی بگردانند و گفتند فی غیرین بزرگتر از هر چه شما ^{همه}
بان شرک می آورید و بدون او می پرستید و از همه بزرگتر کرد و گفته اند ما بریم ^{همه}
سر زدن و تحریف گفت ما آنکه ستاد پس ستودند و خواست که ایشان را تحریف کند
و بایشان ناید تقصیر و عیب و جودشان گفتند هذا ربی و ^{همه}
حسبه را که دیدیم و وجه هدایتی و یکتا باین خدای کریم می آورده ^{همه}
و نشینند بهری چیز و بقی که چنین بود خدای دانایید چنانکه در جبر آورده اند که
بکار انوار این عباد رسید که بهر رسیدند خواست که ایشان را از ان مشرک کنند اما ^{همه}
ایشان قبول گفتند از بهر آنکه تا بزرگتر شد اندک این اندک ترا گفت که این ^{همه}
نما اندک تا بزرگتر رسید تا بوقت که ما را از او فریاد رسد ایشان گفتند این ^{همه}

که ما را انصاف کنند چون عبادت و عبادان ما و گفتند و نشینند و نشینند و نشینند
ایشان کمین رسیدند و او اندک و حال از گفتند گفت و گفت آنست که خدا ^{همه}
شمار افراد رسد و از عبادت و پرستیدن که ایشان را کرد و اید شمار انوع رساند ^{همه}
پیش بان و تضرع و زاری بکنند شمار افراد رسد بیایند و عبادت بفرمودند
و تضرع کردند هیچ سود نداشت و احاطت نیامد من او اندک و دروینا ^{همه}
که وقت آنست که من موثر شود صفت این نادانان و کمال این نادانان که ایشان نشنوند
و نه بشنوند و نماندند و بر سر خود قادرند نه بر زبان بروید که ما را شمار خدا ^{همه}
قوا و این او را و انا و شما که چون بخوانید بشنود و چون بخوانید ^{همه}
بروی و اینست بیاید تا بهر گاه او گوید و او را بخوانیم که این نیست قضا ^{همه}
صفت ما اندکیم ترا و او بخوان تا ما را متابعت کنیم او را و ما را خدای یکتا است که
جان بدو ایشان بگردانند ایشان جمله ایمان آورده اند غرض از هر چه آن بود که خطا ^{همه}
ایشان را نبیند کنند درایت دلیل بر آنکه معارف ضروری نیست ^{همه}
ایمهم بدایت کار محتاج نظره استدلال بودی و ایمان ^{همه}
کرد و صفت این و حجت و حجتی من در وی بخدای او و هر که او را ^{همه}
بعقل و وی عبادت و رسید احاطه و ازید کار آسان و درین کرد و از جمله ^{همه}
باطل و وی بگردانند من از جمله شرکان و بت پرستانیم و ما بریم تا ^{همه}
بعبد در دست نیامد از بخت است که هیچ کوی تقویم نبرد در دست نیامد ^{همه}
در کماله تقویم چنین فرمود و گفتند که کویید که آلا الله ^{همه}
از خیار و خاستاک و شرک با فرمود تا سلطان آلا الله ^{همه}
و حاکمه قومه قال انما اتوا بآلوهن فی الله و قد

هذه ان ولا تخاف ما تشركون به الا ان يشاء ربی و ربی

صلى الله على اهل البيت وكونوا من اهل البيت وكونوا من اهل البيت

صلى الله على اهل البيت وكونوا من اهل البيت وكونوا من اهل البيت

ما را از او برادر برهم بود و او را بر حسب تعقیب فرزندانی وی شمرده و بران
و یک سو که از فرزندان نوح شمرده باشد که گفت ما همه را ازین بختان فضل
نهادیم و ما را از خود هر چیزی در روزگار خود به از آنست خود باشد زیرا که حکیم تعظیم
مقبول نمیکند و فضل انا که این دو حکمت است باید و اگر یکدور کار
بغیر اینست باشد انبیا هم یکدیگر فضل باشند چنانکه ابرهم و لوط
و دیگر روزگار بودند و ابرهم و لوط بود از لوط پس مراد آنست که با مری می
از ایشان تسبیح نهادیم بر امت ایشان و پس با ابرهم

و ذریه ابرهم و احوالهم و نجیبهم و هدینا ابرهم و لوط

تقدیر ذلك هدی الله بهمی و من عباد و لو اشرار

کیط عنهم ما كانوا یعلمون اولئک الذین اتیناهم

الکتاب و الفکر و النبوة و انهم فر بها مولا فقد وکنت

بها قوما لیسوا بما یکافرون اولئک الذین هدی الله فی دینهم

افقده قل انما نسئلكم علیه احسان هو الا انکم فی العالین

ه از پیران این بختان و فرزندان و برادران ایشان که با بختان بود دنیا و دنیا و از ایشان
تفضل داریم اینها را با بختان مردان از که در مرتبه فرود ایشان بودند و بر سر
قنات دود ایشان بودند و اینها را بختان بود و هدایت کردیم و راه خودیم بر راه ایشان
از پیران و اولاد و توفیق و شوق و بختان ایشان را بختان و نعیم رساندین و ازین بختان

او شادمان نماید آن که خواهد که لا یتقیم تعالی هیچ فعل نکند و انوار
برای آنکه عالم باشد و ساهی بود برای غرضی صحیح کند بر حقان بود که ارادت او
به هدایت بود و روانه که مراد از آنجا ثواب است چنانکه در اولیات هست
کلام هدایت و نوح هدایت و این هدایت برایت بلیل قوله تعالی و کذلک
نجدی الخیرین یعقوبان که خواهد ثوابه هدایت بخوبی و اگر از آن ترک
از عمل ایشان محبط شود یعنی علی که کسند و کرده باشند بر وی بود که بران
اختیار و قوی بود از آنها که نه روجه امور اما در باشد انکه گفتن ایشان
که ما ایشان را کتابت دادیم و حکمت و پیغمبری اگر این جماعت که اهل معرفت
با نبیا و نبوت ایشان کافرند ما موکک کرده اندیم و باز خداستیم ربطه و توفیق
کوی را که ان کافر نیستند یعنی اگر ازین قوم نبوت تو کردی هستند از
کاشان که کافر نیستند گفتند که مراد به بختان بعد از آنست که ذکر
ایشان بر حقند خدای تعالی عهد نبوت رسول ایشان گرفته ایشان با و اما از او
یعنی دیکر گفتند که مراد اینست که اهل کفر نبوت تو کافرند
مرکب و دیکر گفتند که ان اهل نبوت مراد از آنست که نبوت تو کافرند
مراد جمله مومنانند که بر رسولان و پیغمبران ایمان آوردند و رسولان و پیغمبران
و از این اولیست بود انکه گفتن ایشان انکه خدای تعالی ایشان را هدایت
داد یعنی نبوت و حکمت و کتاب مر که بحری و قور و اولت تو بعد از ایشان
افتاد کنند یعنی بر سر و طریقت و سداد و صلاح ایشان روید و مراد نبوت است
که رسول صلی الله علیه و آله در شرح تبع هیچ نبوت بود انکه رسولان فرمود که بگویند
که من از شما برت مثل که میگویم از که در از ایشان بود و هیچ مردی تو
و الطبع نماید این که یتم و یوم جز برای ذکر و یاد دادن خدای تعالی نیست
و ما قدر و الله حق قدره از قالوا اما انزل الله علی
کبر من یحیی قل من انزل الکتاب الذی جاء به روحی نور و

برنج احسان بخورد بیکر خون تو بشناسید بر مثال شبیه در ارشد تا فلاح را بداند
 و ظلت من است و تو فلان است و سلطان فرج درین طهارت را بداند
 چنانکه با غار کار با جگر هم چنانست که جگر ضایع می بیند بود الا سله نما و عریا
 و بخور من کا بداحق و لعل سیه آنکه خدای غل غل صفت چنانکه در او کرم و زهر
 و عسل که هر کس چشمت از زیت و ظلت نکافت تو میدشو که درین را دوری است و در
 ظلت یا مینا در عسل بود و هر غنی را فانی بود و هر بی را با حق آن الفرج مع الکرب
 و آن مع العسر نزل و لا یکن تأخیر شود بشود است و از من سحر می خفت نمی
 نه بگو که در وقت باری خفت تر بود و ظلت نجات و در دایه عمل بد و در خفت
 بنهایت سفاقرسد از الحاد ذات الحق المذی که درین بدو با لیسع و حل
 فل العدا و فعدالتنا می کول الفرج خون در ظلت من در فکراستند و در
 که موقع بود ضعیف بداید که بر اثر او آقا اسعد سرور بدو شعاع فقر بر شرم و کرم
 تا جاکه نورش ظلم را جل کند و عدل ظلم را ناچیز کند و اندک از الارض قسط و کلا
 کما یستحقها و علیا و علیا و درین تو مت غناه که محل طلب عاشر است و درین نیز نیست
 که فرار کا و و تناسل است و جاعل المصطفی کما اگر همیشه روز بودی و کما سوری
 و اگر همیشه شب بودی ترا و طلب عاشر را کما بودی بر این بکار تناسل ترا و آنرا که است
 اراش را نام فرمودی که بتورسد با سودی بد شود و التمس و التمس حساب را و انقار
 حساب نهاد ما و او را که خود سید صفت مفتح و صفت صفت مزین نهاد که هر روز
 عظمی را بدو منزه فرود خود اینجا صفت فدا افتد و بالک ابرق و الحاد و منافع آن
 خدای ملا صفت هر روز نوبت را بداند و منزه را بداند و نور کسرا اندوا غایب است
 فرود و در شب را بر سر تا حایل بار و مشهور و سنین بنا فی اوقات عاقله است و عاقله
 حج و روز و انشا بطلانی می کنند و احسان به باقی صفتان هر روز و درین
 تا که بر تو یک است و عیال تو در میان همه این نه بخت پرست بتقدیر است که است
 تقدیر العزیز العظیم بتقدیر خداست که هرگز نتواند هیچ چیز را از او غلبه نتواند که کند
 علی است که مصالح خلق را بداند و منزه است که صفت جسد را می بخار و در بخت اندیشه

این هفت

این صفت منبت تقدیر تو بران عیال شود نمیزور نیاید و لیس خدای کما که باری
 و صفت تقدیر و لک الوکب آنکه گفت او آن خدایت که برای ما شاکان بیافرید امان
 بر عیال یا بیدار که بکای و بیاد بیانات آن خدای که روان داشت که دریا و کجا در بر
 را خاکستریان بین ستاره و نماید بگرد تا بدو متوجه شود را نور دنیوی و معاش که در او
 که ترا و ظلمات نجات ها کند و درین بر تو با خدای بدید نکند و در باب و یا هدایت
 خدایت در باب و درین کی صلاست تو خواهد کرد و یا ستاره را را بر تو کرد و درین هم نشانی
 را امیر تو کرد با صفت ستاره در اسرار می باید کی از زبان در زمین می آید چون او را از
 بر او ستارگان از احسان خود و چون صلاست بر اندام عالم از ستاره بر داند چون
 این را از دست خدای ستارگان است و خیر نام شان از امان فروری نام برای آنکه ایان
 اعلی من انبیا صفت ستارگان امان اهل امانند مثل المذنبی صفت الیوم
 فانما امان لاهل السماء و اهل بی امان لا اهل الارض فان اخلت السماء من النجوم
 فی اهل السماء ما تو عیال و اخلت الارض من اهل بی اهل الارض ما تو عیال
 از صفت بیان عزیز خوش کرد گفت عیال من در دنیا هدایت است که در دنیا بر تو
 و درین بر تو عیال که صفت آنکه خوا مد که ایثار را با حق خواهد که ایثار را با حق
 که در میان ستاره بکار و کرد در دایه چشم بسته که دلیل او شده روز از بدیدگاه
 که نشان دینی و یا و باره ایت نبوی شاد را بعد از آن و اگر با ما از قدس حق الامر انقیاد
 در دوزخ حای زبان بر وقت ایامه خیانت و دلالت را با از صفت و درین و فصل داریم
 و مصلحتی که صفت ششم برای قوی که دانند و اگر کسی نداند تاوان مرو باشد و هو

الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسَافِدٌ وَمُسَوِّغٌ قَدْ فَصَّلْنَا

انما یا رب لقوم یعرفون اوستان خدای که بیافرید ما را از یک نفسی و هم
 پس ما را بیایی فرار و فرار کما حیات عقیق هم اما تا بوقت زادن و جای و دیق است عقیق
 تا امروز قامت و سعید صفت ششم که مادر است و متوجه صفت قدرت او را و او

بطلب پدر دادند اما آنجا نرسید بوقت غلبه بر ما در بدو قرار گیرد تا بوقت خود
 جایگاه بدست کند و زمین اید مستقر و گریختن آنجا غایتی که عینودع خدا بدین
 قرار گیرد و درینجا ماند تا بوقت جنگ از آنجا تشریف بکنند تا عینودع و در آنجا
 آنجا در مقام مبارزه باشد از آنجا شش مستقر نیست یا در نوع برسد آن مستقری باشد که
 از آنجا تشریف رحلت و انتقال شود که سبب کند خدا به عیال و عیال و خدمت خویش
 الرحمن الرحیم من عبد الله عباس بن علی بن ابی طالب فاما بعد من حدثنی عن مستقر و مستودع
 آنکه گفت این نامه دلائل جای برودن بر جود ده که او چیزی از سعادت نامیده بود
 و اندر درو نگاه کرد گفت در اینجا کتاب خطی من است که مرا خدا بر جود
 پیش از او در جبهه مبارزه کرده در آن یکریت می انداخت گفتم این چیست که می اندازی
 گفت این نوشته من است که در دفع نوشته اند از طلب نوشته منی می گفتم تا آنکه تشریف
 منی بر شرف و وسعتی در آن تامل کرد من نوشت که مستقری که در جرم باشد مستقری
 در ریت زمین و مستقری در شکم زمین و مستقری آنجا که او را نصیب و استوار باشد مستقری
 آنکه می تواند و تقریبی از آنجا را نشاند و مستقری از آنجا مستقر و متاع الهی
 حق بر مستقری در کوه باشد و مستقری در دنیا و صفت یا این که مستقری
 فی اقلک و در کلمات حق صاحب آنکه این بیت بخواند و الا لا ملون
 الا دواعی و لا بدعوات ان زدا اوداعی آنکه گفت قد فصلت الآيات و ایت مستقری
 کریم برای نوی که اند

فَاخْرُجْ حَتَّى تَبْتَائَ كُنْزَ نَجْوَى كَمَا حَرَّجَ نَجْوَى حَتَّى
 تَرَ كَيْبًا وَرَبَّ الْقُلُوبِ فَلْيَسَّ قَوْلًا آيَةً وَجَنَابَ رُبِّ عَنَابِ
 وَالزُّيُونِ وَالرُّشَانَ كُنْزِيهَا وَغَيْرُ مِثْلَيْهَا أَنْظِرُوا إِلَى عَمْرِائِ الْأَشْرَفِ

وَيَعْبُدُونَ ذُرِّيَّكَ أَكْبَرًا يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ
 وَحَافَظَهُمْ وَخَرُوتُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ جَنَّتْهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصْنَعُونَ

او ان خداست که فرود آورد از آسمان یعنی باران پس برون آوریم بسبب از آسمان
 و آنرا ما را بسبب حاجت باشد نبات هر چیزی یعنی هر چیزی از زمین و غیر آن
 که معنی آن بود که برون آوریم باین رستن هر چیزی یعنی برون آوریم این نبات
 که از آن سبزی و گیاهان را در بر می بسته یعنی خوشه کند و خوشه آرزن و مانند
 و از درختان و گیاهان و از کوفته های آن و میان غلافی شکوفه شاخه های خوشه نزدیک
 یکدیگر و اسان در حقیقت و بوستانها از آنکه و او از تیر و از آنرا بعضی را بگوید
 مانند بعضی را که می تواند که بگوید و آنرا را از او آنچه از پس یکدیگر بگوید
 با هم مانند قوی یکبار است که در شکل با هم مانند و در بعد از هم مانند و در وقت
 مشابه باشد که می کنند بی او چون بی بیار و بیق برسد و چینه بود
 حق بخواند و تعالی بیکبار تا تکمیل وقت کند این چیزها که بر سره از آن
 که فرستاد از آسمان و نبات و گیاهان از آنچه خدای دی و روحین و طوایف و انواع
 در جهان بی از حیات و آنکه در راه و زمین و آنچه ذکر کرد آنکه گفت آنرا می توان
 چهار باری رفتی باید چون چهار باری همه خوردن شامی یکباری چشم عدت در یکباری در آن
 و میوه های آن که میوه یابد و که میوه یابد و صفت و کیفیت آن که می دانند که
 درین آیتی و علامتی و دلالتی است مومنان مومنان را آنکه خدای تعالی گفت
 حال شما را از صفت که آنان چه می گویند صفت این شرکان مر خدا را
 و در این بنا زان و شرکیان پدید کرد تا زمین یعنی بر این بنا از آذوی می گویند
 چنانکه دایمی یک صفت که در مخلوقات و بین الجنة و النار و فرقی
 یعنی روح می گویند که امسج من الله و اگر عیان می گویند ملک که می تواند
 و این جمله که می گویند علی و دانستی می گویند از مر جمل و اعتقاد آنرا آنکه در جمل

در آن تابا تو ساعدت نکنند گفت من بخیر این را حق شوم و اگر آفتاب یا و ندید
 نهند گفتای بجز از من و دشنام خدایان ما باز است و اگر از خدا می ترسیدیم
 خدای تعالی این را بفرستاد و صفت دشنام میدهد کسانی که می خوانند
 و می پندند بجهنم و معبودان یا آنکه ایشان نیز دشنام دهند خدای تعالی اگر
 ظلم و بیادری می علی عمل خویش و این است دلیل است بر وجه تسمیه و نگارند
 در جایی که نه جای ظلم و حق باشد قییم تعالی رسولی گفت با ایشان باز و مداریت
 که تو در می آید و ایشان بسیارند و ایشان باری ندارند و تونداری و دادند
 قح ارم و ارضیم با صفت قییم که چون رسول را صلوات الله علیه نوشت صفت
 تسمیه فرمودند و مدار کرد در ایشان بسیار و لیکن که تسمیه کنند که پایه او را
 بفرموده بود و رعیت نیز که پایه ایشان از پایه هر و قدرت و جود و قدرت
 از متقی قفلت و ترمع بدان و اوردت و قرآن و سنت که لای تعالی صفت
 کند لک ما بحسبین یا را یتیم ایشان را بعضی هراسی که از روی فرمود از ایشان و در حق
 داشتن یا لش و کسین الله حبیب الله صلا یان و زینت فی قلوبهم
 چنانکه استخوان این فرمود و بدون محرم و ترغیب کردیم با امت سلف مجرب کردیم
 و هر یکی و لکن که با ما صدمه ایشان را ما کرده و ما مور را حال ایشان همان کردیم
 و ما مور را حال ایشان صفت است نایب که لازم بود ایشان را کردن چنانکه
 یکی میری را گوید که بخت ترا کرد نیست کن و بر عمل خودی تو و بعضی دیگر صفتند
 که تر بین در آیت بعضی تحلیه است بعضی ایشان را عقل کا بودیم و علم سبب صفت
 و قییم تعالیات ما حسن را جانند و کار بندند و قییم را جانند و از آن استبان صفتند
 چون عقل و علم را کار اندر فرمودند تا حقان باطل و حقیقه از شبهه بپا شد ایشان را
 ایشان صفت استیم با بجهت کرد ندیدند استند که بگویند چنانکه گفت که و شد
 بحسب انهم یحسنون صنعا پس ازین معنی گفت که ما را یتیم هراسی را حقان
 که استیم و بعضی از آن معنی فرمود که ما را یتیم را با راستند که مرسلند
 که مرجع هدایت من افی یکا را یتیم ایشان را خبر دهم و اگر انکم با بجهت کردیدند

یعنی جزا و عذاب فاما هم فاقسوا بالله جهدا یما یتیم

لَمْ یَخْلُکُمْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّکُمْ یَا قَوْمِ قُلْ اِنَّا اَعْلَمُ بِمَا تُفْعَلُونَ وَ مَا
 یُعْرَضُ عَنْکُمْ اِلَّا جَاهِلٌ لَّا یُؤْمِنُ وَ هَکَیْلٌ اَفْکِدْتُمْ وَ اَبْصَارُ
 کُمْ اَنْ تَرَوْهُ یَوْنِیْ وَاَوْ کُمْ مَرَّةً وَ کَذَرْتُمْ فِی غَیْبِ اَنْتُمْ یَعْلَمُونَ

سبب از این آیتان بود که شما را صفتند ای محمد را خبری دهی که می شنوی
 که بر سبب زنی از و چشمه این آیتان و مرد را زدی در و راهای خشک پدید
 و بعضی خبر مرده زنده کرد و صانع را ناقص از شک بر فرمود تو را ما آیتی بار
 نایان را تصدیق کنیم و رسول صلوات الله علیه گفت چه می خواهید گفت این کو معناه
 بلیا نهر کن و سعی مرد که نزل از کن تا رسید تو کو ای و هند رسول صلوات الله علیه
 که من جانت که اگر خدای فرخام و خدای اجابت کنند تمام بابت بگیند
 و ایمان بناور بدایان سو صفت خوردند که ایشان و بر رسول صلوات الله علیه گفت
 تا از خدای متون صفت گفت از خدای یا حق ای که ایشان چه می گویند خبر بگو
 گفت ای محمد تو خبری اگر خواهی بگو و لیکن ایشان را بولمان اعمال کنم و عذاب
 احتیاط صفت اگر خواهی بدان تا باشد که از رسولان این آید رسول صلوات الله علیه
 گفت خدا یا صبر کرد و خدای تعالی این آیت فرستاد گفت ایشان سو کند خوردند که
 این آیتان ایجا از این که صفت و محرم و حوسیه و بگوی ایشان را که آیتان در دست
 نیست یا مرشد است و نیز که دیت اگر مصلحت دانند اظهار کنند و اگر ندانند بپند
 آنکه مظاهر که سحر از صحابه که ایشان بداشتند که اگر خدای تعالی این آیتان را بپند
 ایشان ایما از این صفت ساجده باشند که چون این آیتان را بدایان با حقان
 و برتر وجه لا اذقیانند چنانکه جان و یک صفت و ما سئل لا یجید و بعضی از

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ اللَّهُ أَنْ يَدْخُلُوا مِنْهَا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا مَقَرُّنَا وَإِنَّا مُنَافِقُونَ

أَلَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلُ نَافِقِينَ أَفَتُؤْمِنُونَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَسُولَهُ أَتُؤْمِنُونَ بِمَا نُنَزِّلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ أَنْ يَكُونَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَا لَكُمْ بِالْمُتَذَكِّرِينَ

أَلَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلُ نَافِقِينَ أَفَتُؤْمِنُونَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَسُولَهُ أَتُؤْمِنُونَ بِمَا نُنَزِّلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ أَنْ يَكُونَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَا لَكُمْ بِالْمُتَذَكِّرِينَ

این عباد صفت چون مسلمانان را گفتند که چگونه است که آنچه می شنیدید خود بپوشید
خدای می شنید می خود بخدای تعالی این است فرستاد و صفت بخودید که بخدای
حالات از بیایم و حیوانات بخدای که نام خدای و پرده باشند در وقت کشتن
و آنچه جز بر نام خدای صفت باشند بخدای که نام خود را بپوشانید یا بپوشانند یا بپوشانند
بدگاه را خدای تعالی امر کرد است بخودن و این امر و بپوشانیدن یا بپوشانیدن
براز وجه که جز قصد دعا بخودن بران بود که در افرقی باشد بر رادقی باشد
بمان قیامت تواند نمود در امور دین و دنیای این که صورتش را دارد بسیار است
چنانکه در احکام فاضله و او در کسری باید صفت به است و برین
اجماع است و سنت است که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر نای از نامهای خدای بود
روا بود بپوشیدن خدای و از دعا الله و از دعا الرحمن اینها مانند خواندن
لا اله الا الله و این است بر وجه تسمیه و هر آنچه بر روی نام خدای است
حرار بود و حکم روی حکم مردار بود و از جمله شرایط پنج است که روی بپوشیدن
و این نیز است و با وجود آن نام خدای بود و اگر بپوشید بسیار فراموش کند
چون معتقدان بود باشد حلال بود و حلق و مردود و حین بر دکان و صفت در
و غیر اینها است و اگر در راهی سینه باید کرد در حال اختیار و غیر
و قی بر روز صفت که امید شود و اگر قصد بر از حق خدا کند بدو وجه حرام
است حق تعالی صفت و با حکم وجه بوده است شمار که بخود نماز آنچه
نام خدای نه برده باشند و شمار وجه منع است که آنچه حالات بخود بدو حلال
که بخدای نه و بپوشیدن و آنچه حرام کرد اند شمار در حقیقت ادراک
چون بخود از هر وقت نفس رسید و بدان معنی و بپوشیدن بخود رسد

وَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ بِكُمْ مِنْهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَا لَكُمْ بِالْمُتَذَكِّرِينَ

وَمَا لَكُمْ أَنْ تَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَإِنَّا كَانُومُ الْفَاسِقِينَ

لَكُمْ مَا خَرَجَ عَلَيْكُمْ كَدًّا مَا أَمْسَرَ اللَّهُ إِلَهُكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَا لَكُمْ بِالْمُتَذَكِّرِينَ

لَكُمْ مَا خَرَجَ عَلَيْكُمْ كَدًّا مَا أَمْسَرَ اللَّهُ إِلَهُكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَا لَكُمْ بِالْمُتَذَكِّرِينَ

این عباد صفت چون مسلمانان را گفتند که چگونه است که آنچه می شنیدید خود بپوشید
خدای می شنید می خود بخدای تعالی این است فرستاد و صفت بخودید که بخدای
حالات از بیایم و حیوانات بخدای که نام خدای و پرده باشند در وقت کشتن
و آنچه جز بر نام خدای صفت باشند بخدای که نام خود را بپوشانید یا بپوشانند یا بپوشانند
بدگاه را خدای تعالی امر کرد است بخودن و این امر و بپوشانیدن یا بپوشانیدن
براز وجه که جز قصد دعا بخودن بران بود که در افرقی باشد بر رادقی باشد
بمان قیامت تواند نمود در امور دین و دنیای این که صورتش را دارد بسیار است
چنانکه در احکام فاضله و او در کسری باید صفت به است و برین
اجماع است و سنت است که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر نای از نامهای خدای بود
روا بود بپوشیدن خدای و از دعا الله و از دعا الرحمن اینها مانند خواندن
لا اله الا الله و این است بر وجه تسمیه و هر آنچه بر روی نام خدای است
حرار بود و حکم روی حکم مردار بود و از جمله شرایط پنج است که روی بپوشیدن
و این نیز است و با وجود آن نام خدای بود و اگر بپوشید بسیار فراموش کند
چون معتقدان بود باشد حلال بود و حلق و مردود و حین بر دکان و صفت در
و غیر اینها است و اگر در راهی سینه باید کرد در حال اختیار و غیر
و قی بر روز صفت که امید شود و اگر قصد بر از حق خدا کند بدو وجه حرام
است حق تعالی صفت و با حکم وجه بوده است شمار که بخود نماز آنچه
نام خدای نه برده باشند و شمار وجه منع است که آنچه حالات بخود بدو حلال
که بخدای نه و بپوشیدن و آنچه حرام کرد اند شمار در حقیقت ادراک
چون بخود از هر وقت نفس رسید و بدان معنی و بپوشیدن بخود رسد

و جان شایسته مانند بسیاری از مردمان کلامی شوند که شرح و تفسیر کنند
و بر تائید حق تعالی و حق تعالی برودند تا دیگران را که می گردانند از سرهای نفس از دنیا
بلای که علم خلاف حق تعالی است بدانند که بر سبیل نبوده و عید کنند خدا و تو عالمی است
و داناتر باشد علم و معنی کنند و پای را از فرمان بیرون نهند و دروا

قَامُوا إِلَىٰ تِلْكَ الْأُمَّةِ السَّاجِدَةِ إِنَّا لَنَنظُرُونَ

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ خطاب و کند عوینا را و حمد مصطفیان و مختارین
و اخلاقی که می بیند و دست بهار دنیا که با آنچه اشکالات و آنچه همان
بغیر از حمد معاصی هر چه که باشد مگر آن که کنند زبان چون بیان کنونی است
حق تعالی بر ایشان رد کرده و صفت ظاهر است از دست که در باطن است
کفته اند که در این افعال تلوید است و افعال مبالغه آنکه گفتنا تا که کسب می کنند
یعنی مایه می کنند با آنرا خدایند و پا داشت آنچه کرده باشند

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ مَلَكًا عَلَيْهِ وَاقِعَةٌ لِّئَلَّا

تَرَكَ الشَّيْطَانُ لِيُؤْخَذَ بِأَبْوَابِكُمْ لِيُؤْمَرَ بِإِعْدَادِ لَكُمْ

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ مَلَكًا لِّئَلَّا تَرَكَ الشَّيْطَانُ لِيُؤْخَذَ بِأَبْوَابِكُمْ لِيُؤْمَرَ بِإِعْدَادِ لَكُمْ
جمله مصطفیان را و گفت بخورید با یکدیگر تا سر حدی نرسد و تسبیح ببرد و تسبیح
و این آیت نیز نیست بر وجه تسبیح و ذیاج اهل کتاب را باشد و تسبیح
تسبیح نباشد برای آنکه حدیث ایشان است و نیز دیگر اوجیفه و احباب تسبیح
و نیز دیگر شافی است آنکه گفت و الله لیسق یعنی آنچه نامر حدیثی و برود
خوردن او فوق است بیرون آفتان از فرمان خدای و ان الشیاطین عیسی که در میان

نفس و احباب که مندان و بشوایان کافر اند و در کفر و شکی نیستند و می کنند
بدون توبه خود و ایشان را می بیند تا با شما که است و اینها صفت کنند و در
حق گویند و بیان کنند که آنچه حقایق هستند از خود و آن او نیست باشد
از آنچه است که با حق ملامت کنند که از خود اند که شرک را ایجاد نموده اند و می بیند
این عبار صفت مراد و مسمود و بیانت و بیان خود را از اهل کفر و شرک
تا اسلامان و می بیند آنکه مسلمانان را گفت اگر شما طاعت ایشان دارید پس چرا این
شأنی چون ایشان کافر باشید و مگر برای آنکه هر که در اسلام از دنیا می آید کافر
و هر که در آخرت و خلافت با حق را فاسق باشد او مکرر

نَبِيًّا قَالَتِ بَنَاتُهَا وَجَعَلْتَ اللَّهُ فَرْداً مِنِّي يَدْعِي سِوِيَ اللَّهِ كُنْ

فِي الظُّلُمَاتِ لَنُجَارِجَنَّكَ فِي كَذِّبِكَ لَنُكَافِرَنَّكَ

لَا كَاوُفُ يَكُونُ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ آيَاتٍ لِّمَنْ

يَعْلَمُ وَأَوَّاهٍ وَبِأَيِّ كُرُونٍ إِلَّا بَنِي إِسْرَءِيلَ وَكَانَ

حق تعالی گوید که ای کس که مرده باشد یعنی کافر بودی خدای تعالی کافر را مرده است
و قولها موات غیر حیات و او را زنده کنیم بایان و سبب و اینها بایان از اقدار
فکین و از رحمت و نصیحت و له و الطاف و توفیق و او را نوری کنیم که این نور در
برود و نور قیامت از نور طاعت و ایمان است که صفت لیسق نور هم بین این نور هم
و با یا قسم نور علم و ایمان اند و بیان که مومنان باشند و کافران نباشند و شهادت
خون مثل کس بود که او در ظلمات و تاریکیها بود و از آن مهربانی یعنی کافر بود که
در ظلمات و تاریکی کفر و جهل گرفتار باشد و هرگز از آن بیرون نیاید یا مومن تحقیق

مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ^{تجدید} ^{آنکه بر سبیل}

و عید فرمود که بگو ای محمد این مکلفان را که بکند آنچه و تو باید ترس مکلف و قضا
حق این تا جهنم بحالت خیری باشد و کاری کشید تا کفر و عداوت و دشمنی
که من هم بحالت خود خوارم و در آن از اسلام و جبر کردن بر دشمنی و عداوت تا و کذا
و می که نمود است که میاید چون چرا و اعمال خود به بیند که عاقبت در سر آخر برای
باز پس از ما و شما اگر بفرستد و بگوید که گفت امروز همان و کاری جبر است که گفت
ظالمان و کافران فلاح و ظفر نیاید معاجل باشد اینها و باجل قوی و قوی بود

وَجْعَلُوا لِلَّهِ حِمْلًا مِمَّا دَرَأَ مِنْ الْحَدِيثِ الْكَافِرِ نَصِيحًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرُغْبَةٍ

وَلِهَذَا الشُّرَكَائِثًا قِيمًا كَانَ لَشُرَكَائِهِمْ فَكَأَيُّ مَصِيبٍ إِلَى اللَّهِ وَكَأَيُّ

لِلَّهِ قُصُوفٌ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ^{مفسر} ^{نیز دل}

این ایشان بود که شرکان از کفار مکلف جبری ایشان را از مادیان نکر و غیر آن
در چهار پای صفت از مادیان صفت و می گفتند که نصیب خدا بر سبیل است
آنکه اگر بنیان بودی که از نصیب خدای جبری در نصیب بنان افتاد و می گفتند که
نصیب بنان جبری در نصیب خدای افتاد و می گفتند که نصیب بنان جبری در نصیب خدای
که خدای تو انکرست و ایشان درویش باشد که از نصیب ایشان جبری در نصیب خدای
و نصیب بنان درویشان عداوت و آنچه نصیب خدای بود در وجه میمانا می
صرفی کرد و حقوق را برایت فرستاد و این معارف ایشان را از کف و جبر و از
می کنند که ندان کافران از آنچه خدای آفرید است از کف و زراعت و چهار پای
از شر و کافران و گوشت خدای را نصیب و حق و بنان را حق است که بنم حوش کشند

من نصیب خدا بدست و این نصیب را یعنی بنان را از مادیان که بنان را بنان خود
ایشان بنان را بنان را از خود می کشند و در مادیان و چهار پایان حوش شرک است
بود نصیب بنان را از خود می کشند و در مادیان و چهار پایان حوش شرک است
نصیب بنان را در عداوت و عداوت خدای را از نصیب بنان را از نصیب بنان را
نصیب بنان را از نصیب بنان را از نصیب بنان را از نصیب بنان را از نصیب بنان را
قوا نکست و ایشان درویش باشد که خدای صفت بدست ایشان میان می کشند
در ایشان را که بنان بنان را از خود می کشند که خدای بنان را از نصیب بنان را

وَكَيْدُكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ ابْنَهُمْ شَرًّا وَ

لَيْدٌ وَهُمْ وَلِيكُوا عَلَيْهِمْ يَوْمَ تَشَاءُ اللَّهُ مَا مَكَلُوا

كَذَرَهُمْ وَمَا بَقِيَ تَرَوْنَ خَوَالِئُ بَرَايَتِ حَبَابَتِ يَكْرُزُ الْخَمْرُ عَرَبِيٌّ

رَكْبَتَيْنِ دَخَرَانِ وَرَدَ دُرُوكُورِ بِلَانِ از مادیان که تسبیح و شند و شند

بکسی داد می گویند که چنانکه شیطان بر سبیل کشد از مادیان بنان بر سبیل کشد

و خدای را نصیب بدید کردن عجب می کشد و ایند برای ایشان کفن و فرزند ایشان

و مراد بشرک است طین است که در دل شرکان انداخته که وجود در شرک است

سبب عداوت و دشمنی و عیب و در و می کشد و این را نصیب بنان را از نصیب بنان را

صفت و یک مراد سده و خدمت بنان مادیان شرکان ایشان در سبیل کشد از دو

و عداوت و این از مادیان کشد و در مادیان بنان را از مادیان بنان را از مادیان بنان را

ووعيدت جنائسہ کہ گفت اعلو انما شتمہ ووقاواہ ذلہ

أَعْلَامُ وَخَرْتُ بِحَدِّهَا لَيْلًا لَيْلًا بِرَغْمِهَا وَأَعْلَامُ

خَرَجَتْ خُمُورُهَا وَأَنَعَالُهَا لَا يَدْرِي مَا أَشْرَفَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا أَقْرَأَ

عَلَيْهِ يَجْزِيهِمْ مَا كَانُوا يَعْتَرُونَ خوتانی خیرادر از اعتماد

باطل و کفکاران اینان و آن است که ایشان چهار پایان را به قسوت کرده اند
این چهار پایانیت و حقیقت کثرتی برای بیان در احرازات خود از آنکه که ما
می خوانیم از خدا بیان و در بیان و این برع معنی خویش کنند بی حقیقت و دلیل
و قسوت دوم را کفکاران چهار پایانیت که ایشان احرازات برشتن و
بر نهادن و این بحیث و سایه و حجاب است و بیم را کفکاران چهار پایانیت
که ایشان از خدای گویند و در کفکاران می کنند در حق ایشان و از ایشان برین
باین پستانان حج نمی کنند و بیک ترند و این جمله بمعنی باطل و کفکاران دروغ
کنند و نسبت به با خدای کرده اند و بود که خدای تعالی جزا دهد از ایشان افترا که
کرده و بحق ایشان برسد با برایت می کشوند کرده که ایشان را چهل یا احتساب بر
آنکه خدای ایشان را آنچه کرده اند مذمت کرده و اگر در عقل ایشان از خطری بوی مذمت کردی
و مذمت هیچ است که با ضرورت دانیم که هر چه در و منتهی بود و هیچ مضرتی
ندارد و نه اهل نه معلوم و نه منظور آن صفت سبحان دارد و اقدار کردن و بگوید
چنانکه هر چه می کردی که در ضروری باشد تا هوش از هوش منافع عاجل و اجل معلوم و منظور
قیم باشد و اقدار کردن و برو حرام

يُطَوَّنُ مِنْهُ الْإِنْفَامُ مَخَالِصَةً لِّذِكْرِنَا وَنَحْمَدُكَ عَلَى الْوَدَّاعِيَا

فایز

وَأِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ قَوْمٌ مُّشْرِكُونَ

[illegible]

سَمِعْنَا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَهَذَا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ أَفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا

وَمَا كُنَّا مُقْتَدِرِينَ وَكَوْنُكَ تَرَانِصٌ وَتَدْعُ مَلَكَ شَدْنَا نَاكَةً
سُزْنِ زَنَانِ خُورِا بَكْتَنِدَ وَزَنَدِ دَر كُور كَزَدِ خُوفِ دُرُوشِي بَاوَانْدِشِدِ
جَبِوَعَادِرَا نَاكِي اِي شَا بِلَا حَكَمِ خُونِ كُنْدَا زَاغِيَتِ سَهَابَتِي فِي خُورِي
وَأَدَابِي وَمَتَابَعَتِ هَوَايِ فَنَسْ خُودِ حَرَامِ كَرْدَنِ رُخُودِ اَجَدِ خُدَايِ بَرَايِ اِي شَا حَرَامِ كَرْدَنِ
وَفُتْلَانِ كَرْدَانِدِ اَزَا اَعْمَارِ حُرُوشِ وَاِي شَا كَرْدَنِ دُرُوشِ دُرُوشِ نَهَادَنِدِ كُشَدِ
خِلَافِ حَرَامِ كَرْدَنِ اَمْتِ حَقِيقَتِ كِه اِي شَا بَا اَجَدِ كَرْدَنِ ضَالَا صَدْرِا بُوَدَنِدِ بُوَدَنِدِ
وَفَا يَافَتِه بَصَابِ وِسَادِ نَبُودَنِدِ وَهُوَ الْكَلْبِي
اَنْتَا كَيْفَانِ مَعْرُوثَانِ وَغَيْرِ مَعْرُوثَانِ وَالْخَلُّ وَالزَّعْ

تَعْلَمُوا أَنَّكَ وَالزَّيْنُوكَ وَالزَّيْنُوكَ مَثَابُهُمَا وَغَيْرُهُمَا

كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ

وَلَا تَقْرَبُوا إِلَهُهُ إِلَّا أَنْ يُحِبَّ الْمُسْلِمِينَ خَوَالِي حِينَ نَكَحُوا قُرْبَانِ كَرِيمٍ
کند و کند بیان که بیایان در کرد و باز نمود که خدا کرد تا بر آیت
بنگنار که بعضی انقیاد خود بایند که کل آیت که تحلیل و تحریف کند
مکان خدا را که مستور باشد بر بندگان خود با انواع نعمها و کفنا و ستان خدا
که بیافرید و بر سبیل آیند نه بر وجه اقتدار و مال باقی از بهر نام و ستای
بیار درخت چنانکه سایه درختان زمین را بپوشد و کرد انداز آلود و قیام
از سبویها بعضی حقیقت است و بعضی حقیقت نیست و بیافرید در سبویها از کرم
خرا و کشته در انواع حیوانات که مخلوقات سبویهای آن گوناگون و در دنیا
بعضی بر یک بعضی خرد بعضی ترش و بعضی شیرین و بیافرید درین بوستانها از درختها
دریختان و ناز که بعضی اند و بعضی با بعضی نازند در لوز و طعم و خورده و بزرگ
آنکه خدای تعالی امر کرد بر سبیل با حسن و خطای فرمود که بخورید از سبویهای جنون
سبویها بیاورد و حق و بد و نیان دهد در روز در دوزخ و این بر سبیل صدقه ما
و اصحاب را و آیت کرده اند که از دستش باشد که در دوزخ هند و بر از رقصه
و وقت زلزله و صد و صلاح باشد و بد و صلاح در غله و قوت بود که دانه و درخت
شود و در دنیا چون شیرینی بوی پدید آید و در آنکه در جهنم خود منعقد کرده و کند
این آیت شریک است از فقر و کسوف برای آنکه در وقت درو زکات نباید داد و دیگر
استقرار از کوفه در جنبه بود و این سوره کیمیا را جز امت بر ندیده اند
این آیه را باید که گفت که وَلَا تَقْرَبُوا اسْرَافَ مَعْصِيَةِ جَنَاحِ الْمَائِدِ
عیالان شما بدان محتاج شوید و آیت کرده اند که آیت بن سبیل را خداوند
بود بوقت ارتفاع همه بیاورد برای خود هیچ از گرفت خدای تعالی از سبویها

و سبیل را صلوات الله علیه فرمود که ابدان من غول ابتدایان خود کن و گفتند
انت که در عصیت من کنند و اگر روزی که ابوقیس را باشد صدقه دهد
اسراف باشد و اگر من در عصیت دهد اسراف باشد و از جنات که عالم طایفه
کنند که اسراف اسراف گفت که اسراف در غیر
و من الانعام

حَبْلَهُ وَ قَرْنَاهُ كَلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ كَلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ

الْبَقَرَةِ وَ آتَى كَسْرَهُ عَذَابُ يَوْمٍ تَمَازُجُ أَرْوَاحٍ مِنَ الصَّانِ

الْأَنفِ وَ مِنَ الْمَعْدَنِينَ قُلْ أَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ

أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْفِ تَتَوَلَّى بَعْضٌ مِنْكُمْ

وَمِنْ الْأَهْلِ الْبَيْتِ وَ مِنَ الْبَقَرَةِ وَ مِنَ الْبَقَرَةِ وَ مِنَ الْبَقَرَةِ وَ مِنَ الْبَقَرَةِ

الْأَنْفِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْفِ أَمَّا كُنْتُمْ

شَهَادَةً أَرَادَ وَ صَيِّحَةً أَلَّهُ يَمْدًا فَمَنْ أَظْلَمُ مِنْ أَفْقَرٍ عَلَى اللَّهِ

كَذِبًا لِيُحْكَلَ الشَّيْءُ بَيْنَ عَالِمَيْنِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

و خدای عزوجل که بیافرید مجاری را از برای ثمانا شتران را بار بار بباریدی
و آنچه را را نشانید از ستران خود و کوسندگان و این نوع را برای آن فرستادند
که بر نیزه یکسانند چون فرشتان یا از بهر آنکه در وقت ذبح کشته اند چون فرشتان

شمار
چندای
که مراد ایشان بوده که از سوی شیطان و کوفه کنند با خدا که گفت کذا بخورید
روزی کرد و است بر روی صحنه که میای شیطان یعنی از شیطان و امر وی
و بر روی سوره او بی کسی کند که شیطان تمام از جلا در صحنه و بر روی
که او تمام از شیطان است و اشکارا کند و ثبوت باشد که باید نماز
انجام بدین از حوله بیعی با فرید برای شاکت جنت که بان کرد و صفت
از کوفه و زواید و از بزر و زواید و از امر حقیق و علیه السلام
که مراد بقول خدای که در من الضامن انکس این کلامی است و یکی و خنی و عین
دواد و نروکا و امی و وحی حرس و در شریعت و بیی خواسته و بر روی
من حوز سنان در عدد است و مران وجه که گفت شد هفت عدد و عرب بود
از جاز خواستند تخصیص این اجناس برای آن کرد که ازین جمله بود است که میان
کرد بود که خدای تعالی احتیاج آورده در کرد برایشان که گویند تا خدای تعالی
که در حرام کرد ازین است که دو در حرام کرد یاد داد و دو را که گویند که
و آنچه شغل کرد او را بدین بود از حرام آن دو داد و بر این دو بعد از آن که
دعوی است می گویند سنان گفتند که شرکان نیز یک رسول اندید و خطیب
ابو الاخضر بود در معنی بحیر و سائید باوی سنان کردند و رسولان الله گفت
این چیزها را حرام کرد اما از جهت زنان و از جهت اداکان یا از جهت مرد و و
الا از زواید و وجه علت بر زنان حرام است و بر مردان حلال چون بر مردان حلال
ابو الاخضر فرمود و هیچ جواب نداشت صفت خدای چنین فرمود خدای تعالی
این آیت فرستاد بر ایشان و من لا یلهی شیئ و از ایشان هم جهت از بر زواید
و از کاد و عین گفت زواید بگوئی می برایشان و برین تا ازین دو که تا خدای
حرام کرد و در زواید یا آنچه در هم این و چنین از داد و نروکا شغل خود از
یا خود تا حاضر بود و چون خدای تعالی تا را بدین وصیت می کرد وی فرمود از آنکه
شما چون بنجران باستان بنجره هند پس باید که شما را حرام بوده باشد خدای تعالی
این وصیت کرد تا را این جمله بر سبیل رد و تحطیه و تحمیل ایشان است که گفت کتب

و کلام

و شکی از آنکه که وی روح خدای شد و امر او را سجد برین کرد و خدای تعالی
لفظ کند با عین کا قرآن که بر کفر مضر باشد و ایشان را نماید بهشت برای آنکه
سحق عذاب ایم باشند فَلَا أُجِدُّ فَيْلًا وَرَحْمَةً إِلَى عَزْمًا
عَلَى طَاعَةٍ لِيُفْعَلَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دُمًا مَقْفُورًا
حَسْرَتِ بْنِ رَافَةَ رَجُلًا وَفَقًا أَمَلًا لِيُغَيِّرَ اللَّهُ بِرَبِّهِ قَبْرَ
الْمُتَّقِينَ غَيْرِ بَابٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
حق سبحانه و تعالی رسول را مبعوث میدوی صوبه بگوئی می برین کافر را که
حرام است که حرام کرد باشد خدای تعالی و من که صمد و رسول خدای می ایم
در آنچه من و می کرد شد از قرآن هیچ طعنی ازین جمله که تا حرام کرد اید و می گویند
که خدای هرگز دست من هیچ طعنی هرگز نمی ایم هیچ صاع جز آن که حرام خود می
حرام هر شیء هیچ چیز هرگز که آنچه در اندیشه و برای مردان صفت تا آنچه در مرد
ماید است از خلق و موقوفه و موقوفه در عتاد او داخل شده
نه برای کسی که خدای فرموده باشد و صفت مردان بود یا خود و بخت یعنی آن چون
که دو ان بود حرام است و این هر سه را تخصیص برای آن کرد که تحریم این موقوفه
و صفت اند که این فقر قرائت و باقی بحرام بودی است نه بقرآن و صفت اند
که این موقوفه در صفت حرام این بود باقی بحرام را بیان بدین اند و از حاکم
جمله اعضا را است و از عین است و اگر چه ذکر گوشت و گوشت است که
گفت او فقها یعنی تا چیزی که تا را بر ما خدای بخت شده باشند بر ما نشان
باشند که این بر حرام است و طبق برای صفت که قرآن حرام است که هر چه
در امری بخت شد و هر چه بر ما غیر خدای بخت شد فق باشد از برای آنکه از برای

آن باشد که از غایت فضل و کرم و رحمت خویش رخصت دادند که بر او عافیت
و رها شد و هیچ نیاید که تناول کنند و هم طلبت و بدست باشد آنجا
جکه که حرام کرد است بقدر رسد و بخورد گفت که من اضطرر غیر کما
و هر که مضطر شود و ضرورت دارد که این چیزها تناول کند تناول باید کرد
نه حیثا بلکه بائی باشد یعنی که بر او الزام بود آن باشد که خود و یا آن
چیزها تناول کند با طلب لذت نکند و پیش از رسیدن بخورد و نه نرسد
و این چیزها و بر او است و رخصت است که حرام تناول کند و حقایق آن را در
براحت خود رخصت داد تناول کردن آن و مغفرت خود بیاورد چون از حال
اضطرار در آید ایستد مگر آنکه پوست بردارد و حرارت و پدیدش را زهر که در
عبادت است از لقمه دوری جهات بردارد و بیست عمل جهات مع دارد
و بجز عیبه الم کنند است لا تقعون من الکینه باهاب و لا غضب

و عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُلْفٍ وَ مِنَ الْبَيْتِ وَ الْقَوْمِ

حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا أَلَا مَا حَلَلَتْ فَهُمْ أُولَ الْغَوَايَا

أَوْ مَا أَحْبَبُوا بَعْضُهُمْ إِلَى جَزَائِهِمْ يَخِيصُهُمْ قُلُوبُهُمْ أَلَا ضَالِّينَ

فَوَاسِدَ بُولِكَ فَقُلْ رَدُّكُمْ دُونَهُمْ فَاسِعَهُمْ وَلَا يَكُونُ

بِاسْتِغْنَاءِ عَنْ الْقَوْمِ الْغَنِيِّينَ حق سبحانه و تعالی در ذات باری کند
لحمه و بخورد آن عید می خورد و بود و اما که از میان بود و در شرح از بود
تا که شمع شد گفت که حرام کردیم بر آن کسی که خورد شد بدین بر خورد
در حیوانی که آخر داشت یعنی حیوانی که شکافتم به نبات و حیوان است و از مرغ

و بطور مرغ ای و غیر آن و جمله انواع باع حرام شیر و لبن که از شتر و گاو و اسب
و عید الله عباس است ابدانم علی گفت دوازده نفر از چهار یا یازده
الخلیل از رفیقان و برین وجه اسب و شتر و فرار خدا باشند و این هر سه کلام است
آنکه گفت آن گاو و گوسفند هم حرام کردیم بر ایشان آنچه در کتب ایشان بیاید
از بیه الا آنچه در پیش ایشان یعنی شرحه گاو و گوسفند یعنی آن بیه در دها
باشد یا آنچه با خنوا آن چیست باشد خون دینه و آن جراحی که در میان گوشت
اختوان بود که این جمله بر ایشان حلال بود آنکه خدای تعالی گفت که سبیل
جیت جزای آن بود که ایشان کرد ندانم و ظلم و اصادق و راست گوی با شیم
خبری هم از اعال بدیشان و عقوبت جزای ایشان در این جهان بود که و قیامت
کنا می کرد ندی و مصیبتی ایشان در وجود آدمی صلحتا نقصا کردی که خدای تعالی
آنچه بر ایشان حلال بودی حرام کردی و اگر مصیبتی نکردی بر ایشان حرام کردی
خود چنین صلحت عند فعل ایشان و تحریم عیبشان حاصل آمد از سر قوت عیاب
و جزا خوانند آنکه رسول صلوات الله علیه گفت که اگر آن کافران را نکند بکشند
و جعفر و غیره را و بعد از آنکه توانا را بخورد ای خدای تعالی این چیزها حرام کرد
و این آن بود که ایشان گفتند که این چیزها بعقوبت خود حرام کرد و ما را قوتی نیست
بعقوبت را این چیزها را سر خود حرام کردیم و نه جناس است که نوری کوفی که خدای
حرام کرد چون ایشان این گویند بر در جواب ایشان گوی که خدای تعالی نماند و حق
ماح و بسیار است اگر نماز و صیبت بنی جنت خدای تعالی را عقوبت نکند
و صلحت دهد تا باشد که از صیبت و اگر خواهد که همه جهان و کما کار از خدا
کسی مانع نمی تواند شد و عذاب وی از حیوان رو نتواند کرد بقول

الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْرَكُوا وَلَا يَأْتِ الْوَسْوَاسَ الْخَنَّاسَ

سَدَّ لَكَ صَدَبُكَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْرَكُوا وَلَا يَأْتِ الْوَسْوَاسَ الْخَنَّاسَ

سَدَّ لَكَ صَدَبُكَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْرَكُوا وَلَا يَأْتِ الْوَسْوَاسَ الْخَنَّاسَ

وَرَبُّهُمُ اللَّهُ أَوْ ثَمَّ دَلِيلٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُذَكَّرُونَ
وَإِذَا مَدَّ إِلَيْنَا مَقَالُهَا فَأَتَوْهُمَا وَقَالَا اتَّبِعُوا الْبَيْتَ فَتَقَدَّرْ بِهِ
عَرْشُهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ فَصَبَّحُوا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

و دیگر از جمله اینجه بنی عامر که در است که ما انیم کردید نت نزدیکه انیم شود و بعد تعریف
مکرم و جی نیکو توفیق که که دارید از بهر تیم با چون بدست خود و بالغ کرده بود و هدیه
یاد و جی میقد که اصلان ضایع که دهد از انجا نفی حاصل شود که در جرح و وجده ان شود
چون از ان تیم با نفی و کسوت کنند میانه کنند نه چنانکه اسرار و تفسیر باشد
و تخصیص انیم کرد اگر چه مال جمله خلایق نا طیب نفسا یا بر عریض بود مگر با کافران
که در عرض غیبت از بهر آنکه بختان بی پرستی با صراحتند و از بجای که ناصری خود با کافران
طبع افند مال یا انان که خدا میفرمود که بانه و نلذ و راسته از بهر انجه پاید
و پیچید راست بجا مید و راست پیچید و نامر و هدیه و انان که کرد اسیده و با طبع
تکلیف کنیم الا انجه در وسع و طاقت و است که استهاد کند و احتیاج بجای آورد انجه
او از ان استراحت تواند کرد و طاقت ندارد ان در تکلیف او نباشد و بیشتر از انجه استهاد
و احتیاج نباشد و نیز چون سخن نو پیداست گویند و اگر چه ان سخن بر بعضی از خویش بود
شاید و قول را برای ان تخصیص کرد که در میان مردان قول بیشتر باشد و آنکه که قول
حقیقت را داد در فعل هم واداره دیگر فرمود که بعد از خدای و فاضلین و او امر بجای
و از منای او اجتناب کنند و و صیاتی که شمارا گردان کار کنید و این چنانست که
خدای شمارا بیان وصیت کرد تا بود که شما اندیشه کنید و انجه کرد نیست کار بندید
تا که نیست حساب نماید انکه حق تعالی گفت و از مَدَّ إِلَيْنَا مَقَالُهَا وَرَبُّهُمُ اللَّهُ
یعنی راه مسلمانی در شرع رسول و مکارم اخلاق و ادب شرع که درین ایات گفت و از بهر
و راسته از امتاجت میکنند و راههای دیگر استاجت میکنند که ما را از راه حقایق

کرد اند بعضی را یکی که هزاران صدایست از خودی و کبری و ترسای و راههای و او بر دست
نما از راه مسلمانی کرد از برای آنکه جمع نمایند که میان خود داخل در جبرست که بنوعی
حق تعالی بگوید که گفت این سبیل انشد است یعنی راه راست است و انکه از جانب
راست و چپ خطا بکشید گفت هذه سبیل علی کل سبیل منها شیطان ابن ماری
و بر هر راهی شیطانست که مردم را با ن راه دعوت میکند باین ایت بر خوانند که
وَإِذَا مَدَّ إِلَيْنَا مَقَالُهَا فَصَبَّحُوا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ و تَعْلَمُونَ و تَعْلَمُونَ
و میست کرد تا باشد که حاجتی شوید و از معاصی خود بگریزید تا عاقبت با و شما برسد
لَمْ آتِ سَاحِلَ الْبَحْرِ مِمَّا مَعَى الَّذِي احْسَنَ وَتَقْوِيَةً
لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
وَهُذَا كِتَابُنَا أَنْزَلْنَاهُ بِالْهَقْلِ فَأَتَوْهُمَا وَقَالُوا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَهُكُمُ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِنْ كُنَّا عَنْ
الْكِتَابِ لَعَافِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَهُكُمُ الْكِتَابَ
لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ مُرْسَلَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى
وَرَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ آيَاتِ اللَّهِ وَصَدَقَ عُثْمَانُ
تَجَنَّبُوا الَّذِينَ يَلْعَنُونَ سَوْءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُصَدِّقُونَ

ان حالت باشد و آن آمدن خدای است ایات و معنی از این خدای تو و مردان و در آن
 از این خدای که اسرارها را معلوم است قیامت با این ایام و نفس را آن روز شود
 ایان او چون پیش از این ایام نیاید و با این ایام خود کسی طاعتی نکرد باشد
 فرج باشد یعنی از روز نه ایام از خود و در طاعت برای آنکه این وقتی باشد که
 خدای تعالی در آن روز و اعظم طاعت بپایان دهد آنکه فرماید تا روز در دنیا
 نفعی خرج باشد و این صورت آنکه نفعی در حق عمل روز باشد و در هیچ
 و خرج و نفع نباشد آنکه گفت بگوای چنانکه منظر باشد از شکران را بر زمین
 که استقامت و لیکن اوقات باشد که خدای صلاح و اندک را بفرستد مضران
 گفته اند از آیات و علامات آنست که بفرستد حق علیه و سلم گفته است ادر و ابوال
 شاطیعی الشیخ مغریبا والدین و الدخان و خواصه احکم و امر العاصه
 گفت بشاید بعد صالح و کردار تک پیش از آنکه شجره بنیادسد یکی آنکه آفتاب
 از مغرب پدید آید و خروج دایه الارض و خروج دجال و دودی که بدید اید میان
 و خاصه هر یکی از اینها که است و آنچه بعد از آن خواهد بود بفرستد قیامت او هر روز
 می آید و در آنست که قیامت برنجیزد تا آفتاب از مغرب برآید و مردمان بینند
 و همگی بپایند که ایازند و لیکن ایانش بود ندارد عبد الله عباس از رسول خدا
 کرد که هر یک که آفتاب و روز شود خدای تعالی از آسمان بفرستد و در هر یک آنکه
 برسد در زیر عرش بدارد و روز قیامت نشود و سوره سوره خواهد آمد آن وقت که
 خدای تعالی بفرستد است برای قبول توبه بندگان جز وقت رسد هیچ توبه قبول نباشد
 و آن آنکه بود که معاصی در زمین بسیار شود و معصی بکشد شود و کسی با او برکت
 و بکشد فاش شود کسی از وی بکشد چون چنین باشد آفتاب بپوشد و خورشید بر زمین
 و مقدار ساعتی که بگذرد از خدای سوره خواهد آمد که بپایان خدای احدی فرماید از شرف
 برام یا از مغرب هیچ جوابی نباید ساختن باشد اما از یک آفتاب باشد و باز در آن یکبار
 و سوره خواهد آمد جواب رسد تا مقدار سه یا سوره بگذرد و روز را از شب کسی نماید
 که آنکه عادت دارد که باز شب برنجیزد و آن که میگوید آنکه باشد در آن روز کار

خوار و خوار



خوار و خوار از شب بخیمد و روز وقت باز شد و در خیزند و از شب بپایند و در آن
 تا صبح برآید است یا نه شادگان بر جای خود باشند یا خود گویند که شب بپایند و در آن
 دیگر باره با سر غار شوند و تبیین کنند تا چند بار بخیمد کنند تا در بخیمان بر جای
 بینند بر سرند و یکدیگر با او از دهند و سحر که بچله ایان باشد حاضر آید این
 حال او یکدیگر گویند و جمع کنند و در سه شب بخیمد و توبه می فرماید
 تا آفتاب بپایان آید که حق تعالی تا را میفرماید که هر دو یک جای از مغرب برآید که
 بدو آید تا از اینها بشنود شکران که بر آفتاب و او معکول باشد و جمع کنند
 و یکدیگر از فرج و هول قیامت چنانکه هلاک آنها و سر اوقات غرض شود و در آن
 ایان بپایند و آنکه آفتاب و ماه و هر سیاه از مغرب برآند و توبه می فرماید و نماز کنند
 چون آن بپایند جمع کنند و آنکه با فخر باشند چون مردکان از کورها برنجیزند
 فذلک قوله ومع الشمس انتم را معلوم است یا یکدیگر بنامند و در هوش شوند و در آن
 از فرزندان معلول شوند و شیر دهند گان کودکان شیر بخوار و افرو کنند تا آن
 پادشاهای محل بپایند صاحبان که بر سر خود ندارند و طایفه از سوداگران و از آفتاب
 بیایان آسمان رسد و سحر بپایان آید و ایانش برآید و در مغرب برآید و در توبه فرماید
 که از جمله صحابه گفتند رسول الله در توبه به جهه باشد گفت خدای تعالی از برای
 مغرب در هر یک دو صبر از هر صبح معکول یا انواع جوانمردی یا صبر می بپایند
 و امانت سوار یکدیگر و آن در آن خدای ازین است که است تا بان روز که آفتاب
 از مغرب برآید پیش از آن هیچ پیدا نباشد که توبه نصوح کند و الا توبه او مانع
 و بر خدای تعالی نفع کنند معاذ جیل گفتند رسول الله توبه نصوح که اید باشد گستا که
 نماز بار بکشد نبود و از آن که که کرد باشد بیانی خورد و با سران نشود چنانکه شیر
 باستان نشود سحر بی علیه السلام و آفتاب از آن روز در فرج حق تعالی بپایان
 فراموش کنند و درم زانند چنانکه مع شافی بخاند و چون آن در بر بپایند بران
 توبه هیچ تأیید قبول نباشد و بیایان هیچ کافر را عیان سود ندارد و هیچ سحر را
 نداده الا آنچه پیش از آن کرده باشد فذلک قوله تعالی لا یبق شئ الا ما لم یصل آیت

۱۰ که بخت فی ایمانها سخر و چون چنین شود تکلیف بردارد و از دنیا اندک بماند
برای یاد تصور بدست و بر غیرت که از رسول صوات الله علیه پرسیدند که زمان وفات
افقاید تعریف نماید تا فقه سور چند باشد گفت چندانی که مردی سبزی بر آید
و کرم بپارد و هنوز کرم بدن نرسیده بود که بر نون شستن که صورتش را زد و از خود
نام برد و بمحل روز باشد که که خدای تعالی گفت ای محمد بن جعفر و ای محمد بن جعفر
از هر عذاب آید و مستکانما که ما نیز شستیم

آنکه در این املا فی نیت بکسب اجزای ثوابه عقابیه کنند آنکه مراد عبادت کلی
 اخلاص است صحت آنکه ۱۷۲ هـ هر که سینه اردو بکشد و بر آن ایستد
 الا ما ندان که اگر شتر را بکشد و در مکانی که کف و نرم روان شود و سینه
 که مراد بینه شتر است و سینه و سینه و سینه و سینه مراد بینه شتر است
 جنس بود ابو زمراری رحمه الله علیه گفت که حدیث کرده الصادق المصدق از آن
 نبی که با وی ذات کنند و دروغ نکنند رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که حدیث
 گفته است الحنة عشرة اوز و الی الله واحدة او اغفر فالاول لمن غلبت اجزاء
 شتر است و من لقی بوز لا یرض حنطه ولا یشرک فی شاحبه له سئلما یغفره خداوند
 گفت یک حنطه راد بدیم یا شتر و یک سینه را یکی جزا دهیم یا بر سر زدی بر کس حاد
 اعشار شتر را علیه صد بقیات و حنطه شتر را غالی بدیم و هر کس که بناید و بری و بری
 کند کرد بود و در میان شتر باشد آنجا بن مفرق آن شتر بودیم عبدالله بن مسعود
 این نیت مخصوص است باطل و که آنرا معرفت شریع کند باشد اما اهل شریع که اخلاص را
 و فقه و شریع را در حق تعالی نیت در آن یک حنطه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه
 صحت سینه است شریع شریع است کلی سینه است حنطه و الله یصلح
 فی الشیاء قتاد گفت در نیت را از رسول صلی الله علیه و آله که آنکه او صحت
 اعمالش است و موجب دو سینه است و قضای و مضاعفات و مثل و مثل اما آن
 دو عمل که موجب آنکه هر که باشد حدیث خود و حدیث شریع را و در لا بد بیهوش بود و بر او هر که
 باشد حدیث خود را ترک لا بد بدیع شود و آن دو عمل که مضاعف شوند فقه مردت اهلش
 یکی داد و چون در فقه مردت در راه خدا یکی را فقه چندان بدینند و آن
 که مثل بذلات آن بود که بن عزیر کند که حنطه کند آنکه کند بدان که حنطه کند
 و چون حنطه کند کند آنکه کند او را یک سینه بنویسند سنان ثوری گفت
 چون خدا تعالی آن نیت فرستاد که من جاد الحنة فله عشر اشهاد رسول صلوات الله
 علیه اللهم زنی یا بنی یا یغفری بری من حق تعالی گفت من دمی الدی ثمر من الله فاضا
 فیضا عوه له اصفا فاکثره گفت در نیت با خدا یا یغفرای نیت مراد خدا

این نیت فرستاد که تا یوفی الصایرون آخرهم بنیر حجاب انکه خدا تعالی در
 این نیت است که و هم لا یظلمون و بر این نیت کند و بر این نیت می باز کند و آنچه
 ایای احتیاق ایشان باشد از عقابیه بر ایشان نقد اخلاص حق بند بود بر خدای عز و جل
 یکی داد بدهد یکی با احتیاق و نه بنفضل و آنچه حق خدای باشد بر بند بنفضل و نه
 یا بهر دو عمل کند یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه
 و سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه
 از جهت حق و سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه

قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ فَمَآ یُؤْمِنُ الْاِیْمٰمُ

تَیِّفًا وَاَصْحٰنَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ

وَمَا لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ

وَمَا لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ

وَمَا لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ

وَمَا لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ

وَمَا لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ

وَمَا لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ لِیْسَ لَیْکُمْ اِلٰهٌ سِوٰیَّ ۚ

درجه بدست نرسد و نیز روا بود که آن عقوبت که ایان متقی شود در دنیا بآنان
 بهر هیچ حساب باشد و این برای آنست که تا این زمان نماند از عاقبت آنکه گفت با کذا
 سیرج العقاب است که زود بکشد و سخت بکشد و بچشاید است تحت عقوبت و
 عقاب است کسی که صفای نعمت او صحت آمرزنده و برآید کسی که بکشد و قیامت
 این سوره گفت و گفته اند که از اینجا که داشت علم القیامه
 التي جاء به الحسد تا آخر سوره بدست و همه حکمت و در هیچ نسخ نیست
 بعد و طبعی بخدا لعنوه که بآیات زکوة کفر است و دیگری و آخر قرآن کجا و این
 که آیت حال منو است و در دست و شایسته است ابو امامه و است که از رسول
 صلوات الله علیه که هر که این سوره بخواند حق تعالی بآیات او ایس بجای بدیده و ده آور
 علیه السلام تنجیه ریاست باید که بدین مراقبت و مداومت نماید تا برآید

سورة الاغراف
 بسم الله الرحمن الرحيم
 المص كتابا نزل اليك فلا يحسن في صدرك حرج من تدبيره

يد و كدى للذين استبعوا ما انزل اليهم من ربه
 ولا تتبعوا من دونه اولياء قليل ما تدفرون

المعناست از تا معای خدای عزوجل گفته اند که تا این سوره است عبدالله عا کثرت
 يعقوا الله و افضل من خدای که خدا کرده ایم میان حق باطل و گفته اند که انا الله الجيد
 و ما اقول و بعد من خدا و غیر که او است گفتن و بعد در بعضی تفاسیر آمده است که
 معنی المصراحت است که امر شمع لك صلاک و چون نام سوره بود معنی این بود که سوره
 کتاب است خدای فرشته است و حق تعالی بخدا بگوید که از دست کسی بوده که از دست کسی
 برآید که شایسته حق که این کتاب را بخداست بود کسی را و خاطر را کند کن جور کافر

افکار و اندیشه

و مشرکان تا نماند بکشد و در حق خود را در بند و بیاورند تا بآیات
 فرستادم تا تو که کفری می کنی کافر از دنیا و عذاب دنیا را بترساند و برسانم
 کن و برسان و در دلائل آن هیچ اندیشه ندارد و بدیده و بیاورد و موافق آنکه کتاب
 یاد کرد و بدید و نماند و کوی حمله مکلف آنکه متابعت کنند از آنکه بیاورد که شما
 فرستاد شد از خدای تا او را و بر آنست گفتن و از معای اجتناب نماند و آنچه
 حلال است از کتاب تا او را و بر آنست گفتن و در هر که بدید متابعت کنند از خدای و
 که شما را شنید از شیاطین من و آنکه ایشان شما را بر هواها دارند و عذاب را بیا
 دلالت کنند و از دین خدای آنچه فرمود است شما را که استند از حق بگری
 بویست کنند که گفت ای فرزندان من متابعت کنید از خدای فرمود اند و شنید
 و خدای که هیچ آیت نیامد است که خواسته اند که این دعا که درجه ستر است
 و معقبات چیست که خدای تعالی بر پند تفریح و دلالت گفت که اندک شکر و اندیشه
 می کنند و متعلق گردید بدین معنی شما را بدین خدای کتابا و فرمود اندک از حق
 که اندر عذاب متابعت بفرمان می کنند

و كذا نزل اليك كتابا و كذا نزل اليك كتابا

نجاهها باستايناتنا او فتم قالون فما كان دعوتهم الا ان ينادوا
 يا سئلوا قالوا اننا كنا ظالمين خدای تعالی نرسد و
 کافر از او می ترساند از عذاب خود و گوید بآیات و با شجره که ما خواستیم از او
 اندر ما اهل که کردیم عذابا ایشان اندر رب و آیان خفت بودند یا در نیم روز
 و آیان بخواب قیلوله بودند که خواب نیم روز است و وقت برای آن تخصیص کرد که
 این دو وقت وقت استراحت و عذاب در وقت استراحت برآید و چون
 عذاب شد حق ایشان رسید تا ما هیچ فشاری غنی و غالی بود جز آنکه بر پند
 و عذاب می گفتند که ما را مانده است که از این غرای علم و تم است که ما را
 فلکنا کن الذین انزل اليهم و لکنا

الْمَرْكَبِينَ فَلْيَقْصِرْ عَلَيْهِمْ جَنَّتَهُمْ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ وَأَنْزَلْنَاهُ

يَوْمَئِذٍ الْحَقَّ فَتَرَى نُفُوسَهُ قَائِلًا لَكَ لَسْمُ الْمُفْلِحُونَ

وَمَنْ حَقَّتْ مُوَازِنَتُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ يَوْمَئِذٍ

بِآيَاتِنَا يُطْلَعُونَ ^{کردن} خجسته و تعالی برای قریب الکافران از هلاکتشان در سوال
اینان روز قیامت آورده و گویند خود که بغیر من که پرستم از انسانی که رسول
اینان و میثاقه امر از خلقان و مکهشان تا انانرا حجه جواب داده اند و وجه عمل کردند
در انچه رسولان با ایشان آوردند حجه مضاعفه و را حق دیگر گفت فوریکه انما انفسکم
ایچین عما کانوا یعملون و یجین از رسولان پرستم تا بقا رسانیدند بانه و انان
اینان با ایشان ایمان آوردند یا نه اگر چه خدا بر این سوال احتیاج بنا ننهاد تا انچه که
عالم الدانسته بیکزایت دارد و در هر تقدیر بدو عید را و هر انچه با ایشان قصه کنیم
در میان خواجه در نامه های اعمال ایشان با نجه کرد. باشد از مرعوم و دانست انچه که
عالم باحوال ظاهر و باطن ایشان و از ایشان غایب بود ایمان افعال و اطوار ایشان بیا
بلکه با ایشان بود ایمان بیکگون بنحوی گفته الا هو انهم و قوله و نحن
افرنایک من جبل اورید در حضرت که در صلوات الله علیه گفت از الله تعالی
کدر واحد یکلامه لیس بنی و بنیه ترجمان خدای تعالی هر کس را بیکلامه رسد
و بخود خود را و خطا بکند که در میان ایشان ترجمانی بکشد سوال از مومنان را برده
تدکیر و تنبیذ باشد سوال کافران را بر وجه تفریع و تو نبجاست انبان کافران
هم در وحشت رسد و مومنان را رسد و استیثاب باشد سوال بیخبران را کافران باشد
چنانکه گفته اند گفت للناس اتحدوا فی و ائی الکیمن من دون الله و ما قصه
بیان آن آیت و این است که و لایسألن ذنوبهم الخیریت رای آنکه فی سوالان
همان فی سوال استرشد و استعلام است ند فی سوال تفریع و تو نبج و انوزن و یومئذ

روز قیامت خجسته انحال نماز و عذقه است و رات است نماز و قیامت را و کلمه باشد
بی کلمه حیات کی کلمه بیات انچه میخند صحیفه خورشید است و حیات که انچه
آید است عاهد و یکرم علیا حکمت این عیازت است و انانرا است از عدل خدای تعالی
با بندگان خویش بخواند و بخواند خواهد داد حیات که کسی چیزی بر او
رها نکند که کلمه بر کلمه هر یک تفاوت کنند و خدای تعالی عالم است بقدر
و تقاضای آن الحکمت را آنست تا مکلف را از جری و سبی باشد و لطف در تکلیف
که اگر نماز و حیات و طاعت است که بار بود و طاعت بسیار بود از حجه و شکران
و طاعت و فکات و شوا خدای و هر کس از نماز و طاعت و حیات سبک باشد یعنی
انکه باشد و از جمله کسانی بود که خود را از خود را هلاک کرد و بعد از ذبح
آن خلکی که آیات و حجت های بکره باشند در دنیا که آنرا باور نداشته باشند و پرست
در فرج از دانه باشند و لقد کنا کما

فی الارض و جعلناکم فیما معاین قلیله ما تفسدون

و لقد خلقتکم ثم صورناکم ثم قلنا لللائمه

انجعلوا لکم فجدوا الا الیمین ثم کن من الساجدین

حق تعالی در ترتیب هستیهای بر مکهلفان بی کسیتی که در است مکلفان را و
ما یحکم کرد اینیم شما را در زمین و زمین را مکان شما کردیم و شما را انکه ان کردیم
و قدرت داریم در انکه و شدن و تصرف کردن در ان و تمکین دادن چیزها بود که
بان قدر توان کردون انانست و دلالت در قطع موانع و شما را در ان زمین و حیات
بی کردیم از انواع مافع و اصفای هم که دوری شما باشد یعنی در زمین دوری شما
و شما را تشکیل کردیم از تن و اول و نیل آن تا شما نیست دوری من خودید و شکر من

قَالَ اخْرِجْ مِنْهَا مَنْ دَعَاكَ مَدْحُورًا كُنْ بِعَلَمِكَ الْاَمَلُ لَنْ جَهَنَّمَ نَحْمُ اَسْجُورًا
 چون خدای تعالی بپس از درگاه خود برآمد و بدایع لعنت موسی را دید از رحمت
 مایوس شد و آفرید دشمن گرفته افغان دشمن کرد و در اندیشه افتاد و آدی با جگر می خورد
 خود گردانده گفت با رحمت امارا اهل کفر و معصیت و تا سحر کن وقت مرگ من از
 پس را تا روز قیامت که همه خلق را برانگیزند خدای تعالی این حکایت کرد
 از ابلیس بپایان که ابلیس اجنان معصیتی که کرده کنایه دارد آیس و نا امید
 از اجابت حق تعالی نماندگان نوبت نشود قطع غم کنند از رحمتی تا خدای تعالی
 دعای ابلیس بر وفق سوال اجابت کرد با کرد برای آنکه او زندگانی ابرو نباشد خواست
 و روز بعثت روز نشاید نه روز مرگ که لکن خدای تعالی در امر بدعت زیاد تا وقتی که
 صلاح دانند گفت تو از جمله را برادگانی یعنی از جمله انانی که ایشانرا مصلحت
 و جای دیگر گفت ای پور الوقت معلوم گرفته اند که ابلیس را خبر عذاب خواست
 و بر قول و خدای تعالی بعد از معلوم خود کرده باشد بر هیچ وقت این باشد و همچون باشد
 که اجل خود ندانم و عرض ابلیس درین آن بود تا اغوا و اغرای بندگان کند و غرض
 آن بود که توفیق کند بر امتزاجت ثواب و وقت توبه و اعتقاد بر وی موسی
 و اگر ای اختیار توبه کند بسو اختیار روی باشد و علم خدای با آنکه وی اختیار توبه
 کند مانع نباشد خدا بر این فعل برای آنکه این عرض حاصل و باعثی بود بر آن وجه
 علم معلوم دارد بالقی علی ما هو به و او را سر و سچی و صندق کرد اندا و علی جای گفته
 نشاید که خدای اجابت دعای کافر کند برای آنکه درین معنی تعظیم روی باشد خدای
 تعظیم کافر نکند و از این اختار گفت که دو باب است که چون در آن مصلحتی بود و بر
 با مصلحتان دیگر چون ابلیس بدعت خواست حق تعالی صفت ترا مصلحت داد و مصلحت
 مصلحت تا خبر عذاب خود کرد و ترا روز قیامت ابلیس گفت با رحمت ابلیس که تو را اغوا
 کردی و غایب و نا امید کردی با حکم کردی بخلالت و غایت مرا هلاک کنی کرد ایندی
 من بپیشیم برای اغوا و اضلال ایشان برادر است تو که راه راست و طریق ایمان و کار

لَا تَزِرُ

برایشان نماند که افع جانانست و بسبب ایشان کار بر من نماند کردید و چون در ایشان
 با تم از هر راه زدن ایشان من بخود وجودی که مرا باشد از حصار جانب کرد این را
 از بنو پیش و است و بنو عبد الله عباس را بر سیدند که چرا ذکر فوق و تحت کرد
 گفت با لای جای نموده تحت خداست که از راه رحمت برینده راه نباید و از زیر
 و تحت آرد و ان بنده اما بر محرابا قرطبه الصلوة والسلام گفت معنی کاتبم
 بینا بیدوست است که کار آخرت بود و چشم انسان خوا کرد اتم و من خلقت
 و بقایم تا سال جمع کنند و بان بخل کنند و زکوة بدهند تا این مهر و ارث ایشان
 ماند و عزایما بسم و کار دین ایشان نماند که اتم و شبهه در دل ایشان
 مقوم کنم و من تا اهل لذات و شهوات در دل ایشان دوست گردانم و بهیضای
 داده و تو نیزین ایشانرا تا کربانی و ابلیس غیب ندانست و این که گفت از حق
 ظن و کاف صفت و لقد صدق علیه ابلیس طنه و ایشانرا بر خود قیاس کرد
 و نیزان بقرار صفت که چون آدم را بوسه مقصود از و حاصل کرد دانست که
 فرزند آن که ضعف ترا روی باشد هم و سوسه تو اندک و از را حق توانا کرد
 آنکه خود تعالی را برانند و لغت کرد و گفت بیرون شوا بخار یکا که هید و
 کرد و در اندک بغیر و جلالت من که بر کرد اتم و نوع را بپوش که از نسل تو است و
 همچون تو باشد و یا ایشان را می انداخت و تو کنند و این غایت است و در عید
 فرزند آن آدم را از ساقبت شطان و یا آدم را نکند است

وَ رَوْحُكَ الْحَيَّةُ فَكَذَّبَ مِنْ حَيْثُ شَقَّابًا وَلَا تَقْدَبَ اَهْلًا
 التَّحَدُّ فَكُنُوا مِنَ الظَّالِمِينَ چون خدای تعالی ذکر ابلیس
 از بهر صفت کردن بچند حکایتانجه آدم گفتی بپندوی صگوید که آدم را بپند
 اعدام تو دخت تو مرد و در بیست سالن شود و او را بر گیرید و بخورید از میوه
 و طعامی هفت روز دیگر از رخ شوی و گردان مگردید از رحمت ظالم

و انصحه که اند خط و نصیب خود بنشیند از تواید این بهشت بستانای بود
نمود چه اگر بهشت خلد بودی او را از انجا بیرون نباردندی و گفته اند که روا باشد
که بهشت خلد باشد در انجا کس کلفا نبود تا صلیت اقتضا کند که انجا شوی
چون مسقط کرده از انجا شوی روز اند و این فی استجاب و فی آنکه فی باشد
که با فی کار و منعی عنه باشد و حکیم کار باشد لا قبیح و بیخبران آرنگا
قباح نکند و اخلا لوا حین نکند برای آنکه منقرا باشد از قبول تو شان
و هر چه جبر باشد ایشان از ان نیز باشند خدای تعالی ادم را ندید که برکتی بود
از رخت آتش و انکه دی و بر اثر اسبیا ریوی اما بر تبار و در انجی عذابی

قَالَ
قَوُّنُوا لَكُمْ الشَّيْطَانَ لِيُذِيقَكُمْ أَمْرًا يُغَيِّرُ مِنْكُمْ أَنْفُسَكُمْ
مَا تَهْتِكُوا بِهِنَّ كَمَا عَزَمْنَا لَكُمْ الشَّجَرَةَ أَلَّا أَنْتُمْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ
أَوْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَقَالَ لَهُمَا إِيَّيْكَمَا كُنَّا لَنَا

قَدْ لَبِئْسَ بِغَدُورٍ حَقُّ جَانِهِ وَتَعَالَى حِكَايَتِي كُنْتُ كَمَا أَلْبَسْتُمْ
نَالِدَم وَجَوَارِ الْأَرْضِ بَرَزُوا بِكَ شَيْطَانُ مَرَدَمُ حَوَارِ وَ سَوَّاهُ
و و سَوَّاهُ دَعْوَتِ ابْنِ كَارِي بِصُورَتِي بِوَسْطِئِهِ وَ عَزَمْتُ بِلَيْسٍ دَرِائِنِ وَ سَوَّاهُ
ان بودا الباس بهشت از دو در کرد اند و انچه ایشان پوشید بود تا زود نهایی
بجایهای بهشت ظاهر کرد اند در منبر خیر این است که چون ایشان از ان درخت نالید
کردند بادی درآمد تاج از سر ایشان در بر بود و حله از تن ایشان جدا کرد و عورت ایشان
ظاهر شد آدم ان بدید بر مید و در کجاست آمد خدای گفت با آدم از منی
از منی که نری آدم گفت لا حیا منک از خدا یا شری ادم را از تو و سوسه
البیسان بود که خدای تعالی از وی حکایت کرد که او آدم را گفت خدای تبار از شما

نویسند

و فی کرب و زحمت الا از بهر آن تا در بهشت جا و بد غایب و با ایشان سوگند خورد
که از بهر رخت تبار نکند صورت او بگردد با صورت فرشته و انچه من یوم شاد
از روی نصیحت یوم و من از بهر نصیحت کنند که غم شاد را چون ایس سوگند خورد
شبهه ایشان فریشت از انجا که طین ایشان چنین بود که هیچکس دیگری نبارد کردن میکند
دروغ خوردن ایشان از این سبب باین سبب عباد غرور و کذا است یعنی ایشان را بخورد
و فریقین از ان پایه و منزلت که بدان نمودند بر زمین پست آوردند کَلِمَاتُ أَكْفَا

الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَكُمْ سَعَا تَمَّا وَ قَطِيفًا يَخْوِصُكَانِ عَلَيْكُمْ مِنْ رَوْحٍ مُجَنَّدٍ
وَاذْكُرْ تَهَارُتُمْ بِالْأَلْهَكُمَا عَزَمْنَا لَكُمْ الشَّجَرَةَ وَ أَفَلَا تَكْتُمُونَ

ان الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ چون ایس ایشان سوگند خورد سوگند اف
و نیکه می شدند و همچنین موس را بخدای توان فریقین عبد الله هر که که بدید
از ان خود دیدی که غار کردی و بر اند کردی و مرا گفتند بدکان ترا باز فرستند
گفت هر که مرا بخدای بفریسد ما فریقین او شویم پس انگاه که آدم و حوا از ان درخت
خوردند طعم از بهشتیدند و لباس ایشان ریخته شد از ایشان عورت های ایشان را
و در ایشان داد و از ان درختان بهشت بر می بردند و عورت میان می پوشیدند
خدای تعالی گفت ای آدم من همه بهشت ترا حلال کرده و شمار ازین درخت مخفی
کرد و بود مرده شاد است گفت بود و منبر داده که شیطانی شاد را دخی بود و در ان
پیش فرشته شویید گفتند وی قبول میکنند آدم گفت با خدا یا کمان برکت
کسی نبود و نام تو سوگند به فرخ خورد تو اند خوردن قَلَامُ تَكْتُمُونَ

كَلِمَاتُ أَكْفَا وَ لَنْ نَعْفُوكُمْ لَكُمَا وَ رَحْمَتُ الْكَافِرِينَ
قَالَ هَیْطُنْ لَكُمْ لَعْنَةُ عَدُوٍّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُمَكِّنٌ

وَسَمِعَ إِلَى حِينَ قَالَ فِيهَا حَيُّونَ وَفِيهَا مَوْتُونَ وَفِيهَا نَارٌ

ادامه روحا بنا فرمای خود عراف آوردند و برگرد. خود پشیمان شد و از خدای تعالی
استغفار و آمرزش خواستند گفتند یا خدا یا ما را نفس خود شکم کردیم و پای از تو
بروز نهادیم تو خدا و نگار ما را با ایام مری و بر بار حق با از جمله زیانی را از
آدم اگر چه ترک نمودی و خود را ظالم و معاصی و خاسر خواند از مهر که عادت و لیلی
آنت که زلفی حقیق بر کردی و حتی عظیم را صغرد اندام و خود انبیا از قبایح
و معاصی معصوم بودند و با خود با او کردند از سبب لباس و تقویت مانع عذاب بود
که قدامت مری باشد متقی مغرور با تحقاف و امانت و اگر تقویت مانع و سبب لباس
تقویت باشد جمله یقین و اولیای خدای معاقب بوده باشند و چگونه متقی تحقاف
و امانت باشند کسانی که خدای تعالی ما را تکلیف کرده باشد باین احوال و نه
تعلیم ایشان مریقت که ما را عاقل ساختن شود که قبول قوی متقی همان العبدی کنند
و این جایز ندارد الا کسی که قدامت انبیا و منزلت ایشان نشناسد آنکه خدای تعالی احسان
کرد با او روح و ایمن و حقیق گفت که ایمن او را و سوره کرده و او را با و خوا
آدم را خدای تعالی آدم را گفت چرا گفتند خوردی گفت مرا خواص گفت حوا را گفت چرا
گفت مرا ما را گفت از او را گفت چرا گفتی گفت مرا ایمن گفت خدای همد را خواص کرد
و گفت از بخا فری شوید و بریز روی که شما همه یکدیگر او خفی و کینه
شیطان دشمن شماست و شما دشمن او و ما را دشمن شما باشد و شما دشمن ما را که
فرست یا بید و دیگر کنند و سازد حوا چون بر از ان درخت باز کرد و رخت خورد
و مرا صفت بخا آنکه درخت را خون آلود کردی و مرا همت خود آلود کردی و مرا گفت
یا بیاییت بنا کنم و بر هایت بکنم تا بر شکم بروی و هر که بر تو دست یا بدست یابد
و ایمن را گفت که تو از بخا برو و بخور و ملعون و آدم را گفت بر زمین در میان آنکه در
روی من خوری همتا برینا در زمین بجز کدغیت و عرق جبین دوری بخوری چون
بر زمین آمدند شد از حوش خالق یافت که از ان پیش نباشد بود گفت یا خدا یا مرا

حالی که

حالی که از ان سبب عبادت تو قام کرد جبرئیل اندوخت این مری را از
دوای و جبرئیل را شد گفت ای جبرئیل ما را از کجا آمد جبرئیل گفت ای در میان
سبب ابراج تو بود از جهت که از کجا آمد و بر ما را رحمت هم از کجا باشد
که رحمت بود او که در پیش آمد نهاد آدم خواست تا کند بخورد جبرئیل گفت
این را باید بکشتن تا خدای برین برکت کند گفت صفتن چگونه بود جبرئیل
گفت یا معون نام و این آلت تو ای کرد گفت آلت از کجا از کفشت متان کردن
یا معون بر کجا که او را آلت آورد از جوب و آلت و آلت و او را افکندی و در و کردی
یا معون گفت آلت بزرگری یا خست جبرئیل گفت نام کرد گفت این کدغیت بر زمین
و زمین را بشوید و و اند را بجا که جبرئیل آمد و بخا کرد جبرئیل گفت در جوب از نشسته زمین
فراخ شد بخسته دیگر رسیدا بکشدند بود چون بیکری رسید پشیمان رسید بود
چون بیکری رسید او این خشک شد بود و بدو چون از همه پشیمان و مانع شد
همه در رسید بیکر که خواست که بخورد جبرئیل گفت این را نشاید خورد این را
در کین در و کرد خواست تا بخورد گفت نه در پای کا و او صحن و خرد کین چون
کرد خواست که بخورد گفت نه اگر کین آید که خواست تا بخورد گفت بجز کین حوا
تا بخورد گفت نه آلت بر تو کرد و آلت بخت چون از تو بر آمد صفت اکنون
خورد آدم دست دراز کرد و لطف از ان در دهن نهاد که بخورد و گفت بجز کین
گفت ای آدم بخیل نبایت کرد دها بایت کرد تا مرد شود و این از بهر آن که
که خواست که در کاب خود گاهی را در کاش با کای براید است چون بصد و
بج دست آورد در وقت تسبیح هر از رحمت دیگر بوی رسد رحمت یا با رحمت
و شادی وی با رحمت و بخور و از مری و ان فرین و کاد که با یکدیگر
بدست ازین هدایه و منزلت که او را بود تا رحمت ببرد لطف ان حلال دهن نهاد
توی خواهی که فریغ حلال بدست ازی حلال بدست بیدین یا که طلب حلال
دیگر بدست بیک ترک من و بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست
نفت شد قوی خواهی که بر کین بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست بدست

زینت مع پرست این سبب جالب زینت دار بر خواجه امامی که انما بایست و در
 خواندن این طاعت باشند بگویند است از جمله لباسهای فاخر است
 آنکه گفتند غنای الله انما بایست حسن صبری گفت عثمان عمار را دیدم که بر سر
 رسول علی الله علیه و سلم و عقی صفت برای کوتا پوشید و نوی گریبان باز داد
 مردی از می صفت سخا را کشید و کبوتر بازی میکنند آنکه گفت از خدای بفرماید
 که از رسول الله علیه و سلم شنیده که از صفت می شنید باشد که او علی کند در
 و از خدای تعالی از آن عمل روی در رویش اندا که خبر باشد اگر شر آنکه این است
 بر خواند و گفت لباس از تقوی طریقی بگوید و گفته اند که مراد از زینت
 و خود که اندر حرم پوشند جایی گفت جامه یا ریاست از صوفی جامه خشن
 و خدای تعالی بر این است تمام عبادت و در پوش بر آنکه عرب میفهمد طواف کرد
 خانه کعبه عبودیت بر خنده جز قریش و نیز میخ خلق را از احسان خدای جامه باشد
 الا فرزند آدم را و این از جمله آیات و دلالت بر فضل کرد و در حقیقت این
 بنده گاه و اندیشه کنند و غفلت عبودیت خود شناسند و بشکرت او باقی باشد
 آنکه فرزند خلق آدم را و عذرا گفت و نصیحت کرد از مردان و زنان ایشان اگر خجسته
 بر آن که است بر جمل تعلیم گفتای فرزندان آدم در مردان و زنان نباید که شایسته
 شمار افتند اندازد و از راه راست وین عواید و معاصی که نفس نماید آن
 در حق کنند آنکه شامعین و سنا کردید جنا که با ما در پدر ما کرد آدم و حوا که
 هر دو لوسوسه و اغوا تبیل بهشت پرور آید و جامهای بهشت از دود و بر کرد تا دور
 ایشان ایشان نماید و اگر جدا این فعل که از جام بهشت و نزع لباس است و می کرد چون
 احاطت فعل باوی کرد پس تا نیز که فرزندان آدم و ابلیس و نقی و تبیل و فرقه شود
 تا از بهشت جدا نمایند آنکه بیافزاید شجره که تا از وی بخت کوشش خود را بزرگ کند
 گفت که شیطان و کفر و شرک و تارای باشند از اینجا که تا این را می بیند و قید و
 هم از شدوی باشد بجا حد که تابیل گفت که ما را این چیز دادند که تا را اندازد
 ما ادیان را بهم و ایشان را دادند پسند و ما از زمین برای ویران کردن کردید پس آنکه بر شما

زینت مع پرست این سبب جالب زینت دار بر خواجه امامی که انما بایست و در
 خواندن این طاعت باشند بگویند است از جمله لباسهای فاخر است
 آنکه گفتند غنای الله انما بایست حسن صبری گفت عثمان عمار را دیدم که بر سر
 رسول علی الله علیه و سلم و عقی صفت برای کوتا پوشید و نوی گریبان باز داد
 مردی از می صفت سخا را کشید و کبوتر بازی میکنند آنکه گفت از خدای بفرماید
 که از رسول الله علیه و سلم شنیده که از صفت می شنید باشد که او علی کند در
 و از خدای تعالی از آن عمل روی در رویش اندا که خبر باشد اگر شر آنکه این است
 بر خواند و گفت لباس از تقوی طریقی بگوید و گفته اند که مراد از زینت
 و خود که اندر حرم پوشند جایی گفت جامه یا ریاست از صوفی جامه خشن
 و خدای تعالی بر این است تمام عبادت و در پوش بر آنکه عرب میفهمد طواف کرد
 خانه کعبه عبودیت بر خنده جز قریش و نیز میخ خلق را از احسان خدای جامه باشد
 الا فرزند آدم را و این از جمله آیات و دلالت بر فضل کرد و در حقیقت این
 بنده گاه و اندیشه کنند و غفلت عبودیت خود شناسند و بشکرت او باقی باشد
 آنکه فرزند خلق آدم را و عذرا گفت و نصیحت کرد از مردان و زنان ایشان اگر خجسته
 بر آن که است بر جمل تعلیم گفتای فرزندان آدم در مردان و زنان نباید که شایسته
 شمار افتند اندازد و از راه راست وین عواید و معاصی که نفس نماید آن
 در حق کنند آنکه شامعین و سنا کردید جنا که با ما در پدر ما کرد آدم و حوا که
 هر دو لوسوسه و اغوا تبیل بهشت پرور آید و جامهای بهشت از دود و بر کرد تا دور
 ایشان ایشان نماید و اگر جدا این فعل که از جام بهشت و نزع لباس است و می کرد چون
 احاطت فعل باوی کرد پس تا نیز که فرزندان آدم و ابلیس و نقی و تبیل و فرقه شود
 تا از بهشت جدا نمایند آنکه بیافزاید شجره که تا از وی بخت کوشش خود را بزرگ کند
 گفت که شیطان و کفر و شرک و تارای باشند از اینجا که تا این را می بیند و قید و
 هم از شدوی باشد بجا حد که تابیل گفت که ما را این چیز دادند که تا را اندازد
 ما ادیان را بهم و ایشان را دادند پسند و ما از زمین برای ویران کردن کردید پس آنکه بر شما

ما که دنیا گرفت دمی که ترا بند و تو ویرانه پی عظیم باشد و عفت و عبادت ختیا
 که خدای دیرانگاه دارد و عیوض از کت شیطان در پشته است و تو عادت شیطان
 و تو عیوض شیطان ترا بند و تو ویرانه پی و شیطان از تو بر تو بارت و ترا بر روی
 یاور نیست و دل تو مسکن است و عروق تو را هکند و مبتلا بس بال و مقاصد توانی
 کردن مکر بسیاری خدای دوازده منور مصری کت اگر او ترا بندد از اینجا که تو دریا پی
 خدای او را بندد و او خدای را بندد و خدای استعانت کن که کید او ضعیف باشد
 و تا دین ما شیطان را از اینجا که ما شاع از کت و ایشان ما چشم شکست
 سهر و منع بود که بداند که خدای تعالی شاع در روزی که کند مکر باشد ایشان را بداند
 جنانکه در شکست ما توان دید عند حضور الموت آنکه گفت که ما دیوانه است
 آنکه کرد اینده ایم بوی حکم کرد ایم قاهره که دوستان شیاطین کسانی اند که
 ایمان نمی آورند با ما تحلیه کردیم میان ایشان و ده توان و منع کردیم ایشان را از این
 نامطیع و فرمان بردار و یک کشند آنچه ایشان را فرمودند و در وسطه کردند از کت
 امر خدای

عَلَيْهِمْ أَبَاءُكُمْ وَاللَّهُ أَمَرْتُ إِيَّاهُ فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ إِلَّا بِكُمْ
 بِالْعِشَاءِ أَتَوْاكُمْ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ أَمَرْتُ بِي وَالْقِسْطِ
 وَأَقِيمُوا وَجوهكم عند كل مسجد وادعوا دعوى المؤمنين إلى الدين
 كما بدأكم تعودون فربما هدى ربكم فربما حرر عليكم
 الصلاة أنتم تحذفون الساجدين ولياء من دون الله

بمحمود

والمؤمنون أنفسهم من دون من الله ان شاء الله ان شاء الله ان شاء الله
 وعودت کشاده بودند و شکستند که ما خانه خدای را چنان طواف کنیم که ما را
 افزاید باشد در جامه که در آن کلاه کرد با هم طواف نکنیم و زنان جنی را از دال
 نافه چند که عورت پوشید و در میان نیستی تا در پیگری آوردند که در پی از
 غی عام طواف کرد و می گفت الیوم سبنا بعضه او کله و ما بمانده دل حله
 و چون اسلام آمد ایشان را بدین ملت کردند ایشان گفتند بدین خود را بدین ملت
 و اگر بر عود می کنند این فاحشه او لیست بود که خدای تعالی از عین حیران
 و مشرکان خبری دهد و می گوید که ایشان چون فاحشه و ناشایستی کشند
 از کت های کبر و فاحشه قبیح باشد تنبیه القبح و ایشان را از آن گناه و ناشایستی
 از کت و غیر از آن زدند و سر از عتاب کشند ایشان عیوب در آیند که بپند ما
 بدان محمد را در پی گرفته ایم که این می شود و خدای را بدین فرمود و بخوان
 و از آن و کردیم که اگر خواستی ما را ازین بگرد ایندی و در حله قیامت کرد
 کردی و بعینه گفت که عیوب هم غیبت با عتق شود که مع کفر و قدری ای هر کوی
 مجیر که خدای تعالی بکار زشت و ناشایست فرماید و جانی که نفرایند بکنند
 و نخواهد و چون گفت که نفرایند لیکن می کنند که بخواند برای آنکه امر جبار را
 نباشد آنکه بر سبیل تفرع و تمسید و انکار کت آنما خدای می گوید و در روی می بیند
 ان شاء الله ان شاء الله که بپایان کرد که خدای چه فرمود است حشمت بگوی که خدای بی نهایت
 نفرایند و لیکن بیاد و دل فرماید آن فرماید که عتق براسی و استقامت فرماید
 گوای و بعد توحید و عبادت فرماید چون از خدای توحید و عدل خلق دارد محال است
 که بعد و توحید را بداند و چه تشبیه خواهد برای آنکه حکیم است آنچه فرماید آن
 خواهد و آنچه خواهد فرماید و از آن منع کند بپایان طاعت خواست و بدان امر که
 و کما معا بود و از آن فرمود و امر و بپایان طاعت فرمود و بپایان طاعت
 معافی و بی فرود و بی فرود که وی خود را راست بگوید او را نپذیرد بکفر مسجدی و در وقت
 درباری معاک صفت معاف است که چون در مسجدی باشید و وقت نماز را بدید و بپایان طاعت

فِي كِتَابِهِ الَّذِي خَلَصَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ تَقْوَى الْآيَاتِ

بقوم عاقلان چون جامع از عرب می رفتند با عمره کو شدند آنچه از روی خود
از شریک به بر خود حرام کردند خداوند سبحان و تعالی عز و جل از این چیزها است که هفت
روز حرام کرد بخور و سبیه و صیقل و حرام کردی تعالی بپشت فرستاد و گفت کوی
کیت المکی که او حرام کرد این است ازین خداوند که برای بندگان خود هر روز در
از انواع بسیار که خوشتر از این میزدند طعامهای لذیذ و پاکه خوش از این
ایشان را روزی کردیم کوی محمد که امروز در دنیا در لباسها و طلاها و شرکات و
شریک اند چنانکه مومنان انقیاد می کردند شرکات همی میکردند اما روز قیامت
این جمله خاص و صالح مومنان را باشد که از این دنیا هیچ نصیبی نباشد و اینست
بنا که خدای تعالی بجهت آفریدن در دنیا برای مومنان آفرید زمین که گفت
قَدْ هَدَى اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ این کافران را نیست مومنان را است و کافران در استغفار
مجدد و طبع مومنان است و در قیامت از این جهت و فقیل باشد برای آنکه کافران را
دور از باشد مومنان را بهشت بخلاف آنکه همه در یک جایند و اندکی کفایت
مومنان آیات و مفصلات را مبین کرد ایندم برای آنکه بدانند حق نظر اندیش
کنند تا علی حاصل شود ایشان را و اگر چه تفصیل آیات از هر چه بود است اما این
ایشان مستقیم شدند بآیات کوی که خاص ایشان بود است قُلْ إِنَّمَا

حَرَّمَ رَفِي الْقَوَاعِدِ مَا خَسِدَ مِنْهَا وَمَا تَعَنَّى وَالْآيَاتُ وَالْبُحُورُ

بِقَوْلِهِمْ وَأَنْ تَشْكُرُوا إِنَّ اللَّهَ مَا يُرِيدُ الْفَاسَادَ وَأَنْ تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قِيمِ تعالی چون شرکات را تغییر کرد مجرم محلات که حرام
در شریع و عقل حلال بود ازای خود با اعتقادات ناسد و خود هر کردند تغییر میبرد

بنازه نونه

ایشان را و آنچه می کنند تحلیلی میانی که بعضی در عقل را برود و بعضی در شریع از نایب
در هر دو نوع تحلیلی حرام و حرام حلال و حلال بود که گفت بکوی ای محمد که خدای من چه عشا
و نا شایسته حرام کرد این است اما ظاهر است و اشکارا و آنچه بیان باشد و باید
از طواف خانه کعبه که مردان هر روز کنند و زنان شب برهنه و از اگر در شب که
که ایشان گفتند غار را در روز قیامت و در شب و نهان فسیح باشد و همچنین حرام
کرد است غار و نهان باشد و در غیر اینها خوانند عقیق حرام کردند و درین
هم خربت شربت لایم حق صحتی که کلام لایم بذهب العقول فراموش نم
کنا می باشد که در حدیث باشد و نیز هر کردی را و بی تم و هم است و تطاول بر مردان
عظمه است بنا واجب و در وضع لغت طلب است و آن واجب و نا واجب شد
از بهر آنست که بخاک یا ساق یا حرام کرده دیگر آنچه حرام کرد است شرک
خدای و بهر آنکه اینک بخدای رعبا تان چیزی را که بران حق و برهان
نرسد است تحت سلطان خوانند آنجا که مسلم بود بر شیده و غیر حرام
که بر خدای چیزی کند که از آن است و خدای تعالی آفرمود باشد تا گوید که خدای
فرمود است و اینست بر بطلان تعلیل قبول کردن قول غیر بی تحت

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُ خَرْجُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْذِنُ

بِأَخِي أَكْمَرِ إِنَّمَا يَنْتَقِصُ كُرْسِيُّكَ مِنْكُمْ تَقْوَى الْآيَاتِ

فَمَنْ تَأْتِي وَأَمْلَحَ كَلِمَةً خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْذَرُونَ وَالَّذِينَ

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ خَو تعالی می گوید که هر مانی و قوی در کونی اجلی است یعنی اجل هر کس

وَقَالَتْ اَلَيْسَ لَكُمْ عَذَابٌ مُّزِيْدٌ فَمَا كَانَ كَعَذَابِ الْعَالَمِيْنَ مِنْ قَبْلُ فَذَرْهُمْ

العذاب واما كشتن كشتن خداي تعالی روز قیامت گویند از آنکه
بزرگترین کشتن بیدار کردن از آنکه پیش از شما بودند و بکشدند از دیوان
وادیان و بدو رخ رسیدند یعنی چون ایشان را فرمودند و بدو رخ شدند شما را کشتن
که بدو رخ شوند که هم از قبیه و ملت ایشان بود و بدو رخ شدند ایشان بوده و بدو رخ شدند
افتد اگر داید و بدو رخ شدند ایشان بود و بدو رخ شدند و زور حریف
یا از ایشان باشند آنکه حال ایشان چنان باشد که هر که که می آید ایشان در دو رخ
شوند مثال خود را و مقتدا این خود را هستند که در دنیا ایشان افتد اگر داید و بدو رخ
و با ایشان کمر شده ایشان را لعنت کنند مشرکان مشرکان را لعنت کرد و بدو رخ
خود را لعنت کنند و ترسانان ترسانان را لعنت کنند عجمی آنکه هر که
بیکدیگر دست در میج شوند از میان اولیایان گویند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
انباغ و سفله آری و دوسار گویند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
ایشان را بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و از بدو رخ شدند و از بدو رخ شدند
و مار اگر داید بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
این سعود گفت و از زمان برای ایشان صلوات کرد و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
هر یک از این بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
کردن ایشان دیگران و هر که بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
و کشتن شدند ایشان که بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
گفته باشند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
باشند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
بودم شما نیز همچنان رضایت بود و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
بود است چرا باید از عذاب افزون بود آنکه خطاب بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند

و مقتدی و مقتدی که بخشد عذاب و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
باختیار خود نه با اختیار را

عَنْهَا لَا تَنْفَعُ الْاَنْفُسَ اُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ اِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ لَا يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِسُوْا

فِيْ خِيَمٍ اَخْيَارٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْتَبِيْنَ كَلِمَتَيْنِ جَنَّتُمْ مِنْهَا

وَمِنْ نَوْفٍ عَدَاثٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُتَالِفِيْنَ

بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
ایشان بکشتن بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
از قام و اعدای ایشان بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
و اعدای ایشان بر آسمان بر بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
آسمان بکشتن بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
ابو هریره از رسول وایت کرد که چون فرشتگان بیابان بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
روح پاک از تن پاک بیرون می آید و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
ایشان را که این روح کیت کو بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
القیانت فی الجسد الطیب و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
که آسمان هم رسد و اما چون بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
ای من خبیثه بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند
آسمان گویند که روح کیت کو بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند و بدو رخ شدند

التَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ فَإِنَّهُ لَآتِي بِشَرِّكُمْ بَرَكَاتٍ
 و درهای آسمان برای تو گشاید آنکه هر که نهد و بکورد و نهد و بکورد
 و چون خدای ذکر کند در سبیل یاس و بیان بحالت ایشان از دوزخ گفت از دوزخ
 بیرون نیایند و در بهشت نرفتند تا آنکه که اشتربورخ سوزن بیرون و رفتن
 بورخ سوزن بحالت بر حال است در حق ایشان در بهشت و مانعین جزا هم
 نشاء کارانرا از کافران هر کافر می باشد انهر می کافر باشد سلبان محزون کافران
 زیرا که با دله علی صادر شده است که موسی را در دوزخ ماند آنکه گفت من کافران
 محض با نرا در دوزخ بترها باشد از این دوزخ و از بالای ایشان نوشتا
 باشد عقی و در دوزخ را بیان مثل باشد و چون ذکر بتر کرد که خوش
 و ان صادر نیست و این بر سبیل حکم گفت یعنی بر منش آنکه گفت و مانعین
 و هم غلامان را یعنی کافران و ظلم نفرست که ان الله نزل انزل عظیم

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَكُنْ لِفِتْنَةٍ أَلَا وَسَعَاءَ أَوْلِيَاءُ

أَصْحَابِ الْخِشْيَةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ

مِنْ غُلٍّ تَحْجَرِي مِنْ خَشْيَةِ الْإِنْفَارِ وَقَالُوا لَوْلَا اللَّهُ الَّذِي قَدَرْنَا

لَهْلَكُوا وَبِأَكْبَارِ الْإِسْمِ لَوْ لَا أَنْ هَدَيْنَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ شُرُكُوتُنَا

بِأَحْقَ وَنُودُوا أَنْ لَكُمْ مُلْكُ أَرْضِ قَوْمِهِمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ایشانست
 چون حق بخالد کافران و آنچه جزای ایشانست کرد در عقی که مومنان کرده و آنچه نواب
 گفت اما بگوید بدند و قول بر قول را آورد استند علی صالح کرد بد و بر دوزخ فران

و اما بعد

و اما بعد چنانچه این فرایم که ان قیامت را نکرد و مع نشی و تطیف بکنیم ۱۲
 و طاق و در آبی دی باشد و اگر انوشه نیند بعلوم خود آنچه خدای بنور افروزد
 کمتر از وسع و طاق باشد انت در دنیا روزی دهند گفت باز فرمود است بیند خفا و
 هفتصد نوزاد کرده لکن خدای فضل و کرم خویش صفت بسیار در هر روز میرا
 و اعنی علی الملک صفت عجلنا آنکه او تطیف با لایط و احوال دارد و خدای
 نودا انا اودون ۱۸ طاق و اگر عیسا است و قدرت تکلف کردی عمل کردی بودی
 چون که ان آنست که فضل کرده باشد از خدای که دو اندارد که تکلف عیسا
 که دعاء او که ظلم کند خدای تعالی بگوید که ما ظلم نکنیم و تکلیف بیشتر از طاقت
 نریم انها که آنچه ما فرایم از انان آوردن و عمل صالح قیامت ایشان احوال است
 جاوید باشند و ملازمان نعمت دایم باشند و در بهشت غلظت و جود و از سینه اول
 بهشت بکنیم و در کرد ایم آنچه در سینه ایان باشد از غل و کینه و حقد و طای
 پاکین کرد ایم یا نکه صفت طای ایشان کنیم اسقاط و عاز و آنچه از ک
 ایشان باشد ایشان دیم تا قنای حال میری کنند در جنت که در بهشت گفت که بک
 از کمر و حکمت باشد کمر از همه ملکه یا پیش و دخی که کافران که آنچه او را
 کفر است سبک گفت چون اول بهشت در بهشت رسد با حقد و دخی باشد از اسقاط
 در جنت روز است از یک چشمه از خود اندر حقد و عی و حقد و حقد و حقد و حقد
 ایشان برود و ان شراب بطور باشد و از دیگری غل کنند تا ضارت بهشت و غصه
 نفیم باشد و پیدا شود و هرگز سب از ان است و خبر کردند و کونه دوی ایشان
 انکه پان و وصف سب از ان کرد و صفت بکری من تحببهم انهم را که است
 ایشان حیان بود که در بر کوسگمای ایشان حوینای اب او ان باشد و چون ان
 و ایلن پسند که نید لکن الله الذی هدانا لهذا پس رو تا بر خدای که ما
 این هدایت او و اگر نه استی که خدای از سب هدایت کرد هرگز با این راه یا نفی ما را
 ما نبود که اگر خدای اراد انمودی سبای خودی گفت یا سب که خدا بر که ما را توفیق داد
 تا علی را که ثواب جزای ان است در جنت که رسول صلی الله علیه و آله است و حق است

در پشت فرا گرفتند و اهل دوزخ در دوزخ خدای تعالی از بیان ایشان حجاب برداشتند
پسند و آنچه ایشان در آرزو داشتند از سالوده مشغولت داشتند در جات و درکات اهل دوزخ
نمودان میدادند و این حضرت ایشان را شد و اهل بهشت گویند که لا اله الا الله
و این مصداق آن باشد که گفت هیچ سخن نباشد و کافر را که او را در بهشت دوزخ
منزلی و جای باشد و صاحب بود و در بیان ایشان نمایند و دوزخ را گویند که فصور
و منازل و در جات که می بینی برای تو افزاید و بدست کار و روی و طاعت کردی و بهشتی
گویند این درکات و عقوبات که می بینی برای تو بود اگر تو بر همان می کردی که ایشان کردند
از کفر و معاصی آنکه گویند با عیالات بشمار ازانی و ششم ایشان باین عمل که کردند
و آن حالیکه با حقایق این حال ایشانست و این را شاید ایشان را دویم آنکه منادی می کردند
و گویند اهل بهشت شما را تسلی حاصلست که باین بیماری مبتلا بود و بر نای که بآن
باشد و زنجاری که بآن مرکب باشد و خلود که بآن فنا باشد و نفی که بآن
باشد اهل بهشت چون این داشتند و این وقت پسند گویند لذت جان را در حال
و تبا با حق رسولان خدا را بدین حق و حق صفت شده و تبار و در دنیا ایشان تراشیدند
کردیم و باور داشتیم لاجرم باین بهشت رسیدیم و این نشانیدیم که ما را دادند و
صفتان که مسلم باشند اگر این بهشت میراث شما کردند و شما دادند و آنچه
نما کردید در دنیا را باین طاعت ما و نادای اهل بهشت

أَخْبَأَ الشَّرَّ أَنْ قَدْ وَجَّهْنَا مَا وَعَدْنَا وَبَاحَ حَقًّا قَمَلًا وَجَدْتُمْ
مَا وَعَدْتُمْ كَمَنْ حَقًّا وَالْوَعْدُ قَالُوا أَنْ تَعْلَمُوا بِمَنْ
أَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ رِيسَالِ اللَّهِ وَيُفْسِدُونَ
عِوَجًا وَهُمْ آلَاءُكُمْ وَكَافِرُونَ وَيَتَّخِذُوا حِمَابًا

مفتی محمد رفیع

حق تعالی حکایتی کند از کفایتان اهل بیت و دواعی رفته و بفرموده ما حق تعالی آن را
که این لابد خواهد بود و حیانت که پنداری که بعد از آن گفت او از دست خدا کند
اهل بیت اهل دین و او گویند آنچه را او عهده داد بود خدای را از این بقیتم ^{سید}
حق پس نمایا شد و بشمارید آنچه خدای را او عهده داد بود و این بر سبیل استغفار
و سبب زشت و نیک است که گویند که نعم آری یافتیم و حق و صدق بود آنچه را
از این خبر می دادند و ما موری استیم چون این صفت باشد و حواشید در این است
او از دست او دارد خدا که لغت خدای بر ملائکه یاد شما نموده و کرده و میزند
سویان جز شوند و کافران اندو هکین شوند و لغت چشم عقاب خدای باشد
و از این الوهین علی علیه الصلوٰه و السلام رواست کرده اند که او صفت موفق من تمام
که ندارد هم لغت ملائکه آنکه ملائکه او صفت کرده و صفت آن ظالماتی که مردم را
منع می کنند از آنرا خدای می گردانند و از آن بر می گردند طلبان و می کنند
تا از این به و تبیین کج کرده اند و بنمایند ما را که این کج است و این آن است
که ایشان بقیامت حشر نشود و ثواب و عقاب کافرند و ایمان ندادند که گفتیم
ایمان بقیامت است و اهل دین مجالی باشد هر جا جری باشد که منع کنند از
شعاع و این است حیانت که گفت حضرت عیسی میسر له باب و علی آنرا

وَجَالِبُ رُفُوعٍ كَلَّمَ بِمِثْلِهِمْ وَأَدْوَأُ أَصْحَابِ الْحَشَةِ أَزْكَرُ
فَلْيَقْصِرْ كَمَّ يَدْخُلُونَهَا وَفِيهِ يَفِيعُونَ وَإِنْ أَصْرَفَ أَصْبَادُكُمْ
فَلْيَسَاءَ أَصْحَابُ السَّاءِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
خَفِ حُجَّتَهُ وَتَعَالَى كُتُوبُكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بَشِّرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي
مَرَّتْ بِكُمْ لَكُمْ سَيَاوَةٌ لَكُمْ أَتَانُ فَتَسَاءَ حَسْرَتُ الْمُفْسِدِينَ كُنْتُ مَرْدًا عَرَفَ مَرَاةَ

چنانکه ایشان اند که چون بآیات متقدمه متاخره و دلالت بر آنکه
اصحاب اربعه و خاندان مرتبه سالار قیوم باشند از بجهل و امانت چنانکه از آن
صادق علیه الصلوة و السلام نقل کرده اند و حضرت عبداللہ عباس در باب حرمت و
و ابرار المؤمنین هم نزدیک برای آنکه حق تعالی بظلال رحمت و در بیکار است
باز لفظی خوانند که بن المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فتعدهم
من حقو حبی یعقوب و جعفر بن ابی طالب و عیسی بن الحارث و منهم یستظهر
یعنی علی و ابی طالب و عیسی بن مریم و ابی طالب و عیسی بن مریم و ابی طالب
و دیگران و این از صحابه و تابعین که رسول علیه السلام ابرار المؤمنین علی با کت
کاتما نفریک بمر القیمة و بیک عصا عوج تنور قوالی الجنة و اخرین الذین انار
کت ای علی بن ابی طالب که من در تو بیکرم که در اوصای از حویج و در دست کت
ای که در وی است ای و کوی ای مدعی ای نداری و در و زح ای کوی هندی
و هذا للجنة فان من عدای و در بیک فانه من اولیای او بیک
از دشمنان است و این را دست بیک که از دست اوست آنکه اولیای کت
و الله که استیلا بصلی تراشد از این بخواهد خود را و در بیک که بیک
ابرار المؤمنین علی را کت من از در حالتی که یکی از وقت نزع و یکی از سرور ابرار
علی با کت من از در حالتی که من ترس که در میان ما اینجا این باشند و بیک
و دشمنان من مرا اینجا بکشند و من ایشان هم و دشمنانم و ایشان مرا بکشند و بیک
خود برسد آنکه از میان کت یا حار همدان من بیک و من من او منافق قیل
بر منی طرفه و اعرفه بکته در اسبه و افکله و انت خدا را و معتر می
فلا تخف عثرة ولا لالا اول الذین ارجع تعوف للعرض بیکه ولا یقر الرجل
در بیک لا بیکه ان حبله بیکه اولی و حبله و نادی که حبله
التار اصحاب الجنة ان اقبضوا علیک من المساء او یمازکم الله
قالی ان الله حرم معا علی الکافرین ان یخلفوا و یبهم لهم

و کعبا و عزتکم الحق النبی قال یومئذ یبهم کما کلفاء
یومئذ یبهم هذا و ما کانوا یأتی بیکه
چون حدیث حدیث و متیان و اهل شان از در جات و بیکه و بیکه
این حدیث اهل و زح می کنند که اهل و زح در عباد و زح می کنند و بیکه
میان ایتار عجب برادران اهل بیست اهل و زح را بیکه و در سر و شایان
بیکه اهل و زح اهل بیست را دران شان از و زح را بیکه و بیکه
اهل و زح را کویند بر بیکه شانت که هژ و حیم ما و عذر بیکه
اهل و زح اهل بیست را کویند از سرور و بیکه و استوائت ان اقبضوا
عینک من المساء اهل و زح اهل و زح اهل بیست را ان کب که نمای خود
و در بیکه و زح اهل بیست را کویند و بیکه و بیکه و بیکه
و بر سر و زح اهل بیست را کویند و بیکه و بیکه و بیکه
اهل بیست جواب دهند که خدا تعالی این طهار و شراب را بر کت
کاوان اهل الحوزا کت که عبد الله عیسی را بر بیکه که کت در بیکه
صفت شقیات تشنه و ان کت از کت اهل کت از قران می بیکه که بیکه
در باشند از نغمات بیست و اولی بیکه خواهند ان نغمات که قدان بیکه
مردان بخوانند تا از زبان نمانند و بیکه قول بیکه است که بیکه در بیکه
که لست ان یومئذ من النعمان بیت یعنی زاب سرد بر ستایشان را
ان حذر از اندیشه و از حیات که کت ابرار المؤمنین علی امیر که از وی
برسد که بعد از کت بیکه بیکه کت بیکه بیکه بیکه بیکه
آنکه خدا تعالی صفات این کاوان کرد و کت نشاید و حرامت طهارت
بر کاوانی که دین خویش که ایشان را واجب و لازم است بران بودن آنرا با ضرورتی
و بیکه گفته اند باری جوانان باشند نشاط و بیکه و معارفه و بیکه و بیکه

و تعالی
و بیکه

و هر دو نیز ایستادند و از سرور کرد و بی وقت نشکافد بپایان آمدن و از آنجا که
از تو ایستادند که ایشان این روزها فراموش کرد بودند و رسیدن را این روزها فراموش کرد
و بعد از آنجا که خواستند جدا کرد و نخواهند خواستند هرگز که در دنیا و دنیا
و اینست ای عزیزان از سران روزگار که در دنیا که با ایشان در دنیا و دنیا
رو و تا ایشان اینجا حاضر میباشند و لیکن در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
گویند که او را در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
که روزی در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
و این خداوند دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
چنانکه ایشان استدلال و این روزها که در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
خود و انکار کردند و گفتند چنانکه در کتاب

فَصَلِّ لَكَ عَلَى هَذِهِ وَرَحْمَةُ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ
إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا هِن قَبْلُ
قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ فَمَا كُنَّا مِنْ شَفَعَاءَ كَيْفَ نَعْمَلُ
أَنْ تَرُدُّ فَعْنَا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرْنَا أَنْفُسَهُمْ

و مگر عتق میباشند و ایستادند و ایستادند و ایستادند و ایستادند
که ما او را در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
و مبین و مبین و مبین و مبین و مبین و مبین و مبین و مبین
و بیانی است که در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
حد که در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا

نحوه

آنکه خدای تعالی گفت این کافران جداستاری میکنند و چه توقع دارید که این
ایات و حج و ادله ایان نمی آورند و اینها را ایستادند و ایستادند و ایستادند
یعنی چرا و عقوبت و عیب و تشدد و حساب و کتاب و عاقبت چیزی و سرانجام روزی بود
که این گفتند آنکه گفت آنروز که تاویل او ایستاد حساب و کتاب و کتاب و کتاب
این امر را اعجاز خود ندارد و توبه قبول نکند و آنکه این روزها و این روزها
بیش از این یعنی در دنیا اعتراف آورند و در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
و بخوانند و خواهند و کتابهای شریعت هر حق بود و حقان بود که در دنیا
و دیگر بر حجت از کوه و در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
آنکه ایشان در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
گفتند و ایستادند بود که ما را نادیده اند ما را نادیده اند ما را نادیده اند
آنکه خدای عز و جل و گفت ایشان خوشترند از دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
و معاوی و غیر خود را که ما اینها را نادیده اند که بان عوام که در دنیا و دنیا
زبان کردند و اینان نجاست که در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
حاصل شد و کم کتاب ایشان در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
برایشان و معبودان خود را در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ
يَعْلَمُ الْغَيْبُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَيَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ
سُحُفَاتٍ بِالْأَمْرِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

خدای شما و او را در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
در دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا

خدا ی تعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرد و بود و از بهر آن این روز را جمعه خوانند و خدا
 آسمان و زمین را بش روزی ازین روز و قافیه بود که یک خطه بیافریند از بهر آنکه
 تا خلق را بیافزود در کارها و نانی کردن و از برای آنکه تمام اوقات و احوال
 در اوقات ساعات هر چیزی و وقتیکه یکدیگر را در روز و شب کنند و آنکه تا آن
 از چیزی است و مدبر و منصف و بر مشیت دارد و خوش رویی و کرد و قصد
 او بیک عیش کرد و عیش را بیافرید و بیافریند او عالم و مستولی است
 و از او بیند او عاجز نماید و خلق در یک عیش است و عیش جز نیست که
 خدای تعالی را بیافرید بر شکل خلقی در جبر است که جبر را علیه السلام خوانست و اولی
 بدانند از خدای تعالی و سوزی خواست و سالهای بسیار برید تا صیفت از خدای تعالی
 مدد خواست خدای تعالی برها و قوت او مصفا عفت باخت و پشتر از آن مدت برید
 هم صیفت شد خدای تعالی قوتش زیاد کرد تا جند را بر چون ملائک آمد گفت ای
 پشترمان است یا پشتر برید از خدای تعالی گفت ای جبر برید برین جبر از
 که هر یکی هنوز قافیه از قوام عیش برید و اگر در همه عیش بیاید برید که
 بهایان نری جبر برید علیه السلام گفت بخوان من لا یعلم کینت خلقه الا هو یعنی
 الدلیل انهم اشد از یزد و روز را بشبازی پوشد ادر عقیبت در
 و روز را در عقیبت شب جو که که طالب عیسی باشد شبانی منوری و تاریکی
 ستمو ثابت بحال راست و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان را بیافرید و همه را ستمو
 خود کرد ایند رفیق هر یکی در فلک خوش امر و قرار و بیت و بیاید که خلق و امر و پشتر
 خلق اختراع شد و از خدای تعالی بر روی از تقدیر و خدای تعالی صفت خلق را
 یا بهر چه اختراع را ستمو از آن کسی بر اختراع قادر نیست و امر را ستمو رسد که
 فرمان و هم که ستمو و صفت آن سفرون باشد و هر که در زمین فرمان دهد
 تواند داد و بی زمین نرسد کسی را که هر کسی فرمان دهد پاک و بر کوار خدای تعالی که فرستاده
 و تصرف در آن و فرمان بر ایشان و برستان خدای تعالی که برورد که از همه اینها است
 اَلْخَوَافُ بِكُنْ تَقَرُّ عَا وَ حَقُّهُ اَمَّا

عَلَى حَبِيبِ الْمُحْسِنِينَ وَلَا تَقْصِدُوا فِي الْأَرْضِ جَنَادًا كَثِيرًا وَلَا تَزُولُوا
 قُلُوبًا إِنَّكُمْ قَرِيبٌ مِنَ الْحَشِيِّ حَقَّ حَقِّهِ تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى
 بندگان خود را روی گوید که بخوانند خدای خود را پشتر و زاری و تذل و ستمو
 و خودی در جهان و سر خدا را بخوانند در حضرت که رسول صلوات الله علیه در زاری بود
 که عظیم ستمو که بود صحابه آواز به یکدیگر بلند کردند رسول صلی الله علیه و سلم گفت
 ای رسول صلی الله علیه و سلم خود را بخوانید که نه ستمو که می خوانند و
 خدا را می خوانند و ستمو و فریب با ستم و از ستم عاقبت بیت حسن بی گفت بیان
 دعای سرور دعای علینده متنا و مضعفات است که گفت که دردی بودی که در آن ستمو کرد
 و همایه آواز او بشنیدی و دردی بودی که در آن ستمو کردی و ستمو
 از آن چنین بودی و بشنیدی که در آن ستمو کردی که در آن ستمو کردی که در آن ستمو کردی
 که در آن ستمو کردی و ستمو که در آن ستمو کردی که در آن ستمو کردی که در آن ستمو کردی
 را از آن بیان ایشان و خدای بود برای آنکه خدای چنین فرمود است که ادر انصراف
 و عقیبت و خدای تعالی از آن صلح را بدست بد و بر مانع گفت چون خلق بیاید
 خوانند از تادیبه خدا عقیبت و خدای تعالی برای آن فرمود دنیا را عقیبت کرد
 از زیاد و را شد و بقی خدای دوست ندارد کسانی را که از جند رکنارند در جمل عقیبت
 و دعوات را عقیبت فرمود و بد عقیبت دوست ندارد که در دعا آواز بلند بر دارند و
 که دوست ندارد کسی که هر دو یا چیزهای بیرون از عرف و عادت خواهد بود از جمل
 انبیا خواهد بود و دوست ندارد و دوست ندارد که نفرین یا تحقیر کنند و عقیبت خدای تعالی
 نعم و ثوابی باشد که گفت و لا تقصدوا فی الارض ستمو که کند بزرگ و عقیبت
 با حق و عقیبت و علم کردن بر آن که خدای تعالی از زمین را اصلاح آورد و برستادن
 و جمل فرمود و از جمل از دست و هر ستمی را که در وظایف خدای تعالی بدان زمین
 جمل بود و هر ستمی که در عبادت کند و اهل خدای را عادت او بدان زمین
 و ابدان بود و عقیبت میکنند که خدای تعالی بیوی و عقیبت تمام ابدان آسمان

کبریا و زمین خراب کرده و بنیاد کرده خدا را بخواند بخون قطع اندر ثوابش بخون قهرش
وضع اندر ثوابش بخون قهرش و در طبع فصل و که رحمت خدای بیگواران نزد بخت
خون رحمت طلب کنند یا بید بخون رحمتان همانی که همه خلدنوا موس و کام
سنگری رحمت و نهشتان همانی و می اند

الرَّيَّاحُ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِي إِذَا أَقْلَتْ حَبَابًا ثِقًا لَا تَعْلَأُ
لِيلًا نَبَاتٍ فَإِنَّ لَنَا أَيْدِي الْمَاءِ فَأَخْرِجْنَا يَوْمَ نَكْفِي الْأَنْهَارَ

كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَاللَّهُ الْعَلِيمُ

يَخْلُجُ نَبَاتُهُ بِأَذْنِ رَحْمَتِي وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ

كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ بِأَذْنِ رَحْمَتِي وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ

وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ بِأَذْنِ رَحْمَتِي وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ

وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ بِأَذْنِ رَحْمَتِي وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ

وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ بِأَذْنِ رَحْمَتِي وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ

وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ بِأَذْنِ رَحْمَتِي وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ

وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ بِأَذْنِ رَحْمَتِي وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ

وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ بِأَذْنِ رَحْمَتِي وَكَذَلِكَ نُخْرِجُ الْأَنْهَارَ

بکر بر این المومنین گفت اگر گناه و کفر او ایستای همه ایمان و وفات است
نیز همین کنیم و آنکه ثانی داند گفتند چگونه است گفت بر نادیده که کوفی
بر همتی خدای کواهی و خدا را نادیده گفتند نیکو گفتی اما آنچه گفت گفته
دوست می دارم این مال و فرزند و خواسته است که اما اسواله و اولاد هم
و آنچه گفت از رحمت بکر بر این خواست که از ایمان بکر بر می رود
بزرگی الزیاح نشد این یکی رخنه خدای تعالی می گوید که ما با دها
بقرستیم تا که چون این بادها بر دارند اینها را آب باران کران یا آن اینها را
جاییم بر زمین مرد و میان این و صیبا بر فرق ایم این زمین آب را یعنی باران
از این میان بشارت بود از این میان آب است هر سببها صیبا و صیبا از این مرد
این باران گیاه و نبات بیرون می آید و بر غرض این تشبیه آنست که تا تکلفا بپای
که خدای تعالی قادر است هر چه کرده در کاس چنانکه هر و معجز نیست که زمین
به نبات زنده کرده اند بر وی معجزه نباشد زنده کردن و این از معجزات صفت
کمال است که زنده کردن یعنی تا بود که شما اندیشه کنید و بپسند که خدای تعالی
قادر است که زمین را زنده کند چنانکه خداوندی شکوفه بر روز آوری قادر باشد که
مرد زنده کرد و در حیات آفریند او هر چه و عیدانه عیاس گفت که چون
مردگان در نطفه اول میرند خدای تعالی محبت سال یاری برایشان بارانند است آب
مردانی که در کوفه اندازد تا که در زیر عرش است و از ما و حیوان خوانند ایشان او را کوبان
ایمان بر ویند چنانکه در هم ما در آنجا که تمام خلق شود خدای تعالی بفرستد
تا روح در ایشان دمند که خواب بر ایشان افکند ایشان را بخت دیگر زنده کرد این
چون زنده شود طبع خواب را می یابند چون مردی که از خواب بیدار شود و سنگان حال
از بخت است این معجزات موقد است ابو بکر عیاس گفت هیچ قطره باران را آسمان
ندارد که هر بار باران را در جوارش بفرستد خدای تعالی صیبا بر این را بکشد و باران
بر روز آوری و در بود بر آکنی کند آنکه خدای تعالی شی بر زمین او کافر را میزد
ایمان و طاعت و استقامت او با او میزد و می تشبیه کرد بر مینی پاک و خوش و کافر را در

معصیت تشبیه کرد ز سببی شور هر بارانی که بر زمین خوش آمد و اگر از زمین
 ببارد و با حسین بدیداید و هر بارانی که زمین شور آید عا رجه بسیار بود
 هیچ گاه و نبات زو بدست برادر قیامت نظر نکرد با ضلعه داده ادا می شد
 متاد بستان چون امری از او امر خدای و در حق از او عطا رسول صلوات الله علیه شود
 در دفعی قرار گیرد پنج زده و شایع کنند چون نبات در زمین پاکد کافر چون ^{فان} شود
 و سخت اندیشه عادت نداشته و بنظر تربیت نیافته چون درنده از کفر و
 معصیت اگر چه بسیار عطا از خدا و رسول بروی خواسته هیچ ثر نکند
 و بدان منتفع نشود چنانکه زمین شور از باران می گوید که از زمین پاکد بودن
 با از نبت با مرفران خدای وی قان زمین که بید و شود کال بعد یروز شاید
 انوی لاجبر علی الله فی نفع و ما جین کرد ایم آیات و کلمات بروی زمین و جی
 و باقی مدون بیانی تا نریخته بود و بنده خلاق مرفری پاکه ایشان که بخت خدای
 گذارنده بند کما بجای او و ندنهای است دلال و غیره منتفیان بن نعمتهای عاجل از وی
 استعاج و احراز وی نمیشد و تفکرا ما حبش یا عقی ریاست که در اینجا نجات یافت
 مای کرد ایم و بدای صفت حال بعد از برای آنکه شاد روی اندیشه کنند
 و نمایند که این نعمتها از خدات و شما و اعتراف دهید ما و تعظیم کنید نام
 تا شکر نعمتین باشید و شرفت به شمار آید که نام که است که قید انصاف
 و است اگر سببی از زمین

فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
 عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَن قَوْمُ هَٰذَا قَالُوا كَثَرَتْ فِي مَدِينَةٍ
 مِّنْ بَنِي إِدْرِيسَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لَئِن لَّا تُفَرِّقُوا بَيْنَ الْيَقِينِ

نعم

آنکه شکر در ملکات نفعی و انصاف که شکر و اعتراف از ملکات
 حق سبحانه و تعالی می گوید که بقدر نفع بن ملک بن شکر بن اخلاق را
 و اخلاق او درین نهر است علیه السلام بقدر او ریاست و وقوت او و قوت بن را حقیقت
 ای قوت بن خلیل را بر ستید و عبادت غایت خضوع و خشوع باشد بدین در برابر
 بالای آن نفع باشد ملک احوال حضرت و نعمتها همه از بروی بی عبادت کن
 نرسد کسی مزاوار شست و نبات که خدای و شما را غیر از خدای نیست و بر آید
 و عبادت خاص و خالص و بر کینه بدون او کی را بر ستید که من بر نای نرم
 از عذاب و زرد که آنروز قیامت و عذاب الهی ستر بوده و است که مستحق شود نفع
 اول عجبی بود بعد از ادب خدای تعالی او را بفرزدان قایل فرستاد و آنکه شایع
 بود نماز فرزند ارشیت عبدالله عباس صفت و بیرون بود نماز فرزدان دم کی در
 و یکی در جیل مردان که عستان نکودوی بودند و نماز فرستاد و زمان سحر کردند و در
 مردان در زشت ایمن علیه الله بر صورت خدای بیامد بر یک کی از عسل و کشت
 ی باید که خدمت شکر کنند اگر خدمت من کنی مرزدت همه قبول کرد و بی
 ی جرات روزی با بیستاد و فی ساخت و زرد مردان او از هرگز نشیند بود
 ی آمدند و استعاج کردند این خبر را بیل جیل رسیدند اهل سواد را عذر بود که مال
 بیلان عید یکبار از شهر بیرون رفتی و زمان خود را بیاراستند و مردان
 بجا شاد و نظار و بیرون آمدند تنی چند از اهل جیل با بدین نظار عید کنند
 و اواری بشنوندان زمان را با حال دیدند بهیچ فروماندند و بر فستاد
 که داشتند ایشان را خبر دادند جی پادند و با ایشان اخلاص کرد و زمان
 ایشان را با آن بیل عید شد از جلال ایشان و فاضله و انانیت در میان ایشان
 اشک داشتند و بر فستاد دیگر از عبدالله عباس نقل کرده اند که آمد و وصیت کرد بعد
 فرزدان شیت را که با فرزدان قایل شاکت نکنند و فرزدان شیت را
 در بخاری بخار و زرد و نکد با ما بروی کاشتنند تا کنی از فرزدان قایل بخار

وَلِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ
 مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلِكُ الَّذِي تَبَعُوا مِنْ قَوْمِهِ
 إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي سَمَاءِهِ وَإِنَّا لَنُنْزِلُكَ مِنَ الْكَوْكَبَاتِ
 قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَمَاءَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 أَلَيْسَ لَكُمْ رَسُولٌ فِي الْأَيَّامِ الْبَالِيَةِ

و ما فرستادم عباد را و ایشان را در مبدود که پیرایه من از خدایان سامریان
 بعد ازین خصوص من از من فرستادم و این عباد او است ایشان را خود که
 و گفت ای قوم خدایان را پرستید که تا را جز او خدای دیگر نیست ای من رسید
 نمی شنید و هود در چشم من را ایشان بود ما را در راه زبده تصدیق از قبیل
 ایشان بود و ایشان را فراتی است خدای تعالی و این هم نبی ایشان را ندانم و بر او
 خود با اتفاق و این محاسن است که اگر علی الاصل جلی و صفت و نه و این صفت است
 بعد از ایشان یعنی خواستنا بالنبی و از بهر این هود را یکی از ایشان را و برادر ایشان
 از بهر آن نادان ایشان این ماکن شود و نویسی کنند و هود معروف بود در میان
 ایشان با نامت و دیانت و صدق هود علیه السلام چون ایشان را دعوت کرد
 سعی از دوسا و اشراف قوم را از کفیتش را در سعادت می بینم و یک چیزی
 شناسیم و دیوانه و یکباری این را می بینیم که قمار سه گانه که این و در
 هود را را حواس داد و گفت ای قومین سفاقت و خفت علی و خدای
 و لیکن من رسولم و شما از خدای که از یک کار جهانست و شما را نام و می شناسید
 بخاستای خدای خویش و من شما را نصیحت کنند و این را استوار و عینه

نمود

امین و استوار بود چون از خدای برسانت یا خدا را استوار گشت
 أَوْ تَحِبُّهُمْ أَزْوَاجُكُمْ فَذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِقُونَ
 لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ
 وَذُكِّرْتُمْ فِي الْخَلْقِ بَيِّنَةٌ فَاذْكُرُوا آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
 آیا بعد از شما را و عجب و نارید از آنچه آمد بشما بنده و موافق و یاد کردی و مردی
 او را تا مدت از قبیل که تا است تا شما را بر ما در عذاب خدا و یکفر و عصیت شما
 و این موضع تفریق است تا که چون خلقی را صلاح داند که فلان ایق و رسالت است و
 رسول و فرستاد ما و میان پیغام جزایم می تواند کرد و یاد شنید آن نفی که
 خدای تعالی بر ما کرده است که چون قومی را هدایت کرد و زمین را از ایشان را کرد
 و شما را جانشین و خلیفه ایشان را کرد و بنده خلیفه کسی بود که قائم تعاد کردی بود
 از سر و در خلقت آفرین و قوت و قامت بر دیگران استحق که دانست کرد و
 کوتاه ترین ایشان شکر بود و در از ترین ایشان صحت بودند البته ایشان را
 گفت هیچکدام ایشان بالای خرابی و علی در بود و قوت جهان بودند که مردی
 ایشان پیامی و دست برندی که زوی و که جانشینی و شکار کوه کشیدی
 و هم صفت هر یکی ایشان بر مثال قبیل بود و چشم خانه و استخوانهای ایشان
 جهان بودی که سیاح و در و در را با خانه ساختی و عجب زادت می بین
 چون خدای بشارت فرست کرد و یاد شنید نعمهای خدا را تا باشد که شما
 فلاح و نطفه را بعد و ثواب خدا داشته ایم رسید قَالُوا اجْعَلْ لَنَا
 لِيُعَذِّبَ اللَّهُ وَنَحْنُ وَكَذَلِكَ مَا كُنَّا لَبِغْدًا أَمْ وَنَا فَأَنْتُمْ
 يَا عَادِثًا أَنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ

و این معاویه را دو کسر بود که ایشان را خراج دادند و گفتند از معاویان سراج کردند
ایشان قهر و خشم و خط و رنج ایشان را فراموش کردند و روز یکشنبه و در ماه معاویه
از شکایت جوی جهان ایشان و معاویه شهری داشت نام ایشان را می خواند تا بیاورد
و در این خلیفت گفتند تا دوی بی چند گفتند که ما را بلیق حدود
و صفت چون این قورمان و طریقه شول سعد این ابیات برایشان خواندند
تا ایشان را تنبیهی افتد و ابیات این بود
لعل الله یجعلنی علیها فبقی ارض عاد و ارمدا قدما و اما یسیر الکلیما
من العیش انشد ^{تسبیح} تسبیح ^{بسم الله} بسم الله و انتم و انما انتم
نما و کم و لیستکم النما ففتح و قد کم من و قد قورم و لا الفدا الحقیة و الدعا
چون عبادان ماین ابیات سرود گفتند قورمان را کاری فرستادند و نشان در رنج و
طریقه این خطا کردیم فردا برویم و خبر و دعا کنیم تا باشد که خدای ما را از آن ببرد
مرد که مسلمان بود در همان گفت ای قورم شما را استغنا خطا کرده ایم عی
و شما با ما سازید اگر خواهید که خدای بر ما و شما رحمت کند و با ما دوستی
بیاید تا بروم و بپوشد علیه السلام ایان اویم این ما را از جز مدعی اوینا بدو میرو
گفت و اسلام اشکارا کرد حلقه خبری خال معاویه را نگار در آن وقت
آیا سعد قاتل من قیل دوی کرد و اند من قورم اما مرنا الشکر که بر و صد
و بر و الصد و العیون و نمر که بن انا الکک دوی لای و تسبیح من هود
و معاویه با گفت و بر این و یک خود باز دار تا با ما باشد که او بر دنیا نیست سر بر قورم
و این مرد مردی حبیبه نبی بوده ها کرد تا ایشان بر رفتند که بر خاست و که
امد ایشان هنوز دعا نکرده بودند پس ایاد و بر گوشه ایستاد و گفت بار خدایا تو را می
من آن و دوز عادییم بار خدایا حاجت من و داکن و قبل یا ایا انچه خواهد از تو و دعا
من عادییم یا ایا ایستاد و مرد عادیی شان شد گنایا و رفت گفتد بار خدایا
من نمائند امر شود حاجتی که مراست و اکن که من با دوز عادییم قیل بر خاست
و صفت بار خدایا من نه برای عادیی آمده ام و نه برای اسیری تا ندیده ام بار خدایا

عادیی نخواهد داد و پیش این داد اگر هود پیغمبر است از ابرار ده که هود
خدای تعالی بپایه ابر بدید و او یکی سینه کی سیاه و یکی سرخ آنکه از میان امرا
عاقی آواز داد که ای قیل انبار کن مرا خود و قورم یکی ازین سه امر گفت ابر
سیاه انبار کردم که آنرا ابر بیشتر باشد خدا و تعالی بفرمود تا ابر سیاه را
تا برین عادی و کرد و ادا بیاورند که آنرا عیب گفتند ایشان چون ابر بدیدند
شادان شدند گفتند هذا عادی عادی عادی این ابر است که ما را باران خواهد
حق تعالی گفت خطا کردید و ما استغنایم ریح فیها عذاب النیر
این است که شما بجای حوا سید ایدیت که در عادی و در تا صفت
کسی که آن بدید و شناخت زنی بود از عادی تا او میزد چون از عذاب بدید
نزد و از هوش رفت چون از هوش درآمد گفتند ترا جدا افتاد گفت با دوی دید
در میان های آنی در پیشان با دمر دانی که آخا بر ما می کشیدند عربین
سعیست و است کرد که چون خدای تعالی با دفرمود که برو و قورم و هود را هله که کن
خادان را بد گفتند بار خدایا این با د عادییم جدا مقدار و درون کنیم گفت عادی
که بجای کا و دوشی بود گفتند بار خدایا تو عالمستی اوقات انظار بر و از انکا
نخام داشت و عالم خراب کند خدای تعالی گفت عادی که بحلقه انشوری بر و رفت
ان مقدار باورها کرده گفتند و رفتند و برایشان سلاطین پیاپی چنانکه عادی
فرمود که عادیها علیهم سلع لیال و غار شده ایام بر هر چه گذری کردا ^{هلاک}
و کردا اند و انرا و شتر را با بر کن بر دشتی و در هوا روی و چند ختی و بیت
در خانه میرفتند و در دشتی رفتند و در خانه میرفتند و نشسته با د ابر
ایشان میرفت و بر می آمد و دست می کرد و عادی و قورم و قورم و قورم
خفیه را ساختند ان کل ان با د چون با د رسیدی بر مرشدی و سیم شتی و بار
بودی و جویبار رسیدی جیان خوشیدی که شتر با د بر کن ختی و بر زمین بر دوی این
کسیان گفت اینان منت بودند که ایشان قوی تر نبود و مضر ایشان بر دوی و نامرد
سلمان گفت بیاید که ساز وادی بروم و ما در امان کنیم بیایند بکنساری

با یکدیگر در یک وقت و در هوای سرد و درین نزد و در آن وادی چون درختان خزان
 حیات و کشته گفت که اینها را بخت خدایه از ایشان کنی تا بدلا از ایشان بیاورد
 یا کوی داد این بختها و گفت در حق کالای ایشان نیست یا کوی بزم و بخت
 ثابته ای که در دوشه بود یعنی حبس و حبس بود و علیهم السلام بیاورد و گفت که
 ایشان را شکر کنم بخت آرد تا بختی بانی گفت که اسلام آورد خدای را حجه و گفت
 که اسلام آورد خدای را حجه و گفت که بخت گفت اینان را کیستند که من ایشان را در بخت
 بختی که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 خدای تو قضا صفت از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 انتقام بخت گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 و باز بار دیگر از عباد کنی تا لا اله الا الله که در آن بودند که در آن بخت
 و باز یک عباد بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 خبر داد گفت که در آن بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 هفتاد و یک نفر بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 چون ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 و عباد تا اجابت کرد گفتون حاجت خود بخوانید و بختی ندیدم گفت که از ایشان
 گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 خواهم که بفرمان رسید گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 فی البقاء بعد هم مادی را بدو و مرا بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم
 گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 چون که کمال را بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 تا فوثن در رسیدی و گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 رسید و در آن بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 دیگر بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان

در آن روز

و در آن بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 عباد در سوام و اسوا عطا تا ما بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم
 علی آمار عباد هم العباد الانج الا حلوهم عباد فان ما و بختی ندیدم
 من انجیز المبین ان بختی و بختی انضی و انضی و بختی و بختی و بختی و بختی
 بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی
 آنکه بختی و بختی بختی بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی
 فریاد بختی بختی بختی بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی
 گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان بختی ندیدم گفت که از ایشان
 در بختی بختی بختی بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی
 و بختی بختی بختی بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی
 و بختی بختی بختی بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی
 و بختی بختی بختی بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی
 و بختی بختی بختی بختی بختی بختی و بختی بختی بختی و بختی بختی بختی

صَلَاتُهَا قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَئِكَةُ إِنِّي أَسْأَلُكُمْ مِنْ آلِهِ عَزْرًا قَدْ
 جَاءَ تَكْمِيلُهُ بَرَكَةً هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ
 قَدْ رَوَاهُ نَاكِلُ فَاكْرُ اللَّهُ وَلَا تَسْأَلُوا بِهَا قِيَا خَدَّكُمْ
 عَذَابُ الْيَوْمِ فَإِنْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ
 عَادٍ وَبَنَى كُمْ فِي الْأَرْضِ تَخَوَّنُ مِنْ سَهْلٍ لَهَا قُصُورًا وَتَخَوَّنُ

سید و ملاک شدند گفته اند که این وقت گفت که ایشان را هر چه بدو بداند
ایمان بخوانند و عذاب ایشان فرود خواهد آمدن و وقت فراوان عذاب بود از میان
ببراند و ثبت برایشان کرد آید و این سخن می گفت **فصل** در عود و صلاح
و کشتن آن مرزاقه با روایت کعبه اخبار است که چون خدای تعالی داد و داد
کتابند بود از ایشان در زمین خلیفه کرد و نصیب داد و هر در آنرا خدای تعالی
و دراری غرض ایشان جسدان بود که مردی از ایشان که سربانی کردی و هنوز عروسی نداشت بود که
فریشتگی از ایشان در ایستادند و خانه های خود در سنگی کنند بدو از کجایان
و خدای تعالی قوت دادند و در زمین و داد اشکار کردند خدای تعالی صلح را به چهری
ایشان فرستاد و آن را عرب بودند و صلاح از همه حسبت بر نیفتد بود و جوان بود
ایشان را متاخر کرد و ایشان را خدای تعالی خوانند تا آنکه که بر شد و یکی با او بان یاد
الاهی از جمله مستضعفان چون صلح ایشان را در دعوت الحاح کرد و ایشان را از حق خدای
بر ساینده گفتند این عید که خواهد بود بیرون دوم و با خدای تعالی خویش را بخوان
و تو خدای خویش را بخوانی که از اجابت کند باقی ایمان اویم و اگر از خدایان آید
کنند تو ما را متاخر کن صلح گفت و ایشان را شهنشاه عید که همه روز رفت و تا شام
بر می رفت و نهادند و در پیش بان تضرع و زاری کردند و گفتند خدایان ما را اجابت
کنند چون خطاب کنند ایشان چنین فرمود گفت می صلح را تو چهری را از این
که ناله داشتی و آید بر تو و از حسن استراحتی که هم بر روی اگر تو این یکی مایه ایم
اویم صلح ایشان بود کرد که چون خدای تعالی اجابت کنند از این و سلامی بکنند بعد
کردند سوگند خوردند صلح و در وقت آن بگذارد و در میان خدای تعالی انداخته
ایشان خواسته بودند خدای تعالی در خواست خدای تعالی اجابت کرد و هم استراحت
ایشان را شهنشاه در جنتی که گفت و آن که کجا استراحت در وقت داشتند
و سکونت داشت و از آن استراحتی بر او این ده ماهه بزرگ شکم بسیار بوی سنگ آید
خواستند بودند و در حال بجه در شکم شهنشاه چشیدند و از درد بسیار بد حال
استراحت بنگار و آن قور چون از حال بدیدند مردی از میان ایشان نامروی بود

که بخواند و او را شرافت نمود و خوانند که ایشان را در مدینه و حاکم صاحبان آن بودند
و خندیدند و پس می بود تا سر و شهاب غلبت تا ایشان او را نیز بکشد آید یکی از جمله نمود
این معنی بنظر آوردند و کانت خطبه من المرو لایمن البینی دعوا
فرمود که همه جمعا فطیرون بجهت لویا لا صبح صبح فینا صبح
و باعداد ایاضا جبهه و لایسن الغوارس الی غیر قولها بعد شد هم را
چون ناله از سکندریان صلح صفت ناله ناله شارب و بصر شارب بود و
ایرانیان ایشان را در ایستادند و در حوضی حراجی کرد و ایشان را شربت بود
ناله سر و زینت خود را در حوض حوض نهادی و جسدان باز خوردی و یکطرف نگاه
انگار ایشان را در مدینه و مدینه شرب می رسیدی تا بچندان کباب از خورد بودی
شیر عیوض مادی و روزی یکی که نوستانان بودی ناله کرد و ایشان را بایستی
و این بر کوه رفتند و در حوض که ناله روزی که ناله ناله ناله ناله ناله ناله
ناله بود و چون بارگشتن آن را استراحتی شد از نزدی که ناله ناله ناله ناله ناله
اشهری صفت چون من در موضع رسیدم و در حوض بود و در میان برشته
جرا کردی و در میان در اندرون وی و در حوض و ناله ناله ناله ناله ناله ناله
از وی رسید و از وی رسیدی و جوانی استی که در هیچ استاد ناله ناله ناله ناله ناله
بر سیلی آید و افتادند در ایشان گفتند این کویت ناله ناله ناله ناله ناله ناله
بکشم تا حمار را از نا اسایشی آید در میان نمودن بود ناله ناله ناله ناله ناله
و این بسیار ناله و کویت ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله
بشند که کارا و آید شهاب صلح ناله و تیران بایستی که ناله ناله ناله ناله ناله
صدق را شهنشاه بود و صیم و لوری سلمان بود و مالان زن در دستوی بود و
فر صلح صرف کردی چون زن بدانت بر روی کار کرد و ناله ناله ناله ناله ناله ناله
و ناله که ملاشد بر سلطانان که زن در روی عیون و کویت ناله ناله ناله ناله ناله ناله
ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله
که ناله را چگونه کنند صدق مردی را از خود بخاند و سود را روی عرض کرد و گفت تو

طلب کردند از خدا و ایشان قوت از خداستند که صالح را باز نماند بازگشتند و روی
توبه را بیکدیگر گفتند و چون روزی بگذشت دویم روز آمدند بر سر
دو بای ایشان سر شد بود بداشی که بخون شستند تا از اینین زیادت بدیدند
روزیم برخواستند و بهای ایشان رسیده بود چنانکه کوفی تیرا اندود اندودین
ملح و اسلج او از ایشان از کوه فرود آمدند و بشام شد و در برمله قلمطیر فرود آمدند
بر چون ایشان روی خود را دیدند عالم نیستند و گریه میکنند و گفتند در پیوستند و
حسوط بر خود کردند و حسوط ایشان صبر بود و گفتن ایشان مسک بنشینند و در آن
میگریستند تا عذاب خدایان بگذرد ایشان را خواهان خود روز و محاسن رسیدی
اگر آسمان بیاورد که هر آری که در جهان ایشان از آن توانی شنوند و لای ایشان در ایشان
از ترس پاره پاره شد و همه بجای بردند و ایشان هیچ کس را ندانند و خبری ندارند و
او نیز کافر بود خدای تعالی در پنج از وی برداشته و تیر بر جاست و نواری از آله الله ایشان
خبر داد بگذردین بود آنکه این خواست از خدای تعالی و بر آید از خدای تعالی از ایشان
اب خورید و برید جان برین عبدالله انصاری از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که در
توبه کار بجز بگذشت باز نماند بگذشت و کس را بر آید و از ایشان بدید و خبر رسید
و بگذشت و خواهان را که بیاورد به ایشان رسید آنکه گفت که از رسول صلوات
یا قرآن آید و خواهان بگذشت که قور و صالح از صالح آید خواهان خود را که از
استاد ایشان از عذاب بگذرد آنکه رسول صلوات الله علیه ایشان را که گفتند
تا قدم این راه اندکی و آنرا از بر شمع و اشارت کرد آن راه که خلیل از راه آن
ایشان توفیق کردند و تا قدم را بگشتند خدای تعالی چون جلاله ایشان را
بر پشت و بر و آنکه آله را که که بگذرد که او را ابو علی خوانند و او را
بود خدای تعالی بجهت جود و اهل که کرد جز از خود بیرون آمدن که خود بر سر بود
بوی رسید و هلاک شد او را در تیر چاک رفت کردند و شای از ابوی رفت کردند و از
که بگوید و میباید بکا فند و کور را باز کردند و شای از بر گرفتند آنکه رسول
صلوات الله علیه جاده بر در کشید و بشام بر رفت تا از آن داری و گذشت و صالح

از شام بیکه اند و خدای تعالی عبادت می کرد تا و فاش سید و او را بجا و وقت سید
راوی ستر کوبید که رسول صلوات الله علیه امیر المومنین علی را گفت یا علی شفی ترین
اولیان گفت گفت آنکه در سوره اعلم گفت که تا قدم صالح را بگفت گفت وانی که اشقی
آخرینان گفت گفت گفت خدا و برین عبادت گفت گفت گفت قوی می و جز است که
عبدالرحمن بن یحیی گفت گفت گفت نیز و کلمه المومنین علی بن الصلوٰه و السلام آمد و چون از
می گرفت از زمین بگرفت تا بیعت کنند او را کرد عبدالرحمن گفت یا علی و بر آمد و کوفی
یا امیر المومنین و بیعت نمودن می شانی گفت از تو چیزی بر من راستی را خبر دی گفت آری
گفت در راه که میادی سوار می بر آمد بدین شکل و بر آید تا زیاده بر سر نهاده
و تر گفت فتح یا الحاقی عاقران خود دور شوای و بر آید تا زیاده بر سر نهاده
گفت خدای بر تو که در کمال جاه و کرمی که در آن ترا لعنت الله علیه و لعنت الله علیه
بجای برو که بر سر نهاده و از بی بی و بر جرات گفت آری گفت بخدا و تو که تا
خبر داد در وقت که پدرش او موافق کرد و بنوازد و او را بفرمود گفت آری
اگر چیزی بجان کردی این جهان کردی عجبین است او را بگفت دست مرا ده بکار
کرفت و بر رفت و جزو بار آید باز خواند و دیگر یاده بگشتن شدند و خدای ایشان را
دعوت داد که قدر کنند و بعت اخلاق کنند سوگند خورد و بر رفت
بخدا و بیعت بستاد و گفت یا امیر المومنین یا کجایم کردی که با من کردی گفت
با این همه خدایان نه بداند که وفا کنی چون بر سر نهاده بگشت و کرد ایند امیر المومنین
بجای ایشان کرد گفت حیا من الموت فان الموت لا یفک و لا یخرج من الموت
اذا خلعت ثوبه بگفت روزی از امیر المومنین علی بن الصلوٰه و السلام ای خدای عباد خود را گفت
یا مردان احملوا علی الاثقال و میرا بر این اسب اشقر نشان چون بر پشت و پشت کرد آید
امیر المومنین و بر رفتی غمگین و جلدی نهاده و هر که که در شکرش میباش
خود بدست گرفت و گفتی ما بختور اشتغالها ان بختیها من فریاد بر ان شقی بر
استاد حدیث می کنند که میاید این محاسن سید را چون سرین غضب کنند
تا قدم صالح را از کف فرود کشن نام او قطار روایت عجبین گفتن امیر المومنین

بسیار گریه بود تا مرد فطاحه که به طور ایمن المومنین در رفتن و انصاف بود و قصه آن
که چون آن ملعون از ملعون را بخواست گفت من کرامت همه را در دست و عنایت
و کشتن علی ابن ابی طالب علیه السلام گفتم این همه آفات را کشتن ایبر المومنین علی که
ان بغایت و ثورات ملعونه گفت من خود من آنست آن ملعون گفت من خود بیستم شهید
این کار آید و مدینه کار را قیام می کرد تا شب نوزده ام را در رمضان ایبر المومنین علی علیه السلام
بمسجد جامع اید نماز ابدان و خون در آنرا ایستاد و المومنین خواند و از سوره انبیا باز
گفت خواند بود که ان حرام را زد و بیخ سرفرو ایبر المومنین علی نزد بر پیش مرد و چرا حق
عظیم کرد ایبر المومنین علی علیه السلام نماز سبک کرد و سلام را زد و گفت فرست
و در آن صبحه بخدا کعبه که ظفر اقم و ازین زندان فانی باز دهم

وَلَوْ لَمْ يَأْذَقُوا الْقَذِيرَةَ مَا سَبَّحْتُمْ بِمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ
أَنْبِيَائِكُمْ لَمَّا تَأْتَوْنَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النَّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّزِفُونَ
وَمَا كَانَ حِوَابُ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ يَقَالُوا أَفَرَجُوهُمْ مِنْ قُرْبِكُمْ
أَمْ أَنْتُمْ مُنْجِلُونَ فَانْجَبْتُمْ عَنْهُمْ وَلَهُمْ إِلَّا أَمْرٌ لَدُنَّكَ
مِنْ الْعَالَمِينَ وَأَمَّا زَيْدٌ عَلَيْهِمُ سَطْوًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ

عاقبت انجمن است لوط بن هارن بن تابخ برادرزاده ابرهیم علیه السلام بود
از زمین با بیل بیادید تا میامرد و پدر ابرهیم بدین سخن فرود آمد لوط را برادر خود
خداوند عالم او را با بیل سه روز فرستاد و آنچه میان او و قوم رفت خدای تعالی قبول
خود را حکایت کرد و گوید که ما بعد بنیادیم لوط بن هارن را او رفت و قوم خود را گشت

ای قمر تا فاشند و ناشایستی که چندین معنی در حق ایشانند که گوییم تا دراز فاشند
نکرده است و پیش از شما که آنرا کرده است از جمله عالمیان این فاش خواهد شد که ایشان
و که ندو فتح این بختها نمیدانستند اینها تمام اینی صفت ببقول اند و درست
البت که بشر دانستند آنکه لوط بیغور ایشانرا خطا میکرد و بسبب قویج و ملاحت گفت
شام بر دانی ایند بشنوند و در آن در را ندانست خود را از اختیار بکشد و بد
و با ایشان شورت میباید و نامرا که خدای از ایشان گرفت است قویج بکار برد
شام بر مردمانند و از حد و جزای اینهمین استحقاق گفتن این مردان اهل
میس و درختان و دران بودند غمرا از نوحی اندیده ایشانرا بجهت داشتند و المس
بیان صورت امری و ایشانرا گفت که شما خواهید که این مرد بر بیدار شما این
معامله باید کرد ایشان گفتند که جز مرا از حبیبر ندانیم اینان گفتند باز بایم
هر کجا در میان ایشان فدا می یاکو که هیچ احد دوری با این معنی می کردند تا شامند
بر آن صلیبی این معنی ایشانرا البس بخت یا در صورت امری و ایشانرا بجهت
استحاکم تا ایشان این معنی کردند و البس شدند بر دیگران چون بن معنی در میان
بیا شد آسمان و زمین و عرش ایشان در جفا می نمایند و خدای تعالی از اعمالشان
سنگ نهاده و ایشانرا زمین فرو برد و چون لوط علیه السلام بر ایشان انگار کرد و بآل خود
دارند و جای یک نبود ایشانرا الا که گفتند که لوط و قهر او را از موسان از خود
پرو کردند که ایشانرا با بی عدلست و ستم و خود را از پاک می دانند و دیگرانرا
سعی میکنند بر آنکه ما را و بی لوط و قهر او یعنی اهل این قوم او و دختر او را بکشند
و بر هایتیم از آنرا دور که او از آنها بود که آنرا بخدای درازد و مایه ندهد و می شد
و او را و دختر بود یکی نام از عدا و دیگرها میباش پس ما را بیدیم بر ایشان سنگ
انرا نهد و و غیر ایشانرا زبرد و بر کردیم پس بگر آید که خود و عاقبت کار
مجرمان که کائنات کاران عبدالمالقا ضعیف نموده نوشت که حد و علی وجه باشد
گفت که سنگ را بکشند که خدای تعالی قهر لوط را مجتنب کرد و این همان
رسول صلی الله علیه و آله روایت کنند که هر که عمل قهر لوط کند فاجعه و عجز و نوحشید

و در آنست برین گوید که این قدر صحتش واجب هیچ خلاف نیست اگر حسن بود
بجز یکی اما بر حضرت اگر خواهد او را بدین معنی و یا بدین شش و اگر خواهد بدین معنی
افکند و اگر خواهد از او ایستاد و اگر حسن بود صد آیه است یا بدین
درجه است که علامی پیش این المومنین علی را بدین گویند که این خواهد بود را کتب است
و گواهان کوی دادند این المومنین علی علیه السلام گفت چه می گوئی گفت اگر این
صفت چرا گفت برای آنکه مرا برینا دعوتی داده اند که می گردم قصد فرمودی
و فایده می دانست پس از سر سر کرد و بر اینست این المومنین علی علیه السلام گفت ترا برین
گفت پس گویا از کجا آمدی و در سرای خود در مرتبه تا یک و دو در ملک در دست
گفت چون اورا فرمودی از هیچ لفظ توبه شنیدی گفت نه گفت آنکه
همین ساعت پیدا شود که دست می گوئی یا دروغ آید گفت بروید و در سرگردان کنید
اگر در گرد بود علام دروغ می گوید صفا صحت کنید و اگر در گرد ناست در دست
می گوید در هاشم کنید گفتند ای این المومنین عجب کاریست تا امروز در گردان
می گردانید و در گردان حکم می کنید بفرستد در گردان باز صحت ندارد در گردان
باز آمد و خبر دادند صفت علام را راها کنید که رات و کوید گفتند ای این المومنین
این از کجاست گفتی گفت از رسول الله صحت شد که هر که حق توبه فرمود صحت می
از دنیا رود خدا قضا کرد و با آنکه توبه فرمود و با آنجا با ایشان است و در سر
ما ان بود و انی قدین انک الله شعیباً فالت

اَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَلَا تَقْعُدُوا عَالِي الْوُدُكِ وَاصْبِرُوا فِيهَا
مِنْ اَمْرِهِمْ وَيَعُوْذُ عَمَّا وَاذْكُرُوا الَّذِي كُنْتُمْ فِيْهِ فَاَقْرَبُوا
وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ وَانْكِسِرْ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ
اَيُّهَا الَّذِي اَرْسَلْتُمْ طَائِفَةً لَّا يُؤْمِنُوْنَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللّٰهِ سَيُنَا

آنکه موسی را گفت دال قوی مکنی از عصا که داشت یا اولی است که کنیم آنچه است
 موسی ایشانرا گفت ندانم شما بپسندید ایشان بپسندید آنچه با ایشان
 در جنت که چهل شتر دارد و سها و عشا های او یکد از دهان گل ساخته بودند
 جویها حقیق کرده و زینت در میان ریخته و سها بزیق جویها پاشیده و کرده
 و زینت عوف کرده بودند و در میان آنرا کرده و جانی ساخته که چو رفت
 بود که ای قنابل بالا و شش آنرا از میان زینت جویها در سها را در حرکت داده
 و جانی نمود که چو اهد رفتن و از حرکتی که در ایشان پدید آمد بعضی بر بعضی افتادند
 موسی علیه السلام چو بخوانید ترسید نه از آن سبب که پنداشتی از اهل
 از آن ترسید که کسان که نظر کنند کال برند که حمایت بخین است خویش
 و حی و نبات و حقت ترس که آنچه ایشان نمودند شست است و آنچه با
 حیات و جنات و حجت غالب باشد بر شعله بهر حال این صارا پندارانی
 عصا را پنداخت در حال از دهای کشت و هر چه ایشان بخندار و قشای
 نمودند بیکاهت و فرود از دهای بوسیه از شش جوی برکت و با چهار پا
 سطر کونا بود حال او را از بر هیچ ندانند او را بست کرد و پای بر هیچ چیز نهاد
 الا که از بخورد کرد و از دهش و از بی بختی و بر کرد و وی داشت در از خون نهیها
 برخاسته و عصا را در سر بود و اهر و فو که کشت این را از افراخی دوازده گز بود
 و دانه های بر یک و سطر و او را واری بود از دهن و دهش بود از بی دهن برین
 نهاد و از چهل شتر و بچون و بر یک از ویر و زینت ساه کرده و آهنگ تور فرعون
 کرد همه در کجین آمدند و از آن حای که کردند بیست و پنج هزار برند فرعون و فرست
 رفت عقل بشده و هوش بریدن آرزو او را چهار صد و بیست اطفال و افغان فرزند که
 بچهل روز یکبارش عادت بود و چنانست که در شبها بر روی کوهی از بنشستی و عجنین
 بود تا بچون قوله تعالی قال الملقا چون ایشان بر طایب نگار داشتند و از موسی
 احارت خواستند بر سبل اختیار را از خلق جاد و بیها موسی علیه السلام ایشانرا
 احارت داد و گفت شما پندارید ایشان چون جاد و بیهای خود پنداختند و

مردان را جادوی میکردند باین سبب و شعیب که ایشان نمودند و مردان را ترسید
 از آنکه دستهای دراز و جویهای دراز بود در شکل یازان در حرکت اندو ایشان
 در باب سحر و جادوی جادوی عظیم آوردند که چنان در خیال و در نمود که بیابانها پر از
 دانه ها که در اینند اند

عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ كَلْفَخٌ أَوْ يَأْكُونَ قَوْمَ الْحَقِّ وَنَظْلُ مَا كَانُوا
 يَمْلِكُونَ فَقُلِ بُولُوا هَٰذَا لَكُمْ تَأْمَلُوا صَاحِبِ دِيْنٍ وَأَتَى الْخَلْقَ
 سَاجِدِينَ قَالُوا أَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ

چون ایشان ان جاد و بیها پنداختند که از یکبار بپنداریم و حقیقت ایدم موسی
 که ای موسی عصای خود پندار موسی عصای خود پنداختان عصا را گرفت
 و فرمود آنچه ایشان در آن فکر میکرد بودند و در رخ گفتند و در سها
 جویها بچیل مار نمود که در آنرا که عصا بود هیچ اثر نکرد از بر کشتن شکم
 و سر بر بدن موسی علیه السلام پدید و در بر گرفت چنان عصا کشت که پندار
 بود خدای تعالی بقدرت خویش ان امر عظیم و اجسام را بیدار را بعد بر دینیت
 کرد اند و در او بود که اجزای آنرا لطیف کرد ایند بود در هر جان پر کند که
 که کویا هیچ نبود بر حق و افع و ظاهر و غایب کرد و هر چه ایشان کرد بود تا از هر
 همه باطل کشت و ایشان بدان جایگاه مندرج گشتند و از آنجا باز کردند
 با صغار و خواری و هوانه بعضی فرعون و اتباع او و آن ساحران چون ان بدیدند
 و با آنکه میدانستند حاصل شد که ان نه از جنس حیرت و ان معذور را دینی
 نبوده بعضی است خارق و عادت داد و پسر خدایت همه در روی افتادند و خدای
 بچید کرد و در چنانی چنان امان آوردند و گفتند باین آوردیم خدای عالم را

که خدای بوی و هار دست و این برای آن گفتند که کی گمان نزد که این فرعون را
در یک محله و اما برود انست و دو پیغمبر را است چون موسی و هار و که در
پیغمبران بودند و بیشتر هم را و باشد و غفلت بدین طرف نیست و این سبب است
چنانچه بسند دانند که در عهد رسول از این و هیچ پیغمبری نبود و نخواهد بود
قَالَ فَرَعُونَ مَا لَنَا مِنْ نَبِيٍّ وَقَالُوا لَكَ كُنُوزٌ هَذَا كَرِهَ
مُكِدُهُمْ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا أَهْلَهَا فَأُوتُوا
تَعْلَمُونَ لَا قُوتَ لَكُمْ وَاجْعَلْكُمْ مِنْ خَلْقٍ
نَارٍ لَا صِلَى لَكُمْ أَصْحَابُ قَالَوا إِنَّا إِلَهُ رَبِّنا مُتَّفِقُونَ
وَمَا أَنْفَقْنَا مِنْ آلَاءِنا إِلَّا أَنْ أَنْزَلْنَا لِمَا جَاءَنَا رَبُّنا أَنْفِ
عَلَيْنا صَبْرًا وَتَوَقَّاسُكُمْ ^{اعلم} چون از محله که حادوان بودند
آوردند در حضرت که در میان ایشان گفتاد و در دینت خیمه شغل از پیروی عباد
برزگان ایشان بودند و ایشان را هم از پیش بود سبب و عازور و حطوط و
اولا تا از اعیان آوردند و بکران ایشان را متابعت کردند فرعون چون آن بدیدند
تخسرو دلیلی گفت ایمان آوردید و موسی ایشان را که من شما را دستور دهم من
مکری دیکید است که شما با یکدیگر ساخته اند اندیشه کرده که در شهر که
مصر است پیش از آنکه بصره آید و عرض شما آنست که این شهر را برانداخته و قبطیان را
که از اهل این شهرند از خانه و کسبه و بی اسراست و اسرا کن کرد و ایندو فرعون را
نخن الیه است گفت تا مردان شهر متابعت می کنند و ایمان بیاورند که ایشان را

گفت که اگر خواهند

نمای و اینکه که با تمام چه خواهد رفت و زود بود که بماند آنکه بماند و گفت
و اینها را تا بر سر خلاقه و پیوست دست راست و پای چپ ایشان گفتند که اگر نیست
مردی خواهی که ما با خدای خود رجوع می باز خواهیم کرد بر ارحمت کند و داد
از شما بستاند و تو که فرعون را با هم کنای ندید که باز مستحق عقوبت ایم تواند
و انعامی کنی از اینها که آلمان آوردیم آیات خدای جل ایات خدای با اید
و اما دلیل و حجت گفت چون فرعون بدید که بدین ایت آمدند و از غیبت دین ایشان
بفرمود تا همه را دست و پای بریدند و سر از کمر و در آن وقت آن مومنان را خدای
بخشاید و از خدای صبر خواستند گفتند خدای خداوند و افاضی و بر کردار ما را آن
در حجت خود بر این صبر بیا که ما را باز بپوشد و ما را جان برادر برای و اسرار بی
توفیق است و اینها را برای آن است که با هم تا بوقت مردن بمانند و حال آن قوم که ایمان
کاف بودند بسیار نگاه ساخته و در محله ها با هم کرده و سوگندی خود
بعزت فرعون و عازرین من بودند و ما را یک و شهادت دادند و ما را شهادت دادند
و قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرِكُونَ قَوْمَهُمْ وَلَيْسَ دُرًا
فِي الْأَرْضِ وَكَذَلِكَ قَالَتْ فَتَقْتُلُ أَبْنَاءَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ
وَأَسْأَلُ قَوْمَهُمْ قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى
وَأَصْبِرْ هَؤُلَاءِ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ قَالُوا أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى
قَالَ عَمِّي رَبُّكُمْ أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْقُرْآنَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَفُونَ قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى

از آدم و هبع که داشتند خدای ایشان را در میان و در میان و از آنها و ایشان را
ایشان را می خوردند و سبنا که شتر خورند که سبنا که شتر خورند و از آنکه که می خوردند
بوی اسیران بیفاده و ایشان را از آنجا که قبطیان شتر می خوردند و تصنع و زاری کردند
و گفتند زینهار ای خدای ایشان و از در خانه تا این بصره را از ما بگردانند
کلین نویسنده را از آدم و هبع و غیره و چنان کردند موسی علیه السلام دعا کرد
خدای تعالی بر این بصره را از ایشان برداشت پس از آنکه ایشان هفت روز در بلای
گرفتارند بودند و گفته اند که موسی علیه السلام بخواست و دعا کرد و بصره
ایشان را برگرداند و عتق و مغروران مع جمله بجا شد که آمدند و بودند چون پیش
رفت قوم فرعون بیاورند بر رزهای خود و اغنای خود آنکه بختی با ندرند
گفتند که بطلت رانت که قناعت کنیم و محافظت روزگار خود کنیم
و دین خود را بنگه داریم تا آنکه عهد کرد بودند و فاکت کردند و با سرکار خود
رفتند چون گویا برآمد خدای تعالی بر ایشان شیشه فرستاد بر ایشان موسی گفت
از صبر و شوق و بدی که این اعرابین الشرح بخانند بجا نیست این است از دیدن روان
ایجاد و عاقل و انحصار از ایشان زن نامن ای که بنام موسی بیاورده دعا کرد
و عصار از ایشان خدای تعالی آن را با قتل کرد و انداخته از ایشان ریخته شد
بقایای مرغ و میوه ایشان افتادند و هر چه بختای چون برایشان بدی قن بران
بودی در میان سرها ستونها کشیدند و یک و ساروج یک و ده طاسها بر بالای آن نهادند
وقت حاجت فرو کردند بران قن شد بودی و شیشه در کفهای ایشان
افتاد و همه بخورد آنچه در اینها و بجاها داشتند برایشان افتاد و هر کس که سرور
داشتند بخورد و همه چشمتان تا ندانیدند که در از ایشان باز و است بیاورده و فرام
خواستند و تصنع و زاری کردند سوگند گران خوردند که این بار عود نخواهد
و ایان اودیم و بنی اسرائیل ایتودیم و مراد تو حاصل کنیم موسی علیه السلام دعا کرد
خدای تعالی قن بر ایشان دفع کرد پس از آنکه هفت روز درین مغروریت بودند
چون از ایشان دور گشتند گفتند ما که از این جادوگرانی ندیدیم بنگه

و گویا احوانی که انداختند فرعون که هرگز بوی ایشان نیافتم خدای تعالی ایشان را
یکسایه بخت داد آنکه سفاح یعنی پنج برایان سلطه کرد و بینه همه سرها و
ایشان را بران صدق کشت و هیچ دست از وی نداشتند اما که دران صفت بود
از خوان و کوزه و امیر و دیگهای خور و ایشان پیشک و چون مردی محضی
چند اندرینست در کلهای وی جمع شدیدی اگر خواستی که از آن بپزد و بپزدی که
بگردد و تقواستی عبداللهم عاقل گفت ان صفت بیا بانی بود بحین طاعتشان
خدا را در آن فرعون ایشان را بقتل کرد چون از فرعون ازین در مرغ افتادند
بفریاد پیش موسی آمدند و گریه کردند و فریاد کردند و سوگندهای مؤلفه با کردند
که این تو به را عاقل گفتند موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی کشف کرد
پس از آنکه یکفته دین مرغ بودند چون بجا برین برآمدند عاقل و گفتند
در میان ما که کردند خدای تعالی چون برایشان سلطه کرد تا بپزد و دین خود کشت
و جمیع آنها و جملها که بود خون باز شد پیش فرعون آمدند و گفتند ما را این تو
محنتی قیلم است ما را شرفی است که در خون شد است و از تنگی و مرگ و خون
و شایسته خون فرعون گفت محنت که موسی کرد است گفتند محنت که ما و
بنی اسرائیلان از در و دیوار مرغ داریم آنچه در ناها و سرها ای است خوانند
در بصره ایشان است محنت و است ایشان ابی خودند و ما خون می خوریم چون کار
برایشان شد در آن حساب قبطیان بیاورند و شتر و این خوانند از ایشان
ایشان از سوی خود اید ایشان دادند یک ای صافی و پاکیزه چون قبطی رسیدند
پیش ازین سخن فرمودند بنزدیک فرعون رفتند فرعون کسی فرستاد از قوم قبطی
که با خاصه کرد و از قبطیان یکی را با و ای بیاورند و به بنی اسرائیل و اند و دیگری از آن
قبطی دادند و مرد و آنرا بر سر او خون بنی اسرائیل بدیدند که ای بود صافی و چون
قبطی رسید خون صافی بودی و در و دیوار مرغ بنی اسرائیل رسید قن بودی چون
بر مرغ قبطی رسید خون بودی فرعون چنان گفته شد که بدست درخت بر سر او
تا یکسایه بخت دهد و خون شدی هفت روز درین باندند که هیچ طاس

خوردند و الا که خور گشت با دیگر نیز دیگر خوردند و فریاد کردند و عهد
 کردند و سوختند از علفه خورند آنگاه این بلا دفع شود موسی علیه السلام دعا کرد
 خدای تعالی ان عذاب من ازل ان بر داشت هم بدار عهد وفا کرد بدایان
 موسی علیه السلام از آن وقت که عهد را علفه کرد پست سالها فرعون و قور و کور
 و این نژاد خون می کرد و حیات می نمود از ایشان که در آن باز می آورد اینست که عهد
 از ایشان خبر داد و گفت که ما بفرعون و آل او و ستادان و وفایان یعنی آن آب چنانکه
 یاد کرده اند و گفته اند که بود و ایشان اولین گویند که عذاب به ایشان
 گرفتار کردند و این پنج از آن وقت در اهل زمین باقی ماند که بلع و فساد و حمل باغ
 و زرع و خوردن و ایشان بخورد و شیشه و فساد و قتل شیشه باشد و گفته اند
 کینه برنگ نماند که در کای و چهار پای افتد و گفته اند که سیکرد
 و آنکه بزغ را ایشان سلسله کرد ایند و چون عهد ایضا و طوعا یا یا زجر گشت این
 همه با ایشان عهد ایلی بود و عهد و نشان و ظاهر کرد ایند صدق دعوی موسی را ایشان
 با این هدایان میاورند و استکیار کردن گشتی کردند ایشان قوی گشت که امان بود

وَمَا دَعَا عَلَىٰ سُلَيْمَانَ خَيْرٌ قَالَ يَا مَوْزِي اذْعُ لَكَ اَرْسَلْتُكَ بِمَا عَهَدْتُكَ
 لَنْ كَسَلْتُ هَذَا الرَّجُلَ لَنْ يَنْتَفِ اَيْتُ وَ لَنْ يَكُنْ مَعَكَ اَيُّ اَرْسَلْتُ
 فَلَمَّا كَسَلْتُ اَخِي هَذَا اَرْسَلْتُكَ اِلَىٰ اَحِلِّ هُنَا بِالْعَوْدِ اَنَا هُنَا
 يَكُونُ وَ اَنْتَ تَمُوتُ هُنَا فَاعْرِضْ اَمْرُكَ فِي الْيَمِينِ
 يَا نَهْمُ كَذِبًا يَا نَهْمُ كَذِبًا وَ كَانُوا عَمَّا عَاهِدُوا

صخره

حق سبحانه و تعالی خبر داد که چون عهد بر آن فرعون و امی نمود و در عهد کرد
 تا آنکه موسی علیه السلام شد و مکتوبه قوی خدا را بخوار و از وی و خوار
 ان چنانکه نذر گشت از عهد خدای تعالی را تا این نجر و عذاب از آن دفع نمود
 که این بار معای خویش از این عذاب برداری مرا حقیقت کنیم و بتو ایمان آوردم
 و بخیر را بجا آوردم و سیم چون موسی دعا کرد که افریقا کار تمام از عذاب
 از ایشان کشف کرد اینهم و سبقت داریم تا اهل و وقتی که ایشان سبقت
 ایشان ان عهد را که کرد بود و نذر گشتند میان و فانی کردند تا آخر
 ما انقاد ایشان کردیم و بدیشان گشته و شدیم و ایشان را همه در برابر حق کردیم
 و این با ایشان بر آن کردیم که آیات را که نیکو کردند و بهتر را با اینهم
 داشتند و این آیات را که بود و در آن نظره تا عمل کردند تا از این نعمت که فرستاد
 که اینند این را بود در برابر حق بود و بحق سبحانه و تعالی ان نعمت بیکی فرستاد
 از طوفان و جرا و قتل و فساد و دم و چون ایشان هیچ بهتر نشدند موسی علیه السلام
 بخیر را نذر گفت که خدای تعالی طاعون و عذاب را فرستاد و قتل ایشان را و تمام فرستاد
 که گویند کینه و درهای سرهای خود میان جزع ملع کرد ایند ایشان عجب کردند
 قبطان کشته را چنین می کنید کشته را اجیر فرمودند و سبقت گشت که
 خدای تعالی از این خواهد فرستاد و موسی چنین فرموده است کشف خدای تعالی
 شما را بدین را نذر شد کشته را چنین فرمودند این بدین خدای تعالی کنیم
 اوزی دیگر که به راستی هفتاد هزار مرد از قور فرعون بطاعون مرده بود

وَأَرْسَلْنَا الْقَوَارِثَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَصْعَقُوا مَأْوَاهُمْ غَارُ الْفُجَارِ
 أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ آيَاتُكَ كَيْفَ دُرُ الْكَلْبِ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 بِمَا صَدَّقُوا دَعْوَانَا مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

گفتی از مصلحت نبودی و گفتم از سحر از کفایت که حاجت عرب بر ملا شد
و هلال او نبود در شب پیدا بود آنکه گفت حق تعالی و حکایت که از موسی علیه السلام
نخله وقت نشاند او برادر خود را هابون موسی گفت برادر خود که ای هابون
خلفه من باشد در قمرین و خدای من بابت و مصلح باش در نفس خود و کارهای
با صلاح آور آنچه واجب شد با صلاح او را در حال غیبت من و اگر کسی ترا بشناسد
بافتاد و حق گفت که اگر او مشغول روی معاد کن در عزت حضرت که
نزالت است در منزلت نبوت و اخلاص که اگر بودی هابون حاجت آن بودی
که بر خلیفه کنده کالبتی بآنکه وی نبود ای عجب موسی روز
تا غایت عمل روز رفت بر آنکه رود باز ای هابون را بخلیفی بجای آورد
و بنشاند و در وصایت می کند رسول صلوات الله علیه از دار دنیا رخت
با جوار ایزدی برد کسی چنانکه معش باشد باز نیامد خلیفه کنده
و وصایت نکند اینت کاری بری که کار شریعت و نبوت او بود او وصایت
او هابون را که جز آنکه خدا را که در پیش گفته اند که
ارسل حکیم او و صه بانکه رسول حکیم و صفتی و وصیت کنی
و نیز گفت تکلیف از موسی بود و شنید تکلیف هرون اگر چه ناکت
هان بودی لعنت تاه و را ثواب آید و گناه آن موسی

لَمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَ رَبَّهُ قَالَ رَبِّ نَبِي أَنْظِرْ لِيكَ قَالَ
لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظِرْ لِي الْيَحْيَى فَإِنْ انْقَرَضَ مَكَانُهُ
فَوَقِفْ تَرَانِي فَلَمَّا جَلَّى رُبُّهُ لِلْعَبْدِ جَعَلَهُ دَكَّا وَحَدَّ
مُوسَى صَعَقًا فَلَمَّا آفَاقَ قَالَ جَعَلْتُكَ نَبِيًّا لِيكَ وَأَنَا أَوَّلُ

حزانه در روز

خدا و تعالی است حکایت می کند که موسی علیه السلام بیفات خدای رفت
مرکز بید و آن جهان بود که خدای تعالی فرمود از ملک که موسی را وعده داد که
او را کتابی دهد تا حاجتی باشد با من و شرفی ذکر در میان ایشان و تعالی ایشان
جوز وقت آمد قور قضا صا که در خدای تعالی قور به فرستاد موسی ایشان
بشنیدند و گفتند با جده ایم که این کلید است با کلید خدای را بخود برانجام
بیفات است و بیفات و وصایت خدای تا آنکه افر شوم و کلید خدای
نبیوم موسی علیه السلام گفت با خدای تعالی بیا به این ای هابون خدای
حق تعالی گفت تو بابت این را بیا تا کلید من بشود موسی بیفات را
خدای ستوری داد هر که می خواهد که بیا تا کلید خدای بشود و این
شخص را برود و در دهر آن تمام که همان و نور سید کان در آن میان نبوت
موسی علیه السلام ایشان گفتا در دهر در اختیار که آنکه از ایشان گفت قرار
آنکه ایشان فقط در آنکه از ایشان گفتا چنانکه گفت و اختیار می
فرموده بعین سجلا ایشان را بر گرفت و با خود برد و کوی طور و موسی شد که
و چنانکه یکس در پیشید و هب گفت موسی را علیه السلام در وقت ادعای
و از هینا و مرد روز بخواب او دند و وحی کرد موسی بکلماتی که ذکر آن کرد بخود
و قلمه و گفت که ای لایق من که خدای و ایشان شنید و وحی
از حجاب برود اهلان را که گفت کلید خدای شنید بد گفت کلید شنیدیم
و تمام کلید خدای بود یا نه و اجیزی شنیدیم و هنوز ما را آن کلید
و این شکل را بیل شود که خدا را معاینه کنیم تو از خدای در خواست خود
معاینه ما نماید موسی علیه السلام گفت با خدای تعالی ای که ایشان چه بودند
و این آنست که خدای این خبر داد و بیا که اهل کتاب ان نیز ملهم
کتاب از السماء فقد کلم موسی کسب و ذلک فقالوا ان الله جبر
موسی گفت رب انی انظر الیک با خدایا بیکر و حواس که ای موسی
لن ترانی و لکن انظر الی انجیل و لکن در کوه نکر و آن کوهی بود که

هفتاد

از این برکت دگر کسی بود و آن چنان بود که چون خدای تعالی که من بخدا آمدم
بر بعضی کوهها همه کوهها را بر آورده اند و آنرا کوه زبرجستند
که از کوه زبرجستند گفت مرا خدا که باشد که خدای تعالی بخدا خود
برین امان کند و خدای تعالی که بخت بخت که در بر تو بیفکتم میای تو امانت
دین وقت موسی علیه السلام گفت باین کوه نمک که بجای خود باشد
و طاقت بخدا نرسد آمد تو مرا سپیدی که بخدا خود و ظاهر شد نورش
این کوه را بار بار کرد و موسی بیفتاد و بهوش شد و بعضی بخدا خلاص کرد
این عباس گفت که چون نور از بر کوه طور میدادند ضحاک گفت بخدا
نفرمود تا از کوهها جدا شود و بخت که از بی کوهی بود و بخت که از کوهها
و بعد از آنکه کوهها جدا شود نورش پیدا شد که نور از کوهی بود
و این کوه را از کوه که از این امت میخواند و انکت زبرجستند که کوهی بود
و گفت اس مقدار نور خدای بخدا بخدا که کوه نور و کوه نور و کوه نور
که بیستی فرورد و گفت اندک اندک در آن کوه که از این کوه که از
نور اوقات به غلبه که چون خدای تعالی بخدا کرد که بخت که از کوهها
و رضوی و بعد از آنکه نور و شمع و حری و بخت که از کوهها
نکند و آن کوه را چهار میزد تا قیامت و بخت که از کوهها که کوه این سوال
بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
سوال و بخت که خدای تعالی بخدا بخدا که از کوهها که از کوهها که از کوهها
و فرشتگان امان را گفت برید و بری عترت که کینه تاج را این سوال کرد
فرشتگان روی بوی نهادن و چارچوب از هر جای که از کوهها که از کوهها که از کوهها
و فرشتگان امان را گفت برید و بری عترت که کینه تاج را این سوال کرد
بخت ظاهر شدی بلکه فرشتگان امان دوم بر صورت از کوهها که از کوهها که از کوهها
و غلبه تسبیح و تهلل موسی بر سید و اعضای او بر زمین و هر بوی که برین آمد بود از کوهها
راست گفت که با خدا است و کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها

خبر فرشتگان و پس از آن گفتای بوی صبر که برین و بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها
تو خدای امان صابر تر باشد و بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
بیم فرود آمدند و صورت کوهها و اوار ایشان تسبیح و تهلل بخت که از کوهها که از کوهها
نزدیک بود که کوه برید گفتی که درین امان را بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها
فرود آمدند و ایشان بوی جانور شبیه نبودند بر کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
او از تسبیح و تهلل ایشان پس از آن فرشتگان بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها
چشم فرود آمدند بر کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
بر کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
نکند که بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
فرود آمدند و خدای ایشان را بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
خواست که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
از این کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
هده تسبیح کردی تسبیح ایشان بود تسبیح و تهلل بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها
بوی را علیه السلام خوف از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
بار خدایا بر بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
جای کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
گفت ای بوی صبر که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
خدای تعالی فرشتگان امان بنم که بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
ایشان مجاب شد و بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
کوه بار بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
قد لک قوله و بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
ایشان بخت که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
موسی بخدا بخدا که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها
و از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها که از کوهها

گفت ای اوست محمد صفت با خدا باد کتاب خود قوی یایم که صفت
و لایق ایشان باشد پس اهل بیت بودند در نماز صفت شدند و در سجده
صفت یافتند و ایشان در مساجد رتبه و تکریم یافتند و در روز
کمال با خداوند ایشان را از امت من کن گفت ای اوست محمد صفت
عجب با خداوندی که خداوندی است از برای امت محمد صفت بود گفت با خداوند
از امت محمد کرد آن بر خدای تعالی و بر اسم ایت بداد و ایت که گذشت
و بنام که در حق خود می باشد بعد از آنکه به بعد از آنکه موسی
در حق است و گفت که فی الا لواح و بعد شتم از هر موسی الواحی
خی اسرار بیان محتاج بودند درین خود از مواظطه احکام و تفصیل بیان
حرام و ذکر حرام و نام و غیره از اسرار الواحی و الواحی توبه
قانون لوح بود و گفته اند که هفت بود از بر حدیث و با قوت سبع
و در انوار اند موسی بود و کتاب او حور نقش کین بود و رتبه صفت توبه
چنان بود که اگر هفت شکر دنی و یک جز او یک مانع شستنی خوانند
و کسی نبود که جمله بخواند مگر موسی و یوشع بن نون و عزیر و عیسی علیهم السلام
حرامی صفت ایت است که در کتاب فی الا لواح من کذخی مؤ
و تقبله لکذخی و بعد از رتبه در توبه هزار ایت است و از جمله
انچه در توبه بود ایت **بسم الله الرحمن الرحيم هذا صلاتی**
الملك الجبار العزیز القهار العبد ذر سورة موسی بن عمران
و سبحی قدسی لا اله الا انا فاعلمی ولا تقول لی شیء و انکری
فلو انک المصیر احبک خلوة فیتة تسع و تعد بر من کن
خدای نیست جز از من بزرگوار و من چیزی او شکست و شکرام و بد خود
که باز گشت بافت از اندک خود شدم ترا و چون تا حق بر تو حرام کرد
و از آسمان و زمین بر تو شک شود و با من سو کنند بدو بخور که بر تو شک
ندم انرا که امر او مرا تعلیم کند که ای من الا انچه دوست شیده باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

کام
گفت ای اوست محمد صفت با خدا باد کتاب خود قوی یایم که صفت
و لایق ایشان باشد پس اهل بیت بودند در نماز صفت شدند و در سجده
صفت یافتند و ایشان در مساجد رتبه و تکریم یافتند و در روز
کمال با خداوند ایشان را از امت من کن گفت ای اوست محمد صفت
عجب با خداوندی که خداوندی است از برای امت محمد صفت بود گفت با خداوند
از امت محمد کرد آن بر خدای تعالی و بر اسم ایت بداد و ایت که گذشت
و بنام که در حق خود می باشد بعد از آنکه به بعد از آنکه موسی
در حق است و گفت که فی الا لواح و بعد شتم از هر موسی الواحی
خی اسرار بیان محتاج بودند درین خود از مواظطه احکام و تفصیل بیان
حرام و ذکر حرام و نام و غیره از اسرار الواحی و الواحی توبه
قانون لوح بود و گفته اند که هفت بود از بر حدیث و با قوت سبع
و در انوار اند موسی بود و کتاب او حور نقش کین بود و رتبه صفت توبه
چنان بود که اگر هفت شکر دنی و یک جز او یک مانع شستنی خوانند
و کسی نبود که جمله بخواند مگر موسی و یوشع بن نون و عزیر و عیسی علیهم السلام
حرامی صفت ایت است که در کتاب فی الا لواح من کذخی مؤ
و تقبله لکذخی و بعد از رتبه در توبه هزار ایت است و از جمله
انچه در توبه بود ایت **بسم الله الرحمن الرحيم هذا صلاتی**
الملك الجبار العزیز القهار العبد ذر سورة موسی بن عمران
و سبحی قدسی لا اله الا انا فاعلمی ولا تقول لی شیء و انکری
فلو انک المصیر احبک خلوة فیتة تسع و تعد بر من کن
خدای نیست جز از من بزرگوار و من چیزی او شکست و شکرام و بد خود
که باز گشت بافت از اندک خود شدم ترا و چون تا حق بر تو حرام کرد
و از آسمان و زمین بر تو شک شود و با من سو کنند بدو بخور که بر تو شک
ندم انرا که امر او مرا تعلیم کند که ای من الا انچه دوست شیده باشد

مبطون آوردند چنانچه از اول سال از نبی و انبیا و اهل بیت و اهل
و حق را بطاعت و حق را انکار کنند و باطل را بر حق برانند
و طبع حطام دنیا چنانکه بسیار کردند و می کنند و خدای تعالی حکایت کرد
از ایشان و گفتون الحق و هم یعلمون که حق تعالی باین فرمود که هر کس
اینان را از ایت اهل کلمات در فرودگاه داشتن ایشان را بخوابد و در وقت اینان
و بیجا از آنست که ایشان بدین فرموده باشند آیات و دلالت و اخبار را در کتب غریبه
از آنچه بود و نخواهد بود و از آن هم غافل بودند و غفلت اگر می بودی باشد که غافل
مردی که در بر سر او تکلیف نباشد و در کتب و از دست نهند و اینها
بجای آنست که حقیقت یعنی حال ایشان در عدد و اعراض از آیات خدای تعالی و اهل
کتاب اندر آن با حال که اندک ساهی و غافل باشند که گفت انا که کذب کردیم
آیات ما را و بقیامت و ثواب و عقاب بکلیان بنا آوردند و رسیدن ایشان بقیامت بکار رفت
ایشان اما اندک علمای آن را طاعت و بیعتی علی آن مردود و انعم شد که ایشان بر
سختی قراب باشند برای آنکه در خلوت ملوک کردند و هر کجا که در قران لغت احاطا
رسن حقیقتی را بدادند بر آنکه انعام را با کسای که با حاطا کذب کرد
کافران را مع علی نباشد تا بجهنم از معصیت خود انکار بر سر نفع و تبیه
کنند که این کافران هیچ فعلی نکردند که ایشان سخت آن نبودند بلکه خرابی
ایشان بر وفق علی ایشان بود و در حسب کردار ایشان بر سبیل غلبه بر سبیل ظلم

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِن بَنِي إِسْرَٰءِيلَ وَلَدًا مِّنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ
أَلْبَنٌ رَّوَّافَةٌ ۚ إِنَّكَ لَآتِيهِمْ بِهَمِيمٍ ۚ وَكَانَ
قَالِمِينَ ۚ وَلَمَّا نَسُوا مَا يُدْعَوْنَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ وَكَلَّآ أَنَّهُمْ قَدْ كُفُّوا

لَمَّا قَالُوا

لَعَلَّآ لَنَا لَآئِمٌ كَمَا لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَكَفُّوا لَنَا كُفْرًا مِّنْ أَلْفِ مِائَةٍ

اهل میر کنند که چون موسی علیه السلام از مصر بر و خواست آمد بانی اسرائیل را
عیدی بود آن خواستند آمد بنزد یکدیگر بپایان آمدند و علی ایشان باریت شدند
و از شهر پرور آمدند و در شب رفتند و شهر را کذب و در جابجابه قضا
گذاشت و فرعون از ایشان بپایان آمد و با قوم خویش در دریا غرقه گشت
و علی در میان اعدا چون موسی علیه السلام عیقات خدای رفت بپایان ساری
مردی بود حاق و بر سر کرد و در کعبه زهاد رفتی در سبیل نبی و اهل
ایشان گفت از آن حلیها بمن آرید اسرائیلی تمام چیزی سار که از آن سار شود
همه بیاورند و بیاورند و از آن کوسا که ساخت بر زمین و بپایان حلیها ساخت که
نخار و کعبه در میان بود که چون با دردی رسیدند از دردی و آوری میروند
چون آواز کا و جوار که عمارق نای آوری از های مختلف پیدا شود و از آن
و متبعان را عبا بیاورد و نوری که با بود و در شب با دست خود بپایان
دیده و او بر روی آوری میروند که آواز کا و را مانند بود و اس قول جبار
و بلخی و جاعنی تحقیقات در کعبه که او حاکم است بر سبیل داشت
و در انداخت کوسا که شد از سکونت و خور او را آوری بدید و جوار او را
و قصه این در مورد طه بپایان است و انعام حق سبحانه تعالی این حکایت کرد
صفت ای قوم موسی بپایان انعام موسی بپایان رفت از حلی و زیور که ایشان را
کوسا که گرفت و ساخت که تی بپایان و قالی بودی بر دم که او را با کعبه
گای و صفت اندک بارش با کعبه و صفت اندک که با کعبه و کعبه بپایان
و انعام از کعبه بپایان کعبه همان یکدیگر بپایان کرد و انعام که صفت که
فرقت با کعبه و بپایان کعبه که در نهفت با بودی و ساز را بپایان
انکدری که خواجه و تعالی بر سبیل تبیه و فریب صفت ایشان
تی دیدند و این کوسا که با بپایان صفت و با فی غود و او حاکم

عجله ایشان که این همه دیدند و این کوسا را بخدا گرفتند و این کوسا را
خدا برد که عبادت داند در موضع خود بنشیند و طاعت حق خود بدارد و این کوسا
بسی حور استحقاق کرد این کوسا را که بخدا برگرداند و این کوسا را
و از دست خود در افتاد و پیشان کشید از مدلت و پیشانی گفت که اگر خدا
براحت کند مرا بیاورد ما از جمله زبان کارانیم حور می گفت
همه کوسا برت شد و در تنگ و هارون که موسی خود را و هارون را و اگر
و اگر موسی و هارون را با خود ده از هر یک که می و گفتی که این آخری و اگر

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ لِمَا خَلَفْتُمُونِي

بَنِي إِسْرَءِيلَ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَخَذْتُمُ

أَحْبِدَ بَعْدَ ذَلِكَ قَالُوا إِنَّ لِلنَّاسِ نَفْسًا تَصْغُرُ فِي

وَكُنَّا دُونَ قُلُوبِنَا فَلَا تَذَكَّرُ فِي الْأَعْدَاءِ وَلَا الْخَلْقِ

لَمَّا نَفَرَ لِقَاءَ رَبِّهِ قَالُوا يَا خَلْقُ اللَّهِ وَأَدْخِلْنَا فِي حَرْبِكَ

وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ چون موسی علیه السلام امیقات باز گشت و خود
قوم خود را دید که همه کوسا برت شد بودند و گفت اند خدای تعالی موسی را
در امیقات خبر داد و چون باز از خشکین و امیقات که در وی بیاشار آورد
زبان ملت در ایشان کشاد و گفت هر جلا ف که بود تمام کرد و در خلفاء
کشیکان بود بیا از بگن رفتم بطور و شما را بگفت ختم آبا بقیل کرد و موسی
در میان خدای شما و کار او با شما گفتید آنچه که میبارد و هر سید و موسی را

و در این

و او برده است چون از این کوسا را از دست پنداختن ختم و هر دو خود را
و خود که بیدار بود از بر گرفت و دست در کردن و او را از آن که بیدار بود
یکدیگر را دیدند و در میان موسی از سر سخت و مهربانی کرد و در غایت
و احتیاط که این فعل بیجا از آنست و موسی علیه السلام بدانت که برادر و بر
دران جریفت و برین عمل کردن اولیتر است از آنکه بر احتیاط و احتیاط
و معنی لا تأخذن فی فی و لا تلجی در جای می گفته شود است و الله آنکه برادر
گفت ای برادر این قوم چگونه بودی و کردی هارون گفت ای برادر این
برادر من و هارون برادر موسی بود پیری و مادری و ذکر برادر می کرد
تا بهای موسی برادر است که گفت که شدت و مهربانی از قبل او برتر بود
و گفت ای برادر این قوم را بجهت کردند و تنها یافتند و این همه شرح
کرد و از ایشان را دعا گفت و می کردم ایشان گفتن شنیدند و برگردید
که او را بکشند از غایت کثاری که در سر کردند و بر ایشان ای عجله بیا این
اگر در حق موسی را از سر عین کار بود این معامله کردند و او را ضعف کردند
و بیم آن بود که او را بکشند و او را جلا می بود و زیرین بود بر قوتش که
موسی رسول این و مانند این کنند و عیادت چون موسی هد و تراور
و شش در کتا را و بود و او در حال غضب و خشم بود چون دیدند پنداشتند
که این غاب می کنند هارون گفت ای برادر من حال که قوی همان که او
نکا می کشند می بیند از آن که توانم قنای کنی و تنها از این جزو کردن
که ایشان خود این تعلیم را احتیاط پیدا اند تمامت کنند و مرا این
که این حرفی کردند و ربطا دارند قرین کردند و این حق برینست که جلا
از این بنامی و مرا خبر کردی که آمدن ملایع نبود چون ایشان در حضور رساله
برستند هارون که در غیبت من بر کردی و عذر این خواست و گفت
ای خورشید این قول من نمی آید و در غیبت منی چون موسی علیه السلام
سراوت حاجت هارون بدانت از قصیر کردن گفت با خدا امر بیاورد

در رحمت و مغفرت از پیش خود داخل کردان و بیمار حجت و توبی از خدای که
 بکنند توبه و بخت کنند که فیما بین دعا که کلام برای کسی نبوده بلکه انقطاع
 باغذای و شمع تا بدان تحصیل نقاب و رفع درجات کنند و ذکر را در برای آورد
 تا جائی که آنچه با هر روز کردن از کفرین برشته و بخود کشیدند نه بر اعتقاد
 و غضب بود که آنکه یکی چیز معالیه کنند از عقوبت او را جان دعا کنند

وَاتَّخَذُوا الْاِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذُلٌّ
 فِي الْاَعْيُنِ النَّاسِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْسِدِينَ وَكَانَ لَكُمْ
 عَلِيمًا اَلْاَيَاتُ ثُمَّ تَابَ اُولَئِكَ مِنْ بَعْدِهَا وَاَمَّا اَنْتَ فَاَنْتَ مِنْ بَعْدِهَا
 لَعَنَّا رَجْمًا وَكَانَ مَوْيِ الْقَضَاءِ اخَذَ الْاُولَئِكَ وَفِي
 لَحْنًا هَذَا وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَتُوبُونَ

و اما آنکه کوه ساله را معبود کردند کوه ساله را بر رسیدند و زد باشند
 ایشان از خدای ایشان در دنیا را کرد ایشان را غنی و خوشی و مالتی و خوار
 و آن خشم که بایشان رسید آن بود که ایشان را فرمودند که تمیز و بیکدیگر کنند
 و بیکدیگر استعجابی در پی بکشید تا توبه تا قبول باشد و دولت آن بود که
 از سرای خود بر داشتند و در هر خود بکنند و عزت داشتند و آن تصور
 نیست را شبان بلکه هر که در پی کوبید بختی از خدای در جزای بد از غصه
 و این جزا هر در پی زدن تا در زقیات ما لایع انکه گفت که هیچ سبب نباشد
 و این از برای سرور مالتی باید و کوبید این مالت هر که بخواست که برایشان باشد

لا فز بهر

که گفت ما بختین خیرا دهم و در پی کوبید کار و هیچ در پی غلطی از آن نبود که ساری
 و اشارت بکوه ساله کرد که هذا اهلکم و آله موی آنکه گفت آنکه که
 ایشان بی سرورند و بخدای کار فرستند معا حو کردند بیا که توبه کردند و ایشان
 و از معا حو باز ستانند و در توبه بایشان بسته ایم توبه بایشان قبول کنیم و ایمان ایشان
 پذیریم و ایشان را بیاوریم بدستی که خدای تعالی بپسندد و در بخت بپسندد که توبه ایشان
 کما میایان بیاورد و گفته اند برای ان لفظ توبه و ایمان جدا کرد که توبه ایشان
 لفظ بود و نه بدل بلکه کشتن بود یا از او رنج و تیغ برداشتن و در بیکدیگر بخت
 و دنیا و ظلمتی که پذیرد و چون روشن شد همتا و هزار مرد کشته شد بودند
 چون موی ششم کفیه بود در غضبش ان غضب بود که در برابر سر کفین می داشت
 چنانکه کفیتی از خشم او سخن و کوبید و خشم او داشت و کشت و کشت و کشت
 خاموش گشت بر از بهار بخت که چون ششم موی خاموش گشت یعنی ششم او را کردند
 علاج را که بر گرفته بود برگرفت برای آن پنداخته بود که از خود خشم من بود
 و او را اولی و رای فرمود می آید چون بد که ایشان بخت بیستی کرد و در وی
 بخت آورد و از خشم ایشان اولی پنداخت چون ساکن شد آن اولی برداشت و
 لحنه آن اولی و هدایت و بیانی بود هر چیزی که بیان محتاج بود تا ما و روی
 در حقی و منتهی بود که ایشان را که از خدای خود بپرسند و برای سرور از خدای خوشتر
 غایب و بر آنچه در اولی است عمل کنند و اختیار موی قوم

سَعِیْرًا رَجُلًا لَمَّا تَبَايَعْتَ اَخَذَ نَصْرَ الرَّحْمَةِ قَالَ رَبِّ اَنْتَ
 اَمْلِكُ مِنْ قَبْلِ رَايَ اَنْتَ اَمْلِكُ اِيَّا فَعَلَ اَللّٰهُ مَا اَنْتَ
 هَذَا فَتَنَكَ فَعَلِ اِيَّاكَ نَشَأَ وَتَمَرُّ مِنْ نَشَأَ اَنْتَ وَلِيْنَا فَا

نشان
 عفت

وَأَنْتَ خَيْرُ الْبَاقِينَ ^{مستاد} سدی گفت برباختار کردن موی
مردمان بود که خدای تعالی گفت کردی را خود یار تا این که مگو ساد پستی
عند خدای تعالی موی از منشا و مرد را اختیار کرد و اجزای بدن ایشان یابست که
عضوا و مذاکره گفتند که کن تو من حق تعالی ^{مستاد} حق تعالی ما را باورند ایم
تا خدای تعالی بماندند بهم حق تعالی گفت اگر بکشاها تا من سبقت دادم و تجلیل کردیم و بماند
سبقت خدای تعالی بماند و جبر حق تعالی بجل خواهد بود و صاعقه از آسمان فرستاد و آشی
بیاض در منشا را بسوخت و هیچ کس نمی توانست از بی سبقت گفتند را و درین که خدای
تعالی واسطه سخن می گوید از چنین بودی ها تا تو و تو که تا ندی که هیچ ادوی گفت
نماد که کدام و بشود اگر راستی گوید ما خود بر ما بشویم که باقی سخن می گوید
چون مرد و سخن گفتند بشویدند گفتند بجه این شیم که این کلام خداست
یا خدای تعالی ما را باورند ایم تا خدای تعالی بهم آتی یا مرد همه را بخت
بعثی و بخت گفتند خدای تعالی گفت موی را که از هر سطحی شکر کنی از هر کس
برگزیده هفتاد و دو کس برآمد موی علیه السلام گفت هفتاد و دو کس برآمد و بخت
شما که نه هر کس موی گفت من شتم بوم من قود و کالباب فوقیا گفتند
بشیم اما بر قود و ان محال بگفتند تا بحق خود رسیدند سبب اینست که خدا
تعالی خبر داد و گفت که موی علیه السلام اختیار کرد از میان قوم خویش هفتاد و دو
و ایشان را بطور سینه بر و بیضات خدای خویش چون موی بره یک که رسید باری
یا مدد را با نرسید خدای تعالی با موی سخن گفت از آمدن و زجر ایشان بشوید
چون ابرایش موی علیه السلام گفت بشوید گفتند شیم و لیکن ما را مان
با وقت ایمان بیاوریم و باورند که ان سخن خداست و بیا به شیم چون ایشان این
ناله در گو آمد و ان هفتاد و دو بیضا از موی برآمد و از ابر المومنین علیه السلام
برداشت که او گفت که موی و هارون پادشاه کوی گفتند و اینجا نشستند هارون
و هم در خواب فرمان خدای بر موی علیه السلام و برایشان هم بخاد فرستاد
و پسران هارون علیه السلام شبیر و شهاب و یونس و جوز از کشتند بخار بران گفتند

عزیز

هارون را جده کردی گفت وفات پیدا کرد گفت تو هارون را بر روی و کشتی
و باز آمدی و اکنون یگویی که و بر وفات رسید و ایشان هارون را بر روی و کشتی
موسی علیه السلام گفت این بیاید تا دعایم تا خدای و بران نه گفتند بگو
من و بران کشته ام گفتند ما هم تقایم مدت تو گفتا مرد را اختیار کن و خود
بر اختیار کرد و بیامند تا بر قبر هارون موسی دعا کرد خدای تعالی بران کرد
بگفت ای مرد در ترانس کشته ام هارون و گفت معاذ الله من مری که خود
مرد ام بخت شد خدای تعالی رجفه فرستاد و ایشان همه هلاک شد و و گفته اند
که این رجفه مرگ و هلاک بود ان بود که چون عیقات رسیدند زمان هول و هیبت
ان مقام نرسد و ارتعاش بدیشان پدید آمد که نزد یک بود که مفاصل ایشان از یکدیگر
جدا شود چون موی را بدید و دعا و تضرع کرد تا خدای تعالی ایشان بر جای بیاورد
و ایشان را ار داد و ان سخن و ارتعاش ایشان بر گرفت تا ایشان ساکن شدند
و کلام خدای بشویدند برای این گفت رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَفْلَکَ تَهْجَمُ
ای بار خدای تو توانی که ایشان را هلاک کنی و مرا برای بار خدای تو را هلاک کنی که توانی
انچه سینه ها و موی جوان تو کرد نماز برستیدن کساده و از طلب کردن و از هر کس
خواب بر سبیل استغاثات یحیی ای بار خدای ارا هلاک کن بفضل خود و کس که
که سینه از قید کرد و نایب است و استغاثات که با کلمات کنی در بار بشوید
تکلیف و تعبد و صبر کردن انچه فرستاد از رجفه و صاعقه بدان تو را از
سوال و نیت تا عقوبت ایشان را و اینجاست که گفت افلاک تهجم
بفتشون فی کک عالمه او متین یقوی ابراج و اسقام ایشان را در سبیل کرد
استغاثاتیم با تبار این ها بر کشت که معنی فتنه عزایت یعنی از نیت
عذاب تو بر مکتوم معیت ایشان و سوال و نیت و عبادت و عبادت تعالی عذاب را فرستاد
فی قوله یومهم عذابا یفتنون و بر معنی و نیت و عبادت و عبادت تعالی عذاب را فرستاد
حق کفایت ایشان سخن تو نشویدند و و کس که بر سخن گفتن توانستند لال خواهند
بر روی تو است لال فاسد تا در فتنه افتادند و تو بخت و اینست که کردی

از که خواهی نامها که ترا شناسند و این عفت و فتنه در معرفت تو است قدر باشند
و چون سبب صلاح است هدایت محنت بود و کار از خدای بخواه از سبب این هر دو را بخند
اینان که که جفا رکن کن خزان رسید و جفا ای رحمت چون سبب زیادت
و جفا نشان شد باشد استادان با خود کرد و تو قیاس خدای که خدا کار کنی از
که خواهی بسته تا صبر کند و قیاس بران نیاید یا جفا نشان باشد و آنچه
حلال است برای این فتنه از که خواهی با الطاف و توفیق و تثبیت و توفیق خدای
و خداوند کار ما و اولیای ما از هر کی ما بیا مژ و بر ما رحمت کن و تو بهترین امری که
ما کنی که از این دنیا حاکم و فی الآخرة انا همنا الیک قال
عذابی اصیب به من اتانا و رحمتی و رحمتی کل ثقی ما کتبها
للذین یقفون و یقولون انک قال و الذین هم با یاتنا یؤمنون
الذین یؤمنون الرسول انما فی الذی یحیدونه مکشوباً
عنده من فی التوریه و الانجیل انهم الموعوف و یمنیهم
عن المنکر و یحل لهم القنایات و یحیدونهم عن الکبائر
و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانوا یثقلون بها
اسنادهم و عزز رؤسهم و تعزیرهم و اتبعوا النور الذی انزل معک

اولی

اولی که هم المخلعون و بنویس از برای ای خداوند کار و پروردگار از برای
نزدیکت که از دنیا خوانند برای ای یعنی بیکویی ثابت و واجب کلمات
خبری و عاقبتی و سراجی بیک و در روی فراخ و عینی نور و تن درشت و کلمات
که مانع از راحه و مسرت و توفیق دادن به عمل نامه افعال و اعمال و احوال
تغییر و دفع شبهه بنا شد و در آخرت ثواب جزیل و نعم بیشت و دریافت اسرار
به معنی و تحقیق که مانند کائنات تویم رجوع با تو کردیم و با درگاه تو که بختیم و بر تو
ببخود پیشان شدیم حقایق عز و جل گفت من عذاب خود با کس و نام و عذاب خود با کس
که خواهم از انسانی گذریم عاقبتی شد و مستحق عقوبت تر کرد و رحمت
بخشایش من فراخ است همه چیزها شاملت و بر همه عالم است در دنیا بر مومن و کافر
و بر ناسق و فاجر و ذل و کفر و لایح و خاص است در آخرت بر مومنان و کافران
عطیه خود و کشف رحمت او و امانت بر همه کس اما آنست که حاجتی نیست از
نه یعنی که گفت من اکتبها للذین یقفون و خدای تعالی در دنیا کافران را برکت تو
روزی دهد و بطریق مومنان عذاب از ایشان باز دارد و معرفت می کند و ایشان
که فی الد که در روشنائی چراغ غیری باشند چون از غیر مومنان و روشنائی ادوی پرست
فرازی قیاس مومنان بجای دیگر بروند و نور و رحمت و روشنائی از ایشان برود
کافران در ظلمت و ظلمات تا در یکی و تفاوت باشند و گفته اند از رحمت عالم
یکبار رحمت است که در میان جمله خلایق قسمت کرد است این شفقت و مهربانی
بر یکدیگر از آن جزو رحمت است از عباس گفته چون این آیت آمد بمسحط
در رحمت کرد گفت من یزیدی امر من رحمت و برده چیزی عاقل است
خدای تعالی قطع طعنه و کفر و گفت من اکتبها للذین یقفون من این رحمت
از برای مومنان بنویسم نه برای نادمه برای کسی که طریقه و روش تو دارد و خود را
و مومنان نیز گفتند جزو قانع است که رحمت مومنان است که فی کما عا
اجتناب کنند و زکات بدهند و آیات حقایق مومنان باشند چنان که گفت من اکتبها
رای مومنان بنویسم و ثابت و واجب کرد از انهم برای کسی که مستحق باشند از سعادت خود

و زکوة مالی و عتق و ایات الهی و در تحت حنای بار خدا و بر تحت اراست حق سبحان
 گفت ای خدای تعالی بفرموده خود و ترسانان صبر در ده که ایضا از خصی در تحت
 الذین یقننون المشی الا انی این چنین است که در حلالان باشند و خود را در
 و نوری آیات او شده و متابعت و پس روی و حسند که در روی رسول و فی القدر علی الخ و در
 بجزات با هر و دلالات ظاهره ای تا تو بسند عجز از این که از ما برادر و علی بن
 گفت ای استغفار کرده و از شهر مکه که حاصل شرف است و از جنتی که در وقت او
 و ذکر کتاب او اهل کتاب که هم در آن و در میانند در نوریت و اجل که در آن
 اثبات مستحب و نوشته ای است و نشان و علامت و از کتاب تو در به و اجل
 می خوانند که او این نامه بگوئی فرماید و از آن است که ایات تو کند و باز
 ایاز فرماید و از شرک باز دارد و کار را خلاصه و صله ای را مریضه از عباد
 اصنام و قطع ای را حرام منع کند و حلال کند اندازد ایشان چیزهای حلال
 که بپایان حرام بوده و باز در این از آنجا باشد بپایان که می خورد و از حلال
 دانستند حرام و در گوشت حرام و خون و غیر آن و فرموده اند ایشان را بهای کران
 و عیبهای که در وقت برایشان می افتد و شکلیهای دشوار که این را از
 از غار چنانچه در روز و نیم سال و زایل کرد و از آنجا که برگردان آن را بود و نیم
 عبارت از تکالیف است که در گردن ایشان بود چنانچه ایشان را فرمود و بود
 که بر هر حاجتی که بخواستند می آید از حرام و از حلال فرمود و غیبیها که بپنداشته
 می آید بکنه با این رسول آید و او را بفرمود و تو قهر کنند و در کارها و در
 و ای و دهند و متابعت نور کنند که قرائت با هر حق که ایشانند که مفلح و مفلح
 با فرشتگان باشند بنواب حنای عزوجل و در تفسیر اهل بیت اخبار ایشان است
 که این مؤمنان از اهل طایبات چون هم در آن از روزی پس گشتند و از طایف در آن
 که در حنای تمام است پس این را تحقیق دیگر و عیال و رسیدن آن بر تحت
 بران موقوف است و آن متابعت است که در اخذ کورست که از جمل نورهای و یکی
 نور است و آن علی بن ابی طالب است علیه السلام و او نور است که با نور حقش فرود

از نور

از نور حنای و ایشانند و نور کدخدو ایشانند و با یکدیگر بود اند و با یکدیگر بود
 از اهلان پاکان و با یکدیگر پاکان چنانکه در وقت نماز است که اندک و سوزش
 و جاری که در میان آن جاری و فانی رسیده و روی صفت احوالی قهری فرین مرگین
 عایشه صفت بر برای خواهر او و غایت قبول طاعت و پشت و رسول صلوات الله
 درو نکا کرد گفت احوالی قهری خصصه گفت چه برای خواهری گفت و عمر یا حاضر
 رسول صلوات الله علیه در وقت کرد و همان سخن اول گفت امر شده گفت با او علی
 بخدای که حنای را می خواهد بر فرستد و بر الوصین را بخواند و خود او را بدی گفت
 لهذا که حنای را در این و آن گان قرینت و قدر او در و او در و آن و کان قهری
 فی القدر و فرج و فرج فی القدر و کان قهری طهر بریم حین القدر و النصار
 و خلاصه حنای طهر عیال بن بصری الخ نم از آن بفرستد اصله با طهرین الخ
 انما امرت لی ان ضربا المظفر عبد المظفر فسمی الله تعالی و ان النور و النقطه ففعل
 نصفه فی عیاله ففعل نصفه فی ابی القحط و نصفه فی ابی القحط و نصفه فی ابی القحط
 و ابی سرور و زکوة و زمان و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر
 او را ز قهر و صبر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر
 عیال و ابی القحط و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر
 از هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر
 ز قهر و صبر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر
 بپند حنای صفت کنند و ما صفت تلاش قبل و صفت و لا بخرطه و بخرطه
 انما استیة لا یکتب له ثواب و صفت او در وقت حیات که در قرآن است
 که با اخبار صفت در وقت است و صفت است که با اینها استیة اما از سکنان
 شاه و او و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر
 لیون و لا یکتب له ثواب و صفت تلاش قبل و صفت و لا بخرطه و بخرطه
 دهند و ترسانند و حنای و صفت ایشان را بفرستد و در هر و در هر و در هر و در هر
 تراست و صفت ایشان را در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر و در هر

که هر که از شما که اسم را بید از من می برد برساند رسول الله علیه و آله کتبت له
انک انما زاد سورۃ القرآن بیا و ختم و از شمع جز نماز و کلمات یا مکه و کلمات
و زکات و روزه و نماز و از شنبه شمع کرده و مرادینه دلالت کرده این جمع گشته
اساطیر خا بر سر پل دست بجنب دراز کردند پنهان برای کشند و در زمین مادی
چند سبط از جمل اساطیر آن گشتند از خدا با ازیان نه ایم میان و ایشان جدا گشت
خدا ایشان را و از زمین تا برودند کمال و بجم بر فدا با پورا صابن افتادند
ایضا مقام کردند و صبحان اند و روی بقبله ماهی آوردند و قیلا

اِنَّنِیْ عَشْرَةَ اَنْبِیَآءًا اَمَّا وَاَوْحِیْنَا اِلَیْکَ اِنْ شِئْتَ قُوَّةً
اِنْ اَنْتَ مِنْ عَصَاکَ لَبَّیْکَ فَاَنْجَحْتَ مِنْهُ اَنْتَ عَشْرَةَ عَمَلًا

قَدْ عَلِمْتَ کُلَّ اَنْ اَنْتَ دَرِیْمُ قُلْتَ اَعْلَیْمُ الْعَامَرُ وَاَنْتَ لَنَا
عَلِیْمُ لَمَنْ قَالَ لَوِی کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَا کُمْ وَاَقْلَمُوا

وَالَّذِیْنَ کَانُوا اَنْفُسَهُمْ یُطْمَئِنُّونَ مانی اسیر پل و دوازده سبط که در میان
در میان اخوی قبله باشد در میان اساطیر و آن دوازده نهاد و این را که از
دوازده و در نزد یعقوب بودند و برای جدا کردن ایشان را که در بنی اسرائیل مختلف بود
تا قاضی از مسئول پیدا شود و ما وحی کردم برای چون تو را و از او ابداستند و گفتم
او را که عسای خود بر سنگی بکوبد مخصوص چهار سوی از هر جایی سبب می
آمد برای هر سبطی چشمه تا ایشان را بکشد که هر خلایق نباشد و چنان می آمد که
بر روی زمین بر رفت و قطعی از زمین بان مخلط می شد بر روی عسای که
و دوازده چشمه آب را در پیش که هر قومی سبطی شراب و عود و خود را شایسته و

مکمل

چشمه او گذاشتند و این اساطیر از من استادم بخت نام یعنی و تیبه تا برای انبیا
نیچاند و من و سگویی تر کعبین و سماء بلایان و فرستادم و کفیم ایشان
که بخودید این روزهای پاک و عادل که ما را کرامت کردیم و باین همه که ایشان
کرم ظالم و کافر بودند و کفر و ظلم بر ما ظلم نکردند و کعبین بر خود ظلم کردند
که خود را از ثواب ایم و نعمت جدا کردند و اینند و اِذَا قِيلَ

کَمَلَا سَكُنُوا هَذِهِ الْقَدْرِیَّةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ
وَقُولُوا حِطَّةً وَاَدْخُلُوا الْبَابَ حُدًّا نَعْفِرُ لِمَنْ حِطَّ اِلَیَّ

سَبِّحْ بِحَمْدِ الْحَمِیْنِ قَبْلَ اَنْ یُزَكَّیْ اَسْمَکُمْ قَوْلًا غَیْرَ الَّذِیْ
یَقُولُ لَهُمْ فَاَرْکَنَّا عَلَیْکُمْ رِجَالًا مِنْ اَلْمَآءِ وَمَا کَانَ یُطْلَقُ

و این را که ای محمد چون گفتند اساطیر برای اسیر را که بنشینند و ساکن شوند در بین
بنی المصنعات گشتند اند که زمین تمام بود و بخورد این را و با این شمشیر
از هر کجا که می خواهم و استغفار می کنید و آمرزش می خواهید و بگوید اللهم
عنا خطایا و این که در شویید بچند ناکسها ها شما یا مرد و جاست
و بگوید و بر رسید تا بفرازم بگو کار مرا بفرست و فضل بر آن است ظاهر بود
از ایشان بیدار گشته ایشان را فرمود بود و گفته اند خطه ایشان بر پل است
خطه گفتند و ایشان را توبه و استغفار فرمودند ایشان توبه دیگر گفتند
دلیل امر کردند که بفرستادم ما بر ایشان عذابی اند آسمان برای آن طلی که کرد

وَاِنَّا لَمُعَذِّبُ الْقَدْرِیَّةِ اَلَّذِیْ کَانَ اَشْخَاصُهُ الْجَدُّ اِذْ یَعْدُونَ

فَالشَّيْءُ أَنْ تَأْتِيَهُمْ حَيَاتُهُمْ يَوْمَ رُبْعَةٍ مُتَّفَعِينَ
لَا تَأْتِيَهُمْ كَذَلِكَ بَلْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَإِنْ كُنْتُمْ
أُمَّةً مِّنْهُمْ لَمْ تَعْلَمُوا قَوْلَ اللَّهِ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَوْ تُعَذِّبُهُمْ
عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا عِزَّةُ إِلَهِكُمْ وَكُلَّكُمْ لَنُيَقِّنَنَّ

حق تعالی صفت ای محمد پس ایشان یعنی این محمد اند نه بر سبیل تو نبی و تو نبی
نه بر سبیل استفاد از احوال آن ده که برگشته در بود یعنی از احوال در مان آن ده که
بوزن روز شنبه نعلی که دند و از فرمان خدای در گذشت و صیدای صید
دار و روز و این را از آن می کرده بود ندان عباس گفت از شهری بود میان مصر و مدینه
برگشته و در آنجا ایستاده بودند این روز یکشنبه بیان بدین و عیون بود زهری
گفت تا مراد طریقه بود ایشان از فرمان خدای در گذشتند چون می آمدند ایشان
ماهیان شاز و روز شنبه بر سر آب ظاهر و چون روز شنبه کرد ندی تعظیم و روز شنبه
کرد ندی و تعظیم شنبه آن بود که ایشان را فرموده بودند که صیدای می کنند
و عبادت و طاعت بشعور باشند و چون ایشان شنبه کرد ندی ماهیان ایشان
نیامدند و ایشان را از آب و امتحان کردم و همچنان می از ما می و استادی کنیم
مان نفع و نافرمانی که می کنند عکس که گفت ندی نزدیک خدا که عباس می
اورا دیده و محمد را که می گویند صفت ای پریم و سوره ای که می گویند از جهت این
که می خوانم در سوره الاعراف که گفت آن آیات که امارت گفت این است و گفت ای که
شنای که می گویند بد آنکه در از سوره جماعتی بودند و بعد از آنکه عبدالم که برای آن
صیدای می را کرده بودند و شنبه و سبب آنکه که محمد را تعظیم و روز شنبه
فرمودند و عبادت در جنانا که مسلمانان را فرمودند ایشان خلوت کرد نه روز

بد کردند خدای تعالی صفت چون ایشان خلوت کردند در میان من این روز شنبه
حاکم کرد و ایشان را از خود مرعوبیم این روز هر که این روز معصیت کنند جزای
شعور باشد و در عذاب حکم و ایشان را در روز شنبه از صیدای می منع کرد چون
بوی خدای می بود و آب می بود که از صید نمودی همه بزرگ و بیکوه خرب
نکته با جوی که می شتران این و در یکدیگر افتادند و از بسیاری دوی آب می
ایشان را دیدند و هر یک از آنها که می گفتند و چون شنبه بعد از آن
دری نمودی ناد کرد و چون روز کاری برین را شیطانی را برادر سوار کرد که
چهارکان بی تدبیر نماید و روز شنبه می کرده اند بر این دریا با ماهیا و صیاد
و این دریا را در میدان روز شنبه تا ماهیان در آن حوضها و جابها شوند و روز شنبه
آنکه روز یکشنبه بکیرید ایشان گفتند این جاده لطیف است همچنان
و بر نهجی می گرفتند از یک صفت مردی ایشان پادشاه روز شنبه یکدیگر گرفت
و ایشان را در زهر بنالاد و در یکدیگر دریا می گرفت و در میان در آن پنج بست
رها کرد و روز یکشنبه ای می را گرفت و اما خانه مرد در آن یکشنبه
بوی می شنید در ساری می رفت و آن می را بدید و گفت که می است و در آن
کردی از صیدای می می گفت که می غنا کنند و او را خط گفت و بشنید و یکشنبه
شعور عذاب می بود و چون عذاب نیامد می شدند و یکشنبه دو می گرفت و جابها آورد
براز و جیم کار در گرفته بود و چون عذاب نیامد باران گفت مرد همه باز کار شدند
و چون مرد این کار دادند و از این ماهی بسیار جمع کردند و از شنبه عذاب را هر روز
بشد و قه شدند که می کار بودند و می کردند و در آن می ظلم بودند و تعوی کردند
و در آن می که نا میاترا می کنند و در آن خط می می کرد و در آن خط می
هلاک خوا شد کردن یا عذاب سخت بدین خواهد رسید ایشان جابها اند می کنند
یعنی ایشان که نمی بودند که از بهر آن ایشان را عذاب می کرد تا نزد یک خدای ایشان
عذاب می گفتند تا می نا باشد که ایشان حذر کنند این معصیت و می نگریند تا عذاب خدای
درشان نازل نشود آنکه ایضا که ایشان را می کردند و می کردند که با می نا کردند

عَلَيْهِمْ بِمَا فِي الْكِتَابِ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَلَا تَتَّبِعُوا
 مَا فِيهِ وَالذَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَاللَّهُ
 يُمَيِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَنْفَعُ الْخَائِرِ الْمُسْلِمِينَ
 ما برکن کند کرد ایندم در زمین جماعتی بسیار را از ایشان بعضی صالحان و بعضی
 بودند صالحان محمودان آنان بودند که بعضی علیه السلام و محمد صلوات الله علیه
 آوردند گفتند اما نمانند و رای جوی اند بعضی از ایشان فرودین اند و کم
 آید اند بعضی کافرانند و ملعونانند و ما انما نافع
 بعضی تندخو و فراع دستی و بسیار تعقی و بی آن بعضی خط و عاری و تنگ
 و حرات و آنچه اندان باشند از قبل خدای آنکه بیان کرده که خدای این
 و احتیاج است که باشند که ایشان رجوع کنند و با حق آیند و با سرشان
 شود پس بمانند از ایشان بی که فرزندان ایشان و عووضان ایشان بودند و فرزندان
 چون ضایع بود خلف گویند و چون طایع بود خلف گویند مجاهد گفت
 مراد ترسایانند که از بن محمودان ماندند و گفتند طایع محمودان در سر برنهند
 که از ایشان کرده و او را بداند گفت این جماعت که از ایشان ماندند که
 بعضی توبه را بپشت برداشتند ایشان فراموش کردند مال دنیا را و شوق ایشان
 و حکم خلاصه را سعی می کنند و مال دنیا را برای آن عرض خوانند که باشند
 نایابند است و با این همه که ایشان یکنواختی های مغفرت را از سر برکنند
 و می گویند که ما را بپارزدی بعضی خدای تعالی اما این منافقت را میکنند
 بپارزد آنکه بپارزد که ایشان برین که می کنند مصرع و پشیمان
 اگر عرض دیگر از این جنس شایع دنیا با ایشان آید اما هر چه بسیارند و بسیار
 میکنند و چنانکه پیش می ستانند برین شوند و الله یخلف علیهم

اما اگر کنند

ایضا اگر کنند برایشان میثاق و عهد در توبه که بخدای تعالی عجز از حق گویند
 بعضی با **ص** در شرح و شوق می ستانند تغییر و تحریف توبه می کنند
 از ایشان عهد و پیمانند که بخدای تعالی دروغ نگویند و آنچه او فرستاده
 در کتاب باو حواله نکنند و حال را در حمله است که ایشان می خوانند و می شنود
 آنچه در کتاب است بعضی در توبه و ایشان را می کشند و از یاد ایشان زلفت است
 ای عجب با این همه حجت که برایشان گرفته اند این همه می کنند و گوی که **ص**
 خود نمی شناسند در دنیا و آنچه اند و آخرت بهتر است و یکدگر ترسایانند که از ایشان
 برستند و ایمان حقیناب کنند ایشان بهتر بپنداشته اند و در زمین ترین
 چیزها و آنچه اندای ایشان در می آیند و عمل ندارند و حذر را کابری بند ندارند
 می کنند بمانند که تعالی آخرت نفع ابدایشان را بهتر است ازین خطا و دنیا
 عرضی فانی که این شایق و بغیانی نیست و کسی که حکم کتاب زد و اند و بپارزد
 که کتاب ایشان است دست او برشته اند و از برای او و از صلاح می و درین
 ما از صلاح و درین مکان ضایع بگردانیم توبه را اگر چه مشغول بود سرانجام
 نماند از برای او شخص کرده که شرف و عزت او بیشتر است چنانکه بعضی صلوات
 موقع الصلوة من الدین کوضع الرأس من الحسد **وَأَذِّنْ**

الْحِجْلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ طُلُوكٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا
 مَا آتَيْنَاكُمْ يَتَّقُوا وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
 وَأَذْأَخَذَ رَبُّكَ مِنْ رِجْلِكُمْ مِنْ ظُهُورِهِمْ فَرِيَّتَهُمْ فَاتَّقُوا
 عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

باید که آن حال بر یاد ایشان بوی و مزاجش نکرده اندی و طول مدت نه اگر نسیا آورد آن
 تفصیل آورده اند و آنچه را که تخیل مرکب ما درین تأثیر بودی تخیل بود و سکر و موال
 عجز را هم تا بر بودی و ایسی که محال گفت که سجده ای نموده بود چون بر خاستند
 و ایستادند بایستی که فراموش باشند بودی و بر خدای تعالی گفتند غرض من از بر آنست آنرا
 قیامت نگویید تا آنکه من خدا را قیامت اما خدا را قیامت فراموش است که خدای گفت
 و یاد آن خود را که من بجا آورده و نگفتم من آورده و گفتم من بجا آورده و گفتم من بجا آورده
 و گفتم من بجا آورده و نگفتم من بجا آورده و گفتم من بجا آورده و گفتم من بجا آورده
 اما گفت آنرا خدا را قیامت و این برای آن کرد تا روز قیامت خدای قیامت نگفتند
 تا بخت بایشان قیامت خود اگر فراموش کنند و غافل شوند بخت ساقط گردد دیگر گفت
 او را بگویند انما الشکر با او را تا بگویند که بیدار را میگوید و بزرگ بیدار
 عذر بیاورد و این در حق کسی صورت نمیدهد که بیدار این را میگوید و استند و اما که
 از پشت آدم بود ندیده گویند که اگر با او تا پیش قیامت و گستاخیه من بیدار
 و چون این باطل شد معنی در حق قیامت صحیح است که این خطاب با جماعتی است از فرزندان
 آدم که خدای تعالی ایشان را بفرمود و کمال عقود او و الایه تمسکین و تکلیف کرد
 ایشان را و ترسان بفرمود از قیامت که اگر بزرگتر ایشان از این نظر مراد له و محیل
 و معرفت خدای تعالی گفتند بی و ایشان را میگوید که گواه گفت تا روز قیامت بگویند
 که ما این غافل بودیم تا تعلل کنند بزرگ بیدار و گویند بیدار را میگوید و بیدار را میگوید
 بودیم با ایشان اقتدا کردیم و رجوعی در پیش از قیامت است که چون خدای تعالی ایشان را
 از بدین صراط و کمال عقود ترکید عیسای مرید که بدین صراط است ایشان را خالق
 قادر و عالم و موجد و حکیم و جمیع و صبر و مدبر و قادر و مبدع و مصلح و مصلح
 بفرمود و این خلق غفلت میبود که گواه بر ایشان بفرمود انما الشکر با او را تا بگویند
 بفرمودت معرفت ایشانند و اگر خدا بخواهد اشراف و اعتراف حقیت نباشد و مثله شاهدین
 علی انفسهم الشکر و معلول است که هیچ کس بکفر بر خود کفر نهد و مراد است
 که ایشان فعلی کنند که دلیل بر ایشان بوده و معنی آیت است که یادکن ای عزیز چون

والمؤمنون

و اگر گفت صفای تو از فرزندان آدم از اشیای ایشان و فرزندان ایشان و این قیامت
 خلق و ایجاد ایشان و اخراج و نقل از اهل با و ارجاس و معات ایشان و آنکه گواه گفت
 ایشان را از نفسهای خود یعنی بر یکدیگر از آنکه هر کس نفس را حق تا بر یکدیگر
 گواه دهد و هر کس نفس را حق تا بر یکدیگر از آنکه هر کس نفس را حق تا بر یکدیگر
 جواب دادند که بی تو خدای بی ما گواه شدیم برین گواه و اعتراف آوردیم آنکه
 بیاورد که من این چرا که در این بهر آن تا شما بگویند که این غافل بودیم تا بگویند
 نکردی یا آن چرا که تا بگویند که من این چرا که در این بهر آن تا شما بگویند که این غافل بودیم تا بگویند
 ایشان اقتدا کردیم بر تو را تا بگویند که من این چرا که در این بهر آن تا شما بگویند که این غافل بودیم تا بگویند
 بیاورد که من این چرا که در این بهر آن تا شما بگویند که این غافل بودیم تا بگویند
 کنند و از کفری بدارد راست آیند

اللَّهُمَّ إِنَّا آتَيْنَاكَ مَا شِئْنَا فَاسْمَعْ مِنَّا يَا سَمِيعُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ
 الْعَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْإِثْمِ
 فَاتَّبَعْنَاهُ هَوَاهُ فَسَلِّ عَلَى السَّكِينِ تَحِلُّ عَلَيْهِ بَلَاءُ تَرْكُ
 بَلَاءُ ذَلِكَ سَلِّ عَلَى الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَافْضَحْ لِقَصَصِ
 لَعْنَتِهِمْ تَبْقَى كَرُونِ سَاءَ كَلِمَةُ الْفُجُورِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا
 وَأَنفُسِهِمْ كَذَبُوا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ فَهُوَ مَعْنَاهُ وَمَن يَفْطُلِ
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ مَن سَجَّاهُ وَشَاءَ سَجَّاهُ وَشَاءَ سَجَّاهُ وَشَاءَ سَجَّاهُ

يَجْزُونَ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ وَبِمَنْ خَلَقْنَاكُمْ نُحْيِيكُمْ وَبِمَنْ خَلَقْنَاكُمْ نُحْيِيكُمْ

و بسم بیدار شوند حق سبحانه و تعالی گوید که از بر این و در میان بسیارند که
بر کفر اصرار کنند و کوشش بدارند و کفر را بکنند و بجهت غلبه کاره بندند
و در سابق علم نیست که ایشان هرگز ایمان نداشتند و جز اخبار کفر نکند و چون
کنند جمع و از کشت و عاقبت ایشان جز دروغ نباشد کوی که ایشان را خود در
اصل خلقت برای دوزخ آفریدیم بدین معنی که بیا فریدم ایاری یا انجیان یا انیان
که عاقبت باز کنند ایشان دوزخ خواهند بود بشود اختیار ایشان و در آنکه ایشان
در ایات تدریس نمیکند کنند و همه افعال من دوزخ کنند بنیای کنند که
ویرا از بهر دوزخ آفرید باشند انکه ایشان را صفت کرد ببلاده و بعد فهم
دفعه نیک و ترک استماع عمل و حواس هر وجه با لغت کفایت ایشان را
که این چیزی نمایند و ایشان را چشمهاست که باز چشمها بی بیند و گوشهاست
و بیان چیزی نمی شود یعنی چشم از بهر ادا ایم تا به بیند و دل از بهر ایم تا به بیند
تا بیند و گوش از بهر ایم تا بشنود شنیدنی شود و در میان بینند که
در آنچه شنود بیند نظر و توکل کنند تا عمل حاصل شود و حق را باطل نمایند
بر چون این آلات دارند و استعمال می کنند ایشان بهر جهت جهاد با این باشند که
ایشان از جهار با این کراهت و مخالفت از آنجا که چهار ای و اسون را می برد و چون
باز دارند باشند و خود بر لبه داری رود و ایشان هیچ چیزی را نمی بینند از امور حق
و با انکه ایشان را نیست قوی را تا بیند بر شاد و منع کنند از قضاء و حق و غلبه
می کنند و با این آلات شنیدنی شود و ایشان از جهار کسرا تر باشند و در
ایت و حق و دیکر است و از اینست که حق و تقدیر را این بود که با این فریم بسیاری
و انرا تا بعد از بریم بر استحقاق کنای که کرد باشند و کفری که آورده باشند
و کفری که آورده باشند چنانکه معنی و ادای آنها را از ایت که او از دهند
و ندانند که او از اندادند و ندانند که او از برین وجه که لا بر اصل خود باشد

تکلیف

و انکه صفت و ایشانند که فانی شدند از کافران و آخرت و بهشت و دوزخ و قیامت و عاقبت
و تکرار آیت و حج و خیار ملت نامهای بگویند و از کافران که و از مشرکین
ایشان صفت مونس را ترغیب که بدین عبادت و خیار از خود و صفت
نامهای بگویند و نامهای خدای به یک باشد و خدای از دونه نام است از هر
و معانی بعضی را جمع با صفت ایت او چون قادر و عالم و حی و آله معنی اسم با صفت
عون خالق در افرار و ایدی و صور و بعضی را این تجید و تقدیری دهد و چون
و سلام و معنی و واحد صفت خدای یا های یک خوانند و دست بدارند از اینها
که ایشان در نامهای خدا الهادی کنند و میبایست کنند و می گردند در نامهای
از حق و او را اوصافی وصف کنند که او را بگویند و نامهای از برینانی
بعد از انکه در آن لغتی کنند در برابر الله که می گویند و در برابر عزیز
خدای می شنوند و در برابر سران مقام می گویند و جمله نامهای خدای می شنوند
و بعضی صفت اند که اتحاد نام آن خدای که او را بنای خدای که او را بدین
باشند و در کتاب و سنت نیامده باشد و ایت را بلی برانست که در هر جز
بنای حق است که بدان معنی دارد بود مطلق عیب از قرأت یا چیزی معلوم
انکه ایشان را وعید کرد و صفت بجز وزن ایشان را جز او بود و شنید
بجای که بگویند باشند مقامات صفت بسیار است آن بود که بعضی را می شنوند
که رسول صلوات بر او و عتی که خدای انکه شنیدند که سایر رحمن و رحیم می شنوند
صفت نه مورد دعوی می کنند که من یک خدای می حرام و یک خدای می برسم که
الهامات کلون رحمن کیند و جمیع کیت خدای قاتی است مرشد که در راه احاطه شخصی
ابو هریر از رسول صلوات الله علیه روایت کنند که رسول صلوات الله علیه فرمود که
خدا را بخود نه نام است هر که آنرا بشمارد و او را از حق شنید بهشت شود که
خدای تعالی صفت خود را بگوید و از جمله کسانی که ایشان را می فریم که می
و طایفه اند که ایشان حق هدایت کنند و راه نمایند و حق قدر کنند در هر
راستی نگاه دارند و بهر جهت که بخواهند بگویند اسم این است بخوانند که این است

بسم الله

که ایشان بقی گیرند و بجز خود و بجز حکم کنند از پیش تا قیوم بود اندک
 این است بر خوانند و من قوم موسی است بعد از این و بعد از این
 گفت که رسول صلوات الله علیه فرمود که از است من قوی باشند که بجز ایشان
 کنند و ایشان باشند تا آنکه که عیبی فرود آید و در جری دیگر گفت که
 که می از است من بجز ایشانند تا آنکه که فرمان خدای آید ایشان و ایشان را
 نداده خدا که خدای در حلقه فی عالمی و در تشریف هدایت است علمیم که است
 ایضا معصومین صلوات الله علیه و این صفات ایشان را این است برای آنکه خدا
 مطلق فرمود که ایشان بجز اینانند و بعد از حکم کنند و ایشان را نشانند
 مانور لکن ایشانند و موقوف علی عصمتهم اما بعد از این حدیثی که در علمیم
 مراد این است ایها المؤمنین علی است و هم او گفتند بقی آن خدای که بیان کرد
 است که این است فیما و سه فرقه اند همه را تشریف است که لا افرقه که خدای تا
 گفته است و صفت او کرده و همه خلقت است که بدون الحق و همه بقی دلون
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا اسْتَفْتَدُوا مِنْهُمْ سَبِيلَ لَكَ يَلْعَنُونَ اُولَئِكَ لَهُمْ
 الْعَذَابُ عَدِيدٌ اُولَئِكَ اسْتَفْتَدُوا مِنْ اَبِي سَلَمَةَ بْنِ خَدِجٍ اَن يُنْفِذَهُ
 اِلَا نَدِيْرًا مِنْهُمْ اَوْ كَرْتُمْ نَفْسًا فِي مَكْمُورٍ السَّوَابِ وَلَا تَرْضَى
 وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَاَنْ عَمِي اَنْ يَكُوْنَ قَدًا قَرِيبًا جَالِسًا
 فِي حَكِيْمٍ بَعْدَ يُؤْمِنُكَ سَنَ الْجِلَلِ اَللَّهُ فَاكَا هَا وِي كَه وَبَدَّ هُمُ
 فِي طَعْنًا نَهْمًا يَمِيْمُونَ وَاكْسَانِي كَه بَدْرِي وَاَرْتَابَات اَلَا وَاكَا رَمِي

و بدان ایمان نمی آوردند ایشان را در نور و دم اندک اندک و درجه درجه و نزد یکدیگر
 بهلاکت بعد از این که از آنجا که ایشان ندانند و خبر از این عذاب هر که ندانند و این
 بهلاکت بود هم و عقاب ایشان تا خبری حکم و ایشان بدانند که کعبه من متین است
 و کعبه من این را بعد از تقسیم تحت است فعل خود را ایشان از تاجیه
 و بهلاکت کعبه خدا را از آنجا که در ظاهر احسان است در حقیقت خدا که محاکم است
 که معنی آنست که هر وقت که ایشان معصیت کنند در خدای ایشان را بفرموده
 و ایشان را از آنکه دارند و بقی عذاب میکنند که بقی آنکه کنند که نزد
 نایت کردند و هیچ خبر از قضیه قدرت و قایت نکرد و عذاب است
 که طایفه عذاب او نیامد آنکه گفت اول مرتبه کرد و این کا فرمان
 و مژگان از آنکه گفتند تا بدانند که صاحب ایشان یعنی محمد بنی در برنگ
 نیت تا او را بداند بخوانند در این جهان بود که رسول طوالت اندک در وقت
 موسم بر کوه صفا رفت و قیام او بطول و احاطه قریش و غیر قریش با خدای
 و کعبه وی گفت با حق فلان و با حق فلان از خدای پرسید و از کز و معانی و
 و بیگانه که حیاتی ایمان آورد و بت با حق میکنند و ایشان را تحویل و تحید
 می کردند که و ایشان می گفتند ان صاحبکم بخون یصبح صبح الحیات
 این صاحب شما را نایبانه است که با یک بری دارد چنانکه دیوانگان خدای و
 این است و فرستاد که بفرستند تا بدانند که باو هیچ دیوانگی نیست
 و دیوانه ایشانند که دیوانه و خوانند از آنکه چون وی گفتی را با حق
 و سحرینه و وفات کمال حق و وفات رضی و اجتماع حاصل خبر و او آتی بدو نیست که
 خلایق دیوانه آنست که از کمان دارند و جمع کردن میان دو صفت متضاد
 هم از دیوانه است از ایندی و بلکه دیوانه خوانند و کاسی ساحر و کاهن و سحر
 از کسی آید که نیابت کمال حق و ذکا باشد و هیچ عاقل و دانا را که این دیوانه
 در حق کسی بکار بکار بکار بکار ایشان را از سر خبر و سرگشتگی از ایشان
 شنیدند گفتند که کمال است و چون بجزات خوار و عبادت دیدند گفتند که

سحرست چون نظر قرآن یافت که عیب و عجم از آن سحر است که سحر
 و چون خدا را می چون می حکونه می شن و می شن و می شن و می شن و می شن
 خاسته کنند که دیوانه است از آنکه سحر او می شن و می شن و می شن و می شن
 و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن
 و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن
 در ملکوت و ملک آسمان و زمین در میان نگاه می کنند که از آنکه سحر
 و نقل جبرش چگونه در هر عالم باشد است بی عادی و سستی از هر آن که
 از زبان و مزین و زیند او را بسازگان و هنر سازد و در از در هر یک که
 بحساب ذات بی بی متفاوت و درین زمین کسرت با انواع نبات و حیوان
 اصناف باغ از حلال و حیوانات و در آنکه خدای تعالی با هر یک از هر چیزی
 نامرئی روح شود یعنی هر چه این نام برست از این است اما سحر و با سحر
 و نیز در آنکه سحر که سحر می شود و می شن و می شن و می شن و می شن
 تا این اندیشه و باقی باشد از آنکه سحر در هر یک از این که سحر و می شن
 و از دنیا و هر چه در دنیا و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن
 جاودانی با یاد او چون با هر یک که قرات ایان می آوردند با غایت رحمت
 و فصاحت که از است و جمله علیان عاقلینند تا از او در نظر ان یکدست
 ایمان خواهند آمد و آنکه سحر که من یصل الله به که احتیاجی از سحر
 یعنی هر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 که او را می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن
 با سحر و سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 و طهارت کنند که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 و در او بود که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 در سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 و سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر

تا از سحر و سحر

يَا لَوْ أَنَّكَ عِلْمُكَ بِأَنَّ مَرْيَمًا قُلْتُ لَهَا عِلْمًا
 عِنْدِي كَأَجْلِهَا لَوْ قُلْتُهَا إِلَّا مَوْثِقَتِي فِي السَّوَابِ وَالْأَرْحَابِ
 لَا تَأْتِيكَ إِلَّا بَعَثَ بِكَ لَوْ أَنَّكَ كَأَنَّكَ حَقٌّ عِنْدَهَا قُلْ
 إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ
 كَأَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ
 أَعْلَمُ الْعَلِيمُ كَأَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ لَوْ أَنَّكَ
 إِلَّا نَفِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ این سخن و حاحدان خوشتر
 از نوا می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن و می شن
 و قیامت را ساعت خوانند از آنکه سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 از آنکه سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 نفع صور اول و دوم که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 بگری که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 به وقت که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 داشته است تا این صبر باشد و رو دادند که هر وقت و هر روز و هر شب
 این باشد و سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 آنکه سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 یعنی نوع آدمی و با سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر
 قیامت باشد یا با سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر که سحر

عالم و دانی محققا هوالا آمدن آن که از تو سوالی میکنند و تو از یک سینه
و یایی پندار ند که نقد دست و داری سوالی از تو می خواهی که از تو سوال کنند
یعنی تو که از سوال بیای از این سبب که این علم صیبت است جز خدای مددگار کن
بیشترین مردمان خود دانند که او است مخصوص این علم این عباس گفت این سوال خود را
کردند و سوالی است از ایشان فرمود که قیامت بخیزد و مردی یکی بپوشید و بگوید
یکی حوض را اصلاح می کنند و یکی چهار پای را ابی دهد و یکی در برابر فتنه می
و یکی بگوید که در این راه ترسیده و جایی می سازد و بدارم از سوال
روایت کرد که گفت جبرئیل مرا گفت که قیامت بخیزد تا به حضرت برسد
قول بیا کرد و عمل اندک شود و مردم وصیت کنند و هر کسی با خود دارد و بگوید
و چون بجا باشد که انجاد کرد خدای کند گویند که آن بیعت است که بجا
پنجم خود را و بود که بگوید محمد که مالک قسم برای من خوشتر است و منی و سودی
من توام که منی بخود بیا و شری از خود بیا و این خدای تعالی دارد و توام
و در دستن نیست که لا اله الا الله خدای شهادتین با کمال نام تجلی کند و تکبیر او اگر
ممکن کرد انداز جنب لغتی بخود و دفع منی از خود توام و اگر نه توام و اگر غیب
دانشی بسیار است و چیزی خود بیا و اگر نه ایندی هیچ مدد کرد و بی خبری
و لیکن من غی نام و مر این علم را به نیست این عباس گفت که اهل مکه گفتند
دشوار که خدای ترا خیرند و مدد که ترس کی کردان خواهد بود و کی از آن خواهد بود
تا تو در وقت آمدنی برای کفاری جری و مران سودی که خدای تعالی این است فرستاده
و گفت بگو که من این نام و توام که الا که خدای ما اعلم کند و تمکین
و من این مقام کرد و بنیم الا ترسانند و بشاد دهند تا آنکه آیات
او آمد و مرا بشارت کردند و قول من باور دارند و این دلیل است بر آن که قدس
قبل انزال اینها که گفت که دانی چیزی بسیار کردی یا بد تا فادرا بشید
خبر اگر قدرت مع الفعل بوده و اگر غیب نزد استیاسکنار خبر توانستی کردن
هو اذی خلقتکم من نطفی کا حله و جعل

منادها

منها و وجها لیکن ربها قلنا انفسا کنتن خلقا خفیا
صرتن به قلنا انکنت دعوا الله ربهما لکن انیتن اصارنا
لکونن من الناصیین قلنا انفسا صا لیا جمع کاله
شکنا فیما انفسا قلنا ان الله عما یفکرکون اشرک
ما لایخلق شیا و هم یخلقون و لایستطیعون لیسر نصیرا
و لای انفسهم نصیرون و ان تدعوا الی الهی لایستعبدکم
سواء علیکم اذ تدعوا لهم انتم صا لکون اولئک

که بیاورید تا از این خبر و از یک تن یعنی آدم علیه السلام و هم از آدم حجت و اولاد خویش
بیاورید چنانکه در جوار است که حوا را از بهدی چایم با بیاورد تا آدم را بدید
و آراشی باشد چون از او را بچسب و بود که چسب را چسب خود پس بپزد و از آن
دشمن تر باشد چون آدم علیه السلام را او خلقت کرد اجزا را جدا کرد تا آدم را
یک برای آنکه هنوز اب بود در جهاد پس بپزد و بپزد و روزگار
برآمد که آن بپزد بپزد که کردان بار شد آدم و حوا خدای خود را بخواند
و از وی فرزند صالح خواستند با سحرا از همه عیسا و گفته اند که مراد صالح فرزندی
فرزند منینه است یعنی کار را بپزدی یا از سحرا که از آن گفت تو بپزم چنانکه
ادم و حوا این دعا کردند و این حاجت خواستند هیچ کس نبود از فرزندان شیطان
تا از دعا بپزد و این حاجت خواست پس مراد از دعا الله آدم و حوا باشد

و فرزندان او از زنان و شوهران یکصد یکریل که که ایشان را فرزند نام داشت
او هم نادم و حواری از مرد و زن ایشان یکی یکی ایشان را بخدا بر شریک برید
کردند و آنچه ایشان را بخدای داد با یکدیگر رفتند و فرزندان خود را که همه عبد
بودند بنده و آوردند خدای بودند عبد العزیز و عبد الله و عبد اللات ^{بنات}
تا رسیدند و خدای تعالی تزییه کرد فرزندان را از آنچه و بر شریک باشد
و صفت خدای تعالی و خدای عز و جل را که است از آنچه با وی شرک او در و پس
بر آنکه مراد از آن خدای تعالی که گفتار اول آدم است نادم و معانی است که
عما یشد صفت گفت و نکفت که عایشان محمد و عیسی و صفا و صفت
گنا یشد جمله ایت معلول است فرزندان آدم و حواری و آن همه آدم و حواری
معلول نیست الا قوله هو الذي خلق من نوره واحد ادر خطا
اجل من صفات از عین و کافر و رواج که شخص کرده کافر
و جزو از ایشان آنچه کردند و گفتند و هیچ دیگر است که مراد بجملة
ان باشد که کردند ایشان مرین فرزند تا شرکای خود یعنی چون خدا و عیسی
ایشان را از فرزندان بداد که خداست و چون بداد خدا و عیسی آن فرزندان دیگر خلق
تا شریکان فرزندان باشند و شریک جز مخلوق و بنات خدا و شریک خود را
این صفت که خدای تعالی فرمود است از آنچه کافران با شریکی می کردند هرگز
لفظ شرک بود خود را از آن فرمود و هیچ دیگر است که خطاب فرمود است
و ایشان آن لغوی اند معنی این بود که شما که فریبید از یک نفس از فریب یعنی از نفسی
او را هم از نفسی و از فریب یعنی بی و فریب ایشان از خدا و فرزند صالح خداست
خدای ایشان را بداد آنچه طلب کردند ایشان را بخدا برید در آنچه ایشان را از شریکی
بید کردند و از آنچه که ایشان را بخدا برید فرمود یکی را عبد مناف را کردند
و یکی را عبد العزیز و یکی را عبد رقی و یکی را عبد المدار و این همه در نفسی است
یکوست اما آنچه گفته اند که این جمله آدم و حواری اند یکویت و این است
که صفت خدای عز و جل را که گفت ایس با و اند بر صورت شخصی و ادر صفت

و از آنکه آنچه در شک است صفت نه گفت جبه این با شی از آنکه حیوانی باشد
از حیوانات که در زمین است از سگ و حواشی که جبه زمین از حیوانات است
و از حیوانات که بیست حواشی است بر جبه اید که گفت من مردی ام که مرا برید و کشت
تعالی فرمود و دعای مستجاب نام آرس دعا کنم فرزندان از حیوانات تا اسید
گفت بود دعا کن گفت کنتم تا آنکه که شرط کنی که چون زمین را بدید بخار نش با مرگ
و ایس را عبد الحارث نام بود شرک کرد که خیر صفت خدای عز و جل را که
نام کردند فذلک قوله جبه شرکا فیه آنچه از این از جبه فریب عیسی است
که مراد و حواری اند نادم و غیر و خلیفه بود فرمود معصومان دعای و صلوات
از کناه صغیر و کبر معصومان است که اگر بنات عیسی را قبول قول و نصرت اید و چون
نبود که ایشان صغیر و کبر کنند که نه ایشان شرک و کفر و ادر و ایشان
ندارد الا کسی که بنام ایشان سد خواند که و جعله شرکا و شرک نصیب
یعنی او را نصیب کرد این در آنچه خدای داد از مال اما تزییه خدای خود را
از شرک برای است که فکسر شرک گفته است آنکه گفت با شریکی کردند
با خدای آنرا که چیزی نمی اندازد و ایشان را فریب اند یعنی جاد و اید پسند
ایشان قادرند بر اصول لغت تا بان مستحق عبادت شوند و عبادت خدای که قادر
الطانت و بر همه مقدرات قدرت را صفت اند و عبادت صاحب است
که مخلوق اند و نتوانند که عبادان خود را باری کنند و نه بفرخواستند که
خود را باری کنند و آنکه حقیقت است در غایت غر و مذلت باشد آفتاب
و عبادت تا نشاید و اگر ایشان را بخوانند تا شمارا و دهند و تا بندگان
شمارا متابعت کنند با مراد و مطلوب شمارا که بدارند عقل و حیات و مع
و معنی و صفت است که اگر شما این بت پرستان با هدایت دعوت کنید و با ایشان
خوانند ایشان شمارا را و دست دعوت شمارا متابعت کنند از آنچه که بید
و قلیل نظرند تا دانی و غفلت بر ایشان مستولی شده است جبار است اند که ایشان
بماست دعوت که بندگان و دعوت تا کرده ایشان و خاموش بودن ایشان

یعنی اگر ایشان را بخوانند یا دعا کنند اگر نخواهند از ایشان جدا شوند و اگر خواهند بر ایشان
از آنجا که در ایشان کفر می نیست و بر کفر صراحت کرده اند و بحدود انکار نینم

إِنَّ الْقِيَمَةَ تَدْعُوكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَيَاذًا لَكَ فَادْعُوهُمْ

فَلْيَجِئَا لَكَ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُوهُمْ إِنَّ اللَّهَ مَعَهُمْ وَبِشَيْءٍ

أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَهُاتِهِمْ فَهُمْ أَعْيُنُ بَصِيرَةٍ أَمَّا الْقَوْمُ

الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَهُاتِهِمْ فَهُمْ أَعْيُنُ بَصِيرَةٍ أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَهُاتِهِمْ فَهُمْ أَعْيُنُ بَصِيرَةٍ

حق بخانه و دعا بخوانند یا بت پرستان و می گوید که آنکس که بت را از ایشان
می پرستد و می خواند بدرون خدای ایشان هم نرسد کاسد و محتاج و عاجز و ایشان
و مانند شما چنانکه شما عاجز و اسیر و محتاج اید و کار و کردار بد که ایشان عاجز
محتاج اند ایشان را بخوانند تا شما را اجابت کنند که است می گوید و جز اجابت دعا
خواهید از ایشان و اجابت کنند بدانند که آن از است که ایشان نشوند و نه
و نه اند و قادر و عالمند اند و قهار و کفایت کنند آنکه ایشان را بر وجهی دیگر
که گفت که ایشان را یا ایهاست که باز بفرستد یا ایشان را دستهاست که باز گیرند
یا ایشان را چشماست که باز بینند یا ایشان را گوشهاست که باز بشنوند و این جمله
استقامت بر سبیل انکار و تفریع یعنی نه بای و نه دارند و نه دست گیرند
و نه چشم بینند و نه گوش شنود و جسم را قدرت باین است بود جز ایشان را نیست
چگونه قادر باشند و جز قادر نیستند اکتفاست که نباید و نه توانستند
چگونه باشند و می گوید یعنی بت است که آنکس که بت را از ایشان می پرستد چنانچه
ایشان بیدارند مانند شما و این رسول انصاف است ایشان را یعنی بت را بت کار ایشان

انتهی

آنست که ما فخر کنیم که ایشان را دعا و عافیت یافته اند اگر غیر از اینست ایشان بیدارند
مانند ما و هیچ فرقه فضلی نبود میان شما چنانکه شما محتاج اید ایشان هم محتاج باشند
و چنانکه شما عاجز و بیادشان نیز عاجز است که این صفت از ایشان نفی کرده
و گفت ایشان را بت است که بدان بر ندید و سخت که بدان میگردند یا چشمتی که میگوید
بیان نموده و از ایشان میگوید یعنی بت است که رسول انصاف کرده و گفت این کاران را که
شریکان و انباران خود را یعنی بتان را که می پرستید ایشان را بخوانند و آنکه میگوید
که بد و با است صحت کند و در حضرت من رای نموده مرا هیچ صفت ندید و نیگوید هیچ
دیان ندارد باین دین سخن نمگوید الا کسی که واثق باشد بعضی و نکا داشت چنانچه
چون شکان دریا خوف کند و به بتان خود پراپندند خدا و بتا و برافزود که ایشان
این سخن جواب دهد إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ وَهُوَ

يَتَوَلَّى الصَّاحِبِينَ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ

أَصْرَكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَبْصُرُونَ فَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْقَبْلِ لَا يَجْعَلُوا

وَتَرْتَابُكُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكُمْ وَهُمْ لَا يَخْشَوْنَ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ

وَأَعْرِضْ عَنِ الْكَافِرِينَ می گوید ای محمد بکار ایشان که دلی من و یار و یاور من
خدایان خدایی که کتاب قرآن را فرستاد او را نگاه دارد و حضرت و هدایت و پیغمبر خود
سؤالی کار صانع را نشود و با کسی نمیکند که مدد و انانیت شما را می پرستند و غیر
از خدایان باین شما را نصرت نموانند و خود را هم یاری نموانند که از آنجا که
جادند و صلاصبت قادی چنانچه در کار ایشان را بخوانند یا دعای و در اسلام و راه
نشینند از آنجا که آلت نشودند ندارند و گفته اند که سماع یعنی بتان
یعنی بتان نمیکند و بدیدند و تقوی محمدی یعنی ایشان را که در تقوی نکردند و بتان

یعنی بآن بکر نکانی و اندک از جاده بود نشان و خوار ساختن آنکه کسی که در آن
 می زند که ایشان بی ضررند و تعلیل حد فدی می شوند پس چنانست که کوفی می
 که رسول اعلیٰ هم فرمود عبا عده و مسامحه در معامله و معاشرت و مکار و اخلاق
 کار بین و ترک شکر و غیر کردن گفته و اگر باین نشان آنچه ایشان است
 و مشق و شکلی بی حد و عین عا و صریح کنند که مراد است که آنچه خود
 از نیکو اموال و صفات برای درویشان و حقوق که واجب باشد بر ایشان
 و بعد از آن نشان ایشان و استقامت و مال و کن و گفتند این پیش از رسول است
 و وجوب سکوت است بکسان که این است شوم شود و آنچه شد کفر و
 بیوع و کفر و از بهر نبود که رسولان علیه السلام را فرمود سکوت کردن
 بهر امری و قبیله عالی فرستاد و بر عزم حل کردن او و بریت و دیگر و فرمود که هر
 که بگوید فرمای لطافت خدای از اجابت و مند و ات و هر چه بگوید خداوند
 روایت کرده اند که رسول صلوات الله علیه گفته که چون این است بعد از آنکه
 دین است که او را عرف مع آنست که آن نقل از قطعه و قطعه حمله و حقوا
 و تا عرفی بر سر علم کرده است گفته که هر اخلاق می باشد
 فیه قد استوفی اعط من بحیه و صفت یقلعه و العده و انشدی
 اما رجعت بر محراب صادق علیه السلام گفت که خدای تعالی بکار و اخلاق فرمود بعثت
 لا تمسکوا بالخلق و بعضی از زمان رسول صلوات الله علیه گفته اند مکار و
 و چنین است که راست گوید و مسلمانان را بر است که دارد و سایل را عطا دهد و مکار
 که بگوید صلوات الله علیه و رحمت کند و از این است که در میان راحت دارد
 با این صبر و مهارت و طاعت و دهد هر چه مکار اخلاق شرع است
 آنکه فرمود که از خا جلای روی مگردان و با ایشان محالطه کن و اگر سببی
 و بی حرزی ترا بر بخاند و در مکار است و کوشش یعنی بفراز گفته اند که مراد از این
 و احباب و اکابر و خلق و غیره و این است که در آن
 ترغیب فاستعملوا بآیه الله سبحانه و تعالی و این است که مراد از این

طاهر

طاهر من الشیطان قدسوا و اذله من یفرون و این است که مراد از این
 بکفر و کفر فی النبی ثم کافر من و این است که مراد از این
 که اگر باین شیوه قلنا شیخ ماوی حاکم بن ربیع و این است که مراد از این
 و کفر و کفر و رحمة لکرم بن یثون اگر بود و این است که مراد از این
 از غیر و سوسه بر خلاق آنچه ترا فرمود و در هر شیوه از دعوت کند با خدا و این
 خطاب پیغمبر است و مراد است از این که دلیل محو شدن است که شیطان پیغمبر
 و سوسه نتواند کرد و کرد نتواند کرد و قول و سوسه وی با ما خدای و این است که مراد از این
 که در این است از شیطان را دارد و آنکه که است خدای و این است که مراد از این
 و سوسه اس شیطان را و است با احوال تا آنکه ذکر و متقیان و بر این کاران کرده
 و گفتند که کافی که متقی و خدای تر و هر چیز کار باشند چون از شیطان و شوق
 و سوسه که از جنس سوسه و خدای با یاد و در خدای و او امر و نواهی و این است که مراد از این
 کار سوسه و نواهی خدای بر بجهاد و گفت که این روی باشد که خواهد که معصیتی
 خدا را یا بکند و ان معصیت می کند و در شد و صلح خود را بید و بعضی
 گفته اند که کافی که متقی و خدای تر و هر چیز کار باشند چون از شیطان و شوق
 انکفار و فساد شیطان ایشان را بکشد و نواهی و معصیتی کند
 و در اینجا فرمود که در حدیث متقیان که اگر ایشان سوسه باشد از قصد محقق
 کند و کسان ایشان در خود این نشان توبه کنند و از سوسه بفرایند و این است که مراد از این
 و برادران و بر خلاق و این است که مراد از این معصیت باز نه ایستند و بر این است که مراد از این
 بار رسول خطاب مگرد و گفتند ای محمد حق تو باین نیازی است که از تو اعتراف
 کنند که بیدار اختیاران کدی و از این نیامری و از خدای خود در خواستی تا آن

رعایت کرد که هر که سوره الانفال بخواند سوره براه تن شیع او با تم روزی باشد و آنرا
 و او نیز در آن اتفاق و اورا بعد از هر وقت و هر وقت که در دنیا بودند آنگاه
 بنی بیدار و سید حق کنند و در هر چه وضع کرد آنگاه و تادرو یا زنده
 حاملان عرش بروی صلوٰه در سینه سوره الانفال
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اَلَا اَنْتَ اَللّٰهُ وَ اَلِرَّسُوْلُ قَاتِلُوْا اللّٰهَ
 وَ صِلُوْا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اَلَا اَنْتَ اَللّٰهُ وَ اَلِرَّسُوْلُ قَاتِلُوْا
 الْمُشْرِکِیْنَ اِنَّ الْمُشْرِکِیْنَ اَللّٰهُ فِیْ حِدَدٍ وَ جَلَتْ قُلُوْبُهُمْ
 وَ اَلَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ اَیَّاتٌ قَدْ اَنْزَلْنٰ اَیَّاتُنَا وَ عَلٰی رُءُوسِهِمْ یُؤْکَلُوْنَ
 اَلَّذِیْنَ یُعِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ یَمَّا رَزَقْنٰهُمْ یُفْسِقُوْنَ اُولٰٓئِکَ مُر
 الْمُرْسَلُوْنَ حَقًّا اَلَمْ نَحْمَدْ جَانَ عِنْدَ رُءُوسِهِمْ وَ فُتِنَ رُءُوسُهُمْ
 عبدالله عاص فرمود که سبب فلان این است که رسول صلوات الله علیه فرمود که
 هر که بیدار خای شود و بر از فضل حق از غنیمت چندین برده و هر که کی را بکشد
 و بر چندین است و چون خود وی بملازم تبعوا ان بشناخت و بران و درونان قوم رسول
 صلوات الله علیه در زیر رایت بایستادند چون خدای تعالی نظر داد و مسلمانان را بر کاران
 بیامد و آنچه رسول صفت بود و ملاک است بران و بر کارانی که با رسول بودند گفتند
 ما برای او را شناختیم که ما را قوت دهد و خود ما را قوت دهد و چون از برای آن
 نشناختیم که خدمت رسول و محافطت رایت را تعایت کردیم و این اولی شناختیم چنانکه

رسول خدا

رسول شما مانی از ایشان که این نبودی که بروی حمله آوردند و برخی او را سبیدند
 و رایت را برافشاندند و ما نیز مقام که ایتاد بودیم بدنا بودیم و برخی اکثر
 از مردی تا چند بارها گفتیم که غنیمت شما برسد و ما بی غنیمت ایم و در سبک حمله
 نامر و ابوابیست و ریاضت و گفت با رسول الله تو گفتی هر که در رایت است و در سبک
 قیمت باشد و هر که سیدی یا بر و چندین باشد ما متاد و در رایت است و در سبک
 او بریم سعدی گفت با رسول الله ان مرد که ایشان طلب کردند ما را بیایست شما
 از ایشان بدلتز بودیم و لیکن بخوانیم که صف تو نمائند رسول صلوات الله
 دران کار تو قوت کرد مردم درین گفت و گوی افتادند سعدی گفت با رسول
 مردم بسیارند و غنیمت اندک آراجه و عدل داده بایان دهی مای دیگران چیزی
 و تشکی شود خدای تعالی از آن فرساده و رسول صلوات الله علیه آن غنیمت را
 بیان ایشان بسوی حقمت کرده عباد در صاف فرمود که این است در حق این بزرگوار
 سعدی و قاصد روز بزرگ سعدی را بگشتم و او را بی بود که او را
 ذوالکعبه گفت برداشتم و رسول او را در دست گفت با رسول الله او بیع من د
 که من خداوندش را بگشتم گفت این بیع مرا نیست و مرا نیست مسلمانان را
 برو و بر غنیمت نه من بیامد و بر غنیمت نهادم و برخی عظیم بل من رسید با خودم
 باشد این بیع بدست کجاست که این رنج ببرد است خدای تعالی ایت فرستاده و
 رسول علی الله علیه و سلم غنیمت تحت کرد و ان بیع رسول افتاد من یغشید و گفته
 که در باب مهاجران را با که در قیمت غنیمت خلاف کرد و است خدای تعالی و آن
 با رسول گفتند انا نکت صوابه اند قیمت کند حق جان و تعالی
 که ای محمد از قدری پرسند که غنیمتی که روز بدر حاصل شد و کرات بگوی و جواب د که
 ان انفال خدا میاست و رسول خدا را عکرمه و مجاهد و حاکم گفتند که رسول
 صلوات الله علیه سرقی بجای رستادی چون با آندنی با غنیمتی پرسیدند که این غنیمت
 کرات خدای تعالی کنیم بگوی که خدا بر او رسول خدا بر است عطا گفت که آن چیزی
 بودی که بدست مسلمانان افتاد بی قتالی از بسند و بر مسلمانان است و گفتند

مراد از این خبر است چون خیریت بر دقتی پرسیدندی که این کرامت کنت خدای
از امام محمد باقر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که انسا هر زنی بود که
اهلش را با زسیا دند و هر منی خراب که از اهل و مستحق نباشد و سر و پاهای
رودها و پشها و زینهای موات که بران مزج گردد باشند و از ارب باشند و اطفا
یاد شاهان که در ستایشان نه بروجه خصیت باشد و پراش کی که او را فانی باشد
و کنیز کفاسی قبیحی و جامه کارایی که از نظری نباشد در غایت این همه
از قسمت از جمله انسا بود و چون قوی باشد که کند و ستودی امام در غایت که
از جمله امام را یونان جمله است که رسول را بود و از براه قائم مقام او را که ناظر
باشد در کار اسمان بفرای وی ظاهر باشد و در حال غیبت شیعه خود را رخصت
داد اند که در آن تصرف کنند آنچه ایشان را از جاده خود از متاجر و گن
و متاع و در قراوت اهل البیت و ابن سعود حیزات که یثا لولک عن انما
ای صمد انسا از قوی خواهند بگوی که شمارا در آن حتی نیست از حدایت و رسول خدا
بل از خدای برسد و طلب چیزی میکنند که شمارا در آن حتی نباشد بلکه ایشان
در آن حتی بودی خدای میکنند فاقوا الله خلاف کرده اند اندران که این است
منوخ است بابت مجاهد و سدی و عکره و جمعی از مفسران گفته اند که منوخ است بقریه
و اعلوا انما غفتم من حی فان لله غف و دیگران گفته اند که منوخ نیست و در
برای آنکه نسخ محتاج بود بدلیل و چیزی نیست که دلیل نسخ او می کنند و
نیست میان بنیات و آیت شمس و نسخ انجا باشد که تنافی بود میان نسخ و نسخ قبح
نقال کرد میان ایشان آنکه خدای تعالی گفت فاقوا الله از خدای برسد
و طاعت او را بر او کار بندید و از معافی احتیاج کنید و اصلاح ذات البین
ارید قما در گفت که مراد باین اصلاح ذات البین آنست که در عهد رسول چون
کا و قریه بکشتی بکشد و شما را بودی چون این آیت است رسول صلوات الله
بر او تا بعضی بر بعضی می کرده و در وجه صلح و توحید و توحید محمد صحت
مراد باین آیه و نفی است از اختلاف که ایشان کردند و از بعد در غایت کنت

خلاف میکنند و حقیقت حال خود را اصلاح کنید و آنچه سبب بین و مفارقت
از میان بر آید و خدای را رسول را طاعت آید و او را برایشان کاد شد بعد از او
ایشان منی شود اگر شما کرد و من آید و خدای باین دارد بد که آنکه ایاز و ارب
خدای بود از خدای و عقاید ایا از و بر اصل و باعث بود بر طاعت خدای و رسول
و صف مومن بخلاف که بروجه بلخ و گفت اما المؤمنون و المؤمنات چیزی را
بود و نفی حجه جزا روی باشد که گفت مومنان اما نباشند که چون در پیشان
فکر خدای کنند و نام خدا را برند و طای ایشان برسد و چون آیات خدای
برایشان خوانند یا برایشان از یاد است کرده اند و در ره کافران خدای نکر کنند
و کارهای خود مادی گذارند از آنچه ترسند و امید دارند و مان بای دارند
و شرایط و کفاردن در اول وقت قیامت آیند و از آنچه ایشان مراد آدم نفعه
کنند این جماعت که بدین صفات مخصوصند مومن بر حقیقت اند و سقوط الطلاق
اسم ایام ایشان است نزد بکار فید کا و در ورور کا ایشان در جگه شریف
و مقامی در پنج جزای اعمال ایشان باقیم نیست و لذات متاد و باکی و هلاک و غیر
در جبریت که از همتا و رجه باشد در رجه چندانکه ابو یوسف و همتا
تا آخر کرد و این تراست که مرزنی و روزی اکرامت و مرز کوفی یعنی منافق
بر سبیل تعلیم و از این اول نیست بلکه هر که نه خیر باشد مومن نباشد برای که
خدای تعالی که در فاضل مومنان کرده است و مومنان در طاعت متفاضل اند اگر چه
در میان متساوی اند و اجاع و جل القلوب و رسیدن در ایا از شرف است اگر چه
این کرد و است ندی که در مذکرات فرمود که الذی استوا و تطهر قلوبهم
بنام خدا و اگر هر دو از شرط صحت بان بودی متافق بودی لکن مراد است
که از فضل مومن است که جزا که خدای کند از عقاب بدترسد و بوعدا و اولش
نور شود و جزا ایست بر خوانند و در آن تا مکنند و شرف بفرایند و آن زیاد
داده و طریق باز باشد و بمان عبارت از مجموع علوی جامع شود یا از مجموع
جنا نکه عقل عبارت از مجموع علوی جامع شود و عقش بگویند و ناز و کوه

هم از فضل بیانت نه از شکر و از آنکه هر کسی شکر است بر رزق و سق و ابریت
و گفت که اهل دل نماز است و ترک نطق است با امر اهل و نقصان کند خلاقه
عبد الله جاسر گفت که هر که شاکر باشد او بموتی باشد خدا مرزی سخن بر می
توسمن گفت که این دوست کار با ن خدای و درستان و کتابها و درستان
و بهشت و دوزخ و بهشت و شر و حجاب و کتاب و ثواب و عقاب و خاستی من بدان
این خواستی که اما المؤمنون الذين اذا ذكروا الله وجدوا قلوبهم مغشاة
فقد اقم که از این اهرم یا نه علقه گفت مادر منی جاعتی را دیدم که گفتم ترا چه در
گفتند ما می نامیم خدا ما می نامیم که از این اهرم جاعتی را دیدم که عبد الله
دیدم و بر کنتم گفت ترا ای بایست گفتن اگر راستی گوئی بقطع کنی
تا از اهل بهشتی که من حقیقی که اعماله بهشتی بود و هر که که بود و هر که
و قطع کند بر آنکه از اهل بهشت است و به نجات من باشد و به نجات من

كَلَّا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَارْتَمَيْتَ مِنَ الْمُوَيْدَةِ لَكَ رَهْمُونَ
يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَأَنَّمَا يَأْتُونَ إِلَى الْغُورِ
وَهُمْ يَنْظُرُونَ وَأَذَيْدُكُمْ مَا لَكُمْ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ
أَنَّمَا لَكُمْ دُونُكُمْ أَفْغَرُ فَإِنَّ لَكُمْ تَكْوِيلَكُمْ
فَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَوِّضَ الْخَوَّصَ فِي الْغَمِّ وَتَقَطُّعُ دَارُ الْكَافِرِينَ
لِجُوعٍ حَقٍّ وَيُظِلُّ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْغَافِرُونَ

موقوفه

حق جانانه و شما میفایید که ای محمد ترا بر سبیل عباد می پرسند و تو را از انظار ما بیا که
که خدایت و ایشان را کار اند و تو بطلان که نمجنا که جدا کرد ندانوا که
خدای ترا گفت از خانه بیرون شدی و بیچاره از بیچاره
از که به آن بود و خدایت را نصرت و عذاب داد بود بر غیر که کار و از قرین
یا رفیق که شک از بیچاره است و تو ایشان را دعوت بکنی که این میان کردی و ایشان
از کار و نورند عجز کرد انداز کنی که در انظار و نصرت غلام کرد و اینجا
کار بودند تو رفیق و با کلاه ایشان بنکرستی اینجا نیز بر تو خدای بود و با کلاه
ایشان منصف و قصه این آیت است که عبد الله عباد و عبد الله زهر و سدی
و ایت کرد که مری نامو که بر جابر القری که مدینه غارت کرد و بر آمد
تا بهتری که از فضل خوانند خبر بر رسول رسید بر ترا و رفت او را در نیافت
باز آمد و آن سال نماز کرد خبر آمد که ابو سنیان از شما میاید با کار و از آن قریش
عزیز و العاص و عروین الهامه و مخوفین و فاضل زهری با جمل سواران ز زکریا
قریش و العظیم اخوین و اشتد ز مال تجارت و صلیف عطله داشتند چون بزرگ
رسیدند خبر بر رسول آمد و از آن خود خبر داد اندکی قهر و سبب از آن بیرون آمد
باشد خدایتی تا روزی نماز کند و عباد چون این شنیدند بدین طبع مال و غنیمت بیرون
بشاید بدین بی بدین کان آنکه کار زاری باشد چون این شنیدند که رسول خدا
بر ایشان آمد و صفی عزاری را بصفه فرستاد و اهل مدینه از این خبر کردند
و گفت که اگر نقاعد کنید ما لها بر ند و ایشان توانگر شوند و شما در وقت
و البیسن بصورت سلفه این بیستم بکشد اند و این خدای و گفت که غایب کم
الکون من الناس و القکار لکسر که تا تمسید که روز و جهان کنی تا از این
و من یا و عایه تا از اهل مدینه چون این شنیدند عینت عبادیت را کار بستند
و ندانند که هر که در مدینه باز ایستد سراسیمه و بر این شنیدند
غایت بر دهنه رسول الله علیه السلام شنیدند با شک خوش بود این تا جوار رسید که
انرا و فراز گفتند خبر بر رسید که قریش این خبر یافته دسار کرده و آیند

از آن
تا کاروان را حایت کنند و هر یک رسول از اجاب برگرفت و بر قضا اند حاسوی
قریش بگرفت و او خبر قریش گفت و رسول نیز حاسوی فرستاد و از رسول عیسی
از آن
از آن و خبر قریش آورد و کاروان در پیش قضا و جبریل آمد گفت یا رسول الله
خدای تعالی ترا و عن خود دهد که بطایفه ازین و کرب و معنی عیسی را قریش ترا خواهد بود
صاحب اختیار عیسی کرد و در رسول صلوات الله علیه با صاحب شورت کرد که سینه
از پی خبر رویم یا انبیا که قریش اندکاران را کنیم قوم عیسی کرد شدند عیسی کاروان
و بعضی را قریش و هکذا این بودند با آن در از قریش در تمام وجود ایشان شد بر عیسی
در حق کسی که او را از نیاید و در خبر و شریک بدو گفت که قریش را که قریش
صاحب هر یک ریخته شدند و تنهای یکدیگر گفتند مقدارین عیسی گفت یا رسول الله
انبیا که بی روی برو که ما در خدمت تمام آن نکندیم که بی اسرائیل نبی در آن نیستند
از همت نیست و آن یک نفس آله را ما همتا فاعذون بخدا که اگر برای کسی که
بود در رویم و اگر مردی که برای این استیم رسول صلوات الله علیه در آن است
با سر گرفت سعد عاذ گفت یا رسول الله ما که ما را می خواهی این عرضی که ما
فرمود که بی گفت یا رسول الله ما دست به بیعت خود داریم و خدای تعالی ما را
اگر برای مردی را بیعت طاعت تو داریم با تو یا سران عهد و پیمان که کردیم و رسول
صلوات الله علیه و هم این معنی از بهرستان کرد که اینان چون با رسول صلی الله علیه و آله بیعت
بعثت گفت یا رسول الله تو منور دنیا را منبسط تا برای منی چون برای
آن با منی تا حایت کنیم رسول صلوات الله علیه اندیشه کرد که نباید که برای آنکه ما
دینیه بر او آمدیم انصاریا کان برند که این نام و رعایت برایشان و بیعت
چون حدیث از بیعت رسول صلوات الله علیه و آن شری و فرمود بیعت با عیسی
و بیعت و اینست که خدای تعالی بگوید این و طایفه یعنی عیسی و غیره را و عن داد
و در غیر این سفیان بود با جماعتی و در غیر این جعل بود با کسی صاحب رسول را پس
و اندیشه و گفتند که اگر اینان از پی کاروان برند قریش از سفیان در آمد
و کاروانیان روی از بیعت و اینان را در میان یکدیگر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد

عایشه از آنجا

ی یافست از آنجا که بیعت است که چون ایشان شدند با آنکه از آن جمله و بر او بیعت
که خدای تعالی بگوید که کسانا آنرا بگوید و بیعت قریش و از قریش است انبیا
لکند و چون ایشان انبیا را کاروانند عیسی که حالت رفتن ترا بگوید
کاروان بودند و آن آن بود که خدای تعالی را در از خانه تو سینه که مهاجر و سکر تو
تو بود هر دو از پی عیسی و حکمت و صواب و عیسی از سفیان از کاروان بودند
با تو بجا دله می کردند در آنجا خود در رفتن بیوی لشکر قریش بر آن که اینان
روشن شد که آن خجسته در آن خجسته در آن و عیسی و رفیق ایشان انبیا
گراخت جان بود که کسی که ایشان را بپشت می رانند و می برند تا بکشند
و ایشان نمی کشند و مرکب و اسباب هر کدامی باشند و بکار و نا کار می روند
و یاد کن کن ای محمد که چون خدای شما را و عن داد که بیعت این دو کرد و عیسی
با غیر شما را و شما را دوست و داشتید کاروان که با صلوات الله علیه و شما را
و خدای تعالی خواهد که حق را بگوید اند یعنی امر محمد و کار سید شما را که در
و او را بر زمین نهد و هر کس که خود را علی کردند و رسا و چون فرستاد
کردند اند که همان خویش یعنی امر و فرزان خویش که شما را بپشت کفایت فرود
و بعد طفر که شما را داد و اصل کاروان برید و اینان را مستاجر کرد و این
بخت کرد و اتفاقا کاروان کند که جفا بکند مردان بدانند که خواستند
باطل کردند اند یعنی همان را بدیدند بر پلکان باطل و اگر چه کاروان کسان کاروان
انکار کاروان باشند از آنکه عیسی و آن کسان که فاسق است انبیا
اِنَّ مُحَمَّدًا مِّنْ اَنْبِیَاءِ الْمُرْسَلِینَ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ
وَلِیَّطْفِئُ بِهٖ قُلُوْبُکُمْ وَالتَّضَرُّکَ لَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ
عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ وی گوید که یاد کنید ای سفیان چون شما استغاثت کرد

و فرادی خواستند از خدای خود راوی چنانکه یک خون رسول صلوات الله علیه بنویسد
در کبریت و آن کبریت و شوکت دید و اندک صلواتان در پیش فرمودی بقیه کرد و
از صحابه را روی دست برداشتند و گفت **اللهم عجل لفرسانك** ما بعد از آن باز خدایا
تو ای که از این کشور هلاک شوند تا در زمین عالمی نباشد چند از قهر و در
کرد که در از روی پیشتاد یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله چنان مساجد تو
با حقایق جبر نیست هیچ انبیاء مدبر که خدای وعده ترا اجازت کند خدای
این نعمت ایشان را حکایت کرد که شما فریادی خواستید و دعای کردید خدای تعالی
دعای شما را مستجاب کرد ایند آنکه گفت که من بودم که شما را بهر از دست
یکبار در پی داده پس ایشان اردیغان خود و هزارم بوده باشند و گفته اند
بهتر از فرشته بر عرش یکدیگر راوی خبر گوید روزی که جبرئیل آمد با با صد فرشته
و یکبار بنامد با با صد فرشته جبرئیل بیعت رفت و میگفت یکبار بنامد
همه با اسمهای سبند و عامیهای سبند و بنامد آنها در میان دو گفت در
ایشان کار را کردند که بشواری از نکرده بودند و هزاران کردند و جزو فرزند آمدند
عبد را بد کردندی و قتال نصرت دندی عبد الله جبار گفت چون مرگه سبک
حمله بردی از پای سران مرگه از ناز یا نه برادی مرد که مسلمان که نگاه کردی
افساده بودی از ناز یا نه بروی پیدا بودی و مرد کرد اندکی بیامزد و ازین حال
خبر کرد و ندانست است و گوید ان فرشتگانند که خدای تعالی ایشان را عدد و یاروا
فرستاد است ایما المومنین علی علیه السلام پسید که فروشان گشتگان و گشتگان
فرشتگان جنت گفت آنکه گشتگان را از خم و جراحت بداند و گشتگان
فرشتگان زخم ندارند و اثر بدی نبود حسن صبر فرمود که این هزار بار آنکه در رسول الله
عمران گفت پنج هزار بودند و بعضی گفتند که اولیقه هزار بودند و آنکه این هزار
که اینجا گفت دارد بنیاد ایشان همه پنج هزار بودند و بعضی گفتند که اولیقه هزار بودند
و سدها بعد از جمله دشت هزار بودند و الله اعلم بذلك آنکه گفت که خدای تعالی این
فرستادن را نکرد الا از بهر تباری و مرثیه را یعنی تا شمار ایشان بود و دقایق تا پایان

در این

و سالن خود و صورت و نظره راوی نیست مگر از خدای که او عالم است و کسی او را غیبه نتواند
حکیم است هر چه کند و رفته و صواب کند و برای آن با خدای تعالی
کرد که کسی که بزرگ از تحت فرشتگان بود که اگر نه فرای خدای بودی و فرشتگان
و تو به بنامدنی و مصلحتان همه مشهور باشند اگر عالم باشند و اگر مغلوب باشند
باشد تحت مشهور باشند پس بسیار تحت مشهور باشند و یکبار بقیه فرستاده
و برای آنکه تا این عدد بسیار اطمینان بود مومنان را و الا بیک فرشته
از جمله کفار اهل زمین بر تو انداخته و درین که جبرئیل علیه السلام درین
قورقو را از جای بر کنند و بر دوش نهاد و خدای ببرد که او از فرغان تا ایل
آسمان نشیند تا آنکه سر بکشد و بگوید عا لیلها و لیلها وجه رنج اید بر آن
که قوی ضعیفان را غلبه کند از جای که ویرانه باشند عبد الله بن مسعود فرمود که
ابو بکر را میگویم گفتان ضربتها که از هر یاری او را میگویم ارجح بود
که آن فرشتگان بودند که گفت ما را انبیا علیه السلام که نه شما

النَّاعِمَاتُ مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطْفِرَ
بِهِ وَيَذْهَبَ عَنْكَ مِنَ الْجَبَابِطِ وَيَرْسِطَ عَلَى قُلُوبِهِمْ
وَيُثَبِّتْ بِهِ الْأَقْدَامَ لِيُجِيَّزَكَ إِلَى الْمَلِكَةِ أَوَى مَكَّةَ
فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغِبَ كَأَنَّهُمْ لِيُفْرَقُوا
الْأَعْيُنَ وَأَنَّهُمْ كَالْأَعْيُنِ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكَ آيَاتِهِ لِقَوْمٍ
وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

اهل بکنه چون خواستند که از که برز ایندوست را بشمار کعبه نزد و گفتند
 انصر علی الجندین و اعدی الفتن و اگر بحسن بن و افضل البهینین ابر خطابا
 کن ازین دو دشمنی که با یکدیگر ستوارین و صبره اند که ما ایضا ترست و ازین
 جماعتی که گزافی ترست و ازین تن آنکه فاضل ترست خدای تعالی رسول خود را
 کرد بر ایشان و ازین ترست و ایشانرا خطاب کرد بر سبیل مرز نش و گفت اگر
 فتح و نصرت میخواستید فتح و نصرت بشما میداد و او بجهل و زبردت گفت اللهم
 اینها کسان الفجر و اقطع الرحم و آتانا بما لا نعرف فا ضرب علی جمیعہ الخداه
 با خطایا هر که انداختند و قاطع ترست هم را و چیزی آورد است که از ایشان
 فردا بر ایشان وی ترن و بدله که کن حق جانت و تقادعای و یرویی بشنید و
 دوم زدند کی را عوف نام برود و کی معود برادر از یکدیگر بودند و عبد الله
 و بر ائمه رحمت ای کعب گفت این خطاب با اصحاب رسالت که ایشان خبر
 گفتند یا رسول الله بر این از خدا فتح خدای سول صلوات الله علیه و ی سرخ کرد
 و فرمود که انا بک پیش از شما بودیم ایشانرا انواع عذاب بگرداند و بدست او
 بدخیم کرد و ازین خود بر کشند و اغضای ایشان از یکدیگر
 جدا میگرداند و ازین بر می کشند آنکه چنان شد که سوارای از صفا عقیق
 آمد از کسور ترسیدی که از خدای عز و جل و گوشتن از کرک ترسیدی تمام
 فحیل است تیغ و نصرت خدای ازین ترست و استاده انکه از خطایا بوسنان
 کرد با خطایا که ازین و گفت که اگر شما ازین ترست و رسول ایستید
 شما را خبر بود و اگر با سر دشمنی و عداوت و حرب میخواستید ما با سر تیغ و ظفر و نقره
 ایم و جمعیت که کشید و شکر که آوردید ما را سوری بکشند از آنکه خدای
 با بوسنان ترست و تا بید آنکه بوسنان ترست که ای که بودن آن
 دار بختیاری و استمال زبان ایشان کشید و ازین ترست و دید و حال آنکه
 شما دعوت از و کلام خدای می شنوید و می شنوید مانند کما فی که ایشان گفتند
 که ای شوم و ایشان می شنوند یعنی بشنیدن مستمع می شوند چون منافقان و شرکان

و همذان و ترمایان بر اخلاص و اقوال

انکم البکم الذین لا یعقلون و کونوا لله فی عذر خیرا

لا سمعتم و لو اسمعتم کونوا و من مفر صول

حق تعالی میگوید که بهترین جانوران و چهارپایان و درندگان بر روی زمین و در
 خدای عز و جل گران و صحنگان اند که حق نشوند و در حق انچه بکشند و انکه
 از اهل زمین کشند خدای ایشانرا چهارپای خواهد و آنکه میان فرمود که از چهارپای
 بر میزند و از خدای تعالی درین حالت که حال ایشان است چیزی دانستی و دانستی که اگر
 ایشانرا بخوبی شنیدید ان مستمع شوند با ایشانرا خطا کردی تا بشنود و چنانکه بوسنان
 و کاری بندند و لیکن ایشان اختیار بر خود هر که دانست که ایشانرا بشنود
 نشود و از ان اعراف کشند اما بعد از انکه انهم گفت ایشان بر عبد الله
 ایشان ایمان نیارند اما مصیبت بر سر و سیدین حمله وی کشند که غرض
 بکرم حق تعالی جاء به و ایشانرا اصحاب یلوا بودند و روز احدهم کشند
 او علی گفت می بودند که ایشانرا کشند که ما را که باور داریم که جماعتی را از
 قصایین کلاه که سالی است که ایشانرا و اندانند از ان کنی تا ایشان با سخن
 گویند و حاضر ایشان بشنوم خدای تعالی فرمود که اگر خدای ایشان چیزی دانستی حق
 ایشانرا بشنود و اگر نه نیز بشنود اندام من کشند و ایمان نیارند و ازین
 دلیل است بر بطلان قول آنکه میگوید که باور که در معذور لطفی بود که اگر
 با صراحت کشند یا از او ندیده کشند جدا از چنین نوری بود انصر عرض حق تعالی

یا ایها الذین امنوا تحبوا الله و الرسول ان الله عاصم لما تحبونه

وروايت كند كه ابوليان نه را بشنيد از خدا تا اوي ستودن ختم رسول الله
 در اوقات و او را با ايشان نشان عتي بود بياي كه ما او فرستاد او در زمان
 بود او را كند جبري در حديث سعد فاذا و انكم ما را مي فرمايد انكم
 و روايت كند كه بنامه اشارت بخود كرده يعني كشتن بود ايشان كند كه
 در بنام بر حرم او خدای تعالی از ايت فرستاد كه يا ايها الذين امنوا
 الله و الرسول ابوليان نه گفت من هنوز ايت نشيد و بعد از قدم نهاد
 دانستم راوي خبر كويد كه ابوليان نه نيامد و خوب تر را در ستودن حديث كند
 خود كه طهارت و شرايع خود را خدای تعالی توبه من قبول كند هفت سياه روز
 طهارت و شرايع خود را بنام او ضعيف شد و بهوش كشت خدای توبه بهوش
 بود كند خدای توبه بهوش كند كه كند و الله كه من خود را از گناه ختم
 كه رسول مرا از گناه رسوله طهارت الله به ياد او را باز نشود ابوليان نه
 تا سوره خوانست كه در زمين و ساري كه در و اين گناه كند و در و از جمله
 خود برون ايم رسول الله عليه و آله كه نه خلق از مال خود بصدقه دهند تا
 كند هفت شوق اين از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام روايت كند
 ابن عباس كند مراد با ما است جبريت كه از مردمان پوشيد ايشان از قرآن
 نماز و روزه و غسل چنانست تمام كند كه ملائكت خدای يعني اين در سوره
 خدای با ما است اريد تا او باريد كه اداي ما است احببت كه خدای تعالی كند
 بيايد كه اداي ما و فرزندان ما است انما است مرثا را يعني آن ما را و در زمان
 كه به نجي فرشته است در دين و حجت اين مضمون است ابوليان نه را كوجه سياه بود
 ديكران در تحت خطه ايشان بودند و مورد آيتانيت كه در آنها را ملا و فرزند
 فرشته شود كه از سبب فتنه نماز ايد كند كه بنده يك خدا است
 روي عظيم و نواي جليل ايد كه ملائكت خود و مخالفان خود ايتي كند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن سَقَا اللَّهُ يَجْعَلْ لَكُمْ قُرْآنًا وَ يُكَفِّرْ

عَنْكُمْ مَنَاسِكَكُمْ وَ يُعْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
 وَ إِذْ يَكُودُكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَتَّبِعُونَكَ أَوْ يَسْلُوكَ أَوْ يَرْجِعُوا
 وَيَكُودُونَ وَيَكُودُونَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِدِينَ

اي مومنان و اي كويدگان اگر شما از خدای تعالی بترسيد و از فرمان او بگريد
 و از خيانت كنندگان دور باشيد خدای شما را فتح و نصرت دهد كه مان حق باطل
 در حق پديد كند و روزي كه را فرقا خوانند بياي تعالی بجهان يعني بوي
 و الطفر و اين فرق سفيرت نما شده خدای ايشان و ثواب شما و عقاب ايشان
 و كند كه شما را هدايت دهد كه از دهي نماز كنند سياه روز باطل
 و گناه شما را بپوشد و تعالی شما را كفارت كند و شما را بپوشد و خدا
 خدای فضل و دفع عظيم است و ايد كن اي محمد كه چون كافران با تو كند
 و خواستند كه در خيانت و عداوت از او جدا كنند با تو بپوشد يا از او جدا
 عبد الله عباس روحي مفضل كند كه چون اعدايان با او رويده و بار سون
 كند تدبير ايشان برسد تدبير گاه و مشايخ ايشان در امانند و جمع شدند
 تا با يكديگر كه را دشمن كند و روي ايشان در روز عظيم و
 و ابو جهم و ابو سيار و طعيه بن عدي و ضرب الحارث و ابو الجحري و ربيعة
 و حكم ابن عماره و بيه و منبه و هشام بن عماره و امينه بن حلف و ابليس
 بر صورت پري يا ملجور او را ديدند كند كه تو كسي كه مرده را زنده
 كه شما راي خواهيد زن در خواب حلي خواست اسن زير حاضران و راي شما شورا
 صواب باشد ايشان بريم و اگر خطا باشد من را ي زخم كه شما را من نصيحت پند
 و شوق با ابو الجحري كند را ي من است كه او را بگريد و در خانه محسوس از
 دارد در آن خانه رها كرده سوره نحي باز دارد و از انجا طهارت و شرب مکرر

باشید تا برون جنازه با دیگر شاعران کردند از رهبر و نا بغه العیس آنکه بر روی
و گفت بر ریاست که تو زدی این باکی توان کرد که او را الهی و شیری
باشد اما محمد که از پی ما تم باشد از قول و سخن بکشد و اتباع دارد اگر او را
روز عجم کیند خوبان امیر شام و زیند و مدد خواهند از انصار بآن و بانها
قال کنند او را پروراند و رای شایا بطل شود ایشان از سر این برقتند
و گفتند راست گفتی ای شیخ بخدی هماره عرو گفت را گفت که بت
برشته نشاید و سرد بر یا باز دهد و از میان خویش پرور کند تا مرده
و شما انکست و کوی او بر هید العیس گفت بشن از ای مار است ندیده روزی
صفت که حدیث یا حسن خلق و خلق و فصاحت و طاعت و شیرین زبانی
از شما مرده هر یک که شود و هر که که دعوت کند اجابت کند و منتون
شوند بر آنکه انکسج کند و بیاید و بر شما زنده مردان شما را بکشد و زانی
بر روی مرده کنند صفت شیخ العجری او چهل گفت که رای من است که ده
از بطور اوقات قرین اختیار کنند ما او را بکشند اسکا را جانکه درین دنیا
او را که کشته است تا خون او در قبایل متفرق شود طبعضا منقذ کردن
لا بد بدینا خواهند شیخ گفت بقول راست و در اندیشه بکشد که این
العیس نزد و همه بلدای او آمدند و گفتند المای رای شیخ العجری آنکه در جرد
از قریش اختیار کردند تا این کار بکشند جبریل علیه السلام اندر این آیت آورد
و رسول اجرد از احوال او و گفت خدای بیقراری که مرجع و منبع خود رهانند
شهر پرور رسول صلوات الله علیه بر المؤمنین علی را علیه السلام بخاند و گفت خدای
مرا فرموده است که این شهر پرور و ترابری من بی بیخت تا از قریش بر
کشند جای من خالی بچند بر اثر من نیاید و اگر کرده من خواهند
ترساند و جامه خود بکشند و بی داد و کشت در پی و بجای من بکشند
چنان کرد و رسول صلوات الله علیه از سرای خود پرور آمد و این جماعت بر سر
بودند این آیت می خواند که انما جعلنا فی اعقابهم لای فوالی الا ذقان

لا تصور

مقصود الخ قوله فمکمل لاجلهم و هر یکی ایاز خاک بر کرده بکشد
و بفار رفت و ایام المؤمنین علی را بکشد بر سر اهل خانه و آنچه او را بود
از و دایع در بان نزد یکا بود و سخن کرد و از شرکان همه شبها بران
نکاهی داشتند بر کان آنکه او صحبت تا صبح بر آمد در سرای رفتند با بیعتها
رسول را بکشند ایام المؤمنین علی را بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
می خواهند بکشند بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
پرور آمدند بی بد بکشد که بکشد که بکشد که بکشد که بکشد که بکشد
کرده است بی بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
تا در قرار شیخ کرد ایشان بکشد تا اینجا بی بود و درین غارتش است
اگر غارتش بودی شیخ بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
برده اند و بر او خدای تعالی و خواهر المؤمنین علی علیه السلام این آیت فرستاد که
و من لنا من لیری نفس ابوعا و مرعابا و در بر نفس این
فصل و فرمود که ان بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
اگر چه بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
یعنی جای بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
چنانکه بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
فعلی که صورت بکشد و اگر چه در بعضی علما باشد و خدای بکشد بکشد
برای آنچه ایشان بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
هرینه بباشد

قَالُوا قَدْ خِفْنَا الْوَيْلَ لَكَ لَقَدْ بَلَغَ لَكَ هَذَا هَذَا لَا اسَاطِيرَ لَهُ
وَإِنْ قَالُوا اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا هَذَا هَذَا مِنْ عَمَلِكَ فَأَمَّا هَذَا

رَحْمَةً مِنَّا وَمَا كَانَ لَآلِهَةٍ لِّتُعَذِّبَهُمْ

وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ لَآلِهَةٍ مُّجِدَّةٍ بِهِمْ لَهُمْ رَبُّكَ عِزٌّ

خواجهانه تو را درین است حکایت کرد از عذاب و سجود کافران و گفتن حق تعالی
از قرآن برای ایشان خوانند گویند که ما بشنیدیم این قرآن که ما نیز خواهیم که مثل آن گویم
این نیست الا افسانه بشنیدیم این است و حق تعالی بشارت داد که او بفارس و غیره
رفته بود بشارت و کلام را بیان شنیده و در کد اخبار و عهد دادن و ترساندن
دین خود که توریته و انجیلی خواندند و ما که از دینی جز عبادت الله و سوا آن
که قرآن می خواند و نماز می کرد که این چنین است صفت اخبار و این است قصه
امم یمن و چون تبعیهای اهل حیره است ما نیز اگر خواهیم مثل این گویم عثمان بطون
ویر گفت آنرا الله از خدای یمن و ابن جین نخواست مگوی که چه خبر است و حق تعالی
گفت من نیز حق گویم گفت بعدی گوید لا اله الا الله و لیکن حق گویم که ما
آنکه نصرانیت گفت ما بخدایا اگر چنانکه این کلام حق است براسک باران از آسمان
یا غلبی با فرستادیم در راه آن در بخاندن چون از دعا کرد خدای تعالی از آسمان
ساک ساکنی بعد از دفع دفعه لک افروز سعد جبر گفت که رسول صلی الله علیه و آله
روز یکشنبه که در آن شب من مطهر بودی ما و عتبه بن ابی معیط و نصرانیان
و نصیرا سیر و تعداد بود چون رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نصیرا بکشد متعاقب
پدر سول الله امر رفت رسول گفت که دانی که او در کتاب خدای چه گفته است
و که باره شفاعت کرد رسول همان جواب گفت نوبت بهم رسول ملوان الله علیه
اللهم اعن المقادیر من فضلی ما بخدایا مدد نصرت از مقدار ما که هر مقدار
یا رسول الله من نیز میزد و عا طع داشتم شکران گفت که ما از عذاب میسبیم اگر چه
راستی گوید که غیرت از برای آنکه هیچ استیوار عذاب نکنند که بفرمایان در بیان
باشد و نیز آنکه ما استغفار کنیم عذاب بیا خدای تعالی را بیا خدای تعالی بگویم و ما اللهم

اللهم

أَلَا يُعَذِّبُهُمْ رَبُّهُ وَكَفَتْ لَكَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْيَوْمَ
خدای تعالی می فرماید که ای محمد تو در میان ایشان با حق خدای ایشانرا عذاب نکنند و از
ایشان استغفار کنند این است عذاب درود و درود رسول صلی الله علیه و آله و سلم
چون از اینجا بود از اینجا می فرمایان ما ندانیم که دیگر ندیدند خدا را که استغفاری
چون سلمان از اینجا بیا آمدند خدای تعالی ایشانرا عذاب کرد بفتح ص که در آن
روز بود که من قبل صحت که فرستادند بگویند افتاد که خدای تعالی عذاب را بیا
گوید اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا هَذَا هَذَا لَقِّنْ مِنْ عَذَابِنَا فَا مَطْرَ عَلَيْكَ أَجْرَارُ مِنَ السَّمَاءِ
چون تر آمد تر رسیدند و از کفار ایشان شدند و گفتند عذاب را الله
غفر الله لکم فکرم الله عنکم خدای تعالی فرمود

وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَدِينَةِ وَمَا كَانَ لَأُولِيَاءِهِ أَنْ يُدْخِلُوهَا

إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَالَّذِينَ أَكْثَرُ مُنْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ

صَلَوْتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاةً وَتَضْيِئَةً قَدْ وُفِّقُوا الْعَدَا

بِأَكْثَرِهِمْ تَكْفُرُونَ باشد و نزد ایشانرا و این نزلت و مرتب
ایشانرا که خدای تعالی برایشان ایضا کند و عذاب نکند و سیرت ذنت ایشان را
که ایشان باز می دارند و منع می کنند رسول خدای را و میسار از زیارت خانه خدا
و مسجد را این همه می گویند که اولیای خدای خدا ص که ایم در حق می گویند
ایشان اولیای خدای و خاصه او هستند و ستان خدای خدایان و برین کاران
بنا شدند و این دیگر از امام محمد باقر علیه السلام است که ایشان یعنی قریش گفتند
که ما اولیست بر در نام مسجد الحرام و در میان ایم حق تعالی برایشان نازل و گفت
دفع می گویند اولیست بر در میان مسجد الحرام خرموسان بنا شدند و ستان

میفرماید و میگوید که ای کفای که ای او را بدید چون حاجی از کافران میبیند
 رجای ایستید و فراموشید بدید مگر بر بدید نیا با حاجی تا بدید و کفای
 بسیار و نزار و بدید دعا کنند تا بود که فلاح و طفر یا بدید و نماز
 خود برسد و طاعت خدای دارد و فراموش برسد با بدید بگر محالست و نماز
 میکنند آنکه بدید و شوی و وضعیف کرد بدید و دولت نما برود و دشمن نما بر آید
 کنند چون ناز دولت و ضررت رفته باشد صبر کنند بر شدت سختی و قاج
 و عویب که خدای تعالی با صبر است و هر که خدای او بود مقرر و مقرر بود خدای
 مومنان را بصبر فرمود و ترک نماز و طاعت محالست که هر کجا که اختلاف آمد صبر
 که الحاح و رحمت و الفرقه عذاب محالست و حق که مومنان روز آخر رسیده
 نه بود ۱۲ از محبت نماز و عبادت فایان که اگر صبر کردی و محالست نکردی
 هر آنچه ایشان رسیدند آنکه خدای تعالی مومنان را فرمود و گفت و نماز
 نما چون آنکه از راههای خوشتر و روز رفتند نه از راههای بکده از راه و طر
 و راه مردمان و ایشان اهل که بودند بسیار بود که ایشان از مکه برآمدند
 تا کاروان خوشتر را محبت کنند و چون بجهت رسیدند اوستیاز رسید ایشان
 بر کردید که کاروان را بسلامت بیاوریم و بجهت گفتار کردیم تا آنکه که بگذریم
 و الحاح ما کنیم و شتر کنیم و خر خریم و مصلحان برای غنا گویند و مردم را
 طعنه در هم و بیجا میگویند و عریض و زاری میگویند و عریض میگویند و چون رسیدند
 بجای که شتر خود را بکشند و بجای کاس و کاس و کاس خود دهند و بجای مظهر
 توجه کردید و بدید ایشان و بجای عزت ذلت و خواری یافتند و خدای فرمود که
 اهل مکه هر روز و چه روز اندند شما که مومنان برین وجه هر روز شویید
 و ایشان برای بطور و در رفتند شما برای تقرب بخدای و بدید ایشان مردمان را
 را خدای که اسلام و شریعت است منع می کنند و خدای تعالی بجهت ایشان می کنند
 عالم است و ایشان قادر است همه در قبضه قدرت داند و او محیط است ایشان
 و اذکر انهم الشیطان اعدائکم و قال لا غلبه

لهم العزم

لکم البورین الناس و انی جاز لکم قدام ان اب العفتان
 لکم علی عقیبتی و قال انی بری بکم انی اری کما انروز انی

آخاف الله و الله شدیدا لعقاب عبدالله عباس و طای و سدری
 که قریش چون خواستند که از مکه بروند ایند ایشان را یاد آمد که میان ایشان
 و کسان کار براریست و کینه قبیله کینه بد که این کسان را از قریش
 در بر جان گرفت باید کرد و اندیشه کار را بر آید بستان درین بودند که
 ایس و ایسکی بر صورت سرافند و انکس کفای و او از جمله انبیا
 و سادات نبی کسان بود و قریش را بدید و او گفت ترسید که
 لکم البورین الناس خدای تعالی بفرماید که ای کسان را که شیطان فرمود
 سرافند و اعمال کافران و کفار را ازین کفار و در چشم و دل ایشان ازین کفار
 و ایشان را گفت که امروز بیکس از مردمان شما را بیدار کرد و شترهای
 و پشته بنا و در میان دمن شما برید و برسد چون این بشنیدند گفتند
 که ازین کسانه این شتر و روی سید نهادند و شیطان ما را بود را
 چون بدیدند که وی بفرمود و در دمن فرشتگان از آسمان رسید ایس رسید
 و بران که آمد بود عقیبتی از شتر و بگریخت درین حال ایس دست در
 حادث فرشتگان نهاد بود و در صف فرشتگان ایستاد و بر صورت سرافند و در
 بدید و فرشتگان حیرت برآورد در پیش شتر حضرت رسول ایستاد و عیان بر
 کردند او را بشناخت و روی بر پشت آورد عارث و سرافند و سرافند و در
 حال که روی و شتر برداری که در پیش حلی را راهی گئی گفت که بیا از ما
 من یمنم ایمنه شامی بیند و شامی بیند بجهت من یمنم من رضای منم ایمنه
 روی بر پشت نهاد و فرموده بصدقت رفت و چون بجهت باز آمدند گفتند بجهت
 سرافند چه بود و مردم را مسخر کرد و ایند خبر سرافند رسید گفت شینم که شما که

فریادی که میگوید که سبب غیبت شما من بودم بخند که من از رفیق شما خجسته شدم و از
 دامن خود شما را ندیدم گفتند نه تو نماندی و ما را او عهد دادی و عهدی در روی
 و گفتی که لا اله الا الله و ما را بیچاره کردی و گفتند که سزاوارتر
 از این در حق جاعل اینان ایماز آوردند و سزاوارتر از این است که از این بیچاره بود
 و این روایت امام محمد باقر علیه السلام است که در این حدیث که خداوند تعالی صورت
 تا ایشان را در این دیدند یا نه ابوعبیده و جمعی از صحابه گفتند که خداوند تعالی صورت
 بگردانید و محسن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و تشدید کلمات و تشدید
 کافران و حضرت مومنان و ابوالقاسم مجتبی و جمعی گفته اند بطریق دیگر بود
 و آنکه ابیسیل گفت ای خافیه من از خدای میترسم دروغ گفتی که
 زمین نبود از آن بود که دانست که او قوت ایشان ندارد و عادت ابیسیل است که
 اصحاب خود را بهر کس رساند و خود بگوید که دانست که گفت و الله شد با اتفاق
 خدای تحت عقوبت است زیرا باشد که ابیسیل و غیر او از عقابله برسد و عادت
 گفت که رسول طوان الله علیه فرمود که هیچ روز ایشان ذلیل نباشد از روز
 برای آنکه در روز رجعت بی قیاس نیستند که گناه کاران از امت من و فواید
 الا روزی که در آن روز رجعت جبریل را دید که در پیش فرشتگان عیال آورد
 عیال به دلیل شد

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَهَرَّ هَرًّا وَ يَتَّبِعُهُمْ الشَّيْطَانُ فَكَذَّبُوا
 وَقَالَ اللَّهُ تَتَّبِعُوا حُكْمِي وَ لَوْ تَرَى اَذْيُوتُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 الْمَلَائِكَةُ يَقْرَءُونَ وَ جُؤْمُهُمْ يَكْفُرُونَ وَ هُمْ ذُوقُوا عَذَابَ
 نَارٍ بِحَقِّ ذَٰلِكَ مَا قَدَرْتُمْ اِيَّاهُ كَيْفَ يَكْفُرُ الْعَبِيدُ

یاد کنای مجروح گفتند منافقان اندر می بینید آنسانی که در طایفه ایشان
 بود گفتند انبیایان جماعتی بود ندان منافقان که در میان بودند باز رسول
 بگوید که گفتند که خویشان ما را از ما را می کشند و جزو قریش بشمارند
 یا قریش بداندند و جزو قریش میمانند و کثرت کافران بیندند شکایت از ایشان شد
 یکبار در حدیث شد در روی قبایل رسول آوردند و از جمله ایشان قیس بن الولید
 و حارث بن سبه و عاصم بن زید و در میان میگویند که اندر فرشتگان بر روی
 و پستان ایشان دیدند ایشان در آن حال که بدید حاضران گفتند این چه عجب
 که مومنان و صحابه رسول بودند و این ایشان را بفرشتگان معرفی کرد و آن
 ایشان را عبادت می کردند که این کار را پیش گرفتند خدای تعالی فرمود که اعتماد
 برخدای کردند و هر که اعتماد و توکل بر خدا کند خدای تعالی عز و جلال
 و قاهریت هیچ او را غالب نشود حکیم است که در غلبه جز عجز است و مطوع
 نمیشود و اگر تو دمی ای محمدان وقت از حال که جان ایشان را می کشد و بر پشت و
 پهلوی و پهلوهای ایشان می زند یعنی بر جمیع اعضای ایشان بر قول معبد جبریل علیه
 عیال گفت شکایت چون روی بهمانان کردند که همانان هیچ بر روی
 ایشان ندیدند و جزو ایشان معرفت دادند و فرشتگان در ایشان رسیدند
 مقام و ساطریشهای ایشان نزدیکی ایشان را گفتند بخندیدند در بعضی از آنها
 آنی سوزان در دوزخ بعد از آنکه این ایشان جسدند در بعضی از آنها
 آوردند آنکه فرشتگان نیز زخم که بر کافران زدند از جراحت ایشان نشد
 با قوتی اگر تو این حالت و دافعه دیدی کار می کرد و صافی غنیم را شاهد کردی
 آنکه گفت آنچه با رسیدند آن عذاب که میشدند بطلد نبود بلکه با حقیقت
 بود بگوی ایشان را که این همه سبب عاصی و کفر شما بود که خود کردید و بدست خود
 انداخته کردانید بدین چون شما کردید و بدست شما را باشد یاد که و فوک به خدای
 بر بندگان خود پیدا کرد و ظلم نیست آنچه کند جزای عمل بود و بر دوش اشتقاق
 کذابان از حق و آنکه از حق و آنکه از حق و آنکه از حق و آنکه از حق

ایشان بیکبار عهد بستند و شکران بیکبار بادهج یاری دادند چون
صلوات الله علیه گرفتند و ایشان را این تزلزلت که گفتند که ای خداوند
و خطاکرم دیگر بار عهد کردی و روز خفتار عهد با من بستند و بر سیدند
از عاقبت عار و ناز پس اگر تو ایشان را در کار زاری و برایشان دست یابی با ایشان
کاری کن که دیگران از آنرا کنین شوند و غیرت گیرند کسی که از ایشان باشد
و حق ایشان از دست بکوبند تا باشد که جوع و سختی بکشند ایشان بکشند
و از تنگنی عید و حقوق ایشان بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
و اگر کسی و کافی ری توای عهد که قوی از حیانت کند و عهد را بکشند تا
که ترا طهار کرده چنانکه بنویسیده کردند تو نیز عهد ایشان با ایشان را بکش
ظاهر و آشکارا با ایشان نیز دانند که تو عهد ایشان را بکشانی کان برند تو بر
عهدی که اگر آشکارا کنی و ایشان کان برند که تو عهدی و ساز عهد ایشان کنی
این مانند عذری باشد و سبب باشد و سبب از است که ایشان از تو هار دارند
که تو از ایشان وانی و حیانت کنی ایشان را که بی اعلام ایشان بکشایشان در
و ایشان بپندارند که تو عهدی که خدای تعالی را دوست ندارد و نفع و نوب
ایشان نباشد جدا ایشان مستحق عقاب و اهانت باشند و این همه در پی فریفته
و افندی گفت که در پی قبیاح اند و با بر است رسول صلوات الله علیه بر زمین
ایشان رفت و با ایشان قتال کرد

يَقُولُ اللَّهُ لَهُمْ لَا يَجْعَلُونَ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

وَمِنْ رِجَالِ الْعِصْرِ رَهْبًا إِنَّ اللَّهَ وَاعِدُكُمْ وَعْدَهُ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

مِنْ دُونِهِمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَشْفِقُونَ مِنْ حَيْ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَوْمَ الْيَوْمِ وَأَنْتُمْ لَا تَأْخُذُونَ خُذُوا حَبْلَ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا مِنْ دُونِهِمْ

خطاب می کنند عهد را می گویند که میندار و کان برند که کسی که کافر شدند بر شما
توانند بدون و اعتدال با شما باشند که بختن ایشان برایتان توانستند گفتند و
قدرت با هم توانستند شک و مارا عجز توانستند کرد و این همه در پی فریفته
قدرت اند و در ملک ما اندا هر چه خواهیم با ایشان توانیم کرد و در
و جزا بر تو عمل ایشان توانیم دادن که ایشان را هیچ حال نایست توانستند
افسند خطا کرد و شما را بکشند تا از بدست بپندارند و بکشند
کار ما با ایشان انچه می توانند ساختن و بفادند از انچه شمار بدان حاجت باشد
از بدست و بر زمین و اسان و فریفته تا فریه شوند و طاقت حرب و کار را از دست
دکشته اند که قوت بر انداختن است و رباط بحبل ایشان است و رباط
در اصل صحنی باشد که ایشان را بدان شدند گفت جبر گفت و تیرا
دشمنان خدا را و دشمنان خود را و حاجتی دیگر مراد بدشمنان خدای و دشمنان
مؤمنان اصل است که اندک گفتند اندک بی فریفته اند و اهل فارس و
که مرغور است جمله دشمنان دین را شامل است و سحاجی دیگر مراد منافقانند
از انکه گفت شما الی انرا می شناسید از بهر آنکه نادمی کنند و در روز
و کلا اله الا الله محمد رسول الله مراد از ایشانند اما خدای ایشان را می شناسد که
در خطای است بر سر او ظاهر اند که هر یکی در بر و ضمیر خود وجد دارند و هر یکی
ایشان جبینند انکه گفت هر چه شما نفعه بکشید در راه صفای ازال
دما را جبر خوا ند که آن جبر توان کرد و توایان بتمام و کمال شما دهند
در شما هیچ ظلم نکنند و از توایان هیچ بکشند و کم کنند

وَأَنْتُمْ لَا تَأْخُذُونَ خُذُوا حَبْلَ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا مِنْ دُونِهِمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَشْفِقُونَ مِنْ حَيْ

و اگر مرد باشد ز شام بر خیزد و پیش از غلبه کند ز کافران هر مردی در برسد
و این در بدایت سال هر بود که مسلمانان را عید الله بود چون این است به بیدار شود
در عید و بدین شکل کرد این برای آنست که ایشان توبه کنند که بخوانند و توبه
که می کنند در جهالت و عیای کنند نه چون شما که بر بصیرت می کنید و اینست
و در این است اگر چه ظاهرش خبرست معنی امرست برای آنکه ایت شریف که
اینها و اگر خبر محض بودی نسخ در وقت می باشد که اکنون خدای از شما
تخفیف کرد آنچه تکلیف کرد بود چون می فرماید و مسلمانان بسیار کنند خدای شما
فصل کرد و تخفیف از تکلیف کرد ایشان و اینست در وقت و حکم است
آن بود که اگر مسلمان از مرد مرگد و بی بکشد اندوفا سو بودی و مستحق
و عذاب خدای است این تخفیف کرد و یاد آورد و گفت اکنون خدای که بگوید
از شما دانست که در میان شما ضعیفانند اکنون حکم آنست که اگر تاکنون
صد مرتبه صبر کنید با شید صبر و عید کنید و اگر هزار بار شید دو هزار بار
کیند بفرمان خدای است این است در خدا و ما خ است در دفع حکم است اول
و حکم ثابت و مستقر و هر که امروز از دنیا فرود می کرد انداخته بود
و مستحق عذاب باشد بر صبر کنید ای مومنان که خدای شما با صابران
یعنی نصرت یعنی آنکه ثبات در جهاد و سعادت آن صبر کنند

مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يَبْعُوثَ كُفْرًا حَتَّى يُخْرِجَ مِنَ الْأَرْضِ شُرَكَاءَ
عَرَفَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْ كُنَّا نَبْ
رَأَى اللَّهُ سَبْقَ لَكُمْ فَمَا أَفْضَلُ عَذَابٍ عَظِيمٍ فَكُلُوا
مِمَّا غَفَرَ لَكُمْ رَبُّكُمْ لَا طَيْبًا وَالتَّقْوَى اللَّهُ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

عبدالله بن عباس گفت پس نه زوایا این است از آنکه چون روزی از منبر خدا و را بد رسول
در حق ایشان با عذاب مشورت فرمود گفت چگونه باید با ایشان این که گفت
گفت یا رسول الله و فرمود ایشان توانا استقبال این که کرد باشد که خدای تعالی
کند که ایمان آید از ایشان و از ایشان فدیة ایشان بدو ها کنید و اینست
بنا بر عدل و کامرانی و کرا و کن از دشمنان عمر گفت یا رسول الله ایشان
کافرانند و انانند که مرا نکیند که نماز خانه جویند و صبر و درند بر اینها
رحمت نیاید کرد بیاید گفت عیسی و ابی سحر ای مومنان علی علیه السلام
باز ده تا بکشد و دهنرا بدست من باز ده و او مردی بود از خویشان من
تا من و برانجم عبدالله را احد گفت دانی من است که بفرماید که اینها را چگونه
دادی جمع کنند و خالد فقیه بسیار بگذاشت از آنکه و همه را بسوزانند
عباس گفت قطع هم خواهد کرد پس رسول صلوات الله علیه هیچ جواب نداد برخاست
و در حجره نشاند و در آن هر کی چیزی می کنند یکی گفت که رایای بکشد بگوید
دیکی می کنند بر رای عمر باشد و یکی گفت بر رای عبدالله باشد که اگر بکشد
پس رسول صلوات الله علیه بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی از طایفه ایشان
نا از پیش من تر باشد و دلهای بعضی سخت کنند از شک سخت تر باشد آنکه
روی با سیران کرد و فرمود کار شما از سه وجه بروزست با اسلام را بید
تا برینند یا فدیة بدید خود را عبدالله مسعود گفت لا اله الا الله
چون توبه بکردار از اسلام رسول الله علیه و سلم دیدم که از سید خدا شده
شبنم رسول صلوات الله علیه هیچ جواب نداد عبدالله گفت من سخت تر بیدم
و کلام بدیدم که سید از امان فرزد اید تا چرا خدا کرده در حدیث رسول تا رسول
صلوات الله علیه گفت لا اله الا الله جز در صبر و زود باز آمد و رفت
دیدم که تنگدل نشسته بود و او بگری گریست من گفتم یا رسول الله
چه حادثه افتاد مرا بگری آس بر بگریم و اگر گریه نیاید بشکلیف خود
بگریام گفت بر احباب نمای بگریم که خدای تعالی ایشان را عذاب خواتم

علیه
صلوات الله

و عذاب ایشان چنانست که بود که از درخت عا و نزد ملک ادرختی بود و صدای آن
 اینست فرستاد بود ما که آن لیلی آن بگویند که آری این است ملک
 آمد که هوای صحابه رسول پیشتر از بود که آب بر آن کشند و فدییه بپایند
 چه ایشان را میل مال بود و آنچه خدای آن از مطی و کشتن ایشان صحابه نما
 تنقش شد که اینها را فدییه بایدست و درها کردند خدای آن این است
 فرستاد و اگر چه خطاب از سولات ما عتاب با خود است نه بقی که گفت
 ثریون عرق النسا و قولی که گفت رسول عیاض حلات اهل
 دنیا که بجهنم هرگز دنیا را بخوات و مال دنیا را بخلید و خدای آن دنیا و مکر دنیا
 بروی عرضه کرد و او قبول کرد خدای آن می گوید که هیچ نیست و مرگ خود
 اتری که دنیا را بر آن استند تا وقت و هنگام که اسلام قوی و غرر کرد و آن که
 قهر و علیه خود بکاران فاش کرد و اندک بشتن هر اتری که بدینست
 بقی از وی در دست است که اسلام را از درو شد و درها کشید و اول اسلام
 جز اسلام را قوی نبود و جز اسلام را قوی پیدا شود و اما شد آنکه بر سر
 کت ایشان را جواز و غایت در فدا کردند و مال دنیا را خواستند که تا که سما خند
 عرض دنیا یعنی مال دنیا می خواهید و مال دنیا را از برای آن عرض خندان که در بقای
 بود چنانکه عرض ابقای بود و صدای آن برای نما ازین و فواید عزت می
 و ثواب عزت که از انقطاعی بود با تعظیم و تحجیل و خدای تعالی عزیز است
 و غالب و کسیری علیه نتواند کرد حکیم است هر چه کند و خواهد
 و فرایند حکمت و صواب باشد که گفت که آنکه نوشته است که آن از
 و سبق گرفته است و بشی برده و ثابت گشته در لوح محفوظ که غنیمت
 ایشان است محمد با حلاست هر اینه با نجه تا که در یاد اختیار فدییه و مال
 عدا و بزرگ بشا رسیدی سعد جبر و عا مد کشند که اگر ندان بودی که ملک
 تعالی در لوح محفوظ نوشته است که اهل بد را عذاب نکند با نجه تا عذاب رسید
 عذابان و فرستادی عید سلطانی حکمت که رسول صلوات الله علیه

گفت در این بیان

گفت در این بیان بر این اشیان هفتاد و دو بود که در اختیار هستند که
 خواهید ایشان را بکشید و شمار اسم اید از افت و اگر خواهید فدییه بپایند
 و بعد از ایشان از شما بکشند ایشان را اختیار فدییه کردند که جبر و زاحد
 مردان سلطان بکشند بعد آنکه روز بد از دروخته بودند که خدای تعالی
 فرمود و کما عا غنیمت خود بر دار آنچه غنیمت گرفتند و بعد از آنکه
 گفته اند که صحابه دست از غنیمت کشید داشتند و این امر بر پیش
 این عبا سر گفت که رسول صلوات الله علیه فرمود است که مراجع جز این
 که هیچ غیر این از من ندادند خدای تعالی این را بعبود و ظهور رس
 تا مگر که در غنیمت غنیمت و هر که که اب بایم بخاتم کیم هیچ غیر از غنیمت
 را و ابوری که در محرابش و ما تر و اد بانه و لهای و ثمان تا هجا که در
 یکماهه را تر و بشتن بر بود هم انکه خدای تعالی بفرمان خاصه بفرستاد
 و ما بجهنم را فرستاد بفرمانی که در حسن الی جاکردنی تا انی بامدی و خور
 انرا و ما فرمود که بر قوم خود قسمت کن چهارم بفرمانی بر امرادی بدادندی
 و حاجت من شفاعت بر کرد در چنین برای امت من آنکه گفت
 فانقوا الله بر رسیدار خدای تبارک و تعالی آنچه فرایدا کشید و افزای کشید
 و اگر وقتی افزای فاضل خود را در بایید و از آن کشید و دید و نه کشید
 تا خدای تعالی شمارا بیاورد که آمرزنده و مهربان است یا ایها

الناس قولوا لله ورسوله انما طاعت لله ورسوله

تخیر اینو بکشید بجهنم و بفرستاد که بفرستاد

غفور رحیم و ان یرید ان یخلفک فقد خاها الله هن قبل

وَأَمَّا كُنْ تَرْتَمِدُوا إِلَهُكُمْ عَلَيْهِمْ كَعِبَادِهِمْ خُذُوا إِلَهُكُمْ كَعِبَادِهِمْ خُذُوا إِلَهُكُمْ كَعِبَادِهِمْ
بگویم مرا گشایی آنکه در دست شما اندازد سیران که در دلهای شما خدای تعالی خیر می
داند را بآن آوردن قطاعت داشتن و غیر آن از انواع خیرات شما بایکدیگر و بهتر آن
چیزی که از شما کشند بدهد و بر سر که بحد کفرند باشند باشد و دهد و شما را بپایان
و خدای تعالی امر زنده و مهربان عباس عبدالمطلب گفت که از این است در حق و یاران
من آمد و عباس از جمله آنان بود ای مرد که خداوند علما کرده بودند از کافران
و آنروز نزد عباس مرید و عباس مریدی خرج آنروز پیش او قیام نزد داشت چون آنروز
حاجب بودند شد بآن رسید که آنروز خرج کنند و قور کشته و اسیر و بنفرت
و از این بوقیه نیز در کار مریدانی هستند از وقت که انرا پیش رسول آوردند
رسول خدا را تا الله علیه بروی سه کلمه عرضه کرد الله لا حول و قوه الا بالله است
او قیام در هستند در بین کار مریدان بعد از آنکه از سر بگیرند رسول خدا
فرمود که در آن روز هستند انداخت که تقاورد بودی بابر کار مریدان حرف کنی
ان از حساب قدیم چگونه باشد و حق و محال کوی خدای خود و از آن مریدان که
خود عیب و توفیق از حق است گفت ان از برای است و برای فرزند نام عبد الله
و عبد الله و فضل و قثم و اگر ان بدین مراد و حال سوال باید کرد از مردمان
و او از آن گفت که بگوید از آن حد حسن است فضل داد و گفت خدای
و ان بزرگ جنید بود و گفت و گفتم از آن حد حسن است فضل داد و گفت خدای
این حدیث است و این توان دانست جز بوحی از خدای گفت ای محمد
ی گوئی از این مریدان و اسراف و فساد و بی ایمان اطلاع نمود و انرا شهادت
از لا اله الا الله و الله سؤل الله بقیه بگزاران که او برای آن تافیه باید
اطهارا سلف کرده و در دل داشت آنکه گفت یا رسول الله دستور باشد که انرا
و کوکنا بیا و هر کس بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
و انجا مقام هم و بر کفر با هم و با همینه نیام جبریل اندر سؤل از سران خیر داد
رسول صلی الله علیه و آله و آفران از او رد گفت ای عبادای عمو بنده

بسم الله الرحمن الرحیم

جای صدی نیست که از این و گفتی با هم که مرید بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
عاشق نا امان اوری از این با همینه کنی خود را جبار اندیش که و گفت اگر ان
بیان من و اسراف و فساد بود این سر بیان من و خدای بود و بی ایمان اطلاع نبود که خدا
گفت با هم را در دست محبت که تو بهر خدای و من از ان جان و حقی میاید
بعید شازد لیا دست بدار مرا تا ایاز او بر ایمانی دست آنکه بیاورد و او
در دست شد و اسراف و فساد بود بی خود خدای در حق و انجا عیانت است فرستاد
بگوید که انرا که از خدای تعالی از دل شما حقیقت دان و اندر بعضی این که از شما
شما را عرض به از ان و پیش از ان محمد عبد الله عباس صفت که بهر صفت
صدق الله فیما اخبر ان من بشارت قد مرید خدای تعالی مرا عرض خندان مالک
که نیست علامه جبرید و هر یکی با بسیار مال بیاورد تا بجا آمدند گفت برای کسیترین
غلامی بهر هزار در سایه داشت آنکه گفت برخدای کوی این نکند
مال که ببردند اضعاف ان یافتند و مغفرت بر سر امرش و نیز مرید
که من بعضی از جمله لا اله الا الله استام حق تعالی فرمود که ای محمد اگر ایشان
خدا هستند یعنی این اسیران که با تو خیانت کنند تو انان دل نکشیش که
این نیز با خدای خیانت کرده اند بقیه فعالی که کرده اند صورت خیانت
یا کان بود اند که ان از خدای پوشیده است از اخیانت نام کرده اند
یا ان که خدای و در میان خدای خیانت کرده اند بیک جبر خدای تعالی
با انکه ما ایشان بودند بکین کرد از ایشان تا شما بر ایشان غالبند بهر
گشته شد و بعضی بیک گشته و بعضی بهر گشته رفتند همچنین که با تو خیانت
کنند و بعضی خود تو کنند و با تو را بطن کاری کنند که در ظاهر خلاص
خدای تعالی نیز را که بکین گشته اند ایشان و خدای تعالی عالم است با مریدان
و حکیم است ایضا فرایدد با ایشان یکبار از ایمان یکبار از بی ایمان و بقیه عقوبت
ان الذین آمنوا و هاجروا ما جاهدوا فی سبیل الله و الذین آمنوا و هاجروا

حق تعالی بگوید که این سوره بزرگ است خدای و رسولی که کسی که ما آیتان
کردیم از ایشان حق تعالی نه عهد ایشان با ایشان انداخت برای که ایشان عهد کردند
و وفا کردند و نیکو بستند و هر شری که کردند خداوند آنست ^{احفظ الله} از سبب
و صفتی از ایشان مردید و نه چهار ماه و هیچ رفتن نیست با ایشان از حرارت
عبد الله عباس گفت سه ماه از آنجا حمله بود و یک ماه جلال و از آنجا ^{بود} حمله
و دفاع و دو آنجا و دو حمله حرام بود همچنین آن گفت این اجل چهار ماه از برای
بود که جماعتی بودند ایشان را رسول عهدی بود تا که شتران چهار ماه حق تعالی ایشان را
برای این مع تحت با چهار ماه تمام بقوت داد و در میان یکو آن بودند که ایشان را عهدی
نبود ایشان را درین اجل و نه تا اندیشه کنند و رای زنند اختیار کنند برای
آنچه دانند که صلح چایانست اگر بعد از چهار ماه تا سال یا از آنجا و ندقت و حبس
و مانند این است و او اهل بیت بود و هیچ اکا بد بود تا دهم ریل اول آنکه عهدی بود
و ایشان که عهد نمود بخدا روزی هفتاد و یک سال بود تا سالی با هم میسر بدست یونانی
و یکماه تمام عمر زهری گفت سون اول در شوال هر روز اند و اولدیت آن بود تا آخر
محمد و مقاتل گفت بتر سه قیل اند بی خراج و بی هیچ و بی خفیه
و ایشان را رسول عهدی بود در حد بیه تا احوال حق تعالی گفت خبر و ایشان را
که این عهد با چهار ماه است برای خود اندیشه کنند بقدر صلح الله علیه و آله و آری
عهد کرد و عاهد و دیگر میسر است گفته اند که در حق اهل که آمد که رسول سلوات الله
عهد بستند علیه احد بیه نادر سال برای گفت تا مردمان ابر باشند و اندو
کنند و بی خراج در عهد رسول بودند و بنویسند در عهد قریش میان این دو
حضرت افتاد قریش عاهدان خود را قوت و مدد کردند و ایشان را یکبختی
رسانیدند و چون خراج دیدند که قریش عهدت کنند بیاری تو بکردارند
و با عاهدان رسول است و زاری کردند و درین سال آخری بایند و درین سال
رسول بپایند از باینها و بیه نکند کنند ایشان را و کنا الوالد
هم است و درین عید حاضر شد که عاهد و عاهد و ادع عاهد الله بپایند

فهم رسول الله قد تحدا ابجر مثل النفس نحو اعداء فی قیل و کالبحر و حید
ان قریش الخلفاء العدا و نقضوا بیات الموکله و بیثونا احمیم عهد
و قتلونا و سحفا و حید رسول الله علیه و آله و سلم چون این بشنید گفت
لا ضرر من ان کما انصر حکم رجاست و ساز کرد و حاجت که رفت و مک
و این سال هفتم بود از هجرت و پیش از آن رسول بغرای تو کرد و منافقان
را حقیقت کردند و درین عید از آنجا و لیری کرد و در عهدی که ایشان
و رسول بود شکستند حق تعالی فیروز اعدایشان بپندارد و خبر و ادایشان
بکامر از و ذلك قوله اما تخافن من قور حیانه فایند الله علیه و آله و سلم
حور است و قس بود رسول صلوات الله علیه خوات ساج کند که گفت نزد
حاضر آیند و درین طواف کنند و سر بخانم که از باشد ابوبکر بخواند و
با محمد و اهل بوم و شتر و حمله اول سور و برات محمد با و داد و گفت
برو بر اهل بوم خوان و ابوبکر بخوان که اگر خواهد با تو بیاید و اگر
خواهد از تو بگردد و امیر المؤمنین باید بر نافع غضای رسول صلوات الله
نشد و نام بکند و ابوبکر خلیفه یافت جابر بن عبد الله انسانی که بد که
من با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسیدیم که از این مع کویند و وقت صبح بود
و ابوبکر تا آمد و خوات کردن تا قد امیر المؤمنین ز غازی و اداری کرد
ابوبکر گفت و الله ان الله عاهدنا رسول الله الغضا و هانا که رسول را زانی
پدید آمد است و کار مع چون ما را بدید علی اکف جدا گار آن گفت که رسول
صلوات الله علیه اکف ثابت از دستام و تمامی سور مراداد تا بر شکر
خوام و عهدشان بیدار مر گفت مرا عید فرمود گفت فرمود که تو عید
اگر خواهی با من بیایی و اگر خواهی از تو بگردد و ابوبکر برکت و پیش رسول الله
یا رسول الله امرتی امرتک لا عتاقی لا جله الی قیاما از حضرت بعضی الطریق
عنه لستی قال ما فعلت و لیکن الله فعل قال انزل فی قال لا و لیکن ترک
جنتی و قال ان الله یقول لا یودعها عنده الا ان شاء و حل منک از رسول الله

و نشاند که او از عتق ابراهیم بنیامین با خود و زوجه خود در مدینه با بیاید و
 مردم را خبر داد و سوره بقره را خواند و عهد فرشت پنداخت و خبر داد
 با خود خدای فرمود بود عزیز این گفت بدیدم ابراهیم بنیامین بود آن سال چون
 خند شد و او از شرکان شیخی بدیدم بنیامین و او از برده شیخی و مردم راجع
 شیخی گفت من او را گفتیم که بدیت چه میگوید و چه آوازی داری گفت بحار
 جبرئیل آنکه بنیامین هیچ برهنه طواف نکند و هر کرا عهد دیت تا مدتی پیش
 از مدت او را عهد دیت اگر ایاز آورد الا اگر رفتی نزد هیچ کس نیست
 خواهم شد الا مومنی یا مومنه و پس از آن سال هیچ شرک کرد مسجد الحرام کرد
 و حج نکند مگر که ایاز آورد شرکان گفت که از عهد تو عهد بدیدم تو
 بنیامین و عهد بدیدم بنیامین است و ابراهیم بنیامین می خواند و تالیف کرده
 و حج نکند و با بدیدم ابراهیم و رسول طوافت الله علیه سال دیگر و الا سال
 عشره بود در حج رفت و حج دایم کرد و با بدیدم ابراهیم و بنیامین دو حج
 و سفر و روزی چند از شهر بیج الاول بود و با جوار رحمت بر روی رفت و شد
 حق سبحان و تعالی چون شرکان نزد گفت بروید در پیش چهار ماه که در پیش
 بهشت است آنکه گفت من باید که از مهلت برای حجرت و نما خدا را عاجز
 توانید کردن بیایند که نما خدا را عاجز نتوانید کردن و بروی غالب
 نتوانید گفتن خداست که عاجز دانستن چه خلاق است همه این قبضه قوت
 و خدا را توان گفتن و هلاک کردن اندک جمله کافران است و اذانت
 بین الله و رسول الله و الناس یومنون بالاحکام الا کبر ان الله بزرگ است
 و رسول الله فان تبتم فهو خیر لکم من ان تبتم فان تبتم فاعلموا
 انکم غیر عجزی الله و کبر انکم کبر الله و بعد از این

کتاب

الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم یقضوا عهدکم شیئا و لم یؤثروا
 یضاهروا علیکم ثم احدا فاقوا الیهتم عهدکم الی ذلکم
 ان الله یحب المتقین و اعلموا ان اکابر کوفه است و در آن وقت
 از خدای و رسول خدای عبودان روز حج بزرگترین که آن روز روز
 عرفه است بروایت از حکم و عبدالله عباس در روایت الصبیح از ابر
 المومنین علی و ابن عباس بن حنیفه است و بروایت دیگر از رسول الله
 و ان ابراهیم بنیامین و ابراهیم بنیامین و ابراهیم بنیامین و ابراهیم بنیامین
 ان حج اکبر و بنیامین و شرکان در آن روز حج جامع آن بودند
 و بنیامین شرکان حج نکردند و بنیامین شرکان حج نکردند که ابراهیم بنیامین
 روز عبید شریک شدند و بنیامین شرکان حج نکردند و بنیامین شرکان حج نکردند
 و گفت روز حج اکبر و بنیامین شرکان حج نکردند و بنیامین شرکان حج نکردند
 حج اکبر حج است و حج اصغر حج است که علی و اصغر حج است که حج اکبر حج است
 که حج اکبر است و حج اصغر حج است که حج اکبر حج است که حج اکبر حج است
 شرکان و بنیامین شرکان حج نکردند و بنیامین شرکان حج نکردند
 و از کفر باز کردید شما را بهتر و نیکوتر باشد و اگر برگردید ایمان آوردید
 و ایست بر رسول خدای و کفر روی او برید بیایند که شما خدا را عاجز نتوانید
 کردن و از قبضه قدرت وی پروان نتوانید آوردن و قوی عهد بنیامین
 انسانی را که خدای رسول خدای کافر شد و عذاب در ناک و لوط بنیامین
 بر سبیل نیکم و سبیل کفر است یعنی عبادت شما مرا باید خیر و نفع می
 آید و شما را نفع و لکن عبادت بنیامین است و شما را نفع و نفع می
 عبادت و آخر شما که استناده کرد و گفت الا الذین عاهدتم

وَأَن حَذَرَ مَشْرُكٍ لَّيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
ثُمَّ لَيْسَ مَا نَسَى ذَلِكُمْ قَدْ لَمْ يَكُنْ كَيْفَ يَكُونُ
لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ سُلَيْمَانَ لَا تَزِيدُكَ عَاهِدُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ
لَعَنَّا بِمَا اسْتَفْأَنُوا لَكُمْ فَاسْتَفْهُوا لِمُحَمَّدٍ لَّهِ حُجُبٌ
لَّمُتَيْنِ كَيْفَ وَأَن يَفْهَمُوا عَلَيْكُمْ جَوَافِكُمْ
لَا يَكُونُ لَكُمْ بَرُودٌ كُمْ أَقْوَامُهُمْ وَأَقْبَى قُلُوبُهُمْ وَكَأَنَّهُمْ
حَقَّ عَالِي كُفْرٍ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
وَدَرْجَتُهُمْ جَوْشِكُمْ دَرْجَتُهُمْ جَوْشِكُمْ دَرْجَتُهُمْ جَوْشِكُمْ
أَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ وَأَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
وَرَبِّكَ رَاقِبٌ بِرَأْسِكَ أَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
وَأَيْنَ هُمُ الْبَرُّ أَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ وَأَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
سَمَاعُ جَزْءٍ وَجَزْءٍ وَجَزْءٍ وَجَزْءٍ وَجَزْءٍ وَجَزْءٍ وَجَزْءٍ وَجَزْءٍ
وَرَأَاهُ بَرْدٌ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
رَأَاهُ بَرْدٌ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
بَنَاهُ جَوْشِكُمْ دَرْجَتُهُمْ جَوْشِكُمْ دَرْجَتُهُمْ جَوْشِكُمْ
كَدَارِيهٌ كَمَنْ دَفَعَ إِلَيْنَا بِرَأْسِكَ أَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
أَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ وَأَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ

فَوَافِكُمْ

گفتند که مرجع او ای چند از قرآن برایشان خواندند ایشان گفتند آنگاه خدا
گفتند چرا ما را که تبار خوار ما بدیدید و بدیدست او اهل بیت گفتند خوار تبار خوار
گفتند چگونه گفتند ما را که تبار خوار ما بدیدید و بدیدست او اهل بیت گفتند خوار تبار خوار
وَتِلْكَ الْفِتْنَةُ الَّتِي كَانَتْ أَجْرًا لِّكَ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَةَ اللَّهِ ثُمَّ لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
بِأَيِّهَا نَفَمُ وَإِذَا نَزَلَ بِاسْمِ كَاهُ خُودِ رَسَائِدِمْ أَنْفَكُ خَدَائِ تَعَالَى فَرَمُودِ بِرَسَائِدِمْ
وَبَقِي كَشْرَكَ نَزَاجُ كُودِ عَمْدِي بُوَدِ بَرَزْدِ كُودِ وَبِهِرِشِ بَقِي بَنَاشِدِ
تَعَالَى بُوَدِ كَشْرَكَ نَزَاجُ كُودِ عَمْدِي بُوَدِ بَرَزْدِ كُودِ وَبِهِرِشِ بَقِي بَنَاشِدِ
مَكْنِدِ كَمَعْمُودِ فَانْكَسَدِ مَكْرُكَسَاتِي كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي كَرْدِ بَنَاشِدِ
مَسْجِدِ الْحَرَامِ عَمْدِي فَانْكَسَدِ مَكْرُكَسَاتِي كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي كَرْدِ بَنَاشِدِ
كَفَتِ كَهْ قَوَانِجِي كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي كَرْدِ بَنَاشِدِ
لَنَكْتَسِدِ بِسَادِ مَاشَانِ عَمْدِي فَانْكَسَدِ مَكْرُكَسَاتِي كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي
بَانَشِدِ مَعْمُودِ فَانْكَسَدِ مَكْرُكَسَاتِي كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي كَرْدِ بَنَاشِدِ
أَنفَكُ بِرَسَائِدِمْ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
وَكَفَتِ كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي فَانْكَسَدِ مَكْرُكَسَاتِي كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي
مَرَاتِبِ عَمْدِ حَرَاتِشَانِ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
بَرِشَانِ مَرَاتِبِ عَمْدِ حَرَاتِشَانِ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
وَمَا يَكْنُدِ بِرَسَائِدِمْ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
وَرَسُولُكَ أَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
أَيُّ عِيَارِ دَايِ عَمْدِ حَرَاتِشَانِ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
وَأَيُّ عَمْدِ حَرَاتِشَانِ كَلَّا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
يَكُونُ كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي فَانْكَسَدِ مَكْرُكَسَاتِي كَهْ نَبَا مَاشَانِ عَمْدِي
أَشَانِ هُمُ كَافَرُهُمْ مَنَافِقُهُمْ بَاطِنُ خَلْفِهِمْ فَظَاهِرُهُمْ أَشَانِ هُمُ كَافَرُهُمْ
وَسَيِّئُ تَرَبُّصِ الْيَمَانِ فَاسْتَرْشِدُوا بِرَأْسِكَ أَلَا لَيْسَ لَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَنْفَعَكَ اللَّهُ
إِنَّ رَبِّيَ بِآيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

لَقَدْ نَزَّلْنَا مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ لَا يُرْجُونَ فِي مَذِينِ إِلَّا كَذِبًا وَمَا
 هُم بِالْمُعْتَدُونَ فَإِنْ تَابُوا فَاسُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
 وَآمَنُوا بِكُمْ بِالَّذِي وَفَّقُوا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

حق سبحانه و تعالی این شکر را صفت کرده و گفت که ایان خدا را بهایانک
 بستند و این قوم این سببان بود و اسالی او که کافران را عاصی و دوری
 تا عهد یا زنا و تد و خلفای رسول را نداد حباب صفت که این عهد بود
 که در عهد رسول عهد نبی است خطای اندک و طعمه قلیل که ایشان بود
 و برایان قلیل خواند که با منافق این عهد ایشان از عهد فوت کردند از نواب عزت
 اند که بود بر این کافران مردم را از احضای باز داشتند بگردانیدند و بد
 بود که ایشان می کردند و هیچ من هر قبه و محافل و هیچ عهدی و نبی
 و فرای می کردند و این را برایان می کردند که از است و در حاکمان
 که آیات خدای عوض اند که سازند و از راه دین سبانی مردم را سازند و این
 در حق خود ناقص است و هر قول جلوی خود است که گفتند ایشانند که
 تا اندام و عقید از از این گذشته اند و از حدی که ایشان را نداد بود و در تکلیف
 بخاور کرد ندید که از این است که ایشان از قبه کنند و نایب آورند و باز
 هیچ کانه اقامت کنند و شرط اسلام در ادای زکوة بجای آرند ایشان در این
 مرا دین ای و حکومت برادران شما باشند که ایشان هم مومن باشند و هم کلمان
 انکه گفت ما تفصیل و بیازایان هیچ می کنیم برای حق که می دانند و اندیشه
 می کنند تا علمشان حاصل بد

بِهِمْ بَعْدَ عَهْدِهِمْ وَ طَعَمُوا فِيهِ بَعْدَ قَسَا لَيْلِ الْيَمِّ الْكَلْبِ أَمْ لَا أُنَبِّئُكُمْ

تفسیر

لَقَدْ نَزَّلْنَا مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ إِلَّا كَذِبًا وَمَا
 هُم بِالْمُعْتَدُونَ فَإِنْ تَابُوا فَاسُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ

حق انچه را از کسبتم مؤمنین و اگر ایشان میکنند
 خورد اندک کنند پس از ان عهد کرده اند و سر کنند و اخلاص کنند
 در دین شما طعمه دهند و عیب دفع کنند با ایشان تا آنکه ایشان
 اندک کردند و این اهل ترک اند عبد الله عباس گفت که ای
 ابوسیان بن عربیات و عادت بن مشلم و سبیل از عری و عکرم بن ابی
 و دیگران از روی فری که عهد رسول نکاتند بجا می گفت که
 فارمانند و اهل و سر خدایه با می گفت اهل این است هنوز بیان اند
 و بر این می خواهند بود و با ایشان قال کنند و از اولیاء الله علی
 از رسول این می خواهند که گفت اما والله لقد عهدی رسول الله صلی
 علیه و سلم و قال ابی ایمنه انما ان الوقت المناکحة و الله الباعیة
 و الفیقه المارقه گفت الله که از فراموش کنید که ایشان را سوگند شد
 بقی بگویند و فاکتند و حمت سوگند نداشتند و برایشان نمی بیند
 از انکه ایشان اعتقاد ندارند بخدای و حمت سوگند و قدر و استقامت
 با ایشان می کنید تا باشد که ایشان از ترک فرمودند و این است که
 با کافران می کنید شما قوی که سوگند راقص کرد شد و صدای و ندید که
 بقیه از من که برود کنند و ایشان اولیای کافران را می بیند و در روز
 بدر و ابتدا که بدین خدای که خلفای رسول بودند با یو رسید شما از ایشان
 می رسید از خدای رسید و خدای سر از تربیات از و رسید در ترک قال
 ایشان اگر شما حمید از خدای و عمار حای می رسید قال یومئذ
 یُعَذِّبُكُمْ اللَّهُ بِأَنبِیَکُمْ وَ یُخْذِرُ هُم وَ یَنْصُرُ کُمْ عَلَیْکُمْ

وَيَقِفُ صُفُوفًا مُؤْمِنِينَ وَيَذَرُ غِيظًا قُلُوبِهِمْ دِينًا

عَلَى مَرْيَمَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا

وَلَمْ يَأْتِكُمْ اللَّهُ الَّذِي جَاءَكُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ كُفْرًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَلَا رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

حق بجانب مرسلان است و خبر در باب اخبار از عیسی کوید که کامرا کنید
با این کافران تا خدای تعالی ایشان را بدست نمائند که در بعضی صفت کرده
و بعضی سیر شود و عقاب و ذیل سوداها ایشان را بفر و اسرو فرست کند
تا بر ایشان و شفا دهد و سیاهی که روی ایشان را بپوشد و سیاهی
که اینها فرستاده اند خلقی رسول صلوات الله علیه و آله بر ایشان
برای آنکه جز بر خود در نیاید و استقامت کنند از دشمنان خود و طایفه ایشان
خوش بگذرد و این آیت مجرب است از مجازات رسول برای آنکه این خبر است از
و خبر روزی خبر آمد از عهد با بجز رسید و این نباشد لا یوحی انزل خدا
تعالی آنکه مرسل استیذان گفت و خدای تعالی قبول کند توبه آنکه
خواهد و ابی لطفی کند که نزد آن اختیار توبه کند و توبه وی بپذیرد چون
این ابی حمل و سیر عمره در زیارت نبوت است آنکه بعضی ایشان ایمان خواهند آورد
و نیز می باشد رسول را چون خبر رفت خبر ایشان شد و بعد آنکه تا بداند که
قال ایان من رجب توبه نخواهد بود و خدای تعالی امانت توبه ایشان را
توبه کند و حکمت نکند و نماید بقیه ایشان الا از بهر آنکه در
حکمتی بود آنکه خطای کرده و گفت از خودی پیدا بد شما که تا را بر جا
و حکمتان استقامت مرسل انکار و توبه است بعضی تا را بگذارد و در

لا یوحی

بر آنچه تا برانید تا آنکه که غلبان که مجاهد اند در راه خدای از دیگران ممتاز
نکردند و حاکم به حکم اند تا ما و هنوز خدای ندانست که از شما
مجاهد است یعنی هنوز مجاهد نکرد و این خدای شما را مجاهده انجید ایشان را
نباشد خدای شما را مجاهد نداند در حال و اگر چه در دنیا فرستاده اند و بسیار در صلوات
و علم آنکه از حقیقتها خواهد بود و چون خبر مرید شود و گفتند
که معنی آنست که خدای تعالی با شما معامله از آنکه در که ایشان را اختیار و اختیار
اختیار احوال غیر می کنند تا بمانند جز نظیر این صورت داشتن است
بدواجا کند و بگذرد و خدای ایشان ندانست که ایشان را چرا
در رسول و مومنان و حق گفته اند بعضی هنوز ناکفته اند و مراد بعضی علم است
معلوم است و خدای تعالی آنچه تا می کند و انا و خبر است خدای از یک و بد

تَا كَانُوا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَنْ يَتَّبِعُوا مَا جَاءَهُمْ عَلَى الْقُرْآنِ

إِنْ كُنْتُمْ كُنْتُمْ حَقِيقَةً عَالِمِينَ وَفِي الشَّكْرِ خَالِدُونَ

أَمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ فَاعِلُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَالْآخِرَةُ وَالْأُولَى

وَأُولَى الْآخِرَةِ وَالْأُولَى الْآخِرَةُ فَاعِلُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى الْآخِرَةُ

عبد الله عباس گفت سب تر اولی است از بود که چون عباد را سب می کردند
روز در محاسن از روی خداوند و بدست کردند بکفر و قطع رحمیت
درشت در روی او گفتند عباد گفتند که عبادی می گوید و عباد را
فراموش کرده ای ای ای المؤمنین عباد گفتند تا را چه عباد است گفت عباد
سجده را و عباد عباد و سبانه الحاج و کلامی خدای تعالی این آیت و نشانی

و در کرد بر عیاس و گفت درت باشد که عماره مسجد الحرام کنند و از آن که ایشان
 بکشد و قرار دهند و گواه باشند یعنی افعالی کنند که بیل کفرشان کنند و اینست
 باشد که بخود بکشد و قرار دهند و گواه باشند یعنی افعالی کنند که بیل کفرشان
 کنند و اینست از آنست که بخود گواه داد باشند یعنی ایشان را رسد که بخود
 از عمار مسجد الحرام خواهند ایشان را بکار کرد و باشند و مسجد حرام مسجد
 بی نظیر جمع برای یک جمله مسجد هادی فریاد است درای که مردم در دوازده سال
 کنند و در آنجا جهت کعبه که و گویای ایشان است که گویند اینست که
 محمودان و ترسانان گویند که ما محمود و ترسانان این عیاس کنند که گویای ایشان
 بتان را بانه می کنند که بتان مخلوق است که کنند تا ایشان را باشند که
 اعلام ایشان اطلالات یعنی آنچه ایشان پیدا باشند که آن عمل بود و ایشان
 در دوزخ و عذاب و دوزخ جا و بر باشند بحقیقت عمارت مسجد هادی تا آنکه
 که عبادی ایمان دارند و هر روز باز بین و نماز بیای داده و در صحن ملا به مد
 و ترسانان از عبادی تا این جماعت که میزنند باشند شاید که ایشان از
 راه یا فتکار باشند و لفظ عیاس را برای آوردن از معاصی بر سوزند باشند و عمارت
 مسجد را متعدد باشند بخارج و اجتماع و اینوی تازه کنند که آن ابو جعفر خدای
 که از رسول صلوات الله علیه شنیدیم که گفت چون بنی که مردی آمد و شد و گفت
 مسجد و نماز بیای دارد گویای در میان او برای آنکه عبادی توی گوید اما بعد
 ساجد الله سر آمدن الله و الیوم لا افرح ان ترشد کنت من ترشد کنت من ترشد رسول
 تازه می کرد و مردی گفت که اگر خداوندان که هیچ علی شکم بر آن که
 حاجیان ثواب می دهد دگر گفت که هر یک از ما اگر هیچ علی شکم بر آن که عمارت
 خانه عبادی کنیم و در دگر گفت چهار از همه فاضلتر شد از عبادی عمارت
 تا بر سر آمدن و خصوصیت نزد یک سول و باقی گفتند و سول علی الله علیه و سلم
 بر و از این من از و برسم تا خدا را فاضلتر از هر سه چون رسول صلوات
 بر و از این حکومت بر آوردند عبادی تا این است فرستاد انما یفرحنا جلد الله

حکیم

جعلتم سقایة الحاج وعارة الجبل الحدر کسین لیس
 والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یتوون عند الله والله
 سابعی القوم الخالمین الذین آمنوا وهاجرنا وجاهدوا
 فی سبیل الله یا موالهم وانیهم اعظم درجة عند الله
 واولیک هم الفائزون سیرهم وبنهم بر حمة
 منه ورضوان وجات لهم فیها نعیمة مقیم خالدین
 فیها ابکار ان الله عنده اخذ عظیم

شعبی حدیثی و غیره که گفتند که این در شان ابر المؤمنین علی
 و بیان بود که کند در عیاس عبد المطلب و طلحه بن شیبه با یکدیگر مفاخره می
 عیاس گفت که من بهترم زیرا که سقایة الحاج عمارت است و حاجیان را
 می دهد هم طلحه بن شیبه گفت من بهترم که کعبه خانه کعبه است و عمارت
 آن بن تعلق دارد و اگر خواهیم همه شب در خانه توام بودن این گفت و گوی
 در میان ایشان در نشد گفتند باید که اولین کسی که این راه بر روی احاکم
 کرد انیم تا مدین احاکم کند گفتند و باشد که کعبه خانه کعبه است و عمارت
 که می کنند الله اکبر را بهتر از این حاج کعبه باید دستا برداشتند و نشانند
 و قصه در پیش باز راندند و گفتند لا اله الا الله علی غیر من کما من ثمار
 نام یکی که او بهتر از شماست گفتند که او کیت گفت من ضرب تمام کما

و برادر خود و سق کمرید و بانی از آنجا که آنکه ایشان باز خواهرند و
و کفر با برادران مرکز بپند و دوست دارند و هر که از شما ایشان موافق کند
اولی جمله عالم از ایشان ای میگوید که اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان
و حریفان و ندانان شما و الهای که از آنجا که آمدند و تجارت و بازرگانی که از آن
کسادی و نادر این می ترسید و بگفتن و سرهای که شما را بپند آید که
اینهمه شما را خوشتر و دوست داشته تر از تمامی و رسولان و جهاد کردن
و این را بپنداریم داریم مشتاقان شما آنکه که خدای تعالی که که خواهد
کردن بکند و امر خود یعنی کار خود بپارزد از دفع بکند و نشان آن برد
مومنان حسن بصری گفتند هر که اعتقاد است یا این که ایشان را آن و عبد
کرد است و خدای تعالی را نماید قاضی و مومنان ایندکان از این جهت
ابو صالح از ابن عباس روایت کرد که چون خدای تعالی میفرماید که هر که بپند
مد بپند و وزن و فرزند و برادر و خویش را کشتی که من بپندم برادر
اگر این بپند و الا چون من فرستد با هم مومنان و شما خویشی مانند این
زین با خدای تعالی با شما القات نکند که بودی که هر که کردی و رعیت کردی
و کردی که کشتی من بپند و کردی که در او و عقی از آن و فرزند او را در
و کشتی من بپند که تو روی مردان از شفت برایشان باز ایستادی و هر که کردی
خدای تعالی ایشان را از آن فی کس و دینار که که کار دین و اسلام بر دست
رب و قرابت از هر که بپند و فرزند و مالی با بد کرد و چون قطع ما در و بد
و برادران هر دین طبع است قطع اجتناب و اجب بود لازم تر باشد و رسول خدای
سفر با کایید اجتناب طبع لایان حتی حجب فی الله و بیخود فاهم هم که از شما
لذت ایوان و حلاوتان نباید تا آنکه که در خدای و شفی و در خدای درین دنیا
و در این است بر همه مومنان و این که اند که از بهر بخود از پدر و مادر و جمله
خویشان و جمله منافق و مکاب و مخلوط دنیا بپند شود خدای تعالی را از تو بپند و عالم
تا دین قیام غایم و از بهر دین از سر دنیا بپندیم

فرمان

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُؤْمِنًا وَبَعَثْنَا مِنْهُ آيَةً فَذَكَرَ آيَاتِنَا فَذَكَرَ آيَاتِنَا
ثُمَّ نَزَّلْنَا اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ حُسْنًا
لَهُمْ نَزْلُهَا وَعَدَّ بَلَدًا مِنْكُمْ فَذَكَرُوا ذَلِكَ جَزَاءَ الْعَاكِفِينَ
ثُمَّ جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى نَفْسِهِ قَوْلًا رَحِيمًا
حق سبحانه و تعالی که بر مومنان که است یا با ایشان و دهد و می گوید که
خدای تعالی از او بفرستد و یاری داد و مقامهای بسیار و جایکای کامرانی
و در زمین و این را وادی است میان من و طایف که مسلمانان را با کافر
جنگ افتاد و انصار بود که چون رسول را می آید عید و صلوات بود در ماه رمضان
چند روز از تو بپند و جز آنکه که بر روز اندری بخین نهاد درای قضا و هوازن
و از ده هزار مرد بار خوار و دنا از بهر انصار و ده هزار مرد از جمله طایف او را
بپند و عقی که از تو بپند و هر که بود و مشرکان چهار هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف
و بیس هوازن و نالک بن عروق القنری بود و ریش کماندین عبدالمیل بود چون
بپند بپندند و بپند گفت که انقلب الیوم من قسطنطنیه رسول صلوات الله علیه
بپند خوشتر بپند آنکه که کار در بر پند و حریفان ساز که در دنیا
او بخند و برهم بپند شما را از مشرکان غلبه کردند و ایشان را از سر برد
و بر او بپند کرد و در جمله بغیبت که رفتن شغل شد و مشرکان که بپند
گفتند یا حاکم المومنان که برید و زمان و فرزند آن خود را در دستشان را کرد
این بپند و از کشتن و خود را بر شما مان زد و ایشان همه بغیبت

شد بودند کسی عظیم رسالت از او افتاده بود همه متعجب شدند و گفتند
 و یا رسول الله علیه که ما ندانیم که لایق شماست هم ایشان مردان را می بینیم
 این ترسناکین و کشته شده اند از ترس ما ندانیم که این المومنین علی علیه السلام
 ایستاده و رایت در دست گرفته قال می کرد و عباس بن عبد المطلب بر سر
 ایستاده بود و فضل بن عباس بر چپ او و ابوسبآن بن حرث بن عبد المطلب از
 پشت او و نوفل بن الحرث در بیعت حرث و عبدالله بن الزبیر و عتب بن
 یزید بن ابی لهب که او را می بودند و دیگران همه که بیعت نمودند و بن عباس بن عبد
 المطلب در وقت گفت نصرنا رسول الله فی الحربه و قد فرغ من فریضه فاستغوا
 و فریضه ای که از آن گذشت و بقیه علی القوم اخی یا فی بیعت و عاصم بن
 لما ناله فی الله لا سقیم چون رسول صلوات الله علیه دید که قوم بیعت شدند
 عباس را گفت که او را می در در میان و عاصم مردی بلند آواز بود چنانکه در وقت
 کرده اند که دوزی در کافران بود عاصم آن مردان را می دید که با هم
 نماند که آواز او بشنید که گوید که از کشتن حیات عباس را که با او آن بیعت
 یا بعت المهاجرین و الانصار یا اهل بیت الشجره یا اصحاب بود یا بقیه الی این
 آن کس که از عهد الهی عاهد می کرد رسول الله جواز آن عباس را نشنیدند
 آن گفتند لبیک لبیک که بآن و این بیعت در بیعت رسول صلوات الله علیه
 در میان وادی بود و در آن کس که بیعت و بیعت و بیعت و عود اسلامان آن جنگ
 چون مسلمانان باز گشتند و خود را بر سر کاران کردند و بیعت و بیعت و بیعت
 رسول صلوات الله علیه در آن بیعت که بیعت روی با تکریم چون آن مرد بیعت
 نور از روی او یافت که همه واری شدند داشتی که ماه شجاعت است الهی در
 و مسلمانان را قتل کردند و بیعت کردند که بیعت با او از بیعتی که با
 عاهد می کرد الله علیه همچنانکه آواز رسول صلوات الله علیه شنیدند از کربت
 روی خبر که بیعت روی انداز هوا از برشته نشسته مرغ موی در آن بیعت
 گرفت و در پیش قورنیا و چون طعن یافتی از مسلمانان و حضرت نیزه موی روی

در میان

و در آن بیعتی و بیعتی که در آن وقت یافتی رایت بخراشتی و جماعتی با او رفت
 هر یک از این بیعتی امیر المومنین علی علیه السلام در وقت هر یک از این بیعتی با او رفت
 سید مرتضی نزد برادرش آمد و بیعت نمود و مرد برادرش بیعتی بر روی زد و او را
 بیعت و بیعتی که از او بیعت کردند و بیعت کردند و مسلمانان را بیعت کردند
 او را ندید و بیعت و بیعت را که از او بیعت کردند و رسول صلوات الله علیه گفت اللهم انک
 انزلت اولی الامر منکالا فانزل اخاه همدان و رسول صلوات الله علیه در کار
 خود برای حالت و گفت آن بیعتی که از او بیعت کردند و بیعت کردند و مسلمانان را بیعت کردند
 انا البیعتی لا کذب ان ابن عبد المطلب باور خاک بر گرفت و در روزی که آن
 بیعت کردند و گفت شامت المومنین از آن لشکر میسر ماند که آن خاک کجاست و بیعت
 و خدای تعالی بیعت هر فرشته را می فرستاد حس بیعتی که بیعت کردند و بیعت کردند
 سعید بن المسیب گفت که از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که روزی که بیعت کردند
 ما را ملاقات افتاد با مسلمانان برایشان دیدیم و ایشان را می گفتند که می
 تا بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 مردی را دیدیم که بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 دیدیم ایشان که بودند گفتند شکان بودند و ذلك قوله و انزل خود را
 از روی او بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 شادی رسول از آن داد که رسول صلوات الله علیه میفرماید که اسیران را نکشید
 مردم دست از کشتن بمانند و در این امر فتح که از بیعتی که بیعت کردند و بیعت کردند
 که او را اسیران را کشتند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند و بیعت کردند
 انصار را گفت دانی که این مرد است این آنست که در این امر فتح که
 جاسوس بود و او را کشتند که دشمن خدایان انصاری بیعت کردند و رسول صلوات الله
 از آن ششم آمد و گفت نشنیدم مادی که گفت که که بیعت کردند و بیعت کردند

مردمانند شما است که گفته که با تو سورت و حکم مرا درین عهد صواب باشد گفت صواب
 چون رسول از حجاز رفت فرمود بود و از اهل حجاز کرد که تو این حجاز را بستان و از اهل حجاز را بستان
 یعنی انصاف و در میان حجازی بستان ازین زمان است سعید بن المسیب هر روز شش هزار مرتبه یاورد
 و گفت کردند رسول صلوات الله علیه که هر روز که استنات با وی می کردی گفتند
 و هر که استنات است از تو و با شنید تا آنکه که استنات کند بعضی آنکه جماعتی از حواریان
 بنامند و بطوع اسلام آورند و گفتند یا رسول الله تو بهتر و کیم ترین حجازی
 زمان و فرزندان و اهلای حجاز و در حجاز و از اسلام می بری یا بنامند رسول صلوات
 فرمود که این گفت است و لیکن از تو پس است حجاز زمان و فرزندان و خواهی که با
 دهم یا حال کنند یا رسول الله امر حبیب خرمی که بنمایان و فرزندان و فرزندان
 یا ماد دهند رسول صلوات الله علیه فرمود که هر چه حصه من و نصیب من و نصیب من
 من و نصیب من یا بنایان داد و گفت که مرا فرست کند که با تو است
 کنیم و هر چه در میان بود از زمان و فرزندان یا بنایان همه از زمان رسول صلوات
 فرمود که این قرص است بر من تا حجازی دیگر غنیمت افتد و عورتان و دهم و هر که غنیمت
 از هر زنی حجازی شرفیه بنامیده گفتند یا رسول الله ما را زنی ندیم و فدای خودیم
 هر که کرد و ندیم که صفوان بن امیه که او را خود از او را بداشت بعلت
 با ایشان از او را می خواستند که چون رسول صلوات الله علیه غنیمت حجازی می بردید
 دراز بالای کند و کن و نا کرده بر روی و بستان و او را می بخود گفت بدید که این
 غنایم چه کردی گفت چه کردی مرا گفت عدلی کردی رسول را ختم الله و کوفه نیت
 چون عدلی نزد یکمین بنام شدند و یک که باشد میانان کنند یا رسول الله و استور
 تا اگر که من زنجیر فرمود دعوت فانه بکون له اتباع عیون من و لیس کا یروق
 السلام من الله علیه بنامیده علی بن ابی طالب علیه السلام گفتند یا رسول الله که دریا
 اتباعی باشد که از دین بیرون شویم چنانکه بر داشتند و خدای تعالی یا بنامیده است
 و شنیده قرین کسی که که او را از همه خلقان دوست بردارد و حجازی بود که رسول
 حجازی را که بدستایر لکوسین گشت شد در نهروان و حجازی حجازی را که گشت

که با او بود

که یاد کنید و زحمتی را که شما از روز بسیار بودید که گفتی که شما را بود شما را
 و خوشی و ادب و بیان می زدید و که بغیر همه که گفتی و از آنکه بسیار
 شما را مع سوری کرد و آن لشکر که آن لشکر را غلبه کرد و در غیر از این
 فراخی که ویران بود شما تنگ گشته بود از غلبه ایشان پس آنکه بر گشتید
 و پست جبارید و بفرستیدید بر خدای تعالی که کند و اما بر رسول خود و بر
 فرودستایان که همه بر فرستید رسول را تا آنها را کردید رسول یا بنامیده است
 خدای تعالی که از آن حجازی فرست تا بنایان خود شعار خدایت رسول حجازی شد و فرمود
 لشکر که شما ایشان را ندیدید حجازی گفت این فرستگان مونس از جمیع و تنویر
 دلید که در نزد کارزار کردند از امروز و خدای تعالی غلبه کرد آنکه با که
 که فرستند و فرستاد و اسوسید و احوال دلال و عجز باشد و یا در اوقات کافران
 که جز رسول را با که و ندید و بگریختند آنکه تو به کردند و باز آمدند و بگریختند
 رحمت گشای بود که تو به از او واجب بود و همچنین از کافران تو به قبول
 جز آنکه فرماز ایند و اما از این جنان که بعیق از قبیل هوا از بعد از
 یا از اندک و کفر و اسلام آوردند و خدای تعالی امر زد و میرا بنامیده است
 رحمت کند یا ایها الذین آمنوا آمنا

الخ فكمون فكمون ولا تقربوا المحمد الخ فكمون فكمون فكمون فكمون

عیلة قوف یغیرکم الله من فضل ان شاء الله ان الله عظیم حکیم

حق حاکم و تقا مونس از خطاب کرد و اعلام فرمود که ای مونس و ای کوفه نیت
 بدید که اما که می گانند خدای می گرداند شما را عجز و پدید آمدن عیون
 و مضا که گفتند شخص بعضی قدر ساین جاسر گفت ما المشرکون الا شیعی حجازی

با دیر اگر قبول کنند و بگویند اگر قبول کنند جزایه برایشان عرضه کنند
و شرایط دست اگر قبول کنند جزایه برایشان عرضه کنند و اگر قبول
نکنند با ایشان کار نراند کنند تا آنکه بایز آنکه یا جزیه قبول کنند ابو علی گفت
عزیز است که باید که دست خود دهند و بایز آنکه بایز آنکه بایز آنکه بایز آنکه
صغائر را بید کرده و گفته اند که من بی غنی بقدره هند بیدند و گفته اند
که بدقت دیدمشات یعنی جزیه بدندان غنی که تا ایشان کرده باشد قبول
نکند که ایشان جزیه گیرند و در میان و بکبرند و مایه را حکم بایز کفار
نکند و باو عید است و بی ایشان عاقبتی با این موافق است و چون حد کتاب
باشد شافعی را در روایات و ابو حنیفه را است که ایشان حد کتاب بکشند و بایز
علی روایت کرده اند که او گفت که ایشان را سهری گساید بود و بایز
و کتاب بایز بکشند و جزیه را در حد کتاب بکشند که اما بایز بکشند و در حد کتاب
می ستانند بایز ایشان بکشند و بایز بکشند و شافعی گفت که در حد کتاب بکشند
اگر در حد کتاب بود و اگر تو آنکه بکشند و بایز بکشند و اما اگر که مالی باشد و کسی بود
بروی جزیه نباشد و بایز بکشند که هیچ ذی بارها کنند که در حد کتاب بکشند
نه برای مکه و اگر که بکشند جزیه از حد کتاب بکشند با معصیت اطاعت
باید که بران مستحق ثواب باشند و اگر معصیت است باید که خدای تعالی معصیت فرماید
جواب این است که مستحق ثواب ایشان اطاعت و اما دادن ایشان اطاعت
و نه معصیت بر سبیل ندیده و دفع ثواب از نفس خود و بایز شافعی جزیه را
و جزایه او وصف نکنند بایز که اطاعت با معصیت و قال الیهود

عَنْ أَبِي اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ أَفَرَأَيْتُمْ
يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَالُوا كَلِمَةُ اللَّهِ تَأْتِي بَعْدَ كَلِمَةٍ

موسیقی

حق سبحانه و تعالی میفرماید و در میان ایشان گفتند و در میان ایشان گفتند
کتاب و باطل و در میان ایشان گفتند که بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
و در میان ایشان گفتند که هیچ بی سهری بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
که خدای تعالی این بگوید و در حد کتاب بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
که با قول خدای تعالی که بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
رسول را مکه بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
که او اند که او گفت و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
که او بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
یاد داشتند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
از میان ایشان گرفت و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
بفت بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
کشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
دعای او اجابت کرد و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
داد و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
تا آنکه که خدای تعالی بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
تا آنکه که در بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
تخصیص بر این است که او بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
که بسیار بود که جز عاقبت بری اسرائیل سلاطین و بایز بکشند و بایز بکشند
و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
عزیز نیز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
الار و عید و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند
رها کردی و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند و بایز بکشند

جناب بود که ان کور شوهر و بت گفت ای زن فوجان را می که موری دست شوهر بود
روزی بقر خدایت ترا شوهر من را و جمله خدیج از کف دست می که دو نفر ^{بشر من}
بت خدایت و می کشید و در می ها کشید می که علی حمله علیا از ان وقت
و بی اسرا بیاری علم رها کند و بر کشت رات کشتی و یکس تو کشتی گفت تا
ایام من از انرا از تو هم پاکه از ناز که تو چشمه کبیده بخوار ملک و در
رکنا را چشمه بخوار من از من آن آله الب چشمه بخوار از انجا و صوکن و دور
ناز یک ناز که خدا و بت ترا جبری خواهد داد و عنبر را نازجا که رفت
و با غار کا خود رفت و در و ز چشمه ایلد جلد کا از پید اید و در حق بر کنار او
بیداد و از ان می و از ان بخور و جوی نسا کرد می را دید که می از ان
داور اکنت دهن پا نکتن بود هن کرد جبری برد هن و نهاد کنت فرود
فرود برد انکه او را کنت از انجا در چشمه می رو تا بقور خود می و انجان در ان
بر رفت جناب انکه بر رفت عیش در و زادت و شد تا انکه که در و در
جمله توبه یا پیش کن بود قور اکنت بر وید قلی چند با وید بر رفت و شد
نیم بیا و رند بهر کشتی قلی مست و توبه نوشتن گرفت جمله قلیها تا توبه جمله
شوشت ایشان چون ان دیدند بر رفتند و ان سخنها توبه که در کوهها میانه کرده
بودند بیا و رند و معارضه کردند با انکه او نوشت بوده که حرف نداشت خود
گفتند بای آنست که بی بر خدایت شما الله عز ذلک و اما سب انکه عیسی را پیش می
ان بود که ترسان از ترسان که عیسی را با سازند و هشدار و یکسال و از ان صلح و سدا و بود
نازی می که در و روزی داشتند و عبادت می کردند تا انکه که میان ایشان و خود
کار نماند و در ان میان مردی بود شجاع نام او بولس پسند و بسیاری را از ترسان
نکست انکه خود را از کنت من می ترس باید که ترسانان بخود نداشتند و ما بر اهل
و اگر جبر باشد ایشان بر اهل و اگر خیر باشد ایشان بهشت شوند و ما بدو نکت
می کشی یا انکه ایشان نیز بدو نکت شوند انکه بیا و سجدهات امراد معاف
اسی و تغییر بود در میان و انکه اسدا و دست کرد و جامه جا کرد و گفت ای و را

ی و ایند کفتندی گفت من او بولم که چندگاه با شما کار میزد و اکنون پیش منید
و توبه کرد مرا از ان سامان بد کردند که توبه توبه قبول نخواهد بود تا انکه که ترسان می
که جناب با شما کار میزد که انور ایشان شدند و توبه کرد مرا از ان سامان بد کردند
که توبه توبه قبول نخواهد بود تا انکه که ترسان می که ترسان می که ترسان می
کرد و شما انکا کرد و ما با جبر ایشان بد از کار انکا و انجا رفت و یکسال تمام
کینه نوشتند و بخیل با من رفت و انکه بخیل خواندن کردند و ترسانان کنت
حالا از ان سامان بد کردند که خدای توبه توبه نوشتند و توبه نوشتند و ترسانان
انرا باور داشتند و از انجا به پست اندر شد و در می را بر ان خلیفه کرد تا سلاطین
و نور انعم کرد که خدای رحیمی و رحیم به شخص بودند با خدای بخند ایشان
و انجا که ترسانان می که ترسانان از انجا بر و رفتند تا انکه که ترسانان
نعمت کرد و کف عیسی انی بود و جسم نبوده و کف بر خدای بود
و مردی دیگر را پیش گرفت نام او یعقوب بن معالیه او را بیا نوشت انکه
مردی دیگر را بخواند نام او ملک و او را کف که عیسی خدای بود در می و از ان
انکه که ترسان را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و کف از بر من
این فرد با من از تو عین کشید که من شما را امو ختم و بدایت که عیسی با در و انچه
ما کف از ان بوداقتی که در من خدا خوشی را بخوانم که خود در و روزی
بند می آمد و خوشی را انکت و این سدر مرد از ترسانان را دعوت می کرد
هر یکی را اگر می متابعت می کردند و بیان ایشان خلافتها افتاد حق خوانند و
این جمله ایشان حکایت کرد و گفتند هجوه ان که غیر بر خدایت و ترسانان
گفتند که مسیح بر خدایت انجا انان کشیدند که انان است که در عیسی
یعنی سر زبان خودی کشیدند و انرا حقیقی و اصلی نیت باشد انست که هجوه
گفتند که غیر بر خدایت و انجا این هر دو قور کشیدند انان است که
فرستگار کشیدند دختران خدای اند با انچه هجوه ان و ترسانان عهد بر و کشید
که غیر مسیح سران خدا اند مانند انست که هجوه ان مقدس کشیدند که غیر بر

که خدا تعالی ایشان را بر کفر تارک کند لغت و عدا سگناه و ایشان را بکشد
و هلاک کند تا در آخر ایشان را بر عهد ایت و دلالت و حج چگونه از حق
بری کند استخوان را و استخوانه شان دوری کنند و میرانند
اتَّخَذُوا الْحَبَارَئِثَ دِينًا مُشْرِكِينَ رَبَّائِهِمْ دُونَ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ
بَنِي مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُخَالِفُ
عَمَّا يُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَكَوْكَبُهُ الْكَافِرُونَ
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ^{بیت} حق سبحانه و تعالی در این آیت
و منقصت جهودان و ترسانان می کند و می گوید که جهودان و ترسانان از سر
سجده و نادانی رفته اند عالمان و راهبران خود را حلال کرده اند
ایشان می گویند که حلال است بپول ایشان حرام است یعنی بپول ایشان حرام
حلال می دانند و آن حرام است یعنی بپول ایشان حرام حلال می دانند و حلال حرام
می دانند علی بن حاتم گفت ستر ساروده من و یک سولامه و صبی از زور
کرد او شتم مرا کت ای عیبت بنام کرده و در من توان از کردن بر او در
و بنده احم که سولامه و صبی است سوار بر او است خواندن گرفت تا این آیت رسید
که اتَّخَذُوا الْحَبَارَئِثَ دِينًا مُشْرِكِينَ رَبَّائِهِمْ دُونَ اللَّهِ وَنَعَمْ كُنْتُمْ كَمَا تَبْشُرُونَ
پس بنجم گفت نه بپول ایشان حرام حلال می دانند و حلال حرام می دانند

نه شما ایشان را از آنچه می فرمایند طاعت و ادب و کفر می گویید بر این عبادان ایشان
و نیز هیچ چیز را با خودی گرفته اند یعنی ترسانان را از آنچه می گویند الله است
و این جهودان و ترسانان را فرمودند الا که ایشان خدا بود که کیمت آن
خدا می گمزدای پرستش نیست الا او پاکست و حق از آنچه او را می گویند و شکر او
افزاید گفت که ایشان اعتدای می کنند می خواهند تا نور خدا بر ایشان
و لا حق را تارک کرد اند و درین خدا را باطل کرد اند بر صفت های خود
بگفتند ای اهل خرد این عبادت را در عهد آن و ترسانان است که می خواهند
که ایت در صفت است با حجاب و همان هستند و نور خدا را که توحید است
و اصل دین ایشانند با قول باطل خود و حاکم گفت غشای کرد سولی کنند
بعضی از اهل علم گفتند که ایشان در قنای محال که کلامت باطل خود را باطل خود
حقای باطل کنند تا کسی باشد آنکه خواهد که نور افتاب بیاید و حق نشان بخشد
کلمات با حجاب بیاید و در ششای عقی می بیند اند که این در حق ضعیف و غیبار
ایشان باطل خواهند شد حجاب غشای ضعیف که بسیار و غشای شکر شود
گفت نور خدای ابد است جل بر حق و حق قرآن است یعنی کفر و حجاب
در عباد و این همه را بر ایشان می خواهند که این نور را نشانند و خدای تعالی
اگر در وضع کرد الا آنکه نور خود را تمام کرد و این خواهد که عباد
خود را کج و کاورانند و می خواهند که درین حجاب ظاهر شود که ایت است
آن حجابی که برستاد بپوش خود را صلی الله علیه و سلم یا قرآن که هدایت و ایمان
و حج و بیانات خود در حق که مسلمانیست تا ظاهر کنند و عبادت و کفر
از آن بگذرد و اینها و اگر چه در آن کلام باشد که این عباد گفت که حق
که تا بعد از این حجاب شرعی اسلام مطلع کرد اند حجاب هیچ چیز بر روی تو نیست
تا ندانند و حق که کفر و حق را در حق و حق را در حق و حق را در حق
و این نزد هر چه می بیند که در حق و حق می بیند که در حق و حق می بیند
هیچ چیز بدید با من است و قیامت باشد تا آنکه که این عباد را در حق و حق می بیند

عليها في نار جهنم فتكسى بها جباههم وجنوبهم وقاموسهم

هَذَا مَا كَرَّمْتُمْ لَا تُفِيكُ قُدُّوْا مَا كُنْتُمْ تَصْرُوْنَ

2000

چون این دعا را برایشان میخوانند تا گویند که ای آنست که تمام کج نهادی ای سرور خدایا
و خدای احد که بدو را از احد نهاده علی هذا عبد الله عیسیٰ روایت کرده که چون این
اصناف را بخواند گفت چنانکه توان کرد که یکی از این بزرگترین و ضعیف
چنین کند که این را از مرغی باشد که پیش رسول صلوات الله علیه او گفتند
بار رسول الله این آیت را بخواند و رسول صلوات الله علیه گفت شما فرمودید
که خدای تعالی زکون بر ما واجب کرده ۱۷۱ زیرا که تا اینها را با یکدیگر بخواند
زکوة داد او باشد باقی این است و عوارث دفع گردد و دماهای شامک
باشد تا آنکه گفت که چندیم تا باید بهترین کجی که مرد از این خود نه گفتندی
بار رسول الله گفت نونی صلحه که در وی گردد شود و چون کادین فراید
طامع را در ویل و چون غایب شود خوف العیا او کند زینب و گفت
برین بگویم ای ابو نعیم ای را در اینجا آورا گفتیم یا ابوذر این بزرگترین
گفت بشمار بود مرا با عاویه گفت و گو فرماد در این آیت او گفت در حق او کتاب
بر گفتیم در حق نیست و امثال تو و را بخا با سید ادریس نام یقین نوشتی
بشکایت من مردم روی در میان و چرا اهل بیت بدین استی که اینان هرگز
مرا ندیدند پس کتابت پس عثمان رفعت گفت مردان این شهر را با این حور
ترا اینجا باید رفعت و دیده را باها کردن من دیده را باها کرده اینجا آمدیم
او بفرمان پیغمبر عیسیٰ که بدین حق ما را از کتابت که خداوند حق بیوز قیامت
حاضر و در این سویم و بهیچ کتاب از او ای می کنند در روزی که خداوند آفرین را
باشد با ای می ناما حور خدای تعالی که او را بدین کتابت و حجابان خود کرده
نیکو در آن حدیث که از اهل بیت باشد بهشت فرستد و اگر از این فرستد بهشت
کال مرد صاحب تراند و گمان ندارد باشد خدای تعالی فرماید تا او را در این حدیث
مرد و حیات و از شران بر سرورد و دنیا که احسان کند و او بیستان بازاید تا آنکه که
خدای تعالی فصل کند میان اهل بیت و آنست که صاحب گوشت بود او را پای و سر
و کعبه برسد تا آنکه که خدای تعالی کند میان حلقان در روزی که خداوند

و گویند که عدد ماهها نیز یکصدای دو دارد. و اینست و چرا و ماههای آنرا است
و صفر و ربع و ربع الاول و ربع الاخر و جدای الاول و جدای الاخر و شعبان
و رمضان و شوال و ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و برای آن محرم خوانند که محرم
حرام باشد و نیز ماه فاطمه و صفر را نیز آن صفر گفتند که که در زمان
بودی از مردان و گفتند از بهانه که درین ماه است تا درین و برای آنکه که نوی
اینا نهاده شد ابو عبد گفت برای که در ماه مشکاف ایسان از شیر خاوی شد و این در
ربع برای آن خوانند که درین ماه بیانات ریز بسیار شدی و برای آنکه از شیخیانی که کم
ای اقا مولانا مسکتهای خود میقیم شدیدی و در ماه دیگر از اجزای برای آن خوانند
که این در و پسر دی و رجب را برای عقیقه رجب خوانند و برای که درین ماه قطع قبال
کردند و ترجیه عظیم باشد و رجب دست پیدا بود و در حیرت که از حیل
صلی الله علیه و آله می رسیدند که رجب جدا باشد گفت رجب نام حوی است درین

۱۰۰

بخار شد که بود ماهها و چرا برای جای خود افتاد و نشی باطل شد این عیاش و صفا که
 کند و لکنی که نمی کند و کمالی که نه بود و از بر اینان او بماند حسادت
 عوف و لکنان هر سال که موسم برادی بر خیزد نشی و نشی که اعیان و اجساد
 کلامه لما اول تا مرنا الحیر و احنا صفا و احنا المحر و صفا و احنا الحیر و صفا
 حرمان کردیم و حیران باقی شیم چون کفنی با حرام کردیم حیران شرکان شناها اگر
 نه ما هرگز و ندیدی و احنا ازین بزمها بگذرد ندیدی و نه غایبا ببار کردی تا حیر
 بگذشتی و اگر گفتی این ماهها یعنی حیران احلال کردیم شناها بر سرین کزندی
 و سدا حیران بدست گرفتندی حق سبحانه و تعالی فرمود که ای کسی که این کاران کردندی
 زیادتیا که کفر ایشان برای که کافران کفر و ندوان ایشان خود کافران و ندوان که
 کردند کفر را شدند انسانی که کافران بودند و دیگران اگر که ندوان ایشان احلال
 و سانی حرام را حرام حرام کرد یعنی حیران حلالی کنند امرعات و عدا ماهها حرام
 کرد و باشند و اگر چه در تعیین تغییر تبدیلی کنند و این اعمال بدانان بر علیه الله
 می بیند اند که بیکدیگر کنند و ان خود نیست ایشان با هم را به است از سران و
 ناخانی می بیند اند که بیکدیگر و خدای تعالی هدایت بکنند و را تا بیکدیگر قرار
 اذا قبل لكم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكُفْرُ قَدْ دَنَا فِي بِبِلَالِ اللَّهِ إِنَّا فَتَنَّا إِلَى الْأَرْضِ
 أَرْضِيْتُمْ بِالْحَقِّ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْأَرْضِ فَلْيَتَأَمَّلُوا الْحَيَاتِ الَّذِينَ فِي الْأَرْضِ
 إِلَّا لَيْلٌ إِلَّا تَعْدُوا وَابْعِدُوا بَيْنَكُمْ عَذَابًا إِلَهُكُمْ وَيَتَّبِعُوا عَمَلَكُمْ
 وَلَا تَصْرُوهَا نَبَاً وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مونس را و نوح کرد برشتا فی و نکاسی که نمودند از حاد چون رسول محمد
 تولد

خواستن

خوانند فتن و از حیطه یقین بکشتند و در مردم رنجور بودند و روز کادی سنگ بود
 فطی بودند و وقت دخل زدند و در سبوحا بر آید مردم را دل غمناک و طوطیها داشتند
 و بغیر ای نبود که در نمازین سبب تقاعدی و نکاسی کردند و رسولان اندکیم که بودی
 بجایی حواسی شدند از آنها کردی الا بکاید و نبود بکشدی تا در نا اگاهان نشوید
 و احوالا و ندانند تا ناگاهان بر دشن بر روی بکشدی غرای نبود که رسول خدا
 انرا صبح کرد تا مردم ساز تمام بکنند حیران دور بودند و دشمن بسیار حیران
 انرا سبب تمام و در رند خدای تعالی از این فرستاد و گفت ای انسانی که
 ایمان آورده این شمارا چه بود و چه کار افتاد که حوز شمارا گویند که رند
 در راه خدای تعالی بکار کردن شمارا می نماید و گاهی می کنند و اختیار و یقین
 و سازان نمی کنند برای که و قشیر و دخل استای شما بچین و یار و زنگار
 ان از آخرت ناضی شد این و ساری دنیا و متاع دنیا اندک است که در احوال شد
 که بسیار بگذارد و اندک بگذرد و جزو بران بگذرد و اندک بگذرد و یقین
 بر روی صفری باشد و بعد که با نیا نند و گفت اگر بود شما شمارا
 عدلی بخش کند بعد از آنکه مدلی شمارا بقوی دیگر بشمارا هیچ صفری نتوانید
 بقوی بخلا یا خدایا و خدای بر همه چیزی قادر است بفرمان شما و بر استبداد است
 و خدای خودی ما
 لَا تَخْشَوْا فَعْدُوهُمْ فَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنِّي أَتَيْنَاهُم بِالْبَأْسِ إِذْ هُمْ فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ
 لَا تَحْذَرْنَا إِنَّا لَنَلْقَاهُ مَقَرًّا فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَنذَرَهُ
 بَحْثُهُ كَمْ تَرَوْهُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ الذِّكْرَ كَقُرْآنِ الْفُلْجِ
 وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى الْكَتَبَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

درین معنی از خواستند که بخدای قیامت ابراز نمایند و دلایلی که در آنجا باشد
و ایشان را بر آنکه عیان شود باشند و متحیرانه که صفه صفت نه ایمان یقین بکلان
در پیش نه دنیا و نه دین مدتی است بر دلایلی که در آنجا بود و اگر ای مولا
آنکه حق تعالی گفت که این منافقان اگر خواستندی که برون آیند و بفرم
برون آمدن بودند هر ایسته ساز از خودی و عدالتان بسا خستندی برین
ایشان ساز از یک و دلدلیل می کنند که خواستند که برون آیند و بر غیران بنشینند
و گفتن کار در دانت خدای که از جای خود برخیزد و از مقام خود بپایند از بهر آنکه
اگر آمدندی از ایشان خلط و فساد و تضییع الهای شرفیه جبری دیگر است
نشتری بر این سبب بود که ایشان را تثبیت کرد و در جای داشت تا این شریفینند
و این فتنه بنده از دنیا را بکشند که بشینند با فتنه کار ساز باشند
صلی الله علیه و سلم ایشان را گفته باشد بوجه تعدید و شاید که ایشان را
منافقان گفته باشند که مرید و شما را بجای دین باجمیع خود در خانان
خود بنشینند با این که در عینه نشسته اند از زمان دگرگاه و چاربان محمد بن
گفت اما آنکه دستوری خواستند رؤسا و اشراف منافقان و دشمنان چون عیال و
ورقا و غیره را با خود انداخته اند و فساد غیبتان از کف و گفت و گفت
باشد که ایشان را بخواهند با تاجیه اگر بیاوند خیر و فساد بفرایند و در میان شما
شاید بکنند و روز قیامت و سخن جبری و فتنه چنان تا فتنه و فساد که
خواهند در میان شما خواهند در میان شما اندازند و در میان شما جاسوسان و خبر
بران ایشان که احوال و کادهای شما معلوم میکنند و این از آن جنوری دهند
و اگر چند در میان شما اند اما در امر و فرمان سازند و خدای تعالی دانستند ظالم است
و بدانند که هر کسی جدا کند و دارد از فساد و شر و فتنه راوی خبر گوید که چون
صلوات بر علیه شکوه بنشیند و در ایام بزرگ عبدالله ابی نکر که خود را خلیفان
نبی حاکم که فرمود از خیمه الوداع است بزد و لشکر او کم از لشکر رسول بود چون
صلوات بر علیه از آن فتنه و بیشتر شد ایشان برخاستند و بار رسول رفتند

در این معنی

رسول صلوات الله علیه و لشکر خدای تعالی از آن فتنه که تقدیر الهی است
من قبل و قبلوا لك الامور ای محمد عیسه که از این منافقان این بود است
که ایشان فتنه جسته اند پیش ازین و فساد آنجست انبیا میان شما و خواستند
تا شما را از دین خدای و از جهاد بر کوه اند و باز دارند با انواع فتنه و
و جدید جنانکه دور از خدا و الله ای کرد و قصد کرده اند تا کما
فرمان کرده اند و از بر و بر بکنند و بعد جبری گفت که از منافقان و
در غر و تنو که بر عینه بنشیند و ایستادند تا ناکای رسول خدا را بکنند
و ایشان را در میان شما و حیلها می کردند تا آنکه که خواستند نصرت خدا
و ظفر و کار و دین خدای بپا شد و آشکارا کردید و اسلام را قوت بپایند
و این منافقان را بودند آنرا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَصِيحُوا حَتَّى تُنْفِرُوا فِيهِمْ فَجُودٌ
يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ رَبِّنَا وَقَالُوا وَهْمٌ فَرِحُونَ قُلْ
لَنْ يَصِيحُوا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَوْنَ تَصَوُّوتَ بَنِي إِسْرَءِيلَ إِذْ أَخَذُوا مِنْ نَبِيِّنَ
نَبِيًّا فَقَالُوا إِنَّهُمْ يَقُولُونَ كُفٌّ عَنِ اللَّهِ وَبَدَّابِ مِنْ عَيْنِهِمْ أَوْ بَائِيْنَا
فَتَرَى لَقَمُوا إِلَيْنَا مَوْكِنَهُمْ تَصَوُّوتَ بَنِي إِسْرَءِيلَ
و او از روی منافقان بگوید که چون رسول خدا را عیبه بدین
خواستن و او را بگفت یا ایاه و هیل لك فی بلادك فاما مفرق قد فرغتم

بپایند

و صفتا و قد تراه باجی لا صفر معنی و میان کارزار کوفیها تا بخا سرشته
 اوری و در میان باجی لا صفر بر آری از حق سبک که جسته بر و مر غالب شدند و ایشان
 برده و آورده اند و فرمودانی که حاصل شد نیک ایشان بر واد جسته و باجی دوم
 بودند بقی که ایشان بر واد فاسد چون دسول و بر این سخن گفت او جواب داد
 بر واد فاسد قور شد اند که من میان موع باشم و می ترسم که مباد که ایشان
 روم با بنم ایشان بشکیم مرا بقتند بد میفکن و آنچه چند بخت
 است که خای عالی باز گفت از تو و گفت ایشان شخصی است که می گوید
 مرا ستوری باشد تا بنام بروم که اگر سیام در رفتند زانی و در فقم و ستان
 و مادر رفتند سیندا و در برین بسو فکن که گفت جان ای مهد که این خود
 در رفتند افتاد اند و در کفر اند انداوی ترسد که در هیچ نظر در میان
 خود و خود در برای کفر غرق شد است آنرا فتنه می شناسد و کفر فتنه می
 شناسد و در و زح خود محیط است و در کفران اندر انداخت جوانان است
 رسولی الله علیه و سلم بنو محمد را گفت پس بدید که باجی سید بن مالک است
 گفت چندین قبل است الا است که او بنیاد و بعد از رسول صلوات الله
 علی و آله و او می بیند که او در دست که در آن ترست از بخیلی بر سید حکم
 الا بقی الجعد بشرین البرین معروف و حسان ثابت دین معنی گفت است
 و قال رسول الله و القول لاحق من قال منا من جحدون فقلنا له جحدین فیقول
 بخله فیما و ان کان یحسد فقال ای العاد الا و ان ریمیم یحاجد و عادی یحسد
 و سود بشرین البری مجود و حلیه فی الشغل یجود و اما نه الوضو انیت
 و قال خذوا منه عاید عدا انکه حق تعالی و صفا فعال منافقان در حق مومنان
 و گفت که حق و حشری و حشری و غنمی تیور سد عکین و اندو حکمین کرد
 و ایشان را عکمین کرد اند و اگر مصیبتی و قتی و هرقی تیور سد ایشان کوین
 ما بیکو کردیم و جز و احتیاط بجای آوردیم که اینجا حاضر نیایم و خانه خود بستم
 و کار خود را کفر فقم و آنچه ما را می بایست کردن بکردیم از حشر و احتیاط

دارا امانت

و از آن مقام که این گویند بر کردند و شادان و خرم باشند بگوی ای محمد این است
 که ما نرسد الا بجهنم خدای تعالی را نوشته است و ما را با آن حاضر کرد این است از حضرت
 و ظفر بر خشان یا شهادت در حیات جنان حسن بصری گفت که مراد است که کار
 معصیت بکند را بخل است با پدری حکیم که کار بتدیر و حجت است آنچه خود
 دون از بیکه بد روح محض بود تا ابد را باشد و شکر از او بظفر باشد این
 هو مولی است او است که خدای است و دیگر گاه ما بتدکان و ما بتدکان اویم و شیعی که
 ما رسد از دست و مضرری که از ما دفع بشود لطیف و عنایت و حرمت است و توکل
 کل بروی کرد ایم و مومنان باید که روحی از خود بکشند و حضرت و محبت
 آنکه گفت که ای محمد هله تر بنویس بنا هیچ یگرید و چشمی دادید با و تو قوی گشتی
 الا یکی از دو یکویی که ما رسد با قهر و غنیمت یا قتل و شهادت سری آنکه حال گاه
 کنند این دو پیر زشت یا دست او را باشد یا برو بود اگر دست را باشد این
 یک جنسی است که ظفر باشد و غنیمت اگر دست را باشد و اکتفا شویم این
 حق و یکست که ما در پیش درجه شهادت خواهد بود و ما نیز مستقیم که بجای
 یکا از دو یکی اما عدلی از خدای در قیامت اگر از شیخ بخیرید و باندست است
 و گفته اند که مراد عذابان انواع عذاب است که بابت سلف سیدان زحمات
 و جزان و اگر آنچه در دل دارند از نفاق آشکارا کنند خواهی جلای کرد و بدست
 کشته شوند کنوز شایم دادید آنرا که شیطان و ممد و ادما را از عروق باطل
 و و من اسلم بر مرک رسول علی الله علیه و سلم که ما نیز بر استقامت و عهدی
 در اطاعت دین او و حضرت رسول علی الله علیه و سلم قُلْ اتَّقُوا

خوفا و کدما لن یخبل منکم ما یکنم کدما خوفا فایتم

فما سمعتم ان یخبل منکم یخف انفسهم الا انهم کفروا بالله

وَرَسُولُهُ وَلَا يَأْتُوا الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَائِي وَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ

كَارَهُونَ وَلَا يَخْشَوْنَ أَوْلِيَهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُعَذِّبَ بِمَا فِي الصُّلُوبِ النَّبِيَّ وَرَأْسَهُ أَتَشْتَكُونَ كَافِرُونَ

حق تعالی می گوید ای محمد تا مال خود را نفقه کنی بطبع و رعیت یا بکس
از نفقه شما هرگز از شما قبول نخواهند بود و برای آنکه شما قورفا بشاید
و این امر یعنی حضرت عیسی علیه السلام نفقه می کشید از شما قبول نخواهند کرد
برای آنکه شما کافرید و اعمال خیر و صدقات از کافران بجز قبول نمیکنند که علی بن ابی
و اعتقاد درست قبول خود آنکه بان این عمل کرد و گفت که هیچ منع نداشت
از قبول صدقات ایشان الا آنکه ایشان کافران باشند و بخدای و رسول نگویند
و کسی که خدای و رسول کافر باشد صدقه وی قبول نباشد آنکه از ایشان
خبر داد و گفت که ایشان کافرانند الا از سرکسان و کاهن و از علمای
نفاق و در جری که مردی بنزد یک سواد و گفت یا رسول الله چون تان
کنم ما تو را هم رسول علی الله علیه و سلم گفت یا هذا اگر شما با منی تا زکی است
ای گفت برو که تو را حق نبی کی زنی قرار دهیم که نازی کرد گفتند ای
از جنت که بوی تو این برخلاف طریق است گفت عادت لبک و را اینه
و حاجت لا هلا و لولده و بعد از آن معافی ایشان است که ایضا نفقه ایشان
بکراهت کنند و بطبع و رعیت نکنند آنکه گفت ای محمد تا بجز بیاورد
و فرزندان ایشان که آن نم برای کرامت ایشان است که خدای تعالی می خواهد
تا این ملائیکه و فرزندان ایشان ایشان را عذیبند و بیا آنکه ملائیکه
در خفا دارد و فرزندان ایشان را در معرض بی و باقی و صیای که فرستاده اند
ایشان رسالت مکیه ایشان و بیا بیا در جواب خبر می کنند این جمله است از خدا

کنند و فرزندان

کند و فرزندان چون با سبانه لاله و انتفاع از خبر مراد شدت شد و هیچ
برایشان بود و نفقه بکرامت باشد و در دست ایشان جز حسرت و اندام خبری
و بکشد بیا شد و گفته اند که درایت تنبیه و تأخیر هست و معنی خبر است
و معنی خبر است که بجز بیا شد تراهای کافران و فرزندان ایشان در دنیا که خدای
می خواهد که ایشان را عذاب بکشد این اندر عزت و زهره و نفقه و نا هلاک
نفسای ایشان و ایشان کافران باشند بخی که ایشان رسیده و ایشان پیرشد
و از کار آخرت و نظر اندازان مشغول باشند و بحال خود را باند

إِنَّهُمْ كَرِهُوا وَمَا هُمْ بِمُسْلِمِينَ وَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ بَصَرِ قَوْمٍ لَوْ

يَجِدُونَ كَيْفًا أَوْ مَعَادَاتٍ أَوْ سَدَّ حَالَ لَوْ لَوَّ إِلَيْهِ وَمَنْ يَخْلُفُ

آنکه شوق بکشد لبای و جرات و دلیری ایشان بر خدای تا حدیث که سواد
بخدای می گویند که از حایم و بر دین تا می شوق بکشد لبای و جرات
و گفت که این دروغ می گویند ایشان از شما نیستند و جردین شما نیستند
و بعضی ایشان فواید که از شما می رسند این را برای جوق می گویند و اگر این
لطیف با بیدار بیا که می بیند یا غاری و شکافی می گوید که اندران حای گریزند
یا حای که اندران جاشو و دوستی که ایشان حمایت کنند ایشان از شما بر
گشتند و روی بیا نهادی و کشیده و شبانجه که اسبی سرگشته و بیج

و شَهَدْتُمْ بِالْحَقِّ فِي الْقَدَاتِ فَإِنْ أَعْطُوا شَيْئًا مِنَ الْحَرْبَةِ رَضُوا

وَأِنْ لَمْ يَعْطُوا شَيْئًا إِذَا هُمْ يَخْطُبُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا

و

که ایشان در حق باشند الا آنست که موقوف باشند بر جاه و وجود اما بعد
 اهل شیعہ و مذهب سافرات که انبیا برده و قسم انده نمانند و شرکات
 شرکان ساقط اند و اما مسلمانان که در میان بر جات و سهمی یک از زکات در
 کردن بندگان صرف میکنند بهترین فقها گفته اند که مسکاتینند
 که خویش را و بعد از خود باشند و از برای خود چیزی داده باشند سهمی از زکات
 بیش از حد اند اگر خویش را از بندگان داد کنند و از مذهب سافرات
 و مذهب اهل شیعہ آنست که امام را یا رئیس امر را که صاحب مال باشد در حق مال
 تصرف باشد و غیرت اگر خواهند در وجه مسکاتین صرف کنند و اگر حرام
 بیکان مسلمان و نازکن زکات در حقش در هیچ باشد باز خود را داد کنند و سهمی
 در وجه و اما از مذهب شیعه آنست که ایشان آن مال در مصیبت صرف نکرده باشند و
 با قرینه ای که گفتند غار را نباشد که در دستند باشد و صرف کرده در مصیبت
 اما از بیت المال و اموال داد کنند و قسم دیگر جهاد است که آنرا فی سبیل اللہ میکنند
 چون احباب بدین و غنای و در اطمینان اگر در پیش باشند اگر خراج و اگر در پیش
 و این مذهب سافرات و اهل شیعہ است که نیز یک اهل شیعہ در پیش معتبر نیست در حق
 و مذهب اهل حقیقه است که اگر توانگر باشد و توان داد و دیگران نیز مستحق
 زکوة این سبیل است یعنی ما فرو نکرده محاسبه مایه این سبیل
 که ما آوردند باشند او چیزی نماند که با وطن خود رود و اگر چه در شهر خود خزان
 باشد و نیز یک اهل حقیقه است که از صنف حاجیانند که راه ایشان را نباشد تا فی
 سبیل کسافانند که بفرط غایت خواهند رفت و برگردانند که سفری کنند و
 که معانات آنکه گفتند فریضه من الله خدای تعالی در مال نامرین و در انبیا
 و حق بنا ده است و فریضه که اند و تا را ادا ای بر فرمود و او همیشه عالم بود
 و هست بیاض نما و حکیم است آنچه مرثا را فرمایند حکمت مصواب بود
 و صلاح نما و از مال زکات با وجود خود یا با نیاز واجب شده که ایشان
 بودند تا حاجت مصلحت اند و قیمت کنند و در حال غیبت امام صاحب مال آنرا

در حق قیمت کنند از مهر فقر و سائلین و در قایم غارین و این سبیل و
 ساقط باشند و او غیرت بر کسی جدا نکرده خواهد بود الا آنست که گفته
 از نصیب یک صاحب بعهده اگر خواهد چه یک صنف دهد و یک صنف دهد
 و چون در شهر حق زکات یا بی محالی در بکوه فرستد
 الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ ذُنَّ قُلُوبُهُمْ خَبَرُوا كُفْرَهُمْ
 يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُونَ بِالْيَوْمِئَةِ وَهُمْ كَفَرُوا بِمَا كُفَرُوا وَاللَّهُ
 يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ
 لِيُضَوِّكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرَاضُوا مِنْكُمْ أَنْ يَكُونُوا
 مُؤْمِنِينَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنِ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَاتَلَهُ فَأُضَاعِدَ
 جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ أَكْثَرُ الْعَذَابِ
 کسافانند که بفرط غایت خواهند رفت و برگردانند که سفری کنند و
 و با اسیر فقیر و سائلین و غارین و عیدین و هلال و قاعه بن عبدالمطلب
 و قاعه بن قریبند که ایشان رسول را بجا نیندند و گفتند که او کافر است
 و گفته اند که هر وقتی که بفرط غایت خواهند رفت و برگردانند که سفری کنند و
 چیزها را بگویند که باید که بسم و رسد و افند گفتند اکنون هر چه
 می گویم اگر او رسد بگویم و عذر خواهی کنیم و اگر نرسد که او را بجا نیاور
 و او کوفرات یعنی هر چه بگویند او بگوید حق از مفسران گفتند اند که این است

و کسافان

و کسافان

در حق مری انداز منافقان نامزد و نیکو بن احادیث بود و او مردی بود بسیار
 مری و بسیار از کینه سرخ چشم شوتا خلق دیم و وجه او را بود که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که من آن را که یثغر الشقیان خلقی طردی لی یثغر
 الحارث هر که خواهد که در میان خود و کوه یثغر الحارث نکر و او حدیث
 رسول با منافقان نقل کرده و او را گفتند این کین اگر محمد اندر امامت کند
 او گفت آگاهو آذن سامعه او مردی شوم از هر چه بگوید بشنود
 و قبول کند و اگر قبول نکند سو کند خویم تا باورد اردو چون یثغر
 خدای تعالی جل جلاله برای آنست که رسوله رسول را صلو الله علیه ازین خبر داد
 و گفت بگوی که او کوشی خبرت خیر شود و قبول کند و شر نخورد و قبول
 یا خود از کوشی است بهتر منما یعنی آنکه شود و سلفی صلو الله علیه
 باشد که خیر شود و کذب کند و باور ندارد بخدای یار و در کوشی
 و مومنان تصدیق کند و منافقان را تصدیق نکند مومنان را از اهل هدایت
 دور کند این که اند و رحمتی بود که انانی را که از اهل هدایت اند انسانی که
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر خاندانشان را عذابی در دنا گشت سدی که
 از منافقان می گفتند در بیان آنکه رسول صلی الله علیه و سلم از آنی گفتند
 که اگر این خوات که محمدی گوید مال از خردیم که کوه لغاری یثغر ختم گرفت
 و گفت علی یثغیرات انچه محمدی گوید خواست و مال از خردیم و بیاید و با
 خبر داد رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را بخواند و ازین حال رسید ایشان آنکا
 کردند و سو کنند و خورند که این کوه که می گوید رسول صلی الله علیه و سلم برای گویند
 ایشان را و در اثنای علامه و آنکه شد نام او عمار بن قیس بود سر نوی اسان کرد
 و گفت اللهم صدق الیها و صدق الیها و صدق الیها و صدق الیها و صدق الیها و صدق الیها
 عزید کنند تا علم کرد که راست که گفتند و دروغ که گفتند خدا و یثغر
 از اینست و رساله و او که کوه را است کوی کرد و منافقان را دروغ گفت تا ترکت
 سخی منافقان از غمهای بنو که خلفه کردند و چون مومنان را از انداختن

آورند و عذر خواستند و سو کنند و خورند و منافقانی ایشان بخوبی خدا را
 از اینست و رساله و گفت این منافقان سو کنند می خود بدستار که صحابه بود
 خشنود که دانند و خدای و رسول خدای را و ازین که ایشان را خشنود کردند
 اگر ایشان مومنانند و ایمان دارند بخدای و رسول با این منافقان نمی دانند که
 با خدای می رسد و مخالف کنند و عیال آورد و از حدیث که خدای را بداند
 و کند او را باشد و احیاء تحقیق انشراح و رخ که او را از احیاء و احیاء
 اینست و مومنان عظیم و عذاب و نوح تا باشد و یثغر الحارث و یثغر الحارث
 ان نزل الله علیه و سلم ان یثغر الحارث فی قلوبهم فی قلوبهم فی قلوبهم
 ان الله یخرج ما یخفون و لیکن سألتم لیقولن
 انما کنا نخوف و یثغر الحارث و یثغر الحارث و یثغر الحارث
 کسم یثغر الحارث خدای تعالی رسول را از سر منافقان خبر داد
 می بیند این منافقان از آنکه سوره یا شان فرود آید که در انجا سفیر
 ایشان یافت و خبر داد این سوره از خبر و ایشان آنکه بر سبیل می آیند
 ای محمد این منافقان را استغفار می کنند بگو منافقان را که شما استغفار کنید
 که خدای تعالی سر شما را بداند بداند ایشان را که اندان که شما از ایشان
 می رسید قنا و گفت این سوره را فافه گفتی از انجا که در سوره
 منافقان و کشف ما را با این است که گفت این است و ایشان در دوازده
 از منافقان آمد که در شب برآورد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و بر عقیقه کین
 کرد بدو در شب تا ریکتا رسول را بکشند یا شتر را بکشند تا و را بکشند
 و گفتند که ایشان بیعت و هفت مرد بودند و با این هد خایف شدند

از آنکه خدای رسول را خبر دهد ایشان را و رسول صلوات الله علیه حال
 بخیر بود تا آنکه که خبر رسد و رسول را خبر داد رسول صلوات الله علیه
 امیر المؤمنین علی را گفت تو اموی بنی شمر یافته من بری او بیاد روزی که رسول
 بدست بگرفت و دست دیگر تنگ داشت خلیفه باقی را فرمود که سابق بود
 چون رسول بخار رسید که ایشان بکین کعبه بودند آواز داد و یکدیگر را امر برآورد
 و گفت یا فلاں و فلاں چون ایشان بدانستند که رسول علی الله علیه و سلم بر ایشان
 شد پیش و بدید رسول صلوات الله علیه فرمود که تاراجی بریزد که ما را رها
 شود و در این میان مدید گفتند یا رسول الله ابر جای محضت و کمین کار
 داشت ما بیاییم تا اینجا بکار بگیریم تا اگر دشمنی باشد او را برانیم و را بگویم
 رسول علی الله علیه و سلم فرمود که خلافت اینست که شای کسی بد و خدای تعالی
 از سر بد و سخت نیست تا خبر داد امیر المؤمنین علی را که گفت یا رسول الله دینی
 که تا عهد اکبر من بر نمی فرود که نخواهم که مردمانی که در میان خود و خدا
 خود را می کشد خدای تعالی کارداران را کفایت کند بدینجه گفتند یا رسول الله
 چه باشد فرمود بیه در فتنی است از دین که خدای تعالی مردلانان زند تا آنجا
 ایشان از آن غیبت شود قوله تعالی و لئن سألتموه عن الله و قناده و زینتی
 اسم گفتند که مردمانی که منافقان در غرای تو که گفت که ما ندیدیم ایم از
 قول ما که کم برکت دروغ زدن و بد دل تر در کار بر حقواران اصحاب رسول
 عوفان مال بدیشید بآنکه زوی زد و او را گفت دروغ می گوئی ای منافق آنکه
 بیاورد رسول را خبر داد مرد منافق بیاورد و رسول بر پشت او دو در را بر رسولین
 و غدوی خواست می گفت انا کنا نحوض و نلقب ما باری می گویم
 بر سبیل هر دو از این حق می گفتیم خدای تعالی از آن فرستاد و فرمود اگر
 تو حوائجی ایشان که حاجت می کنند ایشان بگویند مادر بزرگ حدیث بودیم
 و در بیان طریقی می گویم بگو ایشان را ای محمد چون این سخن گویند که شما
 بخدای و کتاب رسول استغفار می کردید و شما که گفت ای رسول الله که می بینا

و رسول استغفار

رسول استغفار کردی خدای تعالی از سر او رسول را خبر داد که انا کنا نحوض و نلقب
 لا نعلم و اقد کفرتم بعد ما یاکم از تعظیم طاعتش
 میگویم تعظیم طاعتش با آنکه کما و انما یخبرین انا ففون
 و انما اوقات بعضی من بعضی با مروون با آنکه کفر و نیکوون
 و انما عرفون و یقینون ایدیه منکون الله فقیه منکون الله

سند
 هم الفاسقون چون منافقان می آمدند و از افعال بد خود عذر می خواستند
 حق تعالی فرمود که هیچ عذر نخواهید که جای عذر نماند است بعد از آنکه سر را
 من کشف کشت شمارا اعتدال سوئی ندارد درستی که شما کار خود بد پس آنکه شما
 ایمان که دید یعنی کار خود بد پس آنکه منافق بودید از برای آنکه بعد از ایمان
 درست نیاید و من کفر کرد و اگر حبی از شما عفو کنند با آنکه ایمان آوردند
 و از نفاق توبه کنند حبی که ایمان نیارند و توبه نکنند و ایشان را
 عذاب کنند با آنکه طاعت را که چندی را بخوانند باشند و غیر از این است که کرده
 باشند عفو کنند و بکار شما عفو کنند که استغفار کرده باشند و امر برای آنکه باشد
 که ایشان کار خود منافق بوده باشند منافقان گفتند مرا بدینجه اول یکمرت
 تا مرا و ششین جبر انجی که هر که ایشان ازین معنی چیزی گفتند برایشان
 کردی و معادنت نکردی و ایشان را مغافرت کردی چون از آنست آمد پیش رسول الله
 اعد گفت یا رسول الله خلیفه اند که هر که که باقی اندکی در میان منافقانین
 کس از جمله ایشانم یوت برتن من بریزد یا بر خدا یا از او در میان آوردست
 یا بر خدا یا از او است من قبل این در را توبه نیافتم چنانکه می گوید که پیش

شتم و شتر کفر کرده و او را روزی باید بکشند و چندانکه جنتند یافتند
آنکه حق تعالی فرمود که منافقان ازین مردمند از یکدیگر بگریزید که یک
نفر اند و هر یک کفری میکنند بنا بر آنست که فراموشی از یکدیگر از آنچه
در شمع و عقل و اجتناب میکنند باری دارند و خیرات فرستادند و خدا را
فراموش کردند و طاعت حق تعالی ندارند و هر خدای تعالی با منافقان

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ الْكَافِرَاتُ وَالْكَافِرَاتُ
خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُنَّ وَلَهُنَّ عَذَابٌ مُّقِيمٌ
كَالَّذِينَ نَزَّلْنَا قُلُوبَهُمْ فِيهَا نَاوَاغَهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ قُوَّةٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَالَّذِينَ آمَنُوا اسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَمَا تَشْعُرُونَ أَتَى بِهِنَّ قُلُوبُهُمْ
كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ نَزَّلْنَا قُلُوبَهُمْ فِيهَا قُلُوبُهُمْ وَكُلٌّ فِي خَلْقِهِمْ
أُولَئِكَ حَسْبُكُمْ أَلَمْ يَكُنْ فِي الذِّكْرِ وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

خداوند و عد داد است منافقان را از مردان و زنان و نه کافران را این روزی
که ایشان در آن آتش شده باشند تا از آتشی است و این دلالت بر حق
عذاب ایشان و آنکه عذاب بیست و نه مرتبه است و خدای تعالی از آن است
و حیرت دارد و گردانیده است و خوار و حقیر کرده و ایشان را عذاب می باشد و آنکه
منقطع شود و شاید که در آن بود که خدای تعالی ایشان را در دنیا لغو کرده
و از رحمت خود دور گردانید و ایشان را عذاب بیست و نه مرتبه دادیم و ایشان را عذاب

نفاق

نفاق و ترس فضیلت و رسوایی است که خطاب کرد با ایشان و گفت شما عجب گمان
که پیش از شما بود و اندوهای که درید که ایشان را و اندیش چشم دادید که شما
رسد که با ایشان رسید با آنکه ایشان را قوت پیش از شما بود و از فرزند شما
داشتند ایشان تمتع گرفتند بنحوی خویش از دنیا و شما هم تمتع گرفتید
چنانکه ایشان را تمتع گرفتند و فریفتند شد و خویش کردید شما در اطل و لغو
چنانکه ایشان خویش کردند و در اطل و کفر و کذب و سواد و استغناء
بمونس از دنیا و ایشان را در میان اعمال ایشان همه اطل شد و بفرموده خود
بنیان عمل معارف که برای تعالی باشند ان علیای ایشان اطل شد و در دنیا که
خدای تعالی را ایشان را کرد تا عملی که می کنند که از عمل بداند که عمل
اعمال معارف است و معلوم شود که نیست و در آخرت است که بران توان
نمود و ایشان را از ایشان است و بومسین از رسول صلوات الله علیه روایت کرد
که رسول صلوات الله علیه گفت لَسْتُ خَذُولٌ كَمَا اخَذْتُ لَكُمْ مِنْ قَوْلِيكُمْ
وَمَعَافَا بَعْرُخ و شَرِّ بَشَرٍ و بَعَا بِيَاعِ عِي لَوْ اَزْ اَحَدٍ بِنِ اُولَئِكَ خَل
فِي حَسْبِ لَدِ خَلْقِ كَفَتْ ثَمَاز طَرِيقَهُ كِيرِيدَ كَ اَنَا كَ شَرِّ اَزْ ثَمَ
بود و آنکه رفتند از ایشان و بیست و بیست تا آنکه ایشان در دوزخ می افتند
شد با شد تا بیست و نه در دوزخ و صد تا این حدیث قول خدای تعالی که لَدِ بِنِ
کانونا اشد منكم قُوَّةً فَا كُنْتُمْ اَمْوَالًا وَاُولَئِكَ اِلَى اَلَا يَتَذَكَّرُ كَفَتْ اُولَئِكَ
چون فارسیان و رومیان و اهل کتاب گفت معتمد این مردان معتمد است
ایشان عبدالله عباس دین است گفت ما اشيء الله الله بالبار خدای تعالی
و خدای اسرائیل آنکه ما با ایشان تشبیه کرد و اند عبدالله عباس گفت شما مانند
مردانید به بخا اسرائیل الا آنست که فی دانه که شما کوساله می پیستید بانه خلیفه
عاقبت گفت منافقان شما بر نماند منافقان عهد رسول گفتیم چگونه گفت
آنکه ایشان نفاق پیدا داشتند و شما نفاق را کار کردید اَلَمْ يَكُنْ اَزْ بَعْرُخ
بِنِ اَلَّذِينَ نَزَّلْنَا قُلُوبَهُمْ فِيهَا قُلُوبُهُمْ وَكُلٌّ فِي خَلْقِهِمْ وَكُلٌّ فِي خَلْقِهِمْ

وَأَحْيَايَ مَكِّيَّتٍ وَلَمْ تُفَكِّكْ أَتَانَهُمْ رُسُلَهُمْ لِيُذَكِّرُوا

فَمَا كَانُوا يَنْصَرِفُونَ

ایا نیامده و رسید ایان یعنی این منافقان خیرا تا که پیش ازین از بودند
فرق می رسد رسولی ایشان از اهل و صحبه ای روشن او را ایشان رسول خوش کار و
و بوی ایشان را و در دنیا خدا را ایشان را گرفت و هر قوی را بعد از یکدیگر
که چنانکه قوی نوع را طوفان هلاک کرد و قوی خود را که عادت نمودند ساد
و نمودند که قدر صالح بودند ایشان را بر خفه و صیحه هلاک کرد و قوی را
که مرود و اتباعش بود ایشان را بیهوده هلاک کرد و قوی شعیب را که اصحاب
میز بود بعد از یونس الطوفان هلاک کرد و مکر توفعات که زمینها
و شهرها را قوی طوفان بود آنرا زیر و بر کرد و این عذابها که
ایشان را که ایشان علم نکند بلکه ایشان را بخود قه کرده که کافر شدند
در خدا و بخود را خدا را ایشان را خیرای هلاک کرد اینها بر خدا و تعالی مقلد

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ

بِالْعَرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَيُطِيعُونَ أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي

بِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَسَحَنَ طِبَّةً فِي جَنَّتِ

عَدَنَ

عَدَنَ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

حق بخانه و تمام جز در دنیا فقا و در دیرت است اینان از گفت
این ذکر مونس کرده و طریقه یکوی ایشان را بیان کرده و کشف در آن مومن
و زمان موبده برخی از ایشان دوستان برخی اندوه دوت یکدیگرند و اهل و
و محبت یکدیگرند و یکدیگر را کانداز ممبره و میکنند از مکر
و ناشایت باز دارند و در آن خدای پیغمبرند آنست که خدای و رسول فرمود
از ایمان و طاعات و خیرات و بدان فرما سید و از انچه بفرمود انداز اینستند
و دیگران از آن باز دارند و غافل از اینستند که از آن دور و زکوة واجبند
و او امر خدای و رسول را انقیاد نمایند از جماعت انانند که خدای تعالی و فرستد
که ایشان را رحمت کند و او عزیز است هیچ چنان را غالب نکند و حکیم
انچه کنند محبت کنند و خدای تعالی و عدل داد است این مونس از مرد
و زمان بهشتی که در جنان آن زمین را پیش شده باشد و در بر در جنان آن
جوابی باید و از انچه ایشان در پیش نهاده اند باشند و وعد داد
حایها و مسکنهای خوش حسن بصری گفت که از او هر چه پرسید که در
البته خبری از رسول صلی الله علیه و آله خبری شدند گفت آری رسول خدای گفت
که مکی باشد در بهشت یک باره از لوله و غذا دسری باشد از با قوت سرخ در هر
سرای غذا خانه باشد از نر و سبز در هر خانه غذا دسره و بر سر سری
بستر از لوله بر هر بهتری یعنی الحور العین در هر خانه غذا د خان نهاد بر هر خانه
غذا دلون طعایر حق تعالی بن مومن را خدای قوت شهوت دمده که برده کرده
و از طعامها و شرابها و طریقهها جمع کرده و این کوشک بین صفت در بهشت دنیا
عدن باشد و رسول صلوات الله علیه گفت جنة عدن بهشتی است خاصه
بهشتی خدای هیچ چشمه شادان ندیده اند در خاطر هیچ بشر نکند شده
در اینجا باشد چرخ کرده پنهان و صدیقان و شهیدان حق تعالی مکتوبند

که در اینجا خود عبد الله مسعود گفت که آن بطن از پشت است یعنی پشت است
اینجا بهتر از آن جای باشد مقابل کت که عدت بلندتر از رجه است در پشت
و خسته وی قسیم است و بهشتها بر آن است و آنرا آنکه که خدای تعالی
و بر آفریده است پوشیده کشیده نماند از و تا آنکه که اهلش در و فرستاد
و اهل او اینها و صدیقان و شهیدان و صالحان باشند و آنرا آنکه خدای تعالی
و آنرا که و نکند از زر و با قوت و در بود و از ی خوشتر از نیریش و جبهه
برشتهای مشک منده آنرا در آن کو شکمهای مرد و دیوان یا صدیقه نماند
و با این همه اینها را رضا و خشنودی خدای بود و رضای خدای ایشان را رتبت
بهتر و نیکوتر و بزرگتر باشد ابو سعید خدری گفت که از رسول شنیدم
که او گفت که خون اهل بهشت در پشت قرار گیرند خدای تعالی گویند
یا اهل الجنة ایشان گویند لیکن دنیا و معدن که بیهل قسیم را خشنود
گویند یا رضا یا حکویند یا رضا یا شیم و توداد ما را آنچه که امانده بود
حق تعالی گویند که شما را بهتر از این چه گویند یا رضا یا به از این چه باشد
گویند یا رضا و خشنودی من از شما رضایی که نماند با هیچ مخلوق نبود ذلك
القول العظیم و این تقریر برکت یا ایها النبی

يا هدا الكفار والمنا فقيرون واغلظ عليهم و ما و يمتهم
جهنم و ربس المصير يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا
كلمة الكفر وكفروا بعد ذلك و يمتهم و يقولوا ما قالوا
وما نقولوا الا انما هم الله و رسولهم من فضلهم و ان يقولوا كذب

خير ائمتهم و ان يقولوا بعد نهتم الله عذابا اهلها في الدنيا والاخرة
وما ائمتهم في الاصل من و في ولا نصير اي بغير برکت و ای مرد
بهماد که با کافران بیخ و با منافقان دوست و آفریده زبان و اگر نتوان بدو
بیخفا بیان یا ایشان روی برهنه از عبد الله عباس گفت حماد اینها منافقان
که با کافران و منافقان و منافقان و منافقان و منافقان و منافقان
فکر یافت که حماد اینها منافقان با کافران و منافقان و منافقان و منافقان
این است که حماد را گفت که منافقان با کافران و منافقان و منافقان و منافقان
فای و از رفو و لطف و خوی خوش که تو با منافقان ایشان کن که ساری ایشان
دو رخ است و آن بدعا است از کتور عبد الله عباس گفت که رسول خدا
در سایه عجله نشسته بود حماد را گفت این ساعت مردی بنام اید در میان کرد
خشم شفات خون را بداد و هیچ سخن نگویید در ساعت مردی آمد از شما
رسول صلوات الله علیه او را بخواند و گفت تو چرا او را شناس میی یا صاحب تو چرا
خدا شناسی و دست او بر رفت و صاحب خود را بنیاد و سوختن خود زند که
ما نیکویم خدای تعالی از این است فرستاد خلفوا بالله ما قالوا قتاده گفت
رسول از این است این بود که در هر باب یک یک حضورت کرد یکی بخاری و یکی حنفی
انصار بود بخاری و حنفی عبد الله بن ابی کتب انصار و انصار که فوائده
داشتند و مثل عمار اکا یقال من کذب یا کذب که گفت کثیر رجوعا
الوالدیه بخیر من لا عن منها الا ان لا این حدیث بر رسول نقل افتاد و رسول
صلوات الله علیه و را بخواند و گفت این عمار تو گفتن سوختن خود که
نگفتند از حنفی و بخاری از این است فرستاد خلفوا بالله ما قالوا گفتند
که این سخن گفتند اندر هر یکی که ایشان این سخن که گفتند و سوختن خود که خورند
که گفت گفتند از هر یک که سوختن اندر من فرستاد و از کافران و منافقان
بود که اهل عفا و داد و این منافقان و منافقان و منافقان و منافقان

و بعد از آنکه مجاهد گفت این آن بود که چون آن منافق این سخن گفت
 سوزی شنید و دانست که وی مثل کند خوات که تا آن صبح را بکشد تا نقل
 سدی گفت مراد آنست که ایشان گفتند که ما چون بپوشیم رستم ناجی بر عبد الله
 یعنی او را راست دهم برغم رسول صلوات الله علیه و مسلمانان کجای گفت این
 در باب آن یا نزد هر که آمد که عهد کرد و ننگه خود را بکشد چون رسول
 علیه الصلوات و السلام بر احوال ایشان مطلع شد ایشان سوگند حور و ننگه
 ما ازین سخن هیچ نفعی ایم و نیکالین ایم حق بجانب و شایسته گفتند
 کرد و گفت که ایشان قصد کردند باینجه آنرا یافتند که گفت رسول
 و ایشان بران مومنان گشتم و رفتند بالا از برای آنکه خدا تعالی ایشان را
 بقتل و کفر جزیش کجای گفت که این جهان بود که پیش از آنکه رسول
 بمیدینه آمد ایشان در محبت و محبت و دوستی بودند چون رسول صلوات الله علیه
 ایشان را بقتل و غنایم مستحق کرد این دو این مثل مشهور است که آنرا حسن
 آیه از شرکس که بر سر که او را حسان کرد با شایسته که خیر تعالی گفت
 فالشیر یوا بل خیر الهم و اگر توبه کنند ایشان را بد باشد که در دنیا ازیرت
 و عاری دهند و در قیامت عذاب دوزخ و اگر بکند و دوزخ بکند
 از توبه بکند و آید ازین خدای تعالی از عذاب بکند در دنیا بقتل
 و راحت بدوزخ و ایشان را در زمین آید و یادری نمایند که ایشان را شایسته
 و شهنش غافل الله لکن انان من فضلہ لکن صدق و لکن کون
 من الصالحین فلما ایتهم بقرصه لم یجوابوه و تولوا
 و هم معرضون فاعقبهم بغافل قلبهم و اصابهم

و کون

یلقونہ بما اختلفوا الله ما وعدون و بما كانوا یکتذبون
 لکن یعلمون ان الله یعلم سرهم و یخونهم و ان الله غلام المذنبین
 ابو امامه الباهلی گفت که عقبه بن حنیف از ایشان بیامد و رسول صلوات الله
 یا رسول الله از خدای بخوار تا مرا می بیند رسول صلوات الله علیه گفت و بچند
 یا عقبه برو و قناعت کن بین که در این خطا که شکر کنند به از بسیاری که
 شکر کن بکنند و در این چند برفت و باز آمد و هم این سخن بگفت و گفت یا رسول
 من حق خدای بگویم و حقیقتا بگویم و بگویم که رسول صلوات الله علیه
 ما بخدایا عقبه را می بیند و در آن کوشش می چند بود خدای تعالی از او کرد و باند
 تا خود را بکشد و درجه فراتر است از خود و چون ایشان را شد خوشتر با آنکه
 ما را و لیل تا که پنج روز یا رسول الله رسید که در این جهان است که هر چند بجای
 یا خدای که کوشش را بخوار و در زمین و دیگر یا رسول کردی و ما را بعداد و شمار
 حق را بگویم چون کوشش را بدید و ترشد از آنجا برفت بود و وادی بود و در آن
 انجا رفت و بجای بکشد و از پنج روز یا رسول کردن باز ماند و روز او نیمه بماند
 و ما را دین بکشد و چون مالش شتر شد از آنرا دین بماند و انجا بماند
 و اگر بخواهد بکشد حق احوال بدین آردی بر سیدی رسول گفت یا و بچند
 گفت چون خدای تعالی این صدقه فرستاد رسول صلوات الله علیه مردی را از جمله
 بخاند و بی از بیستم و برای ایشان حکام و اساد صدقه فرستاد و فرمود تا شتر
 و کفایت برود و از عقبه حق خدای شایسته و بچند و بچند و بچند
 بسیار از او و از بچند و بچند و بچند و بچند و بچند و بچند و بچند و بچند
 بر عقبه خواندند و از او بکشد و خوانند و گفت که این جزیه است که
 می خواهم بروید بجای دیگر و بد تا سرای خود به نیم ایشان بر رفتند
 آنرا که سیدی و بماند رسول بروی خوانند و او گفت سعاد طاعت لا مر الله

آنکه در میان شتران رفت و آنچه رسول صلوات الله علیه فرمود، بود و نوشت بود
از ایشان شتر یکی بدو خیار و بقیه آن گفتند رسول صلوات الله علیه ما را
فرموده است که بهترین مال بیستیم او کف جاشا که من جز خیار و کدو
بخشید و رسول خدای هم ایشان را شنیدند و باز آمدند نزد یکعلیه او را که با دهان
گفت که اینرا شنیدید است سر به بجای یکریا این را می خود همین معنی بدینیم
ایشان پیش رسول آمدند و اینرا گفتند رسول صلوات الله علیه گفت یا و حق تعالی
و سلی یا دعا کرد بخیر و خدای تعالی و حق تعالی اینرا فرستاد و منتهی
تعالی خدا الله اینرا تا من فضل الهی و رسول صلوات الله علیه اینرا بخیر
یکی از خویشان علی حاضر بود نزد یکعلیه او گفت و یکعلیه در خانه
سه آستان است علی در رخا و نزد یک رسول آمد و گفت یا رسول الله صلی
یا و در جفا آنکه تو زانی رسول صلوات الله علیه گفت خدای فرموده است که صد
توبه کنیم او را رخا و خاک بر سر کرد و زیاد روز گرفت رسول صلوات الله علیه
گفت اینرا است که تا کنیم و تو فرمان بروی او رخا و باز گفت و بجای خود
و رسول صلوات الله علیه در این غنیمت با حواریان و در بیعت و صدقه او قبول
در عهد با یکریا مد و در خواست کرد که صدقه من قبول کن گفت رسول صدقه تو
قبول نکرده و او را آخر عمر همان از دنیا رفت خدای تعالی می بخشد که از ایشان
از منافقان که هست که با خدای عهد نکرده و گفت اگر خدای را مانی نیست
ما از این صدقه دهیم و آنچه صالحان با شتم خون خدای تعالی بپاد ایشان را از این
از مال ایشان باز اینچنین کرد و آنچه ایشان را میباید که بود نمادند و چون در جمع
عبادت است از شریک برای آنکه بخل هم دست و بخل هم دست و بر ترک تقصیر
کریا دارند و بیکدیگر و تو را بجای هر کردیدند و حال خود آن بود که ایشان
اعراض کرده بودند و روی کرده اینده پس خدای تعالی اظهار نفاق کرد که
در دلهای ایشان بود و اعلام کرد رسول که ایشان را که خود را اندر دین و توبه بخوانند
و از عقاب و جل را نشان خوانند که معقب فعلی بود که ایشان کردند از بخل و خلف

از هر کس

و بر طبقه تا آن روز که ایشان را پیش خدای خود حاضر آیند و بگویند که ما
پیش خدایمان اینرا میبایست داشتیم که ایشان از وعده که با خدای خود نموده بودند
و این دروغ که گفتند از است و بلیت را که لقا یعنی رویت نیست برای آنکه خدای
در حق منافقان اطلاع کرد و گفت تا امروز که ایشان را با خدای خود
و با تفاق منافقان خدایانند پسند بر علوشد که لقا میدارند و هر یک از این
باشد بر حسب قضای معنی یا بر توای عمل کنند یا بر عتاب یا بر رجوع اینجا که
حکم و فرما از او را باشد و کسی بگوید انشود و هم برین معنی بود قول رسول خدای
من احب لکم الله احب الله لکم الله و من احب الله لکم الله که الله لکم الله
یعنی هر کس خدا را دوست دارد و خدا را دوست دارد که خدای او را توای و جزای خود دهد و هر که کار
و نخواهد کرد و معنی دیگر فاعلیه منافقا آنست که خلف و عدل ایشان
و بخل ایشان ایشان را بجای میباید که نفاق ایشان ظاهر گشت یعنی بخل ایشان
در عبادت و من بخل ایشان نفاق بود معین ثابت گفت که ایشان بر معنی
مدد داشتند و باز گفتند معنی که خدای تعالی گفت الرعوى الله
یعنی هر کس که خدای خود را دوست دارد و خدای تعالی را سران این یعنی آنچه
در دلهای او باشد و البی بگوید و بخیر و آنچه را که بگوید که کوفینا لکم فی الارض
اقدام دارند و خدای تعالی دانست عین عات اشکارا و نشان ایشان دانست چو میری
روایت کرد از رسول صلوات الله علیه و عبدالله عمر گفت اربع من کوفیه
فیه معوضا فقی و ان صلی و ما مروز عزانه من و من و احدی ثم و ان احکم
فجر واد اینجن خا و ان عا و دهان و ان حلیت منافقان مخصوص است چنانکه
روایت کرده اند از معالی بن حیان که او گفت من بر قضای بر قید بودم
او بعد از معالی بن رسول صلی الله علیه روایت میفرمود که گفت من کوفیه
فیه معوضا فقی و ان احدی کذب و ان عا و دهان و ان حلیت منافقان
بر خود بر سید و جمله مردمان از آنکه کم می باشد که این خالی بود و قضای کردند
و عا و دهان و ان عا و دهان از این حلیت بر سید از ان عربی بنا نمیم

الاستعداد وجد و طاق و نوشتن خوش و مال بسیار ندارد چون ابو عبد الله از ایشان میگوید
و خبریه می کنند و خدای تعالی از ایشان می بیند و بدی جرای خبریه ایشان میدهد
و ایشان را عذاب باشد و رنجانده و دردناک استغفر الله

اَلَا تَتَعَفَّرُ لِمَنْ ارْتَضَىٰ لَهُمْ سَبْعًا مَرَّةً فَلَمْ يَغْفِرْ لَهُمْ

لَمْ يَرْحَمْ لَهُمْ كَقَوْلِهِ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ

القصص السابقین گفته اند که از این در حق عبدالله بن ابی سؤل است
استغفر الله عني من عند رسول الله حتى يغفر لي ان بنو بكره رسول الله و كنت
استغفري يا رسول الله برای من از خدای استغفار و آخرش عباد خدای تعالی است
ای محمد استغفار کن بکاین منافقان را و بکن بعضی استغفار تو برای ایشان و ترک
تو کیست خواهی استغفار کن و خواهی کن چه اگر بکاین منافقان را با استغفار کنی
خدای تعالی هرگز عباد ایشان را بامرزد و تحصیل همتا و بار برای آنکه که از عتد
نزدیک غیب عانی استغفارات و گفته اند برای آنکه گفته اند انا و من اتبعنا
و همتا عبد اغلب استغفار استغفار از سبها و در ایما و اقامه و اعضا گفته اند
برای آن تحصیل همتا و کرد که رسول صلات الله علیه و آله همتا و بار بکبر و خدای
گفت اگر بعد بکثرت حق برای منافقان استغفار کنی ایشان را بامرزد که گفت
آنکه گفته این برای آنست که ایشان بخدای می خیزد و خدای تعالی مدد میدهد
براه بهشت کافران و منافقان فرج الخلق و استغفر الله

خَلَقَ رَسُوْلُ اللهِ وَكَرِهْلَانِ يَجَاهِدُوْا بِأَمْرِ اللهِ وَرَسُولِهِ

فِي سَبِيلِ اللهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرْبِ قُلْ بَارِئُكُمْ عَنْ دَعْوَاهُمْ

لَوْ كُنَّا نَفْقَهُوْهُمْ فَلْيَغْفِرْ كَوَافِلَهُ وَلِيْلَكُمْ كَثِيْرًا

جَزَاءً بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ حَتَّىٰ تَمُوتَ أَوْ تُقَاتِلَ أَوْ تُكَلِّمَ
در نماز رسول از غیر تحلف کرد و باز بدایت اند می گوید که شادند آن
از من که داشتگان بخالف و خلاف رسول و کار داشتند و خواستند که عباد
بمالها و جانهای خویش در راه خدای بکشد که در کوی که برین شود
و این قضیه که برای خبری بود در صلی بن و در کوی عظیم بود و ایشان
تعلیل کردند خدای تعالی گفت ایشان را که این دوزخ که برست که برین که خواهند
کرد بر کوی دوزخ حکم نه صبر خواهند کرد اگر ایشان در این دوزخ
و عاقل باشند کوی دنیا بر کوی آخرت اختیار کنند آنکه گفت کون
منافقان را که اندک خندیدند دنیا که بسیار خواهند کرد و از آخرت
لفظ امرت و مراد حق بعضی گفتند و اگر جای تجربه و خدای باشد هم اندک
و لفظ و لیست کون امرت خبر است از ایند بعضی بسیار آمد که بگویند چون
عذاب خدای ببینید و این جرای آن باشد که ایشان را بگوید
خند یعنی است که در روی و در پدید آمد چند نکتہ جی بیند
و کبریه تشیی باشد که در روی پیدا شود و عتد حق با جریان آب از چشم او بریزد
نیت برای آنکه سلف با اختیار با نیت و قصد و دوا و احاطه می آیند
و بکرمه استحقاقی شود با ایشان از نمودن و استدان و رسول خدای می
لوفیون ما امل لکم فیکم قلیله و لیست کثیرا اگر بخند من و ام
شما آید اندک خندیده بسیار بگوید قَاتِلُوا رَجُلًا

الطَّائِفَةُ رَجُلًا فَاَسَافًا ذُوْلُ الْفُرُجِ قُلْ لَنْ يَرْجُوا يَحْيَا
وَلَنْ تَقَاتِلُوا مَعَهُدًا اِنَّكُمْ رَجِئْتُمُ الْفُجُوْرَ اَقْلَمَ مِنْهُ وَاقْبَعُوا

الطَّائِفَةُ رَجُلًا فَاَسَافًا ذُوْلُ الْفُرُجِ قُلْ لَنْ يَرْجُوا يَحْيَا

وَلَنْ تَقَاتِلُوا مَعَهُدًا اِنَّكُمْ رَجِئْتُمُ الْفُجُوْرَ اَقْلَمَ مِنْهُ وَاقْبَعُوا

خَالِقَاتِ الْبَرِّينَ وَلَا تَقْلُبْ عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادَاتِ ابْنِ آدَمَ وَلَا تَقْلُبْ عَلَى

إِلَهِكُمْ كَقَوْلِهِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ قَاتُوا وَلَكُمْ فَاسِقُونَ

وَلَا تَجْعَلْ أَمْوَالَهُمْ وَقَالَ هُمْ عَائِدُونَ يَا أَيُّهَا اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ

يَا فِي اللَّهِ وَتَزَيِّقَ أَلْسِنَهُمْ وَهُمْ كَا فِرُونَ

اگر چنان باشد که خدای تعالی تراند و بگوید ازین آیه و آیتان از تفسیری
با باقی جهاد و نداشتن از غلبه و بگوید که تا هرگز با من پیروز نیاید و هرگز آید
من کارزار نکنم از دو وجه یکی آنکه از شما اینست که تا منافقا نبیند و اینست جهاد
ندارید و یک آنکه چون از شما اینست که تا منافقا نبیند و اینست جهاد
باشد با من پیروز و جهاد آنکه در چشم و باطن و برای آنکه ناراضی نباشد
خدا را این نیستند باز آنکه در دکان و بازار و باز پس است دکان و باز
تعلی خود بخند و نماز و کعبه بر هیچ یک ایشان مفسران گفتند که عبدالله اول
در باره این کفر شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود با این خود حاضر کردند و سلباً فرمودند
و او را گفت اهلک خلیل بود و حتی جهودان را هلاک کرد گفت یا رسول الله من را
تکلیف چه حاضر اندازد که در من از تو استغفار خواهم گفت که از برای من استغفار کن
و مرا آرد و گفت که مرا من خود کن من گفتم تا تو رحمت کن گفت ای عباس عبدالله
گفتند عبدالله بن عباس که جواب دیو است و یکدیگر و اینست و او را گفتند که
در برابر من خود و در اوجی بگمالت که گفتند که خواست که بروی باز کنند
حیرت علی علیه السلام آمد و جواب رسول گرفت و او را باز پرسید و میگوید که گفتند
تعلی خود بخند و نماز و کعبه بر هیچ یک ایشان مفسران گفتند که عبدالله اول
در باره این کفر شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود با این خود حاضر کردند و سلباً فرمودند
و او را گفت اهلک خلیل بود و حتی جهودان را هلاک کرد گفت یا رسول الله من را
تکلیف چه حاضر اندازد که در من از تو استغفار خواهم گفت که از برای من استغفار کن
و مرا آرد و گفت که مرا من خود کن من گفتم تا تو رحمت کن گفت ای عباس عبدالله
گفتند عبدالله بن عباس که جواب دیو است و یکدیگر و اینست و او را گفتند که
در برابر من خود و در اوجی بگمالت که گفتند که خواست که بروی باز کنند

بود و چه گفته با یاد رسول و داد و رسول تمام کرد و چون بیکار گشتند
گفتای هر چند خدای گفتن خدای تعالی را غیر کرد در استغفار ایشان اگر خدای
کن و اگر خدای میگویند و اگر من دانستی که اگر برفتن از یاد کم فایده باشد بگوید
آنکه در روی نماند کرد و در فکرم در و در عین جبر و کلام و در حلال از نماز کرد
بر منافقان که کرد و از بیت آورد که و لا تَقْلُبْ عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادَاتِ ابْنِ آدَمَ
بر هیچ یک از ایشان که نبرد با او و بر کورا و مقام کن یعنی بدین او حاضر شود و این نماز
در علت بر حق را او آنکه در و طهارت شطیبت و قزاق و زروع و وجود
در عین هیولیت و قزاق و کدورت و مذہب ابو حنیفه و حنفیت است و این
گفت که قزاق باید از اینجا که نماز و طهارت منع شد و اگر نماز و طهارت
است بخاند و اگر کتب هستند بندگان در نماز شب و در روز و کعبه و بیخ
بزرگ و یکا و هیولیت و یکا و کعبه و کعبه و از برای خدا و این بگوید و دیدم
بگوید و از برای او صلوات فرستد و رسول او آل او و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
و منباز و منباز را و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
و برورد دعا کند اگر کافران است و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
و شافعی و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
و صلوات و دعای منباز و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
و سلام باز دهد و منباز و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
برای آنکه غارت و تخم نشاید و وجود آید ابو حنیفه گفت که طهارت کعبه
اگر آب باشد و اگر باشد و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
این غی که در هر که ایشان بخدای و رسول خدا ای کافران و جوار و منباز و کعبه
مردند را بیدلیل است بر مطلق قوی آنکه کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
باشد چه اگر چنین بودی تا از او نشاید حاصل بوزی و صغای کعبه که آنست
کعبه و با الله و رسول با آنکه بگوید یکا و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه

هفت کمر بودند و بر سبقت دوم بر عقبه هفتاد کمر بودند و آن نکه بود که این را از ^{مصطفی}
عمر بنزد یکایشان گفت و این را قرار این است فاد اولین کسی بود که در بدین نماز
جماعت کرد و صاحب دایره رسول بود و ناخدا چون در معرفت شد و او را
مقام کرد تا سید شد و رسول در خواب گفت که من روزی شریفی دیدم و آنرا
بیکدیگر دیدم و روی قیتی پوشیده و غلبه دریا کرد و شاکر از زر و دروغ را
و در غلبه رجب و هر کی قصی حسرت دست گرفته مرد را می دادند و او آن بود که
حزای علی در خواب و سید و اما آن خان مقام و سید و لعلی انفس علی
فان الحقیقه و المادی و در بزم برادرش اگر قصه می بخشد تا خواب
دست از وی بکشند بند بر و نهاده و قصی است و در دست راست بر نهاده
بلکه در دست تو گفت لا کبریا که بند کلاه بر نهاده تا اسرار را بگوید
بند بر نهاده و در خواب خود را ندیده کرد و یوزا خود برادر خود را دید مصطفی گفت
گفت و الله که این را من گفتم فرصت کوشش است تا که فرصت یافت بر آنچه
بگفت خدای تعالی در خواب و این است فرستاد و اما من ملک و آثار الحق للوفا و آخر
الحق الدنيا فان الحق لله و المکوی و نامه و کتبت و او را بر بند بر بود

وَمِنْ حَوْلِكَ مِنَ الْأَعْرَابِ مُتَافِقُونَ قَوْلُكَ الْمَلِئُوتُ مَرَدُوا
عَلَى الْإِثْقَالِ لَا تَجِدُ خَلْقًا تُعَلِّمُهُمْ سَعْيَهُمْ مَرَاتِنَ ثُمَّ يَرْدُوكَ
إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ وَأَخْرُجْتَ أَهْلَ قَوْمٍ يُدْعَوْنَ بِهَيْبَةٍ حَاطُوا عَلَى صَاحِبِهَا
وَأَخْرَجْنَا عَنْ آلِهِ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُوفٌ رَحِيمٌ
وَيَكُونُ بَدَلًا لَكَ أَنْ كَرِهَ شَأْنًا أَعْرَابٍ مُتَافِقًا شَدَّكَ بِرُؤُوسِهِمْ

مصران گفتند که چند قبيله بودند و منبند و جینه و سلم و شمع و غفار و از جمله
مدینه بودند و در آن روز پیش هم می میافتا شد که بر کاف و نفاق و منور و منور شد اند
تو که صحرای شامی را دیدی ای این ترا می شناسیم و تو اینم برای آنکه نفاق و نفاق باطن را
نظاره بر من و مقررند و بیاطن کا فر صر تو ظاهر ایشان شناسی و من باطن ایشان
شناسم ایشان را عذای در آن کم این عباس گفت یکبار آن بود که رسول خدا را
روزی دیدند و معتبر خطبه می کرد بر بنات و اشارت کرد و گفت یا ایها السامعون
ان سجد که تو نانی و یا مانع و یا ندان و سحر را تا سر به و بیعتان ایشان کوی داد
و از سجد بر و سجد و در سوا کرد ایشان را این قضیت یک عذاب است و عذاب دوم
عذاب کوبت از زوایات سدیات مجاهدت عذاب دلیلی و قیالات و عذاب
دوم عذاب کوبت تعان حیات گفت عذاب دلیلی بود بر آن که روز بگذرد و عذاب
نیز دیکر که عذاب عذاب اول بمن و یا و امراضات می عوفی یا انشاست که بگوید
در آخر خود او را بر و انصاف بقیون و کمال عا پر و او را بگویند که لا یجوز
و عذاب دوم عذاب کوبت و گفته اند که عذاب اول فرج کردن ایشان است و دوم شتاب
در دستان خویش گفتن ثم مردون بر آنکه باز کرد انداختن را در قیامت
با عذاب بر آنکه که عذاب روز است و عذاب اینها که و گفت و آخر از آن فرج
و عذاب دیگر است که ایشان بکشته های خود عذاب آورند و مصران گفتند چنانچه بود
که از رسول از ایشان دادند و فرات بود که چون رسول علی علیه السلام رفت ایشان را
و گفت ای بر ما به راحت و اسیر و رسول و صحابه او در جهاد و شدت و در سفر
خدا می که خود را در تنوهای مسجد ندیم و باز گفتیم تا رسول را باز گفتند
و توبه ما بولت که عذاب کن در دین چون رسول علیه السلام و سلم در آن
ایشان را گفتند و جراح خویش را در جراحات دادند گفتند ایشان را آنند که با تو نیز اینها
سوزند خوردند که خود را باز نکشاید تا آنکه که تو این را باز نکشیدی
گفتن من نیز سوزند خوردیم که اینها را باز نکشیم تا آنکه که مرا نفرستند
ایشان را نعم کردند و باز این است و از صحبت و عذاب و جهاد سر بر نهاده بودند خدای

این است فرستاد رسول خدا علیه السلام بفرمود تا ایشان بازگشتند و ایشان یا بدید
و گفتند یا رسول الله ما لهای اخذای تراست بغیرای یا برادند و صدقه
تا کفاره یا شدگنا ، اما و برای استغفار کن رسول صلوات الله علیه گفت یا
فرمود ، اندک از مال ما چیزی بردار این است فرستاد خدای عزوجل
صدقه ظاهر شد و ترکتی هم بها وصل علیهم از ابرار المؤمنین علی بن ابی طالب
و عبد الله عاص و ابی بکر و ابی بن کعب و کس بود از جمله ایشان ابی بن کعب
بود و هلال مرد آمد و ابی بکر و جحاک گفت منت کس بود و دعا گفت
بودند زمری گفت این در میان ابی بن کعب بود و بفرمود که بفرست
خویش را بپوش سجده باز بست و گفت طاهر و شرب خود را بنهر میرا بخدای
من بفرود هفت شب از روز پنج خورد یا بنیاد و خوش و قوت از وی گرفت خدای
این است فرستاد و توبه او قبول کرد و رسول صلوات الله علیه غسل خود بپوش
و ویران از کثافت ابی بن کعب یا رسول الله برای که در میان کما کرد
بجایگاه بها کنیم و مال که بدستی او ترا ده که مرا نان بدهم رسول صلوات الله
گفت جمله مال من و لیکن یک شل خدای تعالی که در وی است و آنچه است
شمار کرد و گفت از جمله آنها که باز است از بد و نزاری بپوش بپوش
اما از بد و کما بفرمود و در بد کما معای خود کرد از بیکو بیکو از بد بپوشید
شاید که خدای تعالی ایشان قبول کند و او از زمین گناه تا بیان و بختا
بر بندگان خود و عسی از خدای واجب بود و برای آن لفظ عسی آورده
و قطع نکند و در بد بپوشید و در بد بپوشید

صَدَقَ تَطَهَّرَ هُمْ وَ تَزَكَّوْهُمْ بِهَا وَ صَلَّ عَلَیْهِمْ اِنَّ فَلَاحَ لَكُمُ الْكَفَّ

قَالَ تَسْمِیْعُ عَلَیْكُمْ اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ تَبَسُّکَ التَّوْبَةُ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَا حُدَّ

الْصَّدَقَاتِ قَالَ لَیْسَ فِی الْقَوْلِ الْحَیْمُ وَقَدْ عَمِلُوا فَبَرِی اللّٰهُ عَنْکُمْ

كَالْمُؤْمِنُونَ وَ تَعَزَّوْکَ اِلَى قَالِی الْعَبْدَ التَّهَادُّ قَبِلْتُكُمْ

عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لَآ اِلهَ اِلَّا اللّٰهُ یَعِزُّ ذَیْبَهُ

قَالَ اَللّٰهُ یُؤَبِّحُ عَلَیْهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلَیْكُمْ حَکِّمُ ای همان مالهای ایشان
بیان معنی زکات گفت و این است که گفتا که دانست که ایشان گفتند
جمله مالهای خود بر تو آید خدای تعالی همه مالهای ایشان برادر بفرمود از مالهای ایشان
صلواته بیان تا ایشان را که با کس در آنی تنهای ایشان از جرگه گناه و مالهای ایشان
انعام و زیادت کرد این بر کات و منزلت ایشان را از نازل منافقان دفع کرد این
و دعا کن ایشان را و از خدای تعالی در خجالتان مراد و رحمت خواه که برای تو ایشان را
عفو و مطلقیت و بپوشید و بپوشید و بپوشید خدای تعالی ایشان را
قبول کند و گفت این صلوات است که چون در حال است بپوشید اگر که الله
فیما أعطیت و بارک الله فیما ابیت عبدالله بن ابی اوفی گفت که چون کسی بپوشد
چون بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
رسول بر رسول صلی الله علیه و سلم گفت الذی یصل علی آل ابی اوفی ابی جحاک
گفت واجبست بر ما عقی که دعا کند متصدرا بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
و الله سمیع علیم و خدای شنود است و شود و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
دعا می نماید که بر قبول صدقاتشان و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
ایا بداند که خدای تعالی قبول کند توبه از بندگان خوش خویسته بپوشد
و صدقات ایشان بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
توبه ایشان بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
همان قوم اند که در روز ایشان حدیثی ثابت کرد مکالمه و مکالمه

رو شود انون چه باشد که با پایه خود رفتند خدای تعالی ازین فرستاد و گفت
 که طعن میزدی دانست که قبول توبه بخداست و صدقات او ستاند قبول کند
 ابوهریر گوید که از رسول خدا ان علیه السلام شنیدم که او گفت بان خدای که جان من
 اوست که هیچ ندانم باشد که صدقه دهد از کسب حلال و خدای تعالی جز حلال را پاک نپذیرد و
 اسان شود الا صدقه پاکها را که امان صدقه در دست کفر خدای می نهد خدای
 تعالی از وی نماند انرا و می برد انچه نماند بکجا تا آب کربای هر راند لغوه که برای
 خدای او باشند انکه بوی عظیم شود و انکه از دست خود که ان بوی خوش
 و خدای تعالی از ان دکان قبول توبه تا بیاست و رحمت کردن و بخود برسد
 و کوی ای میسر بندگان تا بیا تا انرا تحریرو ترغیب خود که بکنند انرا اعلی انچه
 می خواهد که انچه می کنند برخدا و رسول و مومنان پوشیده نیست الا حلاله از انرا
 خواهد در ستاد بر خدای و بر پیغمبر و بر عامه پس بگرد تا طاعت بکند و می کند و درین
 عرض در قول گفته اند که انچه بقیات باشد و دیگران که در اجازات
 که اعلای است حرب دشمنه و بخشیده بر رسول صلوات الله علیه عرض می کنند و برانند
 و مراد مومنان اما ان خصم اندا نکه کند در شرک و کفر روز بود که شمار امان
 که انداخته اندای که دانات و از جهل و اشکارا خبر بود هر شمارا بچند کرده اند
 جزو جهل و ابله است و آخرین فریون لامر الله و کردی دیگرند ان خبر
 کرده و باز بر داشته ایانرا از جهل و خدای و کارایان در رشتند و بوقفت
 با عذاب کنند انرا اگر امر را کنند یا توبه ایان قبول کنند لیکن توبه کنند
 و خدای تعالی و ان است ابوالبان حکیم است انچه فرماید در جوابان بر دین
 و علم باشد انرا نه گویند که بکس و هلا ازین است و مراد من از هیچ در حق
 انرا نه که و علی بن ابی طالب از غریب که از انرا دانند انرا از برفان
 و لیکن از توانایی و تقصیر انگاه آن اختصار و مبالغه نکردند در قول که
 ابوالبان کرد و احبابش رسول را بفرمود انرا برانند و کس را با انان صلاح و
 نبود و زمان ایان بیا بدید و بکنند از رسول الله با انخان ایان بیا بکنند

و لیکن انرا نکین کین از مقامات بان بفر قاعه باند و دست خدا
 بجزن و کسید و خون و فطران خلق نکه قبول توبه ایان بدین است
 با نکه خدایا شد که قبول کند شغلان چه اگر او بگوید می توان
 بودی برینست **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَجْدًا فَرَسًا وَاُفْكًا**
وَفَقْدًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَاِرْصَادًا لِّمَنْ جَاءَ بِاللَّهِ وَاِرْصَادًا
مَنْ قَبْلُ وَاَلْجَفِثَ اِزْ اَرْدَا اَلْاَنفُسِ وَاللَّهُ يَشْهَدُ اَنَّهُ
لَكَ اَذْبُون لَانْقَمَرَفِيهِ لَبَدًا مَجْدًا اَسَدًا عَلَي النَّفْسِ مِنْ اَوَّلِ
يَوْمٍ اَحَقَّ اَنْ تَقُومَ فِيهِ فَبَدَّلَ اَلْحَيُّونَ اَلْاَنفُسُ وَاللَّهُ يَخْبِرُ
اَلْمُظَلِّمِينَ فصل گفته که بنوع و بنوع مجد قیامان کار خود
 و رسول را صلوات الله علیه انجا بردند تا یک و زمانه جماعت کرد بنوع هم
 که خوا علمایان بودند در ان حد کرده گفتند ان مسجد را بکنیم در بیلوی
 مسجد انان و از رسول صلوات الله علیه در خواست تا انجا باز کند با او و عامر را
 که از انرا باز اید او را اما من مسجد کنیم و این ابو عامر ایان بود و بید
 بود که او را عیال در صحن گفته روز انچه او را بکشد و در بیکه او را
 شنه یا فسد رسول را گفت گفت من و پدر فرشتگان که از رسولی بر دین
 بودند با ابرق من برانرا می شنیدم و این ابو عامر ترساید و راهب بود و در
 چون رسول صلوات الله علیه بنوعی را انکار کرد و می نزد یک پورا مدو گفت این
 دین چیست که او بودند رسول صلوات الله علیه گفت این دین چنین است
 دین ابریم بنوعی که گفت من بران دینم رسول صلوات الله علیه گفت تو بران

مستشار گفتند که چون ابوطالب را وفات نزد که رسید رسول صلی الله علیه و آله
بیایین و آمد و گفت یا عم انما احط لمن حق حقاً ای عم در میان
ان حق که ترا برنت هیچکس را نیست و آن دوستی تو که در دلت است که را نیست
و حق تو از حق پدر من بیشترست مرا بکجه یاری ده یعنی کجه نهاد
ابو جهم و عبد الله بن جهم را فرمودند گفتند ترغیب عن ملة عبد المطلب
و بروایتی دیگر عن ملة ابرهیم و گفت آن علی بن عبد المطلب و دین ابرهیم
ند ما هیت ما از تو شنیدیم و تو گفتی من بر ملة ابرهیم گفت امروز نیز بخیر
می صمیم من بر ملة ابرهیم رسول صلوات الله علیه گفت که اگر برای تو استغفار
کنم رسول صلوات الله علیه برای وی استغفاری کرد از این جهت اندوایان را بکشد
از اینجا که با اتفاق این بود ماضی عمر رسول الله و ابوطالب را بتدای سلمه فرزان
یافته بود و دیگر این درست باشد دلیل ایمان ابوطالب بکشد نه دلیل
برای آنکه گفت من بر دین عبد المطلب و عبد المطلب نیز دیکه ماسلمان بود
و در اخبار ما و مخالفان است که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابرهیم صلی الله علیه و آله
که عبد المطلب نیز دیکه وی رفت برای شفاعت شتران خویش و گفت ای
پدرای ما شتران من باز دهندا و گفت من بیندا شتم که عقیده اری من بشتر
کران و بدین روان آمد امر تا خانه که شرف شام قدیم و حدیث در آنست
تو از برای شتری چند که کین سخن گوئی گفت مرا بفرست خود کارست و خانه
خداوندی نکه داشت آن لیکه بتدایا بحفظه این حدیث من مروت
نه حدیث پدر من که دیگر آنکه گفت بر ملة ابرهیم ام آنکه که بر ملة ابرهیم است
که با باشد رسول استغفار بید و اتبع ملة ابرهیم و از یوسف حکایت است
و اتبع ملة آتقی ابرهیم دیگر آنکه دوایت کرد نه که رسول صلی الله علیه و آله
استغفار می کرد و این جمله دلالت بر ایمان برای آنکه رسول قبله و قدوة اهل
در علم و دین بکشته و او باشد که این آید شکر که برای شکر کار مصر استغفار شکر
و در امت و مکررین برای این سلسله فاند لیا استغفار دلیل ایمان ابوطالب بود

در حدیث

و چون رسول صلوات الله علیه استغفار می کرد چنانکه ایمان ابوطالب برایش بنویسند
پیدا شدند که رسول برای شتر استغفار می کنند ایشان نیز برای شتران استغفار
می کردند حدیثی نقلی از اینست و رساند و ایشان را بر ظن خطا بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت و گفت ما ابوطالب کان بر مریه که او مشرک نبود و رسول برای شتر
استغفار می کنند اکان للمنی پیغمبر باشد و نه مویسان ایشان که این را برای
شتران استغفار کنند و امرش خواهد و اگر جدا بر شتران خویش و اهل ایشان
برای آنکه پیغمبر او مویسان را ملاحظه باشد و دانست باشد که ایشان اهل
دو رخ اندازان که بر شتر که در فرموده باشد آنکه حدیث ابرهیم می گویند
و باز آنکه وی محبت و سبب استغفار کرد بدین ایتی عش را آنست و گفت که
بود استغفار ابرهیم و برادری کرد او و عدد دوا ابرهیم را و گفت که ایمان
حقام آوردن نبل استغفار موقوف بود باشد شرط ایمان و گفته باشد و آنکه
استگان بین المصالحین یا مریه بر مریه که او از جمله ضالان بود اگر بطا و ایمان نیارند
چنین گفتی که با مریه بر مریه که از جمله ضالان است و دلیل بر آنکه آن وعد خدا
ایمان بود و او وظایم را یار آورد فلما تبین له جوز طامشدا و را که شتر خدا
و اهلها را یار او نفاق از وی برآورد و بفرستد و این علم ابرهیم را در دنیا بود
بعضی میفرمایند که گفتند آنکه روز قیامت باشد و پندارند که عش من من بوده
دار و عدل او حق بود در آید و گوید الله عز و جل الله عز و جل حق تعالی میگوید
بیارید او را بر صورت کفایتی بیارند و گوید بر کفایت گویند این نعم
آرزیت تراش و او بر کفر بود با تو فروغی گفت و منافق بود چندان حال ابرهیم
اندی بر آنکه آن ابرهیم لقاؤه حکیم ابرهیم بسیار اند و حکیم بود از برای
حدای و عظیم برادر بود آنرا مالک بواست کند که ذی نیز دیکه در حدیث بود
حق گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید که هر که بر وی نزد رسول صلوات الله علیه
گفت دعاها را خواند او آینه گفتند او را خدا باشد گفت که شامع شد
که با اخبار که گفت او را باشد که چون ذکر در حق کند آه کند و آنرا

نقوی میری بر سرید مرا با دینک دوتا که بیوک رسید گفت افسوس که ایست
یکی گفت که او از این تنم منع کرد و خوشتر داری معاد حلال است خدا
آنکه توی کوئی ما را و لا خیر بعدا هم چون رسول صلوات الله علیه برای تو که
تاسد در و روی با منید نهاد با خود اندیشه گویم که چه عمل کردم
که هیچ بهتر از این نیست که دست گویم چون رسول صلوات الله علیه در پیشه
اول سجده در کتفان یکبار در عادت او این بودی که با دعا که
رفت نمود هر یکی از این دعا و عذری می آوردند رسول صلوات الله علیه
تخلیه کرده و برای ایشان استغفار می کرد پس در پیش رسول شدم
من بیسی کرد با خشم گفت نه چهار پای خلیفه بودی تا بیایی گفتیم یا رسول
یا تو جز از است تو از گفتن گفت مرا هیچ عمل نمود تقصیر کردم
و در این کاه می کردم ایستی دانه که بسبب است گفتن خدای تعالی
توبه من قبول کند و مرا عفو کند رسول صلوات الله علیه دوی قبول کرد
و گفت این مرد است گفت آنکه مرا گفت خیر و بر و اخای در تو حکم کند
بر خاتم و از سجده بر او ایستی دوی در من نهادند و مرا دست کرد و رند
جواز و عفو است تا از تو قبول کردی برای تو استغفار کردی من گفتیم که
در تو گفتن بخای بودی در است گفتن اولیست بودی از اینجا بر قسم
رسول صلوات الله علیه صحابه را گفت که با ایشان سخن مگو بید و اخلاط
مکنید مگر که با من است و با من گفت و جواب من را گفت و لا
نییم و جواز استیم که همان تاریک و تغیرت و جواز استیم که خانه
و من از آن است که در دین در سجده و نماز رسول صلوات الله علیه بگوشت
خسین باز گریست و روی از من کرد ایست و از نا ازا هت کردند و باران ازا
دور شدند و آورد لنگی و گریه و جوع باندیم تا سببی بر خاتم و بار برای بر شمرد
و بر روی سلام کرد جواب نهاد و چندا که که مرا این سخن گفت گفتیم
خدای بر تو مکنید هم که تو بخای که من خدای رسول خدای با دوست دارم

خوار عاز

جواب نهاد تا آخر گفت که خدای بهتر از اینها را بخا و روزی دیگر باز
نشد بود مردی شش و بار از آمد و گفت کعب بن مالک کعب است او را
بمرا به خود دند بیلد و نامه می داد از آن ملک خلیفان در آن نامه نوشته بود
که خیر شنید که صاحب تو را جفا کرد است و بر این چون تو مردی ضایع
بشیرین این تا آنچه مراد تو باشد حاصل کرد گفتیم که این مای محنت است
دار نامه با بنو ختم چون جمل روز بر آمد رسول صلوات الله علیه مرا گفت از این دور
گفتم یا رسول الله طه قن و بھر گفت نه ماوی قن و یکی کن من بخانه رفتم
و او را گفتم بخیر و بخانه خود بروان در کس را هدر می رود زن هلاک شد
و گفت یا رسول الله او مردی برست و بر ناله احتیاج ندارد اما از خدمتکاری
کنیز بر نیت است تا او را خدمت کند گفت که بدو باشد برین کار صد جفا
و گفت بر بار برای خوش ناز با میدادی که در کس و بر کس و بر کس
که بشارت یافتی ای کعب بن سجده در مقام ما و ما گفتیم که خدای تعالی فریفتار
ما از است سواری و تاخت و بشارت آورد که از کسنا تو گفتند اندان جفا
داشتیم با و داد و بر خاتم و سجده رفتم خوزان در سجده رفتم ابو طلحه بر خا
و مراد کشار گفت گفت مبارک باد که خدای تعالی توبه تا قبول کرد من
بیامد و بر رسول صلوات الله علیه سلام کرد و روی رسول از بشرو بشارت
و بشارتی بداد مرا گفت که بشارت با دتا بهترین دوری که در هر تو بود
تا که از ما مراد و گفتیم یا رسول الله این عتدات امر من عتدات الله
گفت بلکه از تو که خدای این است بخواند لقنه تا الله علی الشبی
تا اینجا که دو نوع الصادقین من گفتیم یا رسول الله التوبه من آن باد
که من عذر می کنم که جز است نکدم و از جمله مال خود میدارم و میده
گفتم گفت نباید بعضی بود و بعضی از کسب و خدای تعالی بیک صدقین
و صدقان و دین من ما را توبه و قبول کرد ایست جانت که در اقی غر با آنکه داد
از آنکه در تو گویم بر این سه کس با بودند که از رسول تحلف کردند

از رفق و دوستان از سر نکاس و توافی قصه ز تعالی خطاب کرد و گفت ای
 مومنان از خدای تمسید و با خدا رقاب و راست گردان باشید تا مراد برین صاف
 گشت تا فاع گفت که صحبت دال محمد صلوات الله علیه و از امام را بر علیه السلام
 این نوازی کرده اند کلی از این عیار و روایت کرد که علی بن ابیطالب و فرزند
 از ائمه که صادق است درین خدای مکتفا و رو کردار و نیت بعضی دیگر گفته
 که مراد آنست که برایت ذکر ایشان کرده است رجال صدقوا ما عاهدوا
 فنفیهم من قصصی بحکم عبد الرحمان بود و عمر عبد المطلب و عمر بن
 حسن بن علی بن ابیطالب بود این جرم گفت نهادند بقول تعالی
 للفقهاء المهاجرين الى قوله هم الصادقون در جبریت که لا یزال العبد
 حتی یکتب الله صدقاً هیهات یزداد است کوی تا نامزد و مرجع
 بنیاد و همچنین مریخ گوید تا چند که آفرین در جبریت دروغ زان نوبت
 و پیغمبر صلوات الله علیه گوید بالصدق قوتی صدق الی الله بعد الی الحق
 راست گوید که راستی برساند و بیست و نه نوبت دروغ را بشمارد دروغ که
 دروغ بقول دراهم ناپدید و بیرون رسد و راستی در جبریت که دوری او در غماری حق
 از رسول صلوات الله علیه راستی و صحت و بر صفتی که در حق و رسول
 شکایت با رسول کرد رسول صلوات الله علیه گفت انا لله الخیر و لا اقلت
 الغیر علی صدق من الی ذر دین حق بود که امیر المومنین از در صحت
 در آمد رسول صلوات الله علیه گفت لا هذا الرجل المبل قاله صدق الاکرم
 و الفاروق الاعظم

و من حولهم من الاعراب ان یخلفوا عن رسول الله و لا یغوا
 بانفسهم عن نفسه ذلک انهم لا یحبون ظلماً و لا

ولا یخسروا فی عیال الله لا یسارون و یسارون بقیة الکفار و لا یسارون
 من عند نیکو کاران که عیب کفر به عمل صالح ان الله لا یحب الخیر
 الخیرین قاله یفقدون صغیرة و لا صغیرة و لا یفقدون
 و ادیان الا کتبکم لیسری هم الله احسن ما کانوا یعلمون

ظاهر اینست که در خبرت و حق و نفیست مومنان اهل دینه را و غیر
 انا نکه از رسول خدای تخلف نمایند گوید که بنیاد و نوبت دروغ
 اهل دینه را و انا که بر این معینه باشند از اعراب محیته و مزینه و اعلم
 فاجتمع و بنوعی که از پیغمبر علیه السلام باز استادند و غزائی که مرد نه آنکه
 رعیت نمایند بخوش و خوش ازین او که خود را نگاه دارند و او را
 ندارند و جهان خود فدایین و جهان رسول کردند که واجب باشد ایشان
 بر غزائی الخرافات که خبر رود و در رفیق با وی و جهان و مال خود فدا کردن
 ذلک بانفس و این و حویش ایشان را بیست است که چون ایشان بروند هیچ خبر
 با ایشان رسد از تشکی و در هیچ راه و کسکی در راه خدای و جهاد با سرکان و پای
 هیچ نهند و هیچ قدر ندارند که در آن کافران غیبتی است و بنیاد از دشمنان
 یا فتنی انکس و غارت کردن و سبب کرد که اکابر خبر چیزی از ان ایشان را
 و عمل و کسرها بیکو نیست و ایشان را بجهت میکنند بیکو کار باشند و خدای
 مرد بیکو کاران صاحب نکرانند و در حقیقت ایشان را خلافت افتاده است و فاع
 گفت که شماست بر رسول چون او پیش خود بجهت در رفیق هیچ کس را بودی که
 تخلف کردی اما آنکه بعد از او بودند از ائمه واجب باشد بر شما
 مساعدت کردی اما آنکه بعد از او بودند که چون بعضی بدان تیار باشند

از دیگران نیست و از برای او بوی جبار بر جوی گفتند که ایستادند این زید گفتند این
که در میان آن قلی بود چون مسلمانان بسیار شدند این شیخ شد بقوله و ما کان
المؤمنین لیستقروا کافه و این قول صحیح است از آنجا که درستی که جهاد از فرض
کفای است که اگر هیچ نبودی از فرض علی بودی که گفت فلا یستقر نفقه
و هیچ نفقه نکند از خود در نزد که اندک بسیار در جهاد هیچ نرا برود و قلی
نرا دی نکند در وقت جهاد دشمنان و هیچ قلی بر نرا نماند که از این بر ایشان
نویسد تا حقایق علی بوقت جزا از ارباب است و هیچ بر نرا نماند که از این
ایمرا المؤمنین علی را آورد او را بر روزه است کرد که بفرع علی هم گفت هر که
فرستد برای غارت یا در خانه نشسته بود بر او در هر وقت که میباید و
هر که او بفرستد خود را کند بهر دری که در آن خرج کند خدای تعالی او را
قیامت بهر دری که در آن خرج کند هفتصد هزار درم ببخشد که این است
که والله یضاعف لمن شاء و کان المؤمنون

لِیُتَّقُوا صَاقَةَ فَلَإِنَّ أَفْرَسَ کَذَرْتُمْ مِنْهُمْ ظَاقَةَ

لِیُتَّقُوا فِی الدِّینِ وَ لَیْسَ دِرْهَمٌ قَدْرُهُ دِرْهَمٌ آخَرٌ وَ لَیْسَ دِرْهَمٌ قَدْرُهُ دِرْهَمٌ آخَرٌ

اینجا بر صفت چون رسولان الله بفرموده حق بیکس از نابت ارجح الامور
ما صاحب بلا یا و نافعان چون خدای تعالی است در دست و نافعان ایشان است که
مسلمانان گفتند که از این بر هر که از این استیم اگر خود را در آن فرستد چون
رسولان الله علیه السلام از هر که میباید مسلمانان بر او رفتند و در خون
تبارها کردند و خدای تعالی این است در دست و صفت مسلمانان نباید که جمله بروند
فرموده رسولان الله علیه السلام که هر که از خود میباید نرود و کردی ای رسول
مقام کنند از نفقه آموزند و قوروز را که رفته باشند چون از آمدن

نفقه آموزند

نفقه آموزند و زجر و عطا کنند ایشانرا کلی گفت ایستادند اینها بجا آمدند
ایشانرا قلی علیه السلام رسد بر خطا شدند از آن که و کوان با میباید و در دست
تا از رسول نفقه آموزند نه تنها که در راهها بیدیدند استخفافی تعالی است
که نیکو کردند و از آنکه در می طلب نفقه جماعتی بر نرفتند از دین اسلام رفقه و شریعت
بیاورند و چون باز یکم خود در دنیا را می کنند و بجزر هند را از آنجا
در رسول خدای گفته است ایشانرا حد کنند از معاصی آیه لانت کند مرا که
فریضه است و اگر ممکن شود که همه بروند در طلب علم بعضی بروند و علم بیابند
و باز آیند و بتیور خود بیاورند که اگر ممکن بود که همه بروند بر همه واجب بود
لَعَلَّ عَلَیْهِمُ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ کَرْمٌ وَ سَلَامٌ یَا أَیُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا الَّذِينَ بَلَّوْا بَعْضُكُمْ عَلَى كُنُفِهِمْ قَالُوا قَالُوا قَالُوا قَالُوا

غُلَظَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ قَالُوا كَمَا أُنْزِلَتْ سُورَةُ قُلْ هُمْ

مِنْ قَوْلِی أَلَا یَكْفُرُ فَا تَشْهَدُ هَیْ اِیْمَانًا قَالُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا

ایماناً وَ هُمْ کَیْسٌ بَشَرٌ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِی تِلْكَ بَشَرٌ فَرَادَ

رِحَالًا إِلَى رَحِیْمِهِمْ قَالُوا وَ هُمْ کَافِرُونَ ای بشارت

وای کریم بیکان قوال کنید و بشار با ایشان که ایشانرا بیکان از کفران و غفلت
از حقایق و عساکان و نزد بیکان و باید که ایشان در حق بکشند و از نافرمانی
و رفق طاری به بشارت که خدای تعالی بایر منکران و دشمنان است
و بشارت که قوالان جمله کفران و اجابت و استیجابی باید کرد که نزد بیکان

هیچ بوی نرسید بقی از بزمنا و هیچ کافر نشودند در اجناس آتیه که بدین آفتاب
 بودند و بعضی کوهها و بعضی مازک و در حوالیه اول نفی که خوانند یعنی بزمی شایان
 از عیش و تنزه و شادی و تفریح و تماشا و کشتن و بازی و شریک شدن ایشان
 تا خدای تعالی بپوشاند عذر بزرگوار علیه سخت و دشوار است برده و خدای تعالی
 و در عقاب نشان دادن تاج و تاجات بر این حال و مدایت دایان و بخت شایان
 بر عیون و بختی ز جود گفت که عمر خطاب هر که از این آیه از قرآن ثبت کردی
 نانو کوه کوهی نداری بکار و دایان مروی یار و دوست گفت که این آیه
 کار و الله که در آن بجای که رسول خدای خیز بود گفته اند که این آیه
 این است از قرآن که فرود آمد و این سوره آخر سوره است که هیچکس از قرآن
 که مریض یا صانع رسول با صلوات الله علیه بخواند به که نشسته بود و بجهت عبادی
 نشسته بودند مروی از جمله شایان و خواست تا بنشیند رسول دست و پایش
 و بر بالای صحابه نشاند گفتند یا رسول الله از کجاست که او را رفقه وی بزرگ
 صحابه گفته این مروی که در عقیقه غازی از این سوره برات خواندنی افغان
 که گفتند جاده کعبه رسول بنی امیه را آخر سوره غار تو گویا برای عجل
 بر کعبه و عداوت است نو و قبول قول بود اعراف گفتند از این آوردن بنی
 بکوی که بنی امیه را خدای با قدرت و معانیت و ما یکی حاجت نیست در بخواند خدای
 توکل بر و کرد مدد اعوان من برویت و او خداوند غریب تر و گوار است - حیدر
 از این عباس بر رسید از این آیه و سوره قال تلك الفا خفته این سوره در خوا
 کنند است همیشه می آمدند و نیم در میان حال ایشان تا که ترسید که هیچ
 غافل که فکر وی کرده شود صد و نه آیت است
 ای کعبه از رسول را است که که این سوره بخواند خدای تعالی بجزد آنکه هر که
 ایا از است بپوشانند که نداشت و بعد از آنکه غریب شدند با فرعون خدای
 و ثواب بسیار باشد و امید خات داشته باشد آن را عباد
 سوره یونس **ما تدری ما تدری**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اِنَّكَ تَكُنْ اَيُّهَا الْكَتَابُ الْحَكِيمُ اَكَاكَ لِلشَّامِ
 اَنَا وَجِئْنَا اِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ اَنْ اَنْذِرَ النَّاسَ وَبَشِّرَ الَّذِينَ اسْتَقْبَلُوْا
 لَكَ لَعْنَةً قَدِمَ صَدَقِي عَنْكَ مَنَ تَهْنِمْ قَالَ اَلَا لَكُم مَّوَدَّةٌ
 كَلِمَاتٍ مِّنْ قَدَمٍ فَتَادَ صَدَقَتِ الرَّاغِبَةُ اَنَا صَدَقَتِ الرَّاغِبَةُ اَنَا
 كه ابتدای سوره است و گفته اند که قلمت عکرم و معنی هر کس که اندر روز
 و نون جود جمع کنایه این باشد و گفته اند که نام این سوره است یعنی این سوره
 ان ایاتی حکیم و حکمت و مراد این نورید و آنچه و کلماتی شریف است
 و این قول قلم و بجا هدست در کلمات گفتند که قرآن و گفته اند که
 لوح صدف است یعنی آنچه این سوره با این آیات قرآن سخن است از آیاتی که در
 لوح محفوظ ثبت بود و بعضی از آن الله گفته اند یعنی هم خدای یمن و سکران
 و قرآن و می نام آنچه در میان دارند از انکار قرآن و آیات قرآن آیت کتابی
 حکم است و در از اجل و در هیچ دروغ نیست حکمت حکم کنند میان
 و بهشت آنرا که طاعت خدای دارد و بدو نعم آنرا که در خدای عاقبت خود و از این
 و اجل بر و قرار است بحسب طاعت آنکه گفته اند که عجب است که عباد را و عجب این
 از این که ما و می فرستیم بزمی از ایشان و از اصل و نبلیان یعنی محمد صلوات الله
 که انداز کن و بزمیان مردمان یعنی اولی که را و بجهت خلا بق بر حومه این عجب
 نیست از هر آنکه خدای تعالی از هر طاعت که استیاضه کند که می اهل ابرود
 و غفل اعیان رسالت تو اند کرد و این بیان بود که چون خدای تعالی بزمیان به بزمی
 فرستاد که قرآن که گفتند که او را از میان بزمی است و از بقیه بزمیان
 خدای تعالی گفته که هیچ عجب نباشد که و می فرستیم بزمی از ایشان که از این

فِي السَّحَابِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يُتَّقُونَ ^{استقامت} اوستان خدایی که
 سبب روشنائی روزگردانند و ماه را سبب روشنائی شب گرد کلی گشت روی
 ماه و انساب اهل هفت آسمان را روشنائی دهد و بشتان اهل هفت زمین را
 چو ضیاء بلع تران نور بود باطن فم کرده و غزل با ماه و غنچه کرد ماه را بزم
 تا عدد سالها بداند و حساب و قات از ماهها و ایام بشناسد و ساعات و جالی
 معلوم آن کرده و سازد ماه بخت و وقت منزلت بر عدد شبهای آسمان و جالی
 در بر باشد که از آن پندد از آنکه در روز انساب بود از وقت اجتماع نایب و
 که در ازده در چادر نو باز برافکند و هر شب بیک منزل باشد ازین سازد
 شجرین جلین شریاد بران منعه منعه فراع شجره طرفه چهره
 زبره صرعه عوا سماک غفر زبای اکلیل قلب سوله مغایم بدن
 و آغ لمع سعده اجبه ذرع الدلو المنعد فرع الولد الموحس
 بطر الخوت و بریدج دوازده است حمل نور جوزا سلطان
 اند سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو خوت
 و این سازد و انساب و ذره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد
 و خدای تعالی این کوکب درین برج مختلف کرد اند فاعار با
 در روز و وقتی از روز بود و فلک ابد بخت و وقت روزی کند و عطارد در هر
 پست و پنج روز باشد و مریخ و زحل و مشتری یکسان و زحل و زحل و انساب
 صد و شصت بار چندین است و ماه و نوبت بار چندین است و الله اعلم
 تحقیق ذلک آنکه بیاز که در که این بقدر ماه و انساب زهره چه کردیم
 گفت از بهر آنکه دوم تا شصت سالها بشناسد از آنکه حید و
 حساب فارسیان و آن بر آن باشد و حساب تا زیاده بود آنکه گفت که زیاده
 خواست و دعای این همه را اینچنین به یار طبل محکمت نه بیادنی نام چنین
 باز کنیم و هویدا کردیم آیت و دلالت را بجای حق که دانست و اندیشید

تَابِعْتَهُ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ يَدْرِي كَيْفَ اخْتِلَافُ نَبِّ وَرُزْدَانِد
 و اختلاف مطلع او در کس و شکل او از قلم و ضیا و نور و شاد و دراز و کوی
 هر یکی که در روز و افرازا بداند از شب که در روز و شب بفراید از روز و شب
 و در آنچه خدای آفرید در آسمان و زمین از انساب ماه و حساب کب و یار و آن
 و غرض و کس و لوح و قلم و آنچه در زمین است از انواع حیوانات و جمادات
 از کب و دریا و آدمیان و پریان و بهایم و بیاع و وحوش و طیور و آن همه
 ایاتی که لا یتیت انما که منعی باشند و از عقاب و ترسند و از معاصی و
 اجتماع کنند این چهار صفت که سبب نفاذ این آیت آن بود که کافران کنند
 ای همه اما ای اوستا تا انجا که اویم و خدای تعالی از آیت فرستاد و گفت ای
 آیات حج و کلا یت بر الهیت و وحدانیت من و لکن کب آیت باشد که در
 لَنْ الْكَافِرِينَ لَا يَرْجُوا لِقَاءَنَا نکه و نظر کنند

وَذُكِّرُوا بِالْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَآخِرَتِهَا وَآلِهَتِهَا عَنْ آيَاتِنَا

اُولَئِكَ مَا وَيْلُهُمُ الشَّارِعَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

انما که توای تا امید ندارند و از عقاب ترسند و بیعت و شرافت نیارند و در
 بجای عقاب و بقیل نکند و زین و کانی دنیا را نمی شناسد و با یار کفر و
 کردند و در دنیا نشاند و اهل هری کنند و از آیت حج و قرآن و شرافت
 ای که در خیر و وفا فلان باشند از آنکه که ما وای و جای ایشان در رخ شد
 باز که کفر داشتند لَنْ الْكَافِرِينَ لَا يَرْجُوا لِقَاءَنَا

انما احاطت بهد بعینه مد فیهم با عا نه به بخدی ش بخدی که کفار

فِي حَيَاتِ النَّعِيمِ دَعْوَتُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحْتَهُمْ

فِيهَا سَكَنُهُمْ وَأَخْرَجَهُمْ خَوَافَهُمْ إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اما آنکه بگویند بخدای و رسول خدای ایمان آوردند و عمل صالح کردند و کافر
خدای ایشان را هدایت کند یعنی ثواب و جزا دهد و بیعت را نماید بخدای
ایشان و سبکبار نکوی ایشان بهشتی که در دنیا های آن جوهرهای پادشاهان
بهشتی مقیم و حق دایم باشد که فنا و ذوالی و زوالی نیاید بجا دهد گفت
تهدیه هم الهی علی الصراط در حضرت که رسول صلوات الله علیه بر سر
گفت که این تجویز الهی علی الصراط است پس بر صراط خود کند بگذرد و حیرت
رفت و باز آمد و گفت خلافت سلور و پادشاهی کند اما تجویز الصراط
نیست و علی بن ابی طالب تجویز الصراط را بنور کرد و اشد تجویز الصراط بخوشی نور ملک
و نور علی بن نور و نور از نور الله گفت که بر صراط بنورش بگذرد
و علی بن ابی طالب بنور تو بگذرد و امت تو بنور علی بن ابی طالب بگذرد
و نور است نور از نور علی باشد و نور علی از نور تو نور تو از نور خدای
رسول صلوات الله علیه گفت که جویند سر از گور بردارد عمل صالح و پیش روی
بریکوترین صورتی و هیاتی که بگوید که تو کسی که من تراب من بودی و من
دیگر سیرت و نیکو طبعیت کو بدست عمل صالح تو آمد آنکه قایم دارد بهشت و چون
کافر سر از گور بردارد عمل خود را پس در صورتی ترشت و هیاتی قبیح کو بدست کسی که
سیرت دردی قبیح منطری که بدست عمل بد تو آمد از نور تو رقت کنیم تا ترا بدین
دیگر آنکه گفته اند پیغمبر را یا نهما الا علی الصراط است ترا بکشت ایمان
هدایت آورد لطیف کرد است از عمل صالح که تا ما را مستوجب بهشت شد و
که در نیز کو شکاهد مرا با او ایمان پادشاهان ایشان را پادشاهان باشد و جزیرت که هر

جوی که سر از آب روی شود آنکس که با یکدیگر ایستاده و بعضی گفته که بخوشی
و خوشایندم و بعضی میگوید که گفت قد جلیل است شغل بر او معلوم است که وی
در زیر هم نبود و یکصد و یکم او بود و در تحت ترا بود آنکه گفت دعوی صریحی هم
و کلامه عن انان گفتار ایشان در اینست که آن بود که نویدای در حقای تو باکی
و من لای از هر چه نصیب شد و عیب بد ایشان باید از رسول صلوات الله علیه پرسید بد
تجاری الله چنانچه گفت تشریف الله شکر کردی این الصراط از این صراط
پرسید یعنی بحال الله گفت که رضی الله تعالی عنک گفتند که این
است میان اهل بیت و خدا ایشان در باب طعام و جواز ایشان از روی طعام و شرب
که بدست خداست الله در میان ایشان طعام و شرب با خبر کرد و اینند خوفا
که طولانی بگذرد پس است در اینجا طعام جواز از طعام و شرب قانع شوند و شکر
خدای بکنند و بدو گویند الحمد لله رب العالمین مراد آنست که این
حق ایشان باشد و دعوی قولی باشد که از دعوت کنند باکی و تحمیه هم
چنانکه اسلام تحت اهل بیت سلام شد جوی بهشت و سید بر یکدیگر کنند
و بیستگان را نشان اسلام کنند و اهل بیت بدخلون من کذاب حقایق
بیش از اسلام کنند سکه هلاله از بیت رحیم و استاذنا الیوم انما الیوم
از کیدان کف با اقتراح کلام تو جسد و عدل کنند و اختتام
بشکر و حمدش و ذل القول و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
آخر دعوی و گفتار ایشان است که حمدش و استاذنا الیوم انما الیوم
و لا یخجل الله لایست از اینجهان الله من اینجهان لقصی الیوم
ایمانهم فقلل الذین لا یتجوز لیس آءنا فی طغیایهم یغفرون
حق تعالی و بیانات از نعت که آنچه از اینجهان است حق تعالی که در عالم

و آنچه

آیاتنا بآیات قال الذین لا یرجون لقاءنا انت یقران
 غیر هذا اویسره قل ما یکون ان ابد که من یفشاء نفسی
 اتبع الا ما یوحی الی فی اخاف ان عصیت رفیع ما یسئلکم
 قل لو شاء الله ما لکون علیکم ولا اذ یرکبکم
 فقد کثرت فیکم عملا من قبله اف لا تعقلون

حرفها حکایتا خلاصه رسولی کنند ایضا که منسخت که خدا
 این درین آیه در وی هیچ استیاض و البیای نیست برینا خواند که
 که ان عقاب ما ترسند و بیست ایندو ارند بحث و دلش نکونید رسول را
 گویند ما را قرانی دیگر در غیر این قرآن که در وی بیست آنچه را غنیمت آید
 از ذلت بیان و عیدیت برسان یا خود این قرآن را بدست که عباد است
 غذای بسیار است باشد و مذمت است برسان ناچار بیاید ای محمد آیت را
 جواب ده و بگوی که ما بیست و هجده که قرآن از قبل تسنن خویش و خودی
 تبدیل کنیم جوابها از تبدیل گفت از روزی که این مقدار شریعت و قرآن را
 آوردن رسول را شریعت از بهر این ذکر آن نکرد آیه گفت که بگو
 ای محمد که من متابعت کنم الا انما که بمن وحی کنند و غیره که من می
 یعنی من جزا وحی گویم که اگر گویم این یا شهادت عذاب روزی که در سن رسالت
 از روزی که من به این نه فتح باشد و نه تبدیل است تابع و بحیال که تبدیل
 ایشانرا بر نبوت و صحت عری خود گفت کوی ای محمد که تا اندیشه می کشید
 که شما ما را در نزد قری قناست که در میان شما هرگز این معنی بردارید

گفته نکرد من تعرض شد این نکرد ما را خدای بخوانی و لغز بودی من این معنی نکردی
 در این قرآن شما بخوانی و نیز این آیه کردی و خبر دادی می تا عقل دارید
 کار نمی بیند که اگر این کار ساخته و انداخته من بودی در وقت جهل آیه در
 بیان تا بود در این بر من اثری بودی رسول طوالت الله جل جلاله بود که می
 بری است و معصیه ده سال تمام کرد و بعدینه میرد سال در خون با جوار رضایت
 شخصی ده سال بود از اینجا که گویند که حملای می باشد و من اظلم

یسرا افتری علی الله انک ذبحا او کذب یا یارایت لا یفرح
 الخیرون و یعیبون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم
 و یحولون هؤلاء شفعاء و لنا عند الله کل اثبتون الله بما لا یعلو
 فی السموات و الارض نجاة و تعالی عما یشرکون

بر سبیل تفریح و توجع و ملاحتی فریاد که کین ظالم و ستمکار تر از آنکی که او را
 در وی فریاد و جبری گوید خدای که گفته باشد چنانکه خدا نشان
 شرک آورد و معصیت و ناشایست کرد و دانست که گفتند که خدای را از فرمود
 قال الله من ذا یأمر خدای که من خیر است که می گوید خدای این فرمود
 قل ان الله یأمر بالعرفه یعنی همچو از وی ظالم و ستمکار تر باشد از آن
 آیات خدای را که منی که نشان قرآن که من محمد هست دیگر خدای را
 و بر این صفات بود محمد که خدای شد و کافران هرگز فلاح و طفر نیابند و چگونگی
 از عقاب خدای خلاصی یابند انکه ایشان رقت اند و عبادت می کنند و
 جزا خدای تاباند که صفاتی ایشان است که هیچ مضرت نتواند کرد و هیچ سود

وجه برود و جدا گشته اند و از آنجا که باستانها پند و مردم کنند و با حقایق
ان حقایق که حقایق انسانیت بحق و کبر شود از زبان ان افراد دروغ که اینان بنام
و آنچه آنها بر سینه انداخته اند دروغ **قل من یزعم**

بِرَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ مِنْ عِلَالِ السَّعِ وَالْأَنْبِیاءِ مَنْ یُضِلُّ

بِرَّ الْمَنِّهِ وَیُخْرِجُ الْمَنِّهِ مِنَ الْحَقِّ وَمَنْ یُذَرِّ الْأَمْرَ فِیَقُولُوا لَئِنْ

فَعَلْنَا فَعَلًا تَعْتُونَ قَدْ لَكُمْ أَفَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْخَلْقَ لِلَّهِ

فَإِنْ تَحْفَرُونَ كَذَلِكَ حَقَّتْ سَعِیَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ

فَقَعُوا أَنَّهُمْ كَافِرٌ مَثُورٌ حق سبحانه و تعالی رسول را بطریق محال فرمود که

با ایشان بگوید که کتب انکه شما را در حق خدا از اسماء مبارک و از زمین

از اسمان تبعید و از زمین بتسبیب اکبر مالک السمیع و صمد شوالی و مانی

تمامت و قدرت جبار و بدین ان برود و حق که ما بدیند و پوشوند و نگاه و از

از اوقات دعاهاست در حیرت که خدا را بر چشم ما و کلام خدا از فرشتگان که شایسته

از چشم ما از می رانند چنانکه کی از ما کمر از زمین از اند و کسبت که زنده

از مرده بر روز او بر چنانچه جوهر از انطفه و مرغ را از تخایه و مرده از دهن بر روز

جوز انطفه از ادی و خایه از مرغ و کسبت که او تیر کارها کند در این

چون این همه از ان سوال کنی و بر حق جوابی نباشد الا که گویند که خداست که

بزرگتر است قدرت از انست که انان اعتراف دارند

نو بگوئی ایشان که حق تعالی تر سید از عقاب حقایق حذر کنی و در او ایست

و شکر نعمت او کنی که نعمت بر شما شایسته است و در ان و شما را مواجعه کند

ناله از حلال

عاجله و اجله بران حقایق که توصیف بصفات کمال حقایق حق و معبود و مطلق شما است

و عزالیت و از بر حق نباشد الا خلالت و کسای چون از حق در کفر و بدعت و در کفر

نمهند پس شما را ازین حق واضح و روشن و عبادات با سیدین که باید و حق چگونه

انکه کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

خلالت نباشد و حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

و در کفر و بدعت و کس که کمال حق تعالی است و کس که کمال حق تعالی است

بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْآخِرَةِ كَمَا أَصْغَرْنَا مِنْ ذَلِكَ وَلَا كَلِمَةٍ

إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ أَلَا إِنَّ أَقْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ^{انسانند} خطاب باجماعت و جمله است و از ابتدا احوال و مراد
می گوید که ای محمد در هیچ کاری بنانی از کارهایی که از احاطه قدرت من
در هیچ کاری که در بابا شیخ قرآن خوانی و از آن خبر ندی هیچ عملی از اعمال و فعلی از
کلی آله که در میان جمله کلام باشم و حاضر می بینم و می بینم و جز از خوف استحقاق انعام
و این بر تبار گفت تا کلمات متعبد و معطوف شوند و غافله بجهت نمانند
مانند که بر اینان رقیبان و نکاح با آنها پیدا فافرا از سر و زوشتند و گران کاری
نکند که خدای عز و جل است بر بجهت ایشان در آن ترویج می کنند و از وی غایب نشود
و دور گردد از احاطه ایشان سؤال از و هم متکبر و رجه خود نماند و همانند درین
نمکن و نه پیدا لادریهای روشن نوشتند است ثبت کرده باشند و از کتابی که
با حقایق احوالات اما بدینده آگاه باشند که دوستان خود را هیچ تری و خوفی باشد
و ایشان بهتر شدند و حق که در میان خدای عز و جل برسد ایشان از خوف بگریزند
آنها که این پایه ندارند و این منزلت یافتند که بگریزند و خوف بگریزند از خوف
خدای پرستند که تر و اولیای الله گفت اولیای خدای است که جز مرده ای است
خدای با او هستند و در حیات طریقت از مرده و در دنیا و آخرت با او هستند
خبر گوید که از رسول خدای شنید که می گفت که ستاد را بندگان هستند که ایشان به بندگان
باشند و نه بندگان بندگان و شهیدان را ایشان از غفلت بود روز قیامت بندگان ایشان
از خدای گفتند یا رسول الله ایشان را می کنند و علایان رحمت با ما کردی اما
ایمان را دست از ایم گفت قوی باشند که بایکدی رو می کنند برای خدای
آنکه میان ایشان خویشی و رحمتی بود و آنکه مال بیکدیگر دهند و الله که در
ثا نبروی تابنده بود و ایشان بر میزهای نور باشند چون مردان برسد ایشان از

و چون مردان از ده مکتب باشند ایشان باشند که این است و خوانند آلا ان
اولیای الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون از این موسسین و علیهم السلام
گفت ایشان که گفتی که از بی خوابی که برد باشند و شبها از بیداری جانشان
اب می ریزد و از غرق که درین باشند و ایشان زهره شد باشد و از بیداری که
که کشیده باشند و زده داشته شکمهای ایشان بکشد شده باشد و از شکلی
لها و ایشان باشند ^{الذین استحقوا و کما یستحقون}

لَهُمُ الْبَشَرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا اللَّهُ

ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَلَا يَخْزِيكَ قَوْلُنَا إِنَّ الْعِزَّةَ

لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ الرَّحِيمُ الْعَلِيمُ ^{انست که} نوشتن و حق اولیای خدای
می گوید که ایشان باشند که خدای عز و جل از آن کتاب خدای با او دارند
و از خدای ترسند از نوابیبا جتناب می کنند و در معاصی گردند و او را کار می کنند
در جهنم که رسول را صلوات الله علیه برسد که در حق خدای کسب و شهادت
ایمروموسین علی علیه السلام نهاد و گفت هذا ذکر الله ولی خدای این مرد است
کن با وی و اگر خود بکشند بجز در ادرت باشد و خمن خدای دشمن این مرد است
دشمنی کن با دشمن وی و اگر خود بکشد بجز در ادرت باشد و با حاکم رتاین و در حقیقت که خدا
عالی در است و ذکر کرد است بر وجه مرید و تفضل و بر حاصل بود از ترس و دنیا
و از این گفتند و این سابق بود در تعوی مقتدا بود تا او را اولیای موسسین و امامان
گفتند برادر او و در ایشان و سایر از او را این است شایسته که ستمنا بگری
مریت بومان متقی و برهنه کاران هستند و این است در دنیا و زندگانی دنیا
جیت آنکه عبادت این الصالحه گفت که رسول را صلوات الله علیه برسد و او را است
گفت الرزق الصالحه برینا اللهم افری اخوانی بیکو باشد که مردمان بپند خود را

محبت قلمی در حق و حقیقت که در سینه از او نیند روز شب در سنان باقی
 و علمانی و کلایت حق با که بشوند اندیشه کنند و معتبر شود
 قالوا اتخذ الله ولداً **نجات** هو العزیز که مافی السماوات مافی الارض
 ان عندک کرم من سلطان بهذا **انقولون** علی الله ما لا تعلمون
 قل ان لیس فی حق من علی الله الصکبه لا یعلمون **سبح** فی الدنیا
 ثم انما ارجعهم ثم یقتلهم **انقلب** انقلبوا کما کانوا **یخرجون**
 حق **نجات** و **نجات** که در سینه از او نیند روز شب در سنان باقی
 بر سه کرم بر مژگان که گفتند **انقلب** انقلبوا کما کانوا **یخرجون**
 عزیر الله و عزیر یا از که گفتند **انقلب** انقلبوا کما کانوا **یخرجون**
 دوانت مجازش هم روانند برای آنکه پیوسته دختری که در حق با او بود که در حق
 بود و حقایق این حق است **نجات** که گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 در کون برند **نجات** که گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 لهذا که فرزند هم جنس هم مانند و مانند پدر بود و او را مثل و جنس و
 و مجازش را با احتیاج کند و هو العزیز و او توانا که در دنیا است
 انکه او را است **نجات** که گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 بود که خطاب کرد از حقایق را و گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 و حقیقت برهاست هر چه در حق و حقیقت بود علم بود و حق بود و حقایق چیزی
 می گوید که اگر او را **نجات** که گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 و چیزی که رخدای بر دانت دانی دار ندان **نجات** که گفت **نجات** که گفت

انما انما

انما انما از سینه که می گوید رخدای مایه ملک و متعلق سینه و دنیا که زود کند
 و باقی ماند که در سینه از او نیند روز شب در سنان باقی
 بر سه کرم بر مژگان که گفتند **انقلب** انقلبوا کما کانوا **یخرجون**
 دوانت مجازش هم روانند برای آنکه پیوسته دختری که در حق با او بود که در حق
 بود و حقایق این حق است **نجات** که گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 در کون برند **نجات** که گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 لهذا که فرزند هم جنس هم مانند و مانند پدر بود و او را مثل و جنس و
 و مجازش را با احتیاج کند و هو العزیز و او توانا که در دنیا است
 انکه او را است **نجات** که گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 بود که خطاب کرد از حقایق را و گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 و حقیقت برهاست هر چه در حق و حقیقت بود علم بود و حق بود و حقایق چیزی
 می گوید که اگر او را **نجات** که گفت **نجات** که گفت **نجات** که گفت
 و چیزی که رخدای بر دانت دانی دار ندان **نجات** که گفت **نجات** که گفت

ما نزل به من آية الا بالحق عليه السلام فاقول ان كان كذباً فما كان
فان تولى قوماً ساء ما يصرون اجرا من اجري الاعلى الله وامرنا
ان نكون من المسلمين فكذبوا فبقينا وشرعنا
في الفلك وجعلنا لهم خلائفنا فاعرفوا الذين كذبوا
يا ايها الذين آمنوا انكم قد كنتم تفسدون ثم بعثنا
بن عبد ربنا الى قومه من فجاءهم بالبينات
وما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل كذلك
نظف على قلوب المعنوي هم از سخن فرج بغيرت عليه السلام که
با قوم خود گفتات که ای قوامان ما بری کور بود و غطا و بندگی شود
و قبول نمی کنند که من برین دعوت که تا برای منم و غطا و بند که تا برای من
امری در می بینم و امر من از شما می خواهم و من من جنتی است و را
خود را اندکین از جمله سلطان و متفادان امر خیر باشم و ما برای شما نشود
آنکه حقایق از خود که قوام او بگوید و ندانم که گفت قوام او را بگوید
و باور نداشته و فصلی است که او کرد و ما او را بخان دادم و کسی را که
با او دوستی بودند و ابانرا خلیفه کردیم یعنی باز ماند و تمام متاثران
کرد انیدیم بظوفان عامر من عاقبت کارا نا که ما ابانرا انداز کردیم و ابان
قبول نکرد و بجای رسید و چگونه بود که ما ابانرا فرج بفرستادیم بفرستادیم

هو و صا و ابر و مود و لوط و شعيب عليهم السلام ابانرا بفرستاد و قوم خود را بفرستاد
و ايات و دلائل و حج احوال کرد و ابان بر ما را کذب کردند که قوام خود
الفکر از دست دین ابانرا بفرستاد و ندانم که قوامان پس از آنکه بفرستاد
عجبا که در میان ما می کردیم یعنی بخندان از سبیل صراحت ابانرا بر کور
یا ابانرا کذب کردیم و بفرستادیم ابانرا اعلام می بود و متکا که ابانرا بفرستادیم و بفرستادیم
آنکه ظالمان و مستعدانند از ذوالیاد که بفرستادیم از امر ما تجاوز نمایند
ثم بعثنا من بعدهم موسى وهارون الى فرعون وملئ باياتنا
فانتكبروا و كانوا قوماً مجردين فلما جاءهم الحق
موسى بعثنا قالوا ان هذا لخبث من قال اتفولون
الحق لما جاءكم و ان هذا لافك الساجدون
قالوا الجنات التي نبتنا عما وجدنا عليه ابائنا و نككون
لكم السكينة في الارض و ما نحن لكم بعبدين
بفرستادیم از میان بفرستادیم و ما در فرعون و قوامان بفرستادیم و فرعون
و قوامان دعوت کرد و ابانرا استنکار و رد کردن نمی کرد و ابانرا بفرستادیم
و ابانرا قوامان بفرستادیم که کار او در فرعون و قوامان که آوردند بفرستادیم که موسی
با ابانرا اندوخت و ابانرا رسید از نزدیک حور و بفرستادیم و بفرستادیم از حج
و ايات و ابانرا بفرستادیم و معلوم ابانرا شد و بفرستادیم و بفرستادیم و بفرستادیم

فَعَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ
 الظَّالِمِينَ وَنَحْنُ بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْمُقْبِلِينَ

موسی علیه السلام قوم خود را تقویت داد و اتمام فرمود گفت ای خداوند
 بخدایمان ادا کن تو که هر روز کنی اگر تمام مسلمانان را که تو مملکت می دهی
 که در کارهای خود تو که کنی همه را که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی
 و گفت که ای خداوند تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی
 و گفت که ای خداوند تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی
 گفت که ای خداوند تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی
 ای خداوند تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی
 که ای خداوند تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی تو که کنی
 خویش و ضل خویش ازین کاران جهان و اینجا ای موسی

وَاجِبُهُ أَنْ يَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَاجِبُهُ أَنْ يَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَاجِبُهُ أَنْ يَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ

فَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ

أَمِيتَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ مِثْلِهِ نَبِيَّةً فَأَمَّا لَاقِي الْحَقِّ الْيَسَّارِ رَبَّنَا اجْعَلْهُ

عَنْ سَبِيحَتِكَ رَبَّنَا الْمُسْرَى عَلَى أَسْمَائِهِمْ وَاشْتَدَّ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَكَانُوا يَتَوَكَّلُونَ

حَتَّى يَكُونَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ سَوْغَالِي حَكِيمًا نَجِدَ وَحِكْمًا وَوَدَّعَى

وَسَمِعْتُمْ سَازِيدَ دُخَانِهَايَ جَوْنِ قَهْلِهِ خَوْفُهُ كَرَامَتُهُ جَوْنِ سَجْدَتِهِ خَوْفُهُ كَرَامَتُهُ

كُنْتُمْ بَشَرًا مِمَّنْ كُنْتُمْ سَبِيحًا بَدَا خَدَايَ تَجَا سَرَابًا نَارًا فَرِيدًا كَرَامَتُهُ

نَارًا كُنْتُمْ بَشَرًا مِمَّنْ كُنْتُمْ سَبِيحًا بَدَا خَدَايَ تَجَا سَرَابًا نَارًا فَرِيدًا كَرَامَتُهُ

وَأَيُّهَا النَّاسُ كُونُوا عِبَادًا لِّلَّهِ كَمَا كُنْتُمْ بَشَرًا مِمَّنْ كُنْتُمْ سَبِيحًا بَدَا خَدَايَ

تَجَا سَرَابًا نَارًا فَرِيدًا كَرَامَتُهُ نَارًا كُنْتُمْ بَشَرًا مِمَّنْ كُنْتُمْ سَبِيحًا

بَدَا خَدَايَ تَجَا سَرَابًا نَارًا فَرِيدًا كَرَامَتُهُ نَارًا كُنْتُمْ بَشَرًا مِمَّنْ

كُنْتُمْ سَبِيحًا بَدَا خَدَايَ تَجَا سَرَابًا نَارًا فَرِيدًا كَرَامَتُهُ نَارًا كُنْتُمْ

بَشَرًا مِمَّنْ كُنْتُمْ سَبِيحًا بَدَا خَدَايَ تَجَا سَرَابًا نَارًا فَرِيدًا كَرَامَتُهُ

یک روز شهر پرورد آورد بر سر کوه که جو سفید را بیدن بول و را گفت که مردمان
 چگونه رها کرد. گفت بخیر و سلامتند گفت قیام عذاب و آفتی نرسیده
 گفت با خدا یا ایاز راه که بید و غی ندین اندر آنکه کتب کردند که چون
 ماسد و غ یا نمودند قول من کی باوردند اندر آنجا رفتند و دریا باز نیاید که بگوید
 و ذال نور از ذی هب مغاضبا تا که کنار دریا رسید جماعتی در کشتی نشسته
 با ایشان در کشتی نشست و کشتیها را بودند و هر یک در کشتیها نشستند
 آنرا گفتی که هیچ شرف پیری در آن کشتی نبود گفت در میان ما بنده که کینه
 بدتر است که آن بند که کینه هم اگر خواهید که سلا متی یا بید را با آب نازد
 کنند حاشا ما بر تو اثر بدکان کینه نمی بینیم تو سبای ما را حار اری
 گفت من خود را از شما بهتر دانم گفتند که ما ترا باور نداریم تا احوال تو بکنیم
 قیام نزد چند بار هر بار بر ما بر شو علیه السلام بری اندر دمان نشی گفتند
 جای یقیماست و را بید گفتند تا بید را اندازند حقایق را نون را گفت
 که دریا بیدن من بید را گفت من شکم تو رو و چند دندان وی خواهم کرد
 و او طبع تو نیست که تا هیچ پوست ما سخنان او را نیاروی نون یا سخن او
 اقصای دریا بیاید و جز او را کینا رشتی آوردند سر داشت و دهان باز کرد
 اهل کشتی گفتند که چه این کار را بدست باری و بیاد من مای نیاید
 انداختن با جای دیگرش بر رند دیگر باره مای بیاید و دهان باز کرد
 تا بهر جا پیش کرد اینند و همچنین جو امدوز هزانی کرد گفتند که در ضمن این
 سری است او را بید انداختند و او را فریاد در جریست که مای دیگر
 اند و آن مای را فریاد و این هر دو مای مای دیگر فریاد و او در شکم
 مای محبوب است و صدای بخانه و تنگ شکم آن ماهیان بروی خود کشیدند
 که اینند و ازای درخت دریا که در دیدن آن عجایب هفت رخ برآید چون
 او را بید در برآید و بید تسبیح اهل دریا شنید او نیز موافقت سازد
 کلا آله الا انت سخاوتک انی کنت من الظالمین

و ارجل بنان و در شکم مای بیاید چون ملک بگفت خدای بخانه و تنگ فرمود
 تا او را بر حلال انداخت خدای که گفت قیام تا که اهل کوه را و هو سقیم
 انکه درخت کند و بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 آن درختی بود و بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 که در آب نیافت خشک است بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت
 و بید که ای بید را بید درخت کند و بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید
 که هلاک شد و بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 تا بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 توجه مردی گفت من بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت
 چو از شهر فری گفت غمزد و بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید
 برسان بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 که شاه بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 من بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 او بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 طلبیم و بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 یا شاه با بید و بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 می گوید ما پیش سنو آرید و اگر دروغ می گوید بگردنش بزنید
 ایشان بدان مقام آمدند بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید
 سوختند و هم که بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 درخت و شکم را کوی دادند و بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید
 بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 و این حاجت طلب بید را بید تا زود برآید و دریا بید را بید انداخت و دریا
 مادرشایان شهید نکند و کوه شاه بید را بید

وَجَعَلْنَا سَمَكًا فِي الْآرْضِ كُلِّهَا أَفَأَنْتَ تُكْفِرُ بِالْآيَاتِ

سَقَى بِسُقُوتِ الْمَوْتَيْنِ وَكَرَّحْدَى نَوَاسِجِهَا بَيْنَ اَنْفِ اَوْدَاقِ بَرَقِهَا
وَكَرَّحْدَى هَرَكَةِ دَرِزِينَ اَسْتَهْدَا بَاغِ اَوْدَاقِ بَرَقِهَا نَهْ بِخِشْتِ اَوْدَاقِ
اِیْ هَدَا كَرِیْ خَلَعِیْ كِه مَرْدَانِزَا بَكْرِیَا بَاغِ اَوْدَاقِ بَرَقِهَا نَهْ بِخِشْتِ اَوْدَاقِ
نَوَافِیْ دَرِزَقَاتِ نَوَافِیْ دَرِزَقَاتِ نَوَافِیْ دَرِزَقَاتِ نَوَافِیْ دَرِزَقَاتِ
حَكَمَتِ دَرِزَقَاتِ نَوَافِیْ دَرِزَقَاتِ نَوَافِیْ دَرِزَقَاتِ نَوَافِیْ دَرِزَقَاتِ

ثَوَابُ الْإِذَاءِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّحْمَنُ عَلَى الَّذِينَ لَا يَفْعَلُونَ قُلْ

انظروا ما ذاقوا السوات فلأخبر وما غني آيات والسكندر

عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ فَمَنْ يُظَاهِرُ الْوَاقِلَ الْيَائِسَ الَّذِينَ يَكُونُونَ

فَقِيلَ لَهُمْ قُلْ فَانظُرُوا إِلَى مَا مَخَصَّرَ مِنَ الْمُنْتَفِيزِينَ

تَسْمَعُونَ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا فِي الْمَوْءُودِ

[illegible]

23

انایات و علامات و دلایل و غیر آن محصور و انما از نیست از روشنی و درون
و انواع نبات و حیوان است و مزاج و تمام و اما آن بر هوا مخلوق مجاری و زمین
مطبق و انسانی نایبند که این همه تبدیل و وضع است آنکه گفت که چه کند
ایات که دلالت و هم کنندگان از بخت از قوه که ایشان ایاز نمایند
چون نظر کنند در آن بر وجهی که متوالی است و بغیر ایشان از این است
سودی نیست که در آنست که در وجهی که در دست نظری باشند ایشان مثل
نور کار آنکه پیش از ایشان میکنند و عذاب و اتصال که با ایشان رسیده
و حنف و مسخ و ما عقه و طوفان یعنی مع غافل از آیات و ادله که ایشان را
آنکه عذاب رسیده است که با ایشان آید و بگویند ایشان که مستطیر شد و بگویند
که من تبار سجده مستطیر را آنکه گفت که ما هلاک کنیم با تحفان
آنها که هلاک کنیم و جز عذاب را عذاب باشد نگاه داریم و برهانیم بجهان
خویش را و نمونان که ایشان آید و در باشند همچنین است خواست و واجب
آنکه بخت و هم بین شما و برهانیم ایشان را از عذاب

قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْجِعُوا إِلَىٰ دِينِكُمْ فِي شَيْءٍ مِنْ دِينِي فَهَلْ عُبِدْتُ

تَعْبُدُونَ سِوَا اللَّهِ وَلَكِنْ اعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّعُكُمْ

وَأَمْرًا أَنْصَحُونَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَأَنْ أَقِمُوا ظُهُومَ اللَّهِ

حَيْفًا وَلَا تَصُونَنَّ مِنَ الْمَشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَنْفَعُكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا سَأَلَ الظَّالِمِينَ

رزق و روزی ایشان و عجز و جویبار باشد چون خدای تعالی صابر و رؤوف است و کلام
 و متکفلان شد و تفضل کوفی چون نموده و نمیشود است چنانکه در
 و می کنند و انداوی منزلت فرارگاه او را نب روزه و اینجا که او را
 رفت کنند مجاهد گفت ستر رحم مادر است و متوجه صید پدر است
 ربع گفت سترش ایام حیوان است و متوجهش چو زرع است خدا و ربیع گفت
 سترش بخت هایش قوله تبارک فی صفة الجنة حنت مستقر و مقابله است
 این همه در کتاب و در حق که لوح محفوظ است نوشته و ثبت کرده است آنکه
 بر لک آن کرد تا فرشتگان الهی باشند پسند یا آنرا که شوند از جمله
 مشکلفان و ارسلان خدا که بیا فرید اسمها را و زمین را و برشمار
 با آنکه توانست که بیک طرفه العری یا فرید ما بداند که از بدایت خلق
 کار بر حق است و آنجا که صحت شایسته مشکلفان را چندان شوند و بداند که
 تانی بر کارها پسند است نه قیام و بشناسد که اسامی و زمین را آفرید آب برآید
 بود و عرش و باب کعبه احبار کنند که حق تعالی فوق سیر بیا فرید
 و بنظر هیت باور که کرد یکدخدا و ای بندلرزان که عرش بیا فرید
 و بر سر کعبه نهاد و گفت عرش بر سر آب باندگش می برفت و آنکه لوح قلم
 بیا فرید بود تا کلمات و هر چه خواست بودن نوشت آنکه ان نوشته
 خدا را تسبیح کرد و هر سال پیش از آنکه خدای تعالی موجودات را آفریند این همه که
 از بیا فرید از هر حرکت نام تا زمین را مانع بندگان خود
 کرد اند و تا بنا را سقف ایشان و سایه بان ایشان کرد و در زمین بانی ایشان
 حکایت کرد و ایشان را تفریق توایک فریت کرد و اند تا بیا فرید
 از آنکه عمل در بیکو و معترا شد و تا که متا احتیاطا یا از طاعت صید
 و کلام استیبار که و عصیت کند و چون صورت تکلیف صورت اینجا را باشد
 باین از تکلیف عبادت که عبدالله عمر گفت که از رسول صلوات الله علیه معانی است
 برسد که بگوید که ما یک کسر است عا ایا یکا در عزم بخار الله

در این
 در این

در این
 در این

و آنچه فی طاعت الله ناکیت که او بر هر که در ترست کار کنند ترست
 و کفر قنوت و اگر کوفی نوای محمد بن کا فر از آنکه ما بعد از ترک نماز بخوابند
 اکثرت و زنی خواهند کرد و ابتدا بن کا فر از جواب این دهند که ثبت
 الا خدا و بی عهد و کاری باطل و بازان این قرآن کنند از آنجا که قرآن الهی
 جبر و نشد و اگر با عذاب را از ایشان تا حیرت کبیر و با بر اویم تا بدقی جلد
 ابن عباس و جمعی گفتند با جاعلی عدد دهنده و شمره که از قبل بیان آید و جلد
 از حال ایشان آید و که ایان بنادند عذاب را با آنرا و اجب شود این از عذاب
 عذاب کویند ما بجنبه جبهه می کنند این عذاب را که محمدی گوید
 از آمدن آنکه خدای تعالی صحت آنروز که عذاب بر ایشان رسد کسی نباشد که فریاد
 و از ایشان باز دارد و زود از عذاب این صحت آنچه از استقامت کرد
 و این صحت است که کند که ما را این عذاب در زبانت و کند آنکه
 عذاب آخرت اگر چه با عذاب اول از خیر داند چنانکه در حدیث آمده

وَلَئِنْ أَقْبَلْنَا الْإِنْسَانَ بِنَارِجَةٍ ثُمَّ نَرَخْنَاهَا مُنْجَةً إِنَّهُ يَكُونُ
 كَقُورٍ وَلَئِنْ أَقْبَلْنَا نَعَاءً نَعَدْنَاهُ مَنَةً لِّقَوْلِ
 ذَهَابِ النَّبَاتِ عَفْوَانَهُ لَفِخْخُورٍ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى
 الصَّابِرِينَ أَجْرٌ عَظِيمٌ

می گویند که اگر اینچنانیم آدمی را از خیر این صفت خوش بگو و بگو آنکه آن
 در حمت او باز کنیم آید و نویسد خود و کار فرغت کرد و این و خنده ای
 که او در هیچ حالی از حالات بر قاعد خویش نباشد و بطریقه خوف زده و در

و آنکه خدا شهادت کرده عیسی که انانیکه اندازن قرآن اند و سید مرتضی که از ایشان
پیش ازین توانستند این در باب اعجاز بلیغ نماید و مذهب ایشان اینست و
سید مرتضی خدا علیه این اختیار کرد انکا گفت **فَاِنْ لَمْ يَخْلُقْ لَكُمْ**
لَبَّاءُ كَرَجًا از او که ایشان اجابت نمیکند و معارضه قرآن نماید و اینها
میسر نمیکند بداند نمود بر تین باشد که آنچه در فرستاد شد عیسی
خدای تعالی و قدرت و بخت و بختی چون در نسخ تمام نیست که معارضه نمودند بداند
که این تکلّف مخلوقان و محمّدی است بلکه کلامی خدای تعالی و محمّدی است که
خدای باشد و دلیل صحت نبوت محمد صند و دلیل صحت نبوت محمد صند
انچه دعای وی است که **اَلَا هُوَ جَزَىٰ مَجْجَ خَدَائِي** نیست تو حید
حق است شرکا و دردن بوی ظلم است پس تا هیچ احدی مخالفید و در و در
نهادن **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْخَيْرَ الْاٰخِرَ**

وَرَبِّهَا تَوْفَّاءُ لِّهَمَّامًا كَلَّمْتُمْ فِيهَا وَهَمَّ فِيهَا الْاٰخِرَ
اُولَئِكَ الَّذِي لَيْسَ لَكُمْ فِي الْاٰخِرَةِ اِلَّا النَّارُ وَحَيْطًا

فِيهَا وَبَاخِلْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر که هندی و رادی و مرقی
بکار دینار و کانی و طالب کنند و زینت دنیا خواهند و از وی دریغ نداریم
دینا و دیم و او بدین استغول خود و برای قیامت در آید و عمل نکند و در
خود ایتیمات و زانوای و جزای بود جز آنکه در دنیا بدی رسید باشد
و اگر وفق کاری کنند که صورت خیر و حسن باشد هم در دنیا جزای خودی
بود هم تا و با بر او احق نباشد و من من چنین باشد برای آنکه حیا
کی لا و و یکی را هفتصد یاد است و هم تا آنکه آن دنیا بوی رسد و است
و خیر قیامت وی باشد بیان این معنی قول رسول است صلی الله علیه و آله

کتاب

که من استحقاق فقد وضع اجره **عَلَىٰ اللَّهِ فِي عَاجِلِ الْاٰخِرَةِ** تا مراد این
بعقی گفته اند که کافران اند برای آنکه من طالب دنیا و طالب آخرت باشد
و طلب آخرت بر او عاقل باشد **بِإِنْفَاذِ كَلِمَاتِهِ** لکن بعضی از آن
اسلام را مجاهد گفتند اصحاب را اند مانع المصیبت گفت در دنیا شد مردی را
دیدم که خلق بسیار روی جمع شده بود و او مردی را از رسول خدای حبش
ی کرد گفتیم این مرد کیست گفت او همی است من شیدا و بنشینم
تا فارغ شد مردم بر رفتند گفت مردی غریب مرا از رسول صلی الله علیه و آله
حدیثی بیان کن که از وی شنیدم بآی گفت ترا حدیثی گویم که از لایه دنیا
رسول صلی الله علیه و آله درین خانه شنیدم و جز من کسی نگفتند حدیث
ساعتی بود در بار خود و کسی دیگر نبود آنکه گفت حدیثی حبشی
رسول الله صلی الله علیه و آله این گفت و گویم بروی افتاد ساعتی بگفت
بیکر باره گفت حدیثی رسول الله دیگر باره گریه بروی عاقل شد و بگفت
سیم چون نام رسول بود از هوش رفت و ساعتی بجهار بود چون با من
گفت که ترا حدیث کرد رسول خدای که جو و زو و قیامت باشد و خلافت
باشد و از در خیمانه و تعالی خلقشان را محکومت بخاند و خلقان را
افتاد باشد اول کرده که اینا ترا پیش حضرت عزت برنده گویند مردی
که قرآن خط کرده باشد و مردی که او را در راه خدای است مانند مردی
اولی الی الله باشد و بدین کرده باشد صاحب قرآن را گویند من ترا توفیق
دادم تا قرآن بیا من خفی و یاد گرفتی گوید بپای خدای ندین و مولای من گوید
حکمی بان و عمل حکمته کردی بان گوید بار خدایا بان بیا که انما الی الله
و اطاعت النصار خبی بجانده و تعالی گوید بی کردی نه برای من کردی بر برای آن کردی
که در مان گویند فلا ن قادریت مقصود تو حاصل شد ترا من حتی نیست
آنکه صاحب الله بیا را ندانند که من ترا الی الله بر دادم و در دنیا آن را جگر
گوید بار خدایا نفقه کردم و صیقه دادم گوید که کردی لیکن برای آن کردی

انفسهم وصلوا عنهم يا كائنوا انتم ترون لاجم انفسهم
 في الآخرة هم الاخرون اين جماعت كه صفاتشان اينست كه
 خدا را عجز نكند كرد و از خدای توانست كه بختشان در قصه قدرت
 وى اند و بر بندگى كه خواهد ببرد ايشان را و هم عجز نكند كند ايشان
 ضربه مى كند و بارى دهد لكن ايشان را مصلحت داد و تا خيز عذاب كند
 تا عذابشان در روز بزرگتر گردد از عذابى كه توانست كه صفت آن شود و بزرگتر
 انرا بپند ما كائنوا يعنى نبودند كه حقرا بشوند و حقرا بشوند فرأيت
 معني ايت اينست كه ايشان را عذاب بزرگتر كرد اندي بسيار كه توانست
 كه حقرا بشوند نشودند و ندیدند ايشان را كسانى اند كه بندهاى خود
 زبان كرده اند يعنى جبر كرد اند كه مستحق عذاب شده اند و ملك
 بخوبى آورد اند ساطع كه ايشان بود از ترس و جاز در باختند و نرسيدند
 و از ايشان كه دشمنان دروغ كه مى گفتند و حواله شفاعت با الهه
 و بيان مى كردند و مى گفتند كه شفاعت او را نمائند خدا لله
 و جواز كم شوند بمان ايشان از ايشان نفعى و سودى نكند ايشان را
 هلايكه كه ايشان در اخيرت زبان كار تر بيان باشند انرا الذين

استوا و علوا الصالحات و احبوا الى ربهم و اولئک اصحاب
 الجنة هم فيها خالدون مثل الصديقين كالا حقى
 و انما صبروا بالصبر و التمسح كل يتوبان فلا تذكروا
 مى كويد كسانى كه با او در بند و عزم كند كردند و اخذ و خوش خلق و شمع

محرزى

با ايشان
 فردى كند رند عبادت و طاعت او بجای آوردند و بر دين او راست
 ايشان اهل بيت اند و در پشت خالده جاويد باشند انكه مى
 كافر و سلازا كند كافر خون كرى و كوريت و مثل سلمان مومن
 چون شواى و بنى هرگز نايان با پنا و ناخوا با شوار است باشد
 يعنى راست نباشد چنان با پنا و شون با كره مثل قولى ايت كه
 دروى نشيد حال او باشد با حال دوم و لغت از سنا

نوحا الى قديم اتي لك من ذرئمين الا تعبدوا الا الله
 اتي اخا في عذاب يوم اليم فقال المذلة الذين
 كفروا من قوم ما ترى كذا بشرا مبثوثا و ما ترى
 انك الا الذين هم ابادى الزاى و ما ترى لكم
 حكيم من فضل بل نطفكم كذا ذريت جنت
 بدستى

كه ما فرستاديم نوح را بقول او گفتى تو من را بام كنند هر يك
 و ترسانه بيار كنند ام و و همي ديكر است كه ما نوح را بزرگوار
 باي ان فرستاديم كه تزيين تو حيد كند با ايشان و كويد جز از خدای پرستيد
 كه مى ترسم بر شما از عذاب در زنجار شده و بدر او دارند نوح عليه السلام
 چون اين سخن بگفت و اين رسالت برسانيد جاغى از اشراف قوم را
 از انا كه كافر بودند بر سبيل توبه گفتند كه ما نفعى نيم ترا آدى اند
 و اين از بهر آن كه گفتند كه كان ايشان جنا بود كه رسول الرحمن رسال الله

و اما ترا خبری دادی گفتند که ا دی چگونه بفرما شد نیز گفتند که
پنم کی با کدی روی نما کرد و نما را بر خود مضی و مزیقی می بینم که خجالت
می برم که نما دروغ زنا ناید قال یا قهرار این شهر

اِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي فَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِندِ رَبِّي
عَلَيْكُمْ اَلْمُكْتُوبَةُ وَاَنْتُمْ لَهَا كَاهِلُونَ

نوح علیه السلام قیامت را از اجاب داد و گفت ای قوم هیچ می بیند تا که از حق
حق و برهانی و بصیرتی بیالی باشد از خدای خود و خدای مرا حق و آگاه
از نزد یک خود و ان نبوتات بران رحمت بر شما پوشید باشد می باشد
از امر کنیم و بجهت کراهه سران داریم و شما از کار ما باید یعنی اینکم از جمله که
او با باشد و تکلیف مانع باشد و یا قهرار انا انکم

عَلَيْكُمْ مَا لَا اِنْ اُخْرِى اِلَّا عَلَىٰ لِقَاءِ قَوْمٍ اَنَا بَطَرِدُ الَّذِيْنَ آمَنُوا اَنْتُمْ
لَا تَقْوَانِ رَبَّكُمْ وَاَنْتُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا تَخْلَعُونَ

ای قوم من از اجاب آنچه می گویم و پناهی که می کند و هیچ مالی نمی خواهم
طبع نمی داند و هر روز جز خدای نیست و من این بوسه را که من این آورده
و در کد من نشسته ام و یقین می داند که خدای و ثواب خواهند رسید
من ایشان را تراغم و از خود در هر کجایم و این الوقت بود که ایشان گفتند که
ما را نیک باشد از آنکه بتو ایمان داریم گفت من ایشان را تراغم گفتند از آنکه ما را
در مقابل او با حق نشین بر که باشد ایشان را از پیش خود بران تا بتو ایمان آوریم

من انهم

من ایشان را تراغم و لیکن شمارای بیم که کردی نادان و جاهل بودی و استند
و یا قهرار من یقین می داند که ان قدر که انکم گفتند

وَلَا تَقُولُ لَمْ يَكُنْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللّٰهِ وَلَا اَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا اَقُولُ اِنِّي مَلَكٌ وَلَا اَقُولُ
لِلَّذِيْنَ تَزْكِيْ اٰخِيْنَ كُنْتُمْ لَن يُّؤْتِيَهُمُ اللّٰهُ خَيْرًا اَللّٰهُ اَعْلَمُ

وَمَا فِيْ اَنْفُسِهِمْ اِنِّي اِذَا لَيْتُ الظَّالِمِيْنَ وَاَنَا اَعْلَمُ مِنْ رَّبِّيْ

هم از سخن نوح بجهت علیه السلام در جواب کافران چون از وی درخواست
سویان از نزد یک خود دور کرد اینست ایشان چنانست که کفار قرین از سوی ما
صلی الله علیه و سلم در خوانند از خدای سعاد و علی ایست و قیست که و لا یطرد
الَّذِيْنَ يَزْكُوْنَ رَبَّهُمْ الْعِلَادَةُ وَالْعَرَفِيْ كُنْتُمْ اَوْ قَدْرِيْنَ مَا كُنْتُمْ كُنْتُمْ
یاری دهد و بایا خود که در از خدا خدای سعاد و تعالوا و استقامه و یاری ایشان را
از نزد یک خود تراغم می نمایم انکس می کنید تا ببلانید و معلوم شما کرده
که ایشان را از نزد یک خود سوار اندک و نیت می کنم و دعوی می کنم که
که خرسبهای خدای نزد که منست و توانک ترا شما امر تا شما بر من انکار کنید
و دعوی می کنم تا هر چه شما را باید از مغیبات از من سوال کنید
گویند که از فلان چیز را شنیده در احوال فلان ما را بگوی آنچه می گویم
و هم از بعضی مغیبات با علم علام الغیوبات و دعوی می کنم که من
فرشته ام و این جهان بود که ایشان اعتقاد کرد بودند بجهت باید که فرشته بود
گفتند جز دعوی نبوت می کنی دعوی می گوید با حق گفت من این فی کونم و بر حق
ناست که چشم شما ایشان را حقیق دارد و چشم شما نباید که خدای تعالی ایشان را بفرستد

نخواهند و در خلد فلینها که یا آوردند یعنی از کسائی که از ایشان باین
 متوقع است جز آنجا که یا آوردند کسی دیگر باز نخواهد و در توان
 شود در مرغ و صق باشد و غم بخور آنچه ایشان میکنند چون این صق
 اندوخته ایشان را بید کنند و برایشان دعا کرده و گفت بیا که از کسائی که
 بیا که از کسائی که بیا که از کسائی که بیا که از کسائی که بیا که از کسائی که
 کتی بیا که از کسائی که بیا که از کسائی که بیا که از کسائی که بیا که از کسائی که
 که ما را از دشمن نگاه داریم و از آنجا که در ساختن چیزی بخلا آری
 بای بنیم که چگونه می سازی و از کسائی که بیا که از کسائی که بیا که از کسائی که
 و این سخن مکتوبی خطاب است در حق بن سلمان که ملاک است در کتب
 گفت که وی ندانست که چگونه باید ساختن خدای بجهان و دعا فرمود که
 سینه مرغی باید ساخت **وَيَضَعُ الْقُلُوبَ وَكُلَّهَا**

مَرْيَمَ وَكُلَّ قَوْمٍ يَخْرُجُ مِنْهُ طَائِفَةٌ لَّا يُفْقِدُونَ صِرَاطَنَا

فَخَلَّوْا لَهُمْ مَخْلُوقَاتٍ مِّنْ نَّحْوِهِمْ لَعَلَّ يَفْقَهُوْنَ

عَذَابَ الْخِزْيَانَةِ وَجَلَّ لِلَّهِ عِلْمُهُ عَذَابَ مُّصْرَبِهِ

حق بجهان و دعا بکند از کتی ساختن نوح و بجهت قوری که بید
 و با او می گفتند که نوح کتی ساخت و هر که که روی از قوری روی
 گذاشتند بر او قوری می کردند عبد الله عباس گفت که نوح کتی را
 تمام کرده اند در آری وی مسجد کرد و در از حوب ساح بود سه طبقه
 داشت در طبقه زیرین ساح و در حوش بود در طبقه میانی دو آب و انساب
 و بهایم در طبقه بالا نوح بود و قوی که با دایان او را بودند و چیزی که ایشان

بیا بود

بکار بود انعام و شرب رسول خدای گفت نوح در میان خود و بنی هر کس
 تمام کرد و قوی با خدای دعوت کرد با حاکم خدای بجهان و دعا فرمود تا در حق
 خدای بجهان از درخت بزرگ شد و سطر گشت حق بجهان و دعا فرمود
 آنرا برید و قوی کتی می ساخت مردمان بروی که شدند و می گفتند
 که نوح خانه می سازد برای نستان تا مرگش باشد یکی می گفت در میان خانه می
 می گفتند می بیند که این مرد دیوانه است و بر می سازد کتی می سازد و نوح
 جای را بیدانست کتی برز بخت که چگونه خواهد رفتن خدا حق قوی
 که کما مَرَّ عَلَيْهِ مَلَكٌ مِّنْ قَوْمِهِ يَخْرُجُ مِنْهُ طَائِفَةٌ لَّا يُفْقِدُونَ
 که ایشان را بکوی آبرو و زان ما فکری در آید و چون در آبرو غرق شود و در
 آنرا شستند و کرد و در نزد بود که بایند که با کتی می سازد و در نزد
 در میان کرد و اندر لای جنس کرد که چون طرفان بدیدند و آب عالم گفت
 مردم سرگرم می نهادند آب بیالای که می رسیدن بود که از آن کودکی
 بر گرفت و بر کرد شد و چون آب سینه دی رسید که آب گرفت و چون آب سینه
 رسید که از آن آب است و در دهر و بر آید رسول خدای گفت از خدای بر
 از ایشان رحمت کردی بیا که در رحمت کردی این جان گفت روزی
 حواریان عیسی را علیه السلام گفتند که کسی یا بنی که سینه نوح علیه السلام
 دید بودی تا ما را خبر کردی عیسی علیه السلام ایشان را بر داشتند تا که از آن
 خاک بر گرفت و ایشان را گفت دایند که این خاک کت گفتند که گفتار
 ما برین نوح است آنکه عصا بر آن خاک نزد کت گفت از آن الله
 مردی از آنجا برخاست و خاک را بر سر او افکند و سر او سفید بود عیسی علیه السلام
 و بر او گفت تو جوان بودی چون بوی گفت بل گفت پس بوی ترا چه
 سیندست گفت جوانی بودم که کت را دیدم که در آن الله پیدا شدم که قیامت است
 از من بوم سیندست گفت مرا حدیث کن از کتی نوح گفت طرش
 طرا و در دست کرد بود و عرض شد که بود و سه طبقه داشت در یکی

سال

دواب بود و وحوش و در دیکری غبور بود و در طبقه دیکر دمایان بود و نهی کین
چهار بابان بسیار شمریم از آن در پنج بودند حقایق سخاوت و تعالی فرمود
بیل ریخت خدای تعالی کوازی پدید کرد یکجفت در حال بکسودیدند
و هند یلیدها را بخوردند و چون موتی دم را بجهت پدای بخانه و تها
او را فرمود که بخی شیر بالید کرد بد روز اندی اهنه کوش که عیسی علیه السلام
گفت که چگونه نوح داشت که شهرها را خراب شدات گفت کلاغ را برآورد
تا برود و خبر باز آورد و برفت بر دای شخول شد و در عیان کوشترها فرستاد
برفت و بگشت و بر پای و شقا را در اش کبیل بود و را در عا کرد بالفار بهر
ایست که با مرد سالفت دارد و کلاغ را دعای بکشت تا از مردم را فریاد از بهر
ایست که ما را ای و در حجابا باشد و امر از الفنت نامرد حواریان کنند
یا روح الله بکوی تابا میاید بتهجد و برای حدیث می کنند گفت چگونه
اید یا ما انکس که در زمین دوری ندارد که عیسی علیه السلام گفت عذرا ان
بفرمان خدای عجمان خاک شود که بوری عجمان کرد بد که بود ابو جعفر
گفت که نوح علیه السلام بیامدی و قوراد عورت کردی کلوی او بگرفتند و بفرستند
تا بنیادی بپوشند و چون بهوش آمدی گفتی اللهم اغفر لقوی
فانهم لا یعلمون تا انکس که کار نوح سخت بند و بد بهایت رسید
و هر کوی که بدید آمدی بر بوردی از بشینگان تا فری نیز بیامدی
و دست کوی هفت کرد نوح را بوی نود و گفت ای فرزندان برود و با ما
و جادوت نکردا گفت او نشوی و دعوت تو را اجابت کنی چون کار را بپای
او بخدای شکایت کرد و گفت نزلت دعوت قوم کلب و لها را قم یزیم
دعای الا فلما نوح علیه السلام بسیار شقی از جویه آمدن در سن پیش گرفت
جبرئیل علیه السلام بیامدی نوح را با مؤخت که کشتی چگونه باید ساخت
و خدای تعالی سه سال تمام در سمای زمان عظیم کرد ایند تا همه زن نر اید و کشتی
نارشد از آن زمان جبرئیل بپرسید و درون و بیرون می که گفت در روی و شین

بسیار

و این آنکه بود که فرمان امده برودن ابدن ایا از شور حینا ز که گفت

حقا اذا جاء امرنا و قارا لشور قلت انحن و نهارن کین

و جین اشین و اهلک لک لک من سبق علیه القول و من امن و فدا امن

معاً الا قلیل چون اندر فرمان بامه برور آمدن ابو برنوشیدند
یعنی آیه برور آمدن بعضی گفته اند که نود روی زمین است از امیران
علیهما الصلو و السلام روایت که صحیح است یعنی جمع برآمد دیکر مفسران گفته اند
که نودا این زمان است و ان تورا حوا بود از نیکه برایش نوح رسید بود خدا
تعالی نوح را گفته بود که هرگاه که بپایان نود بر جوشد و نود و قوراد کشتی
نشیند جز آن نود برور آمدن زن نوح برید نوح را خبر کرد سیدی
گفت که نوح علیه السلام کشتی در مسجد کوفه ساخته بود و نود که از او
برور آمدن از حایت راست در کشتی بود و خدای تعالی برآمدن با نود بر عید
توقش کرد بود گفت که حوا را نود برآمد تا نوح را گفتیم برآورد
از هر چیزی دو دوزی و نود که از ایشان نکر برزد و هر یکی از آن دو روح
خواستند و را یکبار دوزجین کو بند گشت از هر جنس که از آن گذشت
جنقی برادر زی و اذ و اهل خود را هم در کشتی آری بعضی اهل بیت خود را
مکرا کنی بقا ها مل بود و باطن اهل و ان زن او بود و اعلی
و پیش کسغان که خدای جعانه و تها از ایشان جسد اده بود که ابا ان
انرا بجهت اندک از جمله ان شوند بپای که امر کردند نوح بپایان اختیار
کردند و نیز آنکس را که ابا ان او برید هم در کشتی نشاند که گفت که ابا ان
بنا در دندک اندکی گفته اند که در کشتی نوح بود و زن عورت که داشت
و سه پسر و یار و ایش هر یکی از آن نوح علیه السلام برآورد و نوح را

گفتند حارث گفت کرد و بازن متواتر کرد نوح علیه السلام دعا کرد و گفت اللهم
 غفر لطفك حق سبحانه و تعالی نطفه او را در رحم زنی پاک گذاشتند فرزندی
 از او آمد سیاه اند و از سواد هم سیاهان بودند از بچه او را ابو لاسود گویند
 و شش مرد دیگر که ایا را آوردند هم در کشتی بودند اوست نوح این شش مرد
 بش نبود متاعل گفت است نوح هتاد و دوتن بودند و سوار بر یک دین آمد
 و حمله جوار مرغان روی نوح نهادند نوح گفت که مرا فرود اند که از هر جنبی من
 در کشتی تمام حبه بش را برین جای نهادم از عباس گفت اول چیزی که نوح کشتی برد
 در جبهه حوز بود و آخر بود و چون فرخواست که در کشتی برده این برین را و او بخت
 چند آنکه خوات که در رود و نوات نوح از سر فرخواست گفت داخل و از کارانش
 معلوم کرد کشتی برفت و ابیس با وی باز بر و ایستاد و در کشتی نوح نگاه کرد
 ابیس را دید گفت بدستوری که در آمدی گفت بدستوری توبه شد گفتی فریاد
 ادخل فان كان الشيطان معك اذ كنت من باخر بود مر نوح گفت برودن
 یا عذابه ابیس جرح کرد و زاری نمود نوح و بر لب کشتی کرد و عذرا را
 که مار و کرم ملدند که مار در کشتی او را گفت بیا و مر که از مناضرت گفتند با تو
 عدد ضرر دیم که هر که نام تو بود مادر او را کشته اند یا نه این شرط است از او کشتی شد
 اکنون هر که از مار و کرم مرسد این آیت خواند سلمه علی نوح فی العالمین انا
 سکتا لک بحر الحیثین انکه بن عبدنا المؤمنین هیچ مار و کرم در او نرسد
 وقال الله لکوا فیما بینکم الله یخیر بینکم و یرزقکم ان کنت
 لغفور رحیم و فی تجریدی و یرزقکم فی نوح کما یجالی
 و نادى نوح اینه و کان فی معزل یائی ان کتب معنا و لا نکر

راجع
 الی
 التور

مع الکافرین قال ساری الی جبل یقفون من الماء قال لکما
 الیوم من امر الله انکم راحه و خلا یخما النوح و کان من المعز
 حق سبحانه و تعالی از نوح حکایتی کرد که نوح گفت انا که با وی بودم در
 اقامه نمودند که در کشتی نشینند و ایستادند نوح با مر حای بخانه و تعالی است و ایستاد
 و بر جای داشتند و هم با مر حای است از مرده هم با مر حای مرده و اگر است
 هم با مر حای است و شاید که معنی این بود که در کشتی نشینند و مر حای مرده
 ایشان در کشتی نشینند هر که که خوانند که کشتی برود یا استند نام مر حای
 بر زبان راندند و گفتند بسم الله بیدستی و حقیقت که خدای
 امیزند و مهربان است هر که توبه کند با او را کرد و بر با مر حای و در
 رحمت است و جوار کشتی نشینند نام مر حای برده کشتی ایشان را نبرد
 در اثوابی از اناب که در مجرای خاست هر کی چند کوی عظیم و موج
 و قوی خفت نبود که مادی عظیم حمد درین حال روح علیه السلام بر نوح که غار
 گفت و آواز داد این پسر از دور تر بود و بر طایفه بود از و از دین
 گفت ای پسر کین بیا و با مادر کشتی باش و با کافران باش یا ان آرد تا مجروح
 هلاک کردی بر نوح گفت من با کوه گریزم تا احرا از اناب نگاه دارد
 گفت امروز هیچ نگاه دارم نه ز عذاب طوفان و هلاک شدن بدان
 الا انک که در رحمت کند و بخشاید بر بندگان خویش یعنی امروز خرا
 از حای هیچ نگاه دارند بنیت نوح و بر نوح یکدیگر درین سخن بودند
 که موج آب در آمد و در میان ایشان جدایی افتد کند بر نوح از جمله کسان
 شد که بطوفان غرق شدند که کوه بند بر نوح کافر بود و نوح باقی کرد بود
 ان که کافر را در کشتی برد نوح چگونه گفت یا نبی از کتب معنا کویم که
 این شرط ایمان است که با او آنکه در کشتی درای تا نجات یابی بگو اسکند

سافر بود نوح کان برد که او موفقت ازین سبب گفت که در کشتی ای و این روزی
که نوح بجا نماند بود یا همان دلیلی آنست شود که او را علم ضروری حاصل داد
در این ساعت غایت که هلاک خود نمیدانست پیشتی گفت تا دلیلی بجهل بعضی
بر آنکه امید خاست بود است و در واقع است که آن نجات جهان باشد صفت
که معیت همدروز آید ازین نجاتی و از امان ابدی و در هر امل و حیات است
چند روز از هر دو باب بهم رسیدن جنات است و فایده این است که ازین وقت
و همه عالم این گرفت جنات است که آنان بیشتر نبود بهیچ از امر این که
هم عالم قرار بشود هیچ کاری نتواند بر روی زمین و نوح خویش در کشتی
خدای سبحان و شاعر برفت و قیل یا ارض بلعی ماء لک و یا ماء لک

أَتَقْبَلُ وَخُضْرُ الْمَاءِ وَفُوقَ الْأَمْرِ وَأَسْتَوْتُ عَلَى الْجُدِيِّ وَقَدْ بَعْدَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ كَوْنَهُ نُوْحٌ رَبُّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي مِنْ أُمَّي وَرَبِّ
وَعَنْكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ
لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَتْلُ مِنْ مَالِكٍ
لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ
قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَالِكٍ فِيهِ بِهِ عِلْمٌ
وَأَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

چون مفا که خدای سبحانه و ثنا خوانات برآمدند و از این اخبار کردند و گفتند ای
خود فرور و ای جانان ایاز که بر سر جسد و قربان ما بجا آمدن از نادر است
و گفتی پنج برکت جوئی و آن گوی است و عمل است ای باد و قرار گرفت عاهد
هلاکت باد و ظالمان را و گفت که همه استوار شدند که ابی بن
سکر که بودی که او سر فرمودند بر سبیل تواضع باین بای می
گوشه در گذشت و بکن جوئی نرسید و خبرت که دولتوانان
گفت که لوح علیه السلام روزی از اینجه کتخت و بر او قدم نهادند
هه روز و آنست و گفتی این نامه است شرمای می کرد و
زی محبت بود که بر جود می آیند و در اخبار اهل بیت هجده
وی محبت بود و آنروز نیز روز داشتند که حق سبحانه و
خبر داد از لوح و فرزند او که لوح چون فرزند خود را دید و فرزند گفت
با خبر این بر سر اهل استوار و عمل که بود و خواست و تو حاکم من حاکم
و از و عمل آن بود که خدای ویر و عمل داد بود که ترا و اهل ترا جات هم
حق سبحانه و ثنا خوانان ایاز که ای یوح ما گفتیم که ترا و اهل ترا بخا
دیم حق سبحانه و ثنا او را اهل تو نیست و از اهل صالح نیست و ثواب
عمل صالح نیست و ثواب و از اهل صالح خوانده است و با لفظ منع او را برای یوح
من بخواد چیزی که ترا بران علی نیست و از نادانی که صوابیت یانه و من ترا
می دهم و منع می کنم از آنکه از جمله جاها کن یا غی و چیزی که ندانی ترا
ملکداری چنانکه فعل جاها را شناسد که گویند که خدای تعالی در
ایت نوح را کندیس کرده است و نکذیب بنمید و انبوه و سوره خود
در رخ کند بد نوح گفت که او را اهل بیت یعنی از منت و از صلب منت خدای
سبحانه و ثنا گفت او را اهل بیت جواب این است که مرا خدای تعالی آنکه
او را اهل تو را از منت که من و عمل داد و از بخت ایشان که از جمله است که
استنا کرده ام و گفته الامن بقی علیه القول و می گوید که آنکه

وَيَرْفَعُ قَدْرَهُ إِلَىٰ قَوْلِكَ وَلَا تَتَوَلَّوْا الْخَسِرِينَ

حق سبحانه و تعالی خبری دهد از هود بفرموده و قوری می گوید که بفرستایم بنی
برادر این را در بنی نعد در بین هود و او بر پشت قوت نیا دعوت کرد و گفت ای
من خدا را پرستید الله را نعوذ خود گیرید که شما را از غریبی خلاص
تما در پرستید این بنان نیستید الا اقترا کنند یعنی این چه تافه است
که گفته شد شفاء و نا و دعوی کرد از طبیعت ایشان دروغ می گویند خدای سبحان
هود را بعباد فرستاد و مکن ایشان بیان نام و من بود جایی که آنها احتیاج
خواستند خلدو ندان باغ و دستان و زمزم و ع و اشجار را نودند هود از این امر با خدای
سبحانه و تعالی خواند و ما عبادت خدای جایت کرده اند کفر از او بردند و او را بدین
داشتند خدای تعالی ایشان را باده لاک کرده چنانکه در بنی ایشان رفت
و از زیر ایشان مردی را مدد احتیاج و اعلای ایشان پاره پاره کرد
چنانکه پیش ازین قصه وی گفته شد یا قور که انا لکم
ای قوم من بفرستایم رسالت که می گم از شما هیچ مردی نمی خام مرد من نیست
مرد خدای سبحانه و تعالی که مرا بیا فرید باز نیست که دانند که پیش
ایشان است که می نما عقل ندارد اندیشه و گفتند که اگر که شما را هیچ
کاری صد غرضی نفع شما باشد نه نفع خویش آنکه گفتی قوم من
استغفار کنید و امر من خواهد بود که توبه کنید یا و کردید تا او را از
فرستد بیایی از بعد از مرج و بیان و اشجار و شما را بهر اید و قوری
که شما را ت و ایشان را قور خطیر بود و مدعی بودند نفعی ندارند و عرض کرد
و اعراض کنید و از دعوت من روی برگردانید یا حری و کنایه که شما را
روایت کرد مردی از نجای عادی که حسن بن علی را عیبه السلام گفت در دینی که
از پیش روی باز گشته بود که من مردی را در احوال بسیارست و هیچ فرزندی
حزری یا موز مرا باشد که خدای را از زیدی دهد و مرا گفت عیبه السلام

از مرد همیشه استغفار کردی تا بوری که نوری هفتصد بار استغفار کردی و خدای تعالی
در پیر بیدار بنی نعد او به رسید گفت چرا از وی پرسیدی که این از کجا گفتی
تا آنکه ماری یکبار حسن را بز یک حاد به بدیدان مرد از وی سوال کرد
گفت نشود که خدای سبحان و تعالی در قصه هودی توبه و زردم قور و نوبه
در قصه نوح گفت و میزد کم با مولا و بنین قالوا یا هود

مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ
بِمُؤْمِنِينَ اِنْ نَقُولُ اِلَّا اعْتَرَبْكَ تَفْضُلُ آلِهَتِنَا اَيْسُو قَالَ اِنِّي اِنَّمَا

قَالَهُمْ لَوْ اَنِّي بَرِي مَا اَشْرِكُ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُ بَنِي

جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُجِدُونَ اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ ربي

وَرَبِّكُمْ نَاسٌ قَاتِلَةٌ اِلَّا هُوَ آخِذٌ بِمَا جَعَلُوا اَنْ رَّبَّهُمْ

وَمَا يَنْتَقِمُونَ قَالُوا لَوْ اَفْعَلْنَا كَمَا نَعْمَا اَرْسَلْنَاكَ

وَلَا يَخْلُقُ دُنِي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَقْرُونَهُ ثَبَّ اِنْ ربي

عَلَىٰ كَرِّ قَوْمِي خَفِظَ عَادِيان گفتند هود که ای موز تو را را

و بحقی بنا ورزد و میز و برمانی نمود تا ما را از کورن باید بداد و عیبه

باید داشت ایشان این سخن دروغ گفتند از آنکه موز علیه السلام می فرمود
ایشان این دروغ گفتند از آنکه موز علیه السلام نمود و گفتند این موز و عیبه

ما این خدایان خود را دهان کنیم و گفتار خود را بر سرستند خدایان خود
 و اما ترا باور نداریم و نصیحت نکنیم الا که بعضی از خدایان از بی ستور سائید
 و آن دیوانگی و جنون است زیرا که توانا شدن امور و بی نیکی که ایشان
 خدا را نیتند ایشان ندانند که زالت عقل و دیوانه گردانیدن بخدای
 جبار است این قدری بناسد و ایشان را بغیر از او بیوانگی نیست و کردند که
 ایشان را بدیع عالم که بفرمایند مثل بشر هود علیه السلام بخواب ایشان گفت
 ای اشهد الله من خدای که خواهی گفت و شما نیز گواه باشید که من پسران
 شما را از شما ز خدا کرده ایم و میگویند که ایشان در میان خدا اند
 و از آنچه شما بآن شرک می کردید از جز خدای و کواچان آنست که آنها
 برای ما گفت گفت و آنها را برای آن گفت که ایشان را زخم بودند و چون زخم
 گداز می بردند سیم کرده باشند و اعتراف آورده اند که از خود که خدای بجهان را
 برادر است دفع کنند و ایشان را از وی گفت که مرا که بیدار می بخت
 همه جمع شدند و بی یک از این که بکنید و خدای را در آن که بیدار می بخت
 از یک بیدار من کارگر نیاید و من آن را نیندیشم که سبب من چیست و پناه
 من با کس است گفتند خدای تو که در دینت با او دادیم که او خدای
 و خدای تمام جمع ما نویخت الا که می پشانی او در قبضه قدرت خود دارد یعنی هر چه
 در قبضه قدرت و تحت تصرف است حقیقت که خدای من برپای راست است
 و بر طریق خواست هیچ ظالمی از وی قایت نشود و هیچ چنانی از وی درنگ ندارد
 پس اگر شما برگردید و از اجابت دعوت من اعراض کنید آنچه من بودم از
 رسالت من نارساندم و التوبه مرا خدای خویش اگر قبول کند شما را
 بهتر بود و اگر قبول نکند خدای جهان و شما را هلاک کرده اند و خلیفه
 عوف شما در زمین پیدا کنند که در بی اجزا شما و شما خدای را هیچ ندانند
 رسانید و حضرت نتوانید کردن که خدای من همه چیزی نگاه بدارد
 و کتابخانه امرنا بخینا هودا و الذین

آتوا معه رجعة وثنا وحبنا هود و عذابك ذلك عاد
 محمد و آیات در نهیم و عذاب رسوله و اتبعوا امرک حبیبنا
 و اتبعوا فی هذ النیال لعنة و یوم القیمة الا ان اعانکم
 ربکم الا بعدا لعدا و قوم هود انکم کنت جونا
 ان کا فزین بر سر و وقت هلاکات را مد و فریادیم بهلاکات ایشان هود را
 گفتیم که ایمان ایشان بر روزی که تا قیامت با حق من ایشان را عذاب
 نفرستم و حق سبحانه و تعالی هیچ است هلاک کرده که در میان ایشان بود
 من سبحانه و تعالی ما هود را عذاب داریم که کسی را که هود را با آن آورد
 بر حجت و نجابت خود از عذاب در رفت و خدای که از خود که از عذاب
 ایشان را نطم نمود و بعد از او گفت که از قبل ما و هود را نطر کردند آیات
 و کافرتند و عذاب ایشان را عواشیدند و بهر آن خدای و متابعت کردند
 و فریاد بردند از طریق حق و معصی که بری ستمند را عفر رؤسا و معتز از خود
 در تنگ نیست و عذاب جوار ایشان هلاک شدند و تا از عذاب ایشان باقی ماند
 و که که ایشان را پندایشان از لعنت کنند و عقوبت ایشان داشتند و تا ایشان
 کردند و در دنیا لعنت را و در روز قیامت هم در لعنت و عذاب باشد
 و عذبت باشد که این جمله ایشان را از آنست که بخدای کافر شدند که هلاک
 و عذاب عبادی را که هود پیغمبرند که ای قوم خدا هود
 صالحا قال لا قوم اخذ الله منکم من الکفر من الکفر غیره
 هوانت اکرم من لا یقولوا ستغفرکم فیما کان

ثُمَّ تَوَلَّى الْإِسْحَاقَ كَرِيمًا يَحْيٰى كَقَوْلِهِ قَدْ كُنْتَ فِينَا
 مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا أَتَيْنَاكَ الْغَيْبُكَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا مَا يَكْفُرُونَ
 بِآثَانِ الْغَيْبِ هَٰذَا تَدْعُوهُ إِلَيْهِ مُرِيبٌ

بقیله نمود فرستاد بپدر خود ایسا را که یکی از جمله ایشان بود صالح پیغمبر
 او همان کس است که خود را که خود پیغمبر گفت ای قدس خدا بپدرش بگوید
 ما را جزای خدای است او را که خداست شوق عبادت و سزا و اطاعت
 شما را بپایان رساند و این حق بود شما را ادا ما را خاک و شما را انعام داد که آن
 هم از خاک بود و کند که غذای شما را آید حاکم عالمی خود و شما را
 مدتی در زمین زند کاف و داد و عسر کرد این در عبادت کردن زمین
 و عو د از آن داد و عسر کرد این در عبادت کردن زمین
 از وی استغفار و او را شرف خواهد بود و پدر را که او گریه بد که خدا و ندانم و بیگنا
 و پروردگار من نزد بکت بجهت خلاق بر حمت خویشا جایت کنند دعای
 بندگان خویشا شود و بجهت مصلحت اجابت کند چون صالح پیغمبر
 برین وجه تبلیغ رسالت کرد ایسا را چون دادند که ای صالح تو در میان ما مری و بود
 که ما را یقین میداد بود در باب خبر و صلاح و منافعی که را می داشت با ما از قوانین
 تو می بود که ما را از عبادت معبودان که بیدان ما آن را می شنید اند منع کنی و باز
 داری و این سخن را از پیران گفتند که نشود غای صالح در میان ایشان بود و هیچ
 ادب از آن گذرد بود ندانم بود او امینی استوار بود و با راست و سخی خصال
 خبر بود و همین است که خداوند تعالی بر قوی که پیغمبر فرستاد آنرا و فرستاد که
 بر او اطمینان بود و فلوراشنا شد و پسندید و راست و سخی و طریقه او را
 معلوم بود تا وقت آنکه دعوت کند قریب باشد با جایت دعوت او آنکه از آن

ایشان را

ایشان را بیع اید که او کاری شروع ارد بصورت استقامت در امر حق می کشند
 آنوقت ما را بیع می کنی از دین پدر خود و ما را شکم می کشد که بیعت می کنند
 ما را آنچه تو دعوت می کنی و این را از برای آن گفتند که ایسا را از دین او و آنچه
 خلق ما را دعوت می کرد خبری نبود جز او را دعوت می کرد و خود را از آن ترک کردیم

قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الَّذِينَ نَادَوْا لِتُبْعَثْ
 قَوْمٌ يَنْصُرُوا نَا لَكَ الْعَصِيَّةَ مَا نَرِيكَ فِي سَبِيلِهِ يَا قَوْمِ
 إِنَّهُ نَاقَتُهُ لَنَارٌ كَأَيْنَةٍ قَدْ رُفِئَتْ وَأَنْتُمْ كَارِبُونَ
 قَوْمٌ كَذِبُوا لَكُمْ قَوْمٌ كَذِبُوا لَكُمْ قَوْمٌ كَذِبُوا لَكُمْ
 قَوْمٌ كَذِبُوا لَكُمْ قَوْمٌ كَذِبُوا لَكُمْ قَوْمٌ كَذِبُوا لَكُمْ

صالح پیغمبر علیه السلام ایشان را بیع اید که او کاری شروع ارد بصورت استقامت در امر حق می کشند
 که آن را از شما را دعوت می کنم و حق ما شتم و حجت بود و دلیل بر این که می گویم رحمتی
 از خود بر حق و نوری داد و آن در دین در حقایق عاقل شود و شما را نکند حاجت
 و این رسالت را گفتند که ما از عذاب خدای بگما دارد و با بنی خود که در میان
 ما شما را خبرت و زبان کاری نمی شناسد این حجت که ما را از عذاب خدا
 بگما دارد و بدین تعلیم ایشان بودن ما اگر من این کنم که نمی گویم بدین
 شما بدین می باشم که زمان که می گذارد بر این یکبار دیگر یا اگر من خدای بگو
 و زمان ما را بدین روش می گذارد که در این راه را خاتم خلق با جمعه و گفته اند
 این که حدیث نافع کرد که باقی است از آن می بود بود و در آن وجه

از شکافه روز آورده چنان نیت آن کرد که آن ناله را بخت بجا بگذرد
 و در روز اعراف رفت گفت ای خدا این ناله خداست و او اما کی و خدا را کی
 دیگر نیت جگر خدا و بجا نرسید دیگر نیت و او باقی و دلاقی هست و مرثا را بجا
 آورد و در زمین خدای خورد و از آن بدو کیا که خدای از مباح کرد است و جرد
 دست بید کرد و در زمین کشید و هیچ نرسید و از آن کرد و گفتن و نیز
 که بیدار شام و برسد شام عذابی که بشانزد یک ای آن گفتار صالح چهر
 علیه هم لغات کردند ناله باری کردند و کشند بر آنکه صالح
 گفت هم گفتن از امروز تا سه روز نرسد که شما عذاب خدای برسد تا من
 میر خور داری که برید برامی خورشید روز که بشانزد سه روز شما را از آن
 نمانده است و این وعده است که هر روزی میر در فی نیت **فَلَمَّا جَاءَ**

أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا مِمَّنْ خَرَىٰ
بِئْسَ لِلزَّالِمِينَ فَتًى الْقَوَىٰ الْعَذَابُ **وَإِذَا نَزَّلْنَاهُ بِكُلِّ نَفْثَةٍ**
فَأُصْبِحُوا فِيهَا بَارِئِينَ مِنَ الْجَنَّةِ **كَأَن لَّمْ يَلْمُوا فِيهَا أَحَدًا** **ثُمَّ**
كُفِّرُوا وَكُنْتُمْ أَغْنَىٰ **بِرَّكُمْ** **لَقَدْ كُنْتُمْ فِيهَا قَوْمًا**
 رسید و عصیان ایشان نمایان شد و ایشان مستوجب عذاب و سزاوار
 عذاب و محکوم شدند و شتر صالح بکشند و فرزند را بکشند و در میان
 ایشان را صالح بخت دادیم با که و بر کفیم از میان ایشان بر و شوکی
 که با او بود و تدارک بخار دادیم بر حسن خویش ایشان را از دوا و نکال
 و قضیت و نجات از روز بستی و حقیقت خدای تو و در کار تو و نجات
 و از رحمندی همت قاهر و غالب است کسی در عالمه نیت کرد

که

بیاورد که ایشان را چگونه هلاک کرد و فرستاد که ایشان را بکشند و بکشند
 و باکی نکرد و ان جبریل بود و بکشند که باکی برایشان نرسد و در آفتاب هم بهای می رسد
 بر کشند ایشان از میمنتان با یک هم برای خود بر روی و انبساط و مرد و ناجیان
 که بشانزد که باقی و خود هرگز نبودند در آن سراها و از ندگانی نکر و بر
 و تقیم بودند و این عذاب ایشان را بلی بود و بعد بود و سبب کفایت بود و ملا

وَلَقَدْ بَعَثْنَا لِقَوْمِهِم بِالْمَدْيَنَ قَالُوا كَلَّا
فَمَا لَئِيَانُ جَارٍ عِندَ جَبْرِ **فَلَمَّا رَأَىٰ أَن يُضْمِرَ لَهَا**
إِلَهُ رَبَّهُمْ **وَأَرْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً** **قَالُوا لَا تَخَفْ**
إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ وَامْرَأَتَهُ قَائِمَةً فَفُجِرَتْ
تَقَبَّلْنَاهَا بِإِحْسَانٍ **وَمِنْ زَوْجَاهِ إِنْجَنَ يَقْدَبُ فَاكْتُ**
بَادِيَتِي **وَالَّذِي أَنَا بِهَذَا وَهَذَا بَعِيدٌ عَنِ هَذَا الشَّيْءِ**
عَجِيبٌ **قَالُوا الْفَجْرَ بَيْنَ مَنَ أَمْرَ اللَّهِ رَحْمَةً** **لِّكَاتِ**
عَالِيَتِ الْبَيْتِ **إِنَّهُ حَمِيدٌ** **مَجِيدٌ**

بدستی که آمد با ایمان بفرستادیم رسول را یعنی فرستادیم ایشان را
 و اینان جبریل و میکائیل و اسرافیل بودند و بکشند که امر حقیق صادر است و گفت

حاجران ایشان درشته بود و گفته اند که نه گریه بودند باز نه گریه بودند هم گفته اند
بر صورت آمدن پاکیزه و این وقت بود که ابرهیم را از سار فرزند زنی شد که او پیش
و ابرهیم را در فرزند بود سار را گفت که بود نام او را جو و او را کن برای نگاشت
و ابرهیم او را ابرهیم داد ابرهیم علیه السلام را بوی خلوت کرد و ابرهیم را در فرزند
و نور محمدی در پیشانی وی بود سار را از این بزرگ اندر سخنان و شایسته گفت که این را از این
پیش از این نام نه بدید از این بزرگ جان که قصه این گفته شد است خوش
خواست تا جان احسان که سار کرد و بر ما کان گفت و آن رنج که به بلاد رسید
امید علیه السلام ها جبرامی بقدر بزرگ داشت از این بزرگ درشته در فرزند و ابرهیم
قد لوط ایشان بیاید و ابتدا ابرهیم کرد و در فرزند و ابرهیم در فرزند
و نهاد در فرزند نگاشت داشت ابرهیم عادت گفتند سار یعنی سلام می
سلام کردی سلام بر تو باد و سلامت باد ابرهیم ایشان را جواد داد و گفت سلام
یعنی کار نهاد و کار سلام است آنکه ابرهیم علیه السلام هیچ در یک تصدیق
و دیگر غافل از آنکه ایشان را کوساله میان کرده و ابرهیم عادت خود را از این
در خبر است که این فرزند کان نیز یک ابرهیم علیه السلام بر صورت آمدن که هیچ چشم
ایشان ندید بود و سار کرد و با حوی خوشه و بوی خوشه و دوی بگو گفته
یا خلیل الله میمان خوابی گفت چگونه بخوابم اما شایسته گفت چنانه بود و باید
و سار را گفت امروز ما را آمدن که در همه فرزند ایشان بگوید و تو بگوئی
و بگوید خوشتر است امر برای ایشان طعایر سار و گفت در وقت هیچ طعایر
حاضر نیست و هیچ گفت اما کوساله آیت که او را می بود و دست و پای
بجانب است امروز که مهر در کردن و بیست از در و سق که نویی داشت
از ملول ابرهیم فرمود تا این را بکشد و بر این کد درند بچرخ و
آورند ابرهیم علیه السلام غیبت و عادت خود را در پیشان گذاشت و
بود که ایشان طعایر می خوانند سار از این بزرگ نگاشت که ابرهیم را علیه السلام
بخواند و گفت کار بهمانان تو طعایر می خوانند بیاید و گفت جبرام

نی خودت گفتند که تو کار خوشتر کن که کار خود می کنیم ابرهیم را بر سر نهاد
ایشان هم می خوردند ابرهیم علیه السلام آن حال بدید بر سر نهاد که ایشان را از این
و سار کرد و از این آیت که خدای گفت فلان را ای ابرهیم خودت
دید که دستهای ایشان طعایر می رسید و می خوردند ایشان بر سر نهاد و انکار کرد
حال ایشان را و در فرزند ایشان را بر سر نهاد ایشان خود بدیدند که ابرهیم را از حال
ایشان نگاشتند گفتند لا تحف ای ابرهیم مگر سار که از فرزند کان و بار و لوط
و فرستاد و از این بزرگ که ابرهیم علیه السلام بجه داشت که ایشان فرستاد و از لوط
بجای فرستاد از فرزند کان که از دعا کردند تا خدای تعالی کوساله را در فرزند کرد
کوساله در فرزند گفت و در جوار کرد از استاد و نیز سار و اند که آن خدای که قاصد
بر ما که مرد و زن که اند قادر باشد که او را به پری و عقیق فرزند دهد است از
آیت که جبرام کوساله که مجرب بود و بیوس فرزند او را می داشت چون
برای رضای ابرهیم را بکشت خوش بماند و شایسته و بر آیت چون مجرب بود از این
کردی من ترا و حوی بدیم بهتر از این و نیز از این کردیم تا آیت عاقل باشد و
اگر گویند که دو بود که ابرهیم طعایر می فرستاد بعد با آنکه دانند که ایشان را
گویند که این پیش از آن کرد که ایشان فرشته اند برای آنکه ایشان بر صورت
بشودند و نیز این بجه می خواند است و سار بود که در اظهر کرد و باشند که فرستاد
طعایر بخورند اگر گویند شاید فرشته اند بر صورت اندی باشند با آنکه ایشان را طعایر
و ایشان را شایسته یعنی گفته اند که ابرهیم علیه السلام جبرام خود که ایشان را فرستاد
جبرام را بر جبرام ناید که ابرهیم را بر جبرام و یکرا که شایسته بماند و عاقل
این بجه می خواند که در فرزند است و عاقل خود چون ایشان را فرستاد که ای ابرهیم
لوط فرستاد و از این بجه می خواند درین حال سار را که ابرهیم بر این بود و از این بجه
حسب ایشان را می شنید و بخندید و این سار و دختر ابرهیم بود و عاقل و کجی می شنید
خنده و از این بجه می خواند که ابرهیم علیه السلام چگونه از این بجه می شنید و از این بجه
بیار که داشت قاصد که گفت از عقلت تو لوط بخندید و اما که عاقل

نمودند و بعد از آنکه گفت از قبیله یحیی که ایشان نه میکردند و میگویند
فکر میکنند که یحیی است ای حاجت سار را که در بر پرده است و چنانکه
تفصیلاً ما از ابرهیم سار را تا در دادیم بفزندی نام او یحیی و از یحیی
بفرزند زاده یعقوب نام و در فرزند یعقوب از فرزند یعقوب یحیی و یحیی
سار چون این فرزندان بر سبیل یحیی شرفت و مانند آن طایفه بروی خود نمود
و گفت که ای وای بر من می فرزند ابرهیم بدین حال رسید و چنین پرگشته
نمود و رساله بود و برادر یحیی بود و رساله گفت از مثل یحیی چگونه فرزندی
با چنین شهری پر که حراست و او را اصلاح بود و یحیی و یحیی که از کار یحیی
سخنه یحیی است فرزند کان سار را و او را دادند و گفتند که از کار یحیی
یحیی که کنی از کار خدای این یحیی باشد و آنکه دعا کرد که یحیی ابرهیم
گفتند رحمت خدای و مکار خدای را نماید که اهدایت ابرهیم بد
که او خدای خود است و بزرگوار **قُلْنَا أَذْهَبَ**

عَنِ اِبْرٰهٖمَ الرُّوحَ وَحَاۤءَ تَهَ التَّوْحٰدَیْ یُحٰدِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ

اِنَّ اِبْرٰهٖمَ کَحٰکِمٍ اَوَّلَ شَیْءٍ یَا اِبْرٰهٖمَ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا

اِنَّهٗ قَدْ جَاءَ اٰمَرَ رَبِّکَ وَاَنْتُمْ مِّنْهُمْ عِدَابٌ غَیْرُ مَرْدُوْدٍ

خویشان و تمام حکایت می کنند از ابرهیم و می گویند که چون از ابرهیم
و او این که در و شارت بفرستند و می دانند و در استاد یا یا یحیی از کار
که از یحیی کان بود و یحیی که یحیی سوالی کرد از یحیی در حق قوم لوط و محاله
و کرد و آن سوال و جواب باشد برای هر وی را و حال و زردی در کف است
خواند بعد از آنکه ابرهیم را دعا ابرهیم بود و یحیی که از یحیی که می پرسید این

عذاب عالم بود یا خوار و یا محاله واقع خواهد شد از حق خدای خواهد شد
و لوط و یحیی از آن که کار و ابرهیم را علیه السلام منع کرد و گفت ابرهیم
و ابرهیم و یحیی و یحیی را و یحیی است و یحیی است و یحیی است
گفت یا ابرهیم اعرض عن هذا این دلیل است بر آنکه ابرهیم علیه السلام
آنکه در حق ایشان شفا عفو کند یا دعای کند تا فرشته کان
جواب دادند و گفتند ای ابرهیم از ما این در کفر و این کار ابرهیم که
و یحیی و یحیی است و عذاب ایشان را واجب دانسته است ایشان را
اینکه است که یحیی حال از آنکه کرد و از ایشان در نشود در عفو یحیی
که محاله ابرهیم ایشان بود که گفت که ریشه های قوم لوط چاه و یحیی
ایشان را نیز هلاک کنند گفتند گفت که ریشه های یحیی کنند که
می باشند کنند که گفت که ریشه های یحیی کنند و یحیی می باشد که
گفت بر یحیی در میان ایشان جواب دادند که عن اعلم بما فیها
لننجیها و ارا یحیی ابرهیم را و ابرهیم را که یحیی و یحیی را هلاک کنیم
و یحیی گفت در آن شهر قوم لوط چهار فرزند دارد و یحیی را
و یحیی را و یحیی را و یحیی را و یحیی را و یحیی را و یحیی را
اِنَّ اِبْرٰهٖمَ اٰتٰی یٰهٖمَ وَاٰتٰی یٰهٖمَ وَحَاۤءَ تَهَ التَّوْحٰدَیْ یُحٰدِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ
اَلِیَوْمَ یَرْفَعُ قَبْلُکَ کَانَ یَعْمَلُوْنَ الشَّیْءَ قَالَ یَا قَوْمِ هٰکِ
یٰا یٰهٖمَ اَطِیْعُوْا اَمْرًا لَّکُمْ فَاَتَقُوْا اللّٰهَ وَلَا تَخْذَلُوْا فِیْ شَیْءٍ
اَلِیَوْمَ یَرْفَعُ قَبْلُکَ رَیْبٌ قَالُوْا اَلْقَدْ عَلِمْنَا لَیْسَ فِیْ بَیٰنَکَ
مِنْ حَقٍّ وَاِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا رَیْبُکَ قَالَ لَکُنْ لِّیْ سَکُنٌ قَوْمٌ اٰتٰی

که یحیی است

فَأَصْحَابُ الْيَمِينِ جَاءُوا فِيهَا الْأَبْعَدُ
لَذِيقَتِ كَأْبَعْدَتْ تَمُودُ اِي قَوْمِ كَسِيْلَه بَخْه ي تَوَابِيْدَه مَقْدُودَا
بِحَالَت وَهِيَا فَي كَه ثَمَارِ اسْتَا زَكُو عَدَاوَت كَه مَن بَزِي كَسِيْلَه بَخْه تَوَام مَر
اَبْجَه خَدَاي دَمْدَمِ اَز مَضَرِي تَوْت وَرُو بُود كَه تَمَا بِيْدَه كَه كَسِيْت اَزَا
كَه عَذَابِي اُو رَسِد كَد سَوَابِي كَرْدَا نَدِيَارُو بُود كَه بِيَا سِيْدَان بِي خَفِي كَه بِيْدِي
عَذَاب دَاكِي كَه اُو كَا زِيْد دَرُوخ دَن بُود وَارْتَقِيُوا وَچشم دَا رِيْد وَبِكْرِي
عَاقِبَت وَ سَا بَخَا مَرَا كَه مَر بَزِيَا كَرِي وَچشم دَا رِنَا مَر وَا كَا جَا
وَ اَنَك كَه مَر دَرَا زَا هَلَا كَت اَز قَوْمِ بَهَا سِيْدِي وَ بَخَا دَا مَر شَيْخِ اُو اَن
مَضَا فَي اَكَه اُو ي بُود اَز جَفُو وَ بَخَا اِي شَا زَا وَ بَكْرَفَتَا اَنَا كَه سَم كَرْدَا يَد
صَحِيحَه طَلَا رِي بِي كَسْتَه اَنَا اِيَا ن دِيَا مَر اَدَا مَن دَر مَر اَقْتَادَه وَ رَحَا فَي
عَلَان مَر دَه دَر سَا حَاي خُود دَر جَهْرَت كَه جَبْرِ يَل عَالِي هَم اُو اَرِي كَرْدَا اِيَا
هَم بَر جَاي خُود مَر دَكْرِيَا كَه مَر كَز بُود نَدِيَا جَزَا يَا نَدِيَا مَر اَش هَلَا كَد اُو مَر
جَنَا كَه هَلَا كَت شُد مَر دَه وَ دَر شُد نَدَا ز رَحْمَت جَنَا نَكَه مَر دَه شُرْدَت

وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ
وَكٰفِرٍ فَاَتَّبَعُوْا اَمْرَ فِرْعَوْنَ وَكَانَ فِرْعَوْنُ بِرُسُلِيْهِ يَغْتَبِ
قُوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَاَوْزَعُ هُمُ الشَّارِدِيْنَ اِلٰى زُوْدِ الْمُرُوْدِ
وَ اَتَّبَعُوْا فِيْ هٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ نَسْفُكُ الرِّفْدَا لِمَنْ قُوْد
بِيْدِي كَه مَضَا مَر مَوِي رَا عَالِي هَم بَا يَات وَجْج وَ دَلَا يَل وَ جَبْت ظَاهِر وَ حَالِي

اَنْوَاعِ مَر

اَز مَعُوْذَه وَ تَلِيْق سُلْطٰن اَز جَبْت مَلِيْح تَرَسْت بَرَاي اَنَك جَبْت عَا مَر اَش دَه
و سُلْطٰن دَر جَبْتِي كَا رَد اَرِنَد كَه مَر سِيْل قَوْمِ غَلِيْبَه اَنَد وَ بَرَاي اَش سُلْطٰن
كَه مَر دَم مَر و شَا فَي اُو رَا بَر نَدَا نَسْلِيْطَا سَتَا ن دَرُوخ زِيْت اَسْت كَه اَزُو حَرَا
اَزُو ز نَدَا و اَش فِرْعَوْنَ وَ اَشْرَاف قَوْمِ فِرْعَوْنَ اَسْت اَدِيْم بِيَا يَا ن شَا
فِرْعَوْنَ كَرْدَا اَنَد وَ فَرَا ن اَرَا كَر بَسْتَه اَنَد وَ سُوْل اَرَا مَر كَرْدَا اَنَد وَ كَا رَفُو
و فَرَا ن دِي بِيْد وَ سَلَا ح نَبُوْد دَا عِي اَخِيْر وَ مَصْلَحَتَا كَه مَن حَال فِرْعَوْنَ كَرْد
كَمَت كَه دَر شِي قَوْمِ خُودِي اِيْدَرُو زِيَا مَت اَنَا كَه كَه بَا شَر دَوْنِغ رِيْسِيْد
وَ اِيَا ن دَا شَر دَوْنِغ بُرْد وَ بِي جَا ي اَسْت دَوْنِغ كَه دَر دَرُوْد وَ مَر دَرَا ي اَش
حَرَا رَت وَ نَشِي بَا شَد وَ اِي ن حَرَا رَت پَر فَا يَد وَ رِي اِيَا زَا شَت وَ دَر سَرَا ي دِيَا
لَعْنَتِي وَ دَر رُو ز قِيَا مَت عَنِي دَر دِيَا وَ اَحْرِيْت لَعْنَت وَ عَذَاب خَدَاي عَقِيْب
اِيَا ن بُرْد وَ اَرِيَا ن مَفَا رَقَت كَسْتَه نَدِيَا وَ نَه وَ اَحْرِيْت وَ بِي عَطَا
عَطَا دَا اِيَا ن عَقِي اِل لَعْنَت وَ عَذَاب كَه اَرِيَا ن مَفَا رَقَت كَسْتَه

كَذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاِ الْقَدَرِ لَقَدْ عَلِمْتَ مِنْهَا قٰتِلٌ مِّنْ هَؤُلَاءِ
وَمَا كُنْتَ اَتَىٰهُمُ اِلَّا نَجِيًّا فَمَلُوْا اَنْفُسَهُمْ فَمَا اَخْتَلَفْتُمْ
اَلَهُتَهُمْ اَلٰتِي يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اَقْبَمِ مِنْ نَّحْيٍ كَمَا جَا اَمْرُ رَبِّكَ
وَ اَنَا كُوْهُ هَمْدٌ غَيْرِيْ شَيْبِ اَبْجَه كَه اُو رَفَتَا اَنَا خَبَا ر هَلَا كَت اَش
بَعْقِي اَز خُرَا ي هَلَا كَر شُد وَ خَرَا ب كَرْدَا سَتَه بَعْقِي اِيَا ن تَا يَم اَسْت وَ اَش
بَعْقِي دِيَا رَا ي اُو وَ بَعْقِي اَنَا دَه بَعْقِي اُو اَزُو يَا مَر وَ حَصْب دَرُوْد وَ اَش
وَ اِي ن عِبَا رَت شَا ر دِيَا رَا ي اَنَا دَه اَنَد كَسْتَه اَبْجَه كَرْدِيْم اِيَا ن دَر دِيَا
اَز عَذَاب لِبَا ن سَحْوَان بُود نَدِيَا مَر اِيَا ن اَن ظَلَم كَرْدِيْم بَكَد اَشَا ن مَر خُود سَم كَرْدِيْم

فاقولت
 ما به این امان وزین امان که کل ما فوکل فاقولت فوکل و کل را بخند
 ضوابط هر چه ترساید کنند امان تر باشد و هر چه ترساید از زمین تو باشد
 و برین تعلیق اس تغییر درست نباشد الا ماشاء و بک مکه آنچه خدای تو خواهد خواست
 از مضران که خند که مراد از استیسا آن اوقات است که اشارت در دنیا باشند و درین
 و در وقت قیامت پس از آنکه بهشت یا دوزخ شود و بعد از آنکه جزو دوزخ شود
 ملائیکه این جان از خلوت پر و نت استیسا باید کرد که داخل نیست در آن جمله
 که مراد بالا دارد و او علفست یعنی و ماشاء و بک مکه آنچه خدای تو خواهد خواست
 که استیسا از خلوت باشد درین عذاب دوزخ و وقت بهشت برای آنکه این
 با انواع عذاب عقوبت فرماید و با انواع عقوبت عذاب فرماید و در خوردن
 پس معنی این است که اینان بجا آورده اند و معنی عذاب الا آنچه خدای تو
 اینان را عذاب دیگر نقل فرماید در بهشت و معنی از نعمت یا بهشت بجا آورده
 مکه آنچه خدای تو خواهد که با نوعی دیگر از نعمت نقل فرماید و در بهشت
 معنی از نعمت یا بهشت است و معنی دیگر گفته اند که این استیسا معنی نقصان
 از عذاب خلوت بلکه تنبیه است بر آنکه آنچه باشد از عذاب و ترک عذاب
 بهشت و مراد از خدای باشد و بکری را مراد قدر و تکلیف نباشد و این جای
 که بگویند که به و الله لا ضرر لنا الا ان ارى غیر ذلک فلو اهدى عن صراطه شد
 و معنی این بود که اگر خواهم ترغیم ترا شوق و یا حاسنی آن بود که اگر خواهی که بجا
 نکرده اند تو از او را خدای باشد و معنی دیگر آنست که خرج شان از بهشت
 و دوزخ معلوم کرد اینست است خدای این شیت نباشد هر که در دنیا
 هر که از دوزخ بر و تیارند و بهشت از این بهشت پس استیسا مراد از آن
 تا خلوت را مکه در آن دوزخ دیگر آنست که ما معنی آن بود و معنی آن بود که
 در تخیان در دوزخ جاوید باشند الا آنکه خدای خواهد از فاسقان اهل دنیا
 که اینان را پرور آورد برای ایمان و طاعت مکه در دنیا باشند و اما در اهل بهشت
 ان ایام گذشت داشت که ایشان در دوزخ بودند و باشند الا این که خدای

حال
 که اینان را در دوزخ بودند و در بهشت و معنی آنست که در دنیا بودند و در بهشت
 کلامه و زنی باشند شوق باشند و در آن حال که در بهشت باشند سعید باشند
 و این آنست که خدا که انعبدا الله و اینست که او کنت مراد با شوق در این است
 که در آن مخصوص از اهل توحید که خدای ایشان را مدح برد و بعد از آنکه اینان
 ایشان را عقوبت کند و اینست که فرماید تا بهشت از دنیا ایشان را ببرد
 شوق باشند و در حال سعید و معنی آنست که خدای تو هستند و آنچه خدای تو
 و اینرا معنی تواند کرد

و اما الذین سعیدوا فوکل
 خالین فیما کادمت السموات و الارض الا ماشاء و بک عطا غیر

جند فوکل فی فریضه و معنی آنست که ما عابدون الا کما

تعبدا با و هم من قبل و اما لک فوکل معنی آنست که

اما انسانی که تابع بهشت شست شد و در بهشت باشند و اینرا دایم

امان و زین است و معنی آنست که خدای تو خواهد از تو کرد و اینان از بهشت

بهشتی دیگر از نعمت یا معنی دیگر و یا زمانی دیگر یا زمانی دیگر یا زمانی دیگر یا زمانی دیگر

جانی که کنت عطا این را دادند و عطا این که هر که درین نشود و سقوط کرد و

جز قصه کفار بگفت و آنچه از دنیا ایشان از عذاب دوزخ و سوار احط

کرد و کنت فوکل فی فریضه تو در بهشت با این آنچه این جماعت از

می بینند ایشان را آنچه برینند تا از بهشت ایشان بشود از آنکه برینند

ایشان آنچه برینند تا از بهشت ایشان بشود از آنکه برینند و اما اینها معنی

اینست که در حق است رسول الله و وعده است و او را استقامت و کینه

کتبک از کافران و لقد آتیت مری الکتاب

فَاخْلُفْ فِيهِ وَلَا اِصْلَاحَ لِمَقْعَدِ زَرْقَانِ لَقِضَ بَيْنَهُمَا الْقَوْمُ

لَقَدْ نَزَّلْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنْكَلْنَا مَا لَوْ قِيَمُوا رَبُّكَ

[illegible]

و ترا سحر و کاذب خوانند کنایه را افسانه و جادو عجیب باشد و کذا گفته
و آله ان برای حق بودی که از خدای تو بپا نشد در محنت دادن است بوی که
خلا و کرد دنیا در محنت است تو گفته ایم که انا را در دنیا عذاب است
هر این حکم کرده شد میان ایشان عذاب است و عذاب استصال و بدی
ایشان در شکی اند بشک اندازند و ان کلام بدی در حقیقت که هر یکی ازین
خلق کنند کار را تمام دهد و کمال یابان را با نخبای عالمی از اهل
ایشان غریب آنچه کرد باشد از استیسی از آن است خود است که انچه ایشان
کرده اند وی کنند پس نیست است بدی که انا با نخبه نماید که در است

وَلَا تَرْجِعُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَحْكُمُ لَهُمْ إِيَّائِهِمْ وَلَا لَكُمْ بِهِ حَقٌّ

يُنَاقِلِيَا ثُمَّ لَمْ يَنْصُرُوهُمَا وَآقَمِ الصَّلَاةَ وَكَانَ فِي النَّهَارِ دُلْفَا

مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَابَ يُنْزِلُ السَّيَّآت ذَٰلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ

قَاصِبِرَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ خواجه غیاثی بکر در رسول
اوست و گفت ای محمد ایش و راست قامت برد جا که مرا فرمود اندک امر که

10

خوب کرد و هیچ کس را نفر و باز کردید و مبارک باد خدایا و لا تنفرو و لا تنفرو
و از حمد و خدای شروع و هر که نرسد که خدای تعالی احوال نماید تا آنچه می بیند
می بیند عبد الله عمار فرمود که هیچ ایت بر رسولی الله علیه و سلم نیامد تحت تراب
و در بی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله اسرار انبیاء علیهم السلام
تو نشان دادی قال شیعی سؤله هو و لا واقعه آنکه خطاب کرد امت را و گفت و لا
ای مکه نشان او بیندگان و پرستان بنام باطلان و برید و با ایشان محال گفتند
و میل نمایند که تدریج و زنج و زبانه اترا از ایشان بشمارد او را عالمیه گفت کار
با عالمیه بر علی ایشان را و خود میاید از این گفت با ایشان را داشته و می کنند
می گوید در حضرت که من دخی لطالم البقاء فدا جان بعضی الله فی روضه
هر که دعا کند ظالم را ببقای عمر دوست داشته باشد که در زمین خدای بخدای خود
دینت نما را بفرماندهای مع رومی و داری کسی شما را امرت کند در چهره که بگوید
قیامت باشد و منادی از قبل رب العزت ندا کند که یابن الطغنه و اعوان الطغنه
کجا اند ظالمان و یاران و دوستان ایشان هدا جمع کنند حقین را و اهل حق
دو آنا و بری لهم قیامت تا کسی که ایشان را دوائی بنماید که باشد و قیامت را شنید آنکه
هم را در آنجا بخت کنند از آن در فقر و در غم اندازند و اقرب المصلو و غارین
و امید در و طرف تو نما را بدارد و نماز در کوفه او را با ماد و طرف نماز پیشین
و و یک و در بار از شب بعضی نماز را در سخن و زلفا من اللیل بعضی پار از شب
که نزدیک باشد با خرد و در هر کسی که حسرت بکشد بگوید بعضی نماز پنج گانه کند را از
احمال می کنند مضرا کنند آنکه از آن در خوار او را بفرماندهای خود و او را
و او را و رخصتی را فی صاحب جلال او را از وی خوار و بر او گفت ایمن بخانه ای که
در خانه بعضی خدای او را بتو فرستاد او را فرست او آن را در خانه در هر کس که
از او بر او گفت آن الله از خدای پیر او در آن در عیانت و ربان است پس در
صلی الله علیه و سلم اندو گفت یا رسول الله می گوئی در حق مردی که درین سگانه او بود
ایشان همه جبری بود که چراغ رسول علی الله علیه و سلم هیچ جواب نداد و منتظر وی بود

ایشان همه چیزی برود مگر جاع رسول صلی الله علیه و سلم هیچ جواب نداد و منتظر دمی بود

تا وقت ناز دیگر در آمد رسول صلوات الله علیه ناز دیگر کرد و جبرئیل علیه السلام ایستاد
رسول صلوات الله علیه فرمود که ای ابلیس کجاست و بشما گفت با ما ناز کردی
یا رسول الله فرمود که خدا قضا از ناز اینهاست که ناهت کرد و دایت فرستاد که آنجا
بگذر این آیه است و بعضی از اسماء رسول گفته اند که مراد است که ما دست نایند بر دای
و اجابت و نازل ما بر که نایست بنظر که آنها را ستاد و ما فریده و شبها و دایه و دای
ای کرده است و اد کنند که ما را صبر صبر کن و محمد و عیسی و یحیی که کسای تمام
نیکوکار را از ضایع کرد و اند

مَنْ قَبِلَ صَدَقَةً أَوْ لَوْ أَنْفُسِهِمْ سَهَوْتَ عَنْ الْقِسَامِ عَلَى الْأَرْضِ لَا قَلِيلَ

مَنْ أَخْبَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ قَالُوا مَا أَرْغَوْا فِيهِ وَكَانُوا يَنْتَهِزُونَ

وَمَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ لِيُفْقِدَ الْقُدْرَةَ عَلَى تَكْوِينِهَا مَطْلُوعُونَ

جرا از اسماء گفته شده و در همانی که پیش از نماز بودند که من اینها را کتبایان
که چون قوم عاد و ثمود و جاثی و بنو نین و بنیان کردی و از آنکه بعد از خداوندان فضل و عجل
و شرف که امر و عود کردندی و فی از من که در زمانه دهرین تاس انرا از من
بکنا، ایشان انکه استنای که در مونا را و گفت که از کذا انرا برها این
جمله ایشان را انکه امر و عود فی از من کردندی و روی کردند انکه که هم کرده اند
فی از من که در زمانه لغت و لغت که ایشان در آن بودند و ایشان خود در آن
و کنا کار و در آنجا بیان کرد که من این شهرها که هلاک کردم از جمله قوم
نوح و عاد و ثمود و قوم ثقیف و قوم لوط و نه و سبیل خدا بود که من از ان باشم که
هلاک کنم شهرها و دنیا بظلم و نیکوکار باشند و کون شاء و ربک
يَجْعَلُ الدُّنْيَا زِينَةً وَاجْتِدَادًا وَلَا يَكُنِ الدُّنْيَا مَخْلُوفَةً مِنَ الْآخِرَةِ لَسَمِ رَبُّكَ

وَلَا يَكُنِ الدُّنْيَا مَخْلُوفَةً مِنَ الْآخِرَةِ لَسَمِ رَبُّكَ

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْجَدُ وَكَانَ تَقْضَى عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ

مَا نَبَّيْتُ بِكَ قَوْلًا ذَكَرَ وَجَاءَكَ فِي هَلِكِ الْكُفْرِ وَتَوَعُّطِ الْوُكُورِ

لِلْعَالَمِينَ و اگر خدای تو خواستی جمله خلایق تو را مضطر کرد و ابتدای بشر و
تا همه کلمات و کلمات بر دای و لیکن من کرد و ابتدای انرا و اختیار داد
تا بعضی اختیار کرد و حق و بعضی اختیار را بد کرد و کلا اینها و در هر
ایشان مختلف بود و تو خلایق کردی الا انی که خدای روی رحمت کرد و بظن
تا خلایق نکرد و لذلك خلقهم و اینها را برای رحمت فرستاد و در آن
انرا و است بعضی رحمت که ان احاد و فضیلت و شاید که انرا و است
برای انکه فی از خلایق می کرد و استوار را است از و و حجه و کما است که
راجع است الی کونهم و است در احدی و محضین علی الامان و خدای تعالی
برای یا از طاعت عتاید کما فی قوله و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون
ایشان ایمان نیاورند و طاعت نکردند و سر بر روی دیگر و در یک
و از خود دورند و تا اجور و است غنی خدای تو در خوابان که کما انرا و است
بر کنند و در آن بال پریشان و ادیان و نماز که در قیام و غیرت و علی انهم
فهم و کما تقص علیک و در قصه که گفتیم برای تو و خبر دادیم از خبرهای
بغیر از انچه و لذا بدایت که با جمیع کالات و حجت که ترا از شهید منع کند
و دل ترا ساکن کرد و اند و جاک و دای و در سون و در این چیزها
و موعظتی و مینویسنا ترا و تو را غریب کرد برای انکه کلمات و موعظت
تجسید کرد برای انکه تو را روی خواست و است و قل للذين
لَا يَفْقَهُونَ شَيْئًا اَعْلَمُوا عَلَى شَيْءٍ كَمَا تَكُونُ دُرًا عَاسِيُونَ وَاَنْظُرُوا اِلَا مَا نَسْطَرُّهُ

وَلَيْسَ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ بِشَيْءٍ إِلَّا رُكْنٌ كَقُلُوبِ الْغَائِبِينَ
وَنَعْلُ كُلِّ عِلْدٍ وَمَا رُبَّكَ بِغَاوِلٍ عَمَّا تَعْلَمُونَ

وگفت ای محمد که ایان منی اورند و بر کفاه از من کنند که یکسند بر
و تو ای من خود آنچه می توانی بنده من خواهم کردن با شما آنچه جزای تمام و بگریه
منتظر باشید یعنی که فرود آید و ما نیز منتظریم جزای علما و خدایان را
و زمین و آسمان و آن کس که کارها را می آید و او را بر ستودن و بکار رفتن
که خدای تعالی در این دنیا چه اینان می کند که بکار آید و کون خانه
توریه خامنه سوره هودت یعنی از آیت

مکنت و صدق باین ده آیت از ای کعبه و آیت که رسول ملوک الله علیه
و فرمود بندگان که سوره یوسف علیه السلام یا موزید که هر که هر سال که سوره
یوسف بخواند و اهل خود را یا موزا اندوزد و برستان خود را خدای تعالی بکس
میت و جاز کند بر وی همان که خواهد اندوزد و توفیق دهد که در میان
سوره یوسف مانده و احدی غرض نیست

بسم الله الرحمن الرحيم
اَلَمْ تَكُنْ اَيُّهَا الْكَافِرِينَ اَنَا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ مَا اَنْ

اَلَيْكَ هَذَا الْقِسْطُ اَنْ تَارَكْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْعَاقِلِينَ
مراد با بقا نا است و بلام الله و بلا رنی معنی است که منم خدای کنی
مضارع کفیه اند که چون الف لام را هم کنی الرحمن باشد نبی قسم بود و هم بران

که گفته شد در الف لام معنی این باشد از معنی این حرف قطع است
روشن و هویدا کنند حلال و حرام و شایسته را است و مراد بکتاب قرآن است
اَنَا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا که ما فرستادیم او را قرآن عربی باین فصیح و لغت عربی
تا برادر یابید و معنی در قصه گفتند در آیت دلایات بر آنکه قرآن
از آنجا که گفت که وی فرستاد و زبان عربیست و اتفاقا گفت که گفت در آنجا
نشانست و مواضع قدیم نیست من را باین دلایات و حدوث قرآن
یکی اَنَا اَنْزَلْنَاهُ و دیگری قرآن و دیگری عربی منزل عادت است و قرآن
جمع بود و مجموع بعضی بر بعضی بقدر باشد و قدیم را چیزی بر وی قدیم تر و آنچه
منسوب بود با عربی عادت بود چون لغت ایشان عادت بود سخن نقض با قصه کنیم
بر قوصه که یکتیرین قصه است از آن وجه که متعارفات گفته و حکمتها
و اشارتها و بر آنکه در قصه های یکتیر بعضی گفته اند که احسن بعضی جز است
تا از اینها بد که کلام خدا را در باب حسن معنی بر بعضی مرتب و قفا و در حد است
و بعضی دیگر گفته اند که این بخاطر خودت و از سجد حیر و آیت است که
صاحب پیش علم فارسی رفتند و گفتند برای ما از توره حدیثی گوی که در توره
بسیار قصه های بیگوست خدای تعالی این فرستاد و بیان کرد که قصه های که در قرآن
نیکوتر است از قصه های که در توره است گفته اند از برای آن نیکوترین قصه ها
خواند است که در روز که در این است و صالحان و درشتگان و شایان و انبیا
و پیغمبران و ادب مالیکه و حقیقه تجار و در کعبه و جهل و اختلاف اقوال
و معکوزان و جای ایشان و بزرگوار و ذکر و سجده و سجده و سجده و سجده
و ادب بیست و حسن معاشرت و تپیر معاش بر برای که جامع است این حدیث
منافع دین و دنیا است از احسن القصص خوانند از آن حدیث ای با احسان
بی کردن ما بر تپان قرآن و برستی که امروشان است که قویان از هر که ما قرآن
می خوانیم از عافان و بوی این اخبار و قصه های علم و حیر بودی
اِنْ قَالَ يٰ اَيُّهَا النَّبِيُّ اَيُّهَا النَّبِيُّ اَيُّهَا النَّبِيُّ اَيُّهَا النَّبِيُّ

لَوْ كُنَّا وَالنَّاسُ وَالْأَنْعَامُ رَأَيْتُمْ بِرَأْسِي جَبَلٌ قَالَ يَأْتِي

لَوْ كُنَّا نَحْنُ رَأَيْتُمْ عَلَى أَعْيُنِكُمْ قَوْمٌ يَعْبُدُونَ كَذِبًا إِنَّ

الْبَطْشَانَ لِلْإِنْسَانِ عَذَابٌ مُبِينٌ ^{خود را که} ^{چون که} ^{بوسه می برد}

ای پدرم خواب چنان دیدم که بازده شادمانی از آن عالم بزرگواران و انواران
کردند و به عبادت شادمانی بودند و شادمانی بودند بازده شادمانی بودند
و انواران به وادار شدند یکی از آنها فرمودند که معنی بوسه است که اسف
خیزانند و اسفیند بود و هر دو در بوسه حاصل بود ابوهریره روایت کند که
رسول صلی الله علیه و آله گفت الکرم بن الکرمین الکرم یوسف بن
یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم و یوسف کس در بین لغات اهل علم و سیر کنند
که ابتدای قصه یوسف و یعقوب آن بود که در سرای یعقوب رخت بود که هرگاه یعقوب
پسر آنکی از آن درخت شامی را می و با آن پسر الیدی چون پسر بزرگ شد شامی
بزرگ بودی و قوی شده بداند از بزرگتی و بودادی و گفتن این حرف را
و عصای است که با تو را در دست و بیاید تا آنکه یوسف علیه السلام آمد و او را از
درخت میخ شامی بزرگ چون یوسف علیه السلام بزرگ شد و برادران او همگی خوبی
و عیال داشتند و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین بود و این یازدهم در آن
بود و یوسف بهر را گفت ای پدرم برادران مرا هر یک خوبی است و مرا نبست چرا
خیر آمد از خدای برای من خوبی بخوان از نبوت یعقوب علیه السلام دعا کرد خدای تعالی
چهره یوسف را بویشتاد با عیالی از خوب بخت و گفت این یوسف است و یوسف
آن خوب بستد آن خوبی بود از بزرگ سیر شامی یوسف علیه السلام در خواب دید
که او عصای بزرگ فروزند و برادران او نیز بیایند و عصاهای خود بر آن
بنشینند و بر آن عصای یوسف بنشیند بزرگ بیاید و بر او شامی خواهد بستند

در بزرگ سیر

و سایه بکشد و مرد را سمان کشید و عصای برادران را بر حال خود بود آنکه با یکی
و عصاهای بلند از آن نخ بر بستند و در دریا انداخت و عصای او بر چاه
او از خواب بیدار نمیدیدند گفت چه بود است تمای فرزند و ای قهر العین
او از خواب بیدار میگفت برادران بنشینند و در چاه و کینه در آن گرفتند
و بر آن گفتند ای پسر لعین خونی عین ها ما تو را خدای بود و اینها
و کار تو بلند شود و غالب گردد بر کار ما و بهر گفت چون دیو بر
هفت ساله بود و خواب بر قیام و شادمانی دید و در آن ساله بود و یوسف
یک لحظه در آن خواب جدا نمی کرد و پسر او بودی و پسر خونی شامی از شامی
خفته بود و خواب دید که باز ده شادمانی و انواران از آن عالم بزرگواران
و پسر وی سخن کردند از خواب بیدار آمد و پدر را گفت ای پدر خوابی عجیب دیدم
در خواب دیدم که درهای آسمان را بشد و نوری عظیم پدید آمد چنانکه همه
جهان را روشن کرد و درها و دریاها روشن گشت و دریاها دیدم که موج میزد
و ما هیان دریا با انواع لغات تبعی می گفتند و ما جامه و توشابندند که
دینا از حسن و نور او منور شود و کلید کنجهای زمین پیشین نهادند
و دیدم که باز ده شادمانی و انواران را بیدار کرد و دلد کرد که از آن
أَحَدٌ عَشَرَ كَوْكَبًا أَلَا بَدَا زُجَاجًا بَرَزَ عِدَّةً أَنْفَارٍ رَوَايَاتُ كَرَمٍ
جوهری نیز یکدست و گفته با محمد را خبر ده که نام آن شادمانی ها چه بود
یوسف را بیدار کردند و کل صلوات را بر او علیه سرش را کشید رسول صلوات
سره بر او کند استخار و می چهره یوسف را در رسول اجنه داد رسول صلوات
محمد را گفت اگر ترا خبر دهیم با ماهی ایشان و تو دانی که جانت اسلام آری
گفت آری گفت نامهای شادمانی آن بود جویان و طارق و ذیال
و ذوالکفایت و ذوالفرع و زتاب و خودان و فایس و ضلع
و حصی و قیل و جنان دیدم که در آن سخن می کردند خواب بیدار گشت یعقوب
گفت ای پسر من نگر تا این خواب را مرادانت نکوی که با تو گوید

در آمد

و کبریا را بیجود و مردم را دشمنی است شکار گفتند که معقول است که این را بگویند
بگفت و چه اوصیت کرد که با کبریا بگویند ان ذن با بیلان وی گفت ای شما احد
زاده شد و گفتند این خلد سر پادشاهی دارد کای خواست جزا باشد که در
و کای چنین بهر حال با او افتاب بدید و مادر باشند و از د. ساره ما با در این
و پدر و مادر و تری داشت گفتند با وی کید کردید چنانکه خدای عالم حکما
کرد که یعقوب گفت و گفت و آنکه کید آنکه بر پیل مثل گفتن ان
لله نشان عذر میباید و در معنی این دو دو حقیقت یکی که شیطان این را اغوا کند
بگوید با آنکه شیطان دشمن خود را دوست دارد و دوم آنکه مرا خود ایستاده
شیطان را دشمن ندان چون با او فعل شیطان کردند و گفتند

يَجْتَنِبُكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْكُتُبِ وَيُؤْتِيكَ الْوَسْطَانِ
وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَيْفَ أَتَقْتَا عَلَى بَوَائِكُمْ بِرَبِّكَ وَرَبِّكَ
عَلَيْكُمْ حَكِيمٌ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِسْحَاقَ آيَاتٍ لِّأُولِي
الْأَلْبَانِ

این هم حکایت است یعقوب که می گویند تعبیر خواب یوسف که چنین خدای تعالی بر او
و تاویل حادثی تعبیر خواب را موزد و گفته اند که معانی کتب خدای و سخن
ایشما را آنچه ممکن باشد بر فرد ما باین دین گفت در حد توان و تعبیر
اندری ندانست رجاء گفت مراد تاویل ابیات در ادله توحید و غیر آن از علو مرتبه
و تفسیر نوحته و تفسیر خود را بر تو و بر دل و بر سر چنانکه تا مرگ
بر پیمان تو ابریم و احق با آنکه است از بر مرکز بد و در نور و سر که اندر نور و
نعت خود پیوسته گردانید یعنی که خدای تو است و آنکه که را بیاورد
حکیم است در اعلم نعت بر کسی که استحقاق و دانند این احق گفت خدای عالم

مفسر

و ضعیف و خالی از لوازم و معنی غنی صحیح تا رسول الله صلی الله علیه و آله شود و شکر کرده
انگشده حد قد و او بر که شیر ازین مردان یوسف بن یوسف حد در دست
و بر ای صفت بدست قدیم گفتگان درستی که بود و دست در قفسه
بن سق و برادرش آبی و دگالتی بر بنوتم کسی از آن که حواله کنند از چو
برادران بن سق علیه السلام یازده بودند و یوسف و او برادر معتر بود و همچون و کای
و یهودا و یالون و مینو و اندر ایشان لیانت لیان بود و اهرات یال
و او دختر خاله یعقوب بود و چهار پسر دیگر از دست دانه و تفسالی و حاد
چون لیال و فانت رسید خواه را از اجل نزد کرد و از یوسف فایز این
اند و انا نکه آن کید کردند از آن که در دانه انا بیت یوسفان بود که
حسرت یوسفی خدای تعالی چاره آن کید یوسف داد و دود آن کید به همان توحید
خدی گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بشما حج که مرا می بردید
یوسف دادید و گفتیم این صفت گفتند این یوسفات گفتند یا رسول الله
و بر اجسته دیگری فرمود که چون مادر شما در کعبه را حاد صورتی
با دم نمودند تا او یک یک با بدید و طریقه ششم یوسف را بود و خود تاج و قادر
و نصب ملک بدست گرفته و در راه کرامت بر دوش نهاده بر راست و هفتاد
هزار فرشته و رجبها و هفتاد هزار از او از تبع و تفسیر داشته و در پیش او
آنها درخت سعادت می خوانند هر کجا که او میرفت یا وی رفیق آدم صفت
بر خدایا این صفت از فرزندان بن صفت ای آدم این مرد عسو بود و با حجه
بن یار خاهم داد صفت با رخدا اجه بری خدای داد صفت خفی تمام کردن
ادم علیه السلام و در این گرفت و بوسه بر چشم او داد و می گفت که آقا سفر با بی
فاست یوسف برادر که او را یوسف خوانند و در جزیرت که آدم بصورت
یوسف بود در حسن و بها و نور چون انسان درخت بخورد آن نور بها از وی
و خدای تعالی آری یوسف داد و گفته اند که تیس از نور و یوسف بدید که یوسف
یکو روی بود و بعد از آن خشم و راست خلق بود سطر ساق و سطر

بیان باریک و تیز بینی و خورد و نازک و در میان دو چشم
 خنید بود که شناسنی که ما تا آنست خون بخندیدیم یا سخن گفتی بخداوند
 تا فتنه و لطافت انداز روی بکلی بود که اگر سبزی بخوردی در سبزه و پند
 و گفته اند که احسن از حبه تر از حق برایت یافت و حق از ما و در سبزه و خفاقی
 سار و در صورت عورت العیز از بد بود و عبا به خود و است کرد از صبر و قول
 سلی الله علیه و سلم که فرمود که جبریل علیه السلام آمد و مرا گفت که خدای تعالی
 که من حسن بن یوسف را نور دیده و احسن تو از نور عیش
 اذ قالوا

یوسف و اخوه احب الی ابيهم من اخیهم ان اباهم یفکر
 یمن اقلوا یوسف و اخوه انما یفکر لیس و خه ایه
 و یقولون من بعد و قوما صالحین قال قائل منهم لا نقدر ان

و القوة فی غیابہ یفکر لیس و خه ایه
 جوز گفتند برادران یوسف را یوسف که یوسف برادرش بن یوسف
 با پدر با از ما و برادر گفته ما از شادوست تو دارد و ما با عیال و مرد کافی که
 قیامی تو ایمن خود و عیال و در بیان کنایه یوسف ابا تا یوسف که پدر را در
 و دهایی است از راه سوار و گفتند عیال فرط محبت خواستند که گفتند
 باید ساختن و عیال با یکدیگر تا در راه پدر و در دایم یکی از ایشان را قتل
 یوسف را بکشید یا بر سبزی و در انداز پدر تا روی پدر تمام می و خالی کرد
 تا را روی یوسف را و در انداز پدر تا روی پدر تمام می و خالی کرد
 و بر گفته با شنیدند که یوسف را در راه پدر تا روی پدر تمام می و خالی کرد

تا در راه پدر

تا و پدر تا صالح کرد و و گفت این گویند مخور بود گویند که از یوسف
 گویند و دیگر ایشان گفت و او یهودا بود بر خاله یوسف و او برادر یوسف بود و ایشان
 و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 و یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 باب برسد و قمر حواء و یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 میان یوسف و یوسف بود یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 در جافش از یوسف تا یوسف از راه یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 خواهی کرد و حسن یوسف را گفت یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 بله ان یوسف را فراموش کردی قالوا یا ابا ناسا کت

کتا ناسا علی یوسف و اننا له لسا حقون انسه متاعا
 یزنع و یلع و اننا له لسا حقون قالوا فی الحذر فی ان
 نذ یقولون و اننا له لسا حقون قالوا فی الحذر فی ان
 قالوا لئن آکله الذئب و نحن عصبه اننا اذا احسروا

از یوسف
 آنکه گفتند بهر حال جاره با یوسف ساخت که میان او و یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 با یوسف تا با یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 و یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 گفتی که گفتی و یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 بهتر و خوشتر ازین نرود و خواهد که با یوسف تا با یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف
 او را را غیبت کرد و یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف که گفتند که یوسف

یوسف جزا نشاء را حقیق بودی بدر گفت بعد حاجت شمار و بکار آمدید
گفتند یا آقا ای پدر ما چه بوده است که ما بر این سفاهت غیباری و دعوی
و شایعی و ما را واضح کردیم و نیک خود اویم با او جانت نمیکنم و او را
با ما بغیرت تاجر کنیم و از ی کیم بر تع بنایدا و چرا گشاده بازی کنند
اضافه آری با و کردند از آنکه دل و کجور ایشان بر یک بودند و آگاهان
و بکار بر روی تجری نری که ما اول حافظ و نگاهان با یم یعقوب گفتند
ما از این دو حکیم که انداز که تا ویرایید و فرم که او را که بخورد دعا آرد
و عجب بشید و این غی برای آنست که در آن بین که بسیار بود و گفتند
برای آنکه ویدی خواب دید بود که ده کرکی سفید آمدند بود و او را تو فرستادند
و هر سه می بردند یکی از ایشان دفعی کرده و باز داشت و زیر شکاف و برف
تیمین فرو بستند آنجا بریتاندا لایزاله و در چون یعقوب این خواب دید
او تا از برادران که می داشت خور استعاره کند گفت و حاضران با یکدیگر
عبداللہ عزیز و رسول صوات الله علیه و او است کرد که در مادر فریقتی میکنند
که غریبان یعقوب انداختند که کرد او را بخورد و چون یعقوب بگفت و حاجت
آورد که الله عزیز ایشان از وی بپوشید و گفتند فاکه الله عزیز
ایشان پدر را گفتند که اگر حبان باشد که کرد و بر بخورد و مادر را و عاقر و
و زاین کار با یم

فَوَيْلٌ لِلْجِبْرِ وَأَوْحِيَ إِلَيْهِ لَتَبِيدَنَّ مِنْ بَاقِي هَذَا وُفُوءٌ

لَا تَعْرِفُونَ وَاَمَّا اَبَاكُمْ عَمَلًا يَكْتُمُونَ قَالُوا يَا اَبَا

اِنَّا دَمِينَا لِنَبِيِّ وَرَكَّابٍ عِنْدَ سَاعِنَا فَاَكَلَهُ

الذکر

الَّذِينَ قَالُوا أَنْتُمْ يَهُودٌ لَنَا وَلَوْ كُنَّا مَا دَفَعْنَا

دائیان اجازت کردند چون عبدالعبار و عباس و معبود چون برادران یوسف و
حاجه دستان از پدر بخوانند بیدار گفت که من می فرم که اگر کار را بخورد ایان
حکومت و برادر که بخورد و مادر و با دیم و معبود با است و مادر می بود که چون شرفی
خند بزدی و جوان که او از روی شنیدی بخواند و اگر است بوری چه بکنندی
و معبود در میان است او چون خشمگیر و تر از هم بهر دو چون یعقوب علیه السلام این
نخ نشیند خاموش گشت بن یوسف علیه السلام میامد پیش بر ایان و گفت که
مرا با برادر از منیت یعقوب گشت چون غلای با بد که روی دستوری و مادر چون
روزی بن یوسف علیه السلام حاضره در پیشید و گمزد بیت و قضیه است گرفته و
شد با برادران و یعقوب علیه السلام سهر بر گرفت و آن سیدی که ابریم علیه السلام
را دایم را با خا خا دی و برای یوسف خند کونه بخورد و مردی نهاد و فرزند
و بیت کرد و یوسف را بایشان سپرد و گفت و امانت از من بشمار رضا
چرا رسید و در هیچ خیانت نکند بخدای بر شما که اگر نه شود خطا
و اگر ای خواستار و دیدم مردی شفت و در میان بجای او بد و او را رها
و از چشم خود فرو بکنار آمد و در رفتن سر و رخ میامد گفتدای پدر
بلا درت و ما را رو شفت برادر است و یکی از ما که میامد است برای و سخا
او را یعقوب یار و ایان بخوار است و ایان را خدای سپرد و یوسف را در بر
و بوسه بر سر و چشم ری می داد و گفت ترا خدای سپردم آنکه بر گردی
ایان بن یوسف را بجا می بردند و پدر از عقب ایان دید که بر سر او روشن گفته و بد
خورد و رشید و در بر بد میان فرزند و او را بهادر بود شناسی می دادند
و میزدند و هرگاه که مرادی و برادر می و می برادر می دیگر که چینی آن برادر نیز
و برادر می و آن طاهر که پدر برای وی ساخته بود بخورد و بعضی بکار دادند
و بر او هیچ ندادند و بپا در برای ناخستند که رسته و نشسته میزد و آن

مردار و بیکه با قوت تو جبهه معامله کرده تادی در پی خبری که برادران بی رحم مرا از پلند
 کردند و در جای افکندند و روی من بشیبا خد کبود کردند و مرا شمشیر شمشیر
 بیشتر بر سر من زدند که کعبه را حاکم کف چون بی سفایب می گفت از بس بیت او هائی
 آواز داد که و احببوا صبرك الا بالله ما اكد من و غبار نگریت و بر سر من
 گفت آه آنکه گفتد این غلام که می فرستادت گفتد آنکه در کار او افتادند
 و بر او طلب کردند و می رسیدند و بر او سر را کشیدند و بر او کفستند و زدند
 و گفتند چرا که می گفت نگریم این قدر در پشت تو ختم تا از بارت کف
 باور کردی منی که آن کران بیاوردند و بر او افتادند و بر سر من زدند
 و عصاره زدند ما که در غریب گفت هیچ نمی فرود دنیا بییم و الا بر تو سر و بر
 پدید آمدن باد و شبانگاری شنیدم که در تنگای مروی سلامی کردند آواز
 می شنیدم و شخص ایان می دیدم و در راه بودیم هر روز از بی شنیدم بیا می کرد
 ای سر او ایستادی چون بصر رسیدند ما که در غریب او را بجا می برد و سرش را
 می بیند و بیست و نه روز او را در بر سرش می زدند و هر روز از بی شنیدم
 نامروی قطره و در مصره از روزگار دین تروان بود و گفته اند که
 بی سفا یا از او را و از عاقبت بود از فرزندان علقه که او دین سامر زخم
 و او پیش از بی سفا را یافت از بی او دشتی بیاورن بر مصعب افتاد بود
 او را دعوت بسلام کرد و قبول کرد و در کفست چون بی سفا را از او زدند
 جسمها دردی خیز و محقر نماید در بهای او می افزودند تا بجایی رسید که گفتند
 که او را بیاورند و دریم و می کشند و در بر او انداختند و او را این چهار جسد را بر کرد
 و بخرد و بجانان برد و زن خویش را گفت مراعات و نگه داشت و بی سفا را بجانان
 خدای تعالی از وی حکایت کرد که و قال الذی استخیر من منصرف مدی از مصره و
 بخردن زن خویش گفت ادا کلامی دار و مقام را جایی بیکو مقین کن شاید که
 نفی کنند از وی بیکو بی ایم یا و را بر زنی و بیکو مقیم و محبت که ادا
 بجانم دارم و از ذلت بر ها می بینم و ویرانگی که درم و جای دارم در زمین

بیکو مقیم

تا از شاهش کرد ایندم و تا و بیل احادیث یعنی تعمیر خواست و ایندم و صدای
 غالتد کار خود کسور و غلبه نتواند کرد با غالتد بکار و بر سر من
 خواهد تواند کرد و از جوار بجا فرستاده و کسبترین مردان

وَمَا بَلَغَ أَشُدَّ آيَاتِهِ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي
 الْمُحْسِنِينَ وَرَأَوْهُ تَتَافَعًا فِي مَقَامِي الْعَرْشِ وَخَلَّتِ
 الْأَبْوَابُ وَقَالَ ثَمِيمٌ لَكَ قَالَتْ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَفِئُ
 أَحْسَنَ شَوَاقِفَ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ^{خود} چون بر رسیدن مغایبت خود

و راست تمام است و این عهد را که بود عبد الله عباس گفت بیکو مقیم
 بجا آمد گفتی و سه ساله باشد آیتها داریم او را حکمتی با قضای
 و علی و دانی و گفته اند که وی هفت ساله بود که خیز و بیل بخرد و وی
 که در آن بن الویدین و زاریت داد و وی و سه ساله بود که خدای و بر سر من زدند
 و سه ساله بود که متوفی شد و کدک و عجزیت جفا کنیم و بیکو مقیم
 بیکو مقیم جفا کنیم بیکو مقیم جفا کنیم جفا کنیم بیکو مقیم جفا کنیم
 فی بیکو مقیم جفا کنیم جفا کنیم جفا کنیم جفا کنیم جفا کنیم
 که زانجا نام بود جسم بر بدن داشت و او را دوست داشت و هر روز سال بی سفا را
 می کشد و حق زانجا با عاقبت رسید تا صبر و طاقت داشت بجان وی داشت چون احد
 بکشد و عاقبت رسید به اظهار کرد و او را عاقبت بکشد با خود دعوت کرد
 جفا کنیم گفت و راوده یعنی مطالبه کرد او را اگر که او را خانه او بود از نفسی
 بخیر النجای خجاست که ویرانگی که بر سر عبد الله عباس گفت از جلی مرا ورتان بود که

باین سق داشت و گفت این چه بکوست می تو یوسف گفت اول چیزی که
 بر کف تو این بوی باشد گفت ای یوسف بکوست دی تو گفت خدای تعالی
 در حق ما در یکا دانای مرا گفت ای یوسف حسن صورت تو تن من را غر کرد گفت شیطان
 بر من است گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد آن آتش نشان گفت اگر آن آتش
 بنشام با تن تو رخ سوخته شود گفت بخیز و در آن خانه دو دلی بیار که آن
 گفت در آن خانه رود که کلید خانه بدست اوست گفت ای یوسف در آن خانه بجز
 باز کرده ام و بخیز و در آن خانه ای مرد من از خود بده گفت اگر مراد تو بستم
 از بهشت شود گفت ای یوسف بخیز و با سر در آن رود ای که گویا در آن بوده است
 گفت هم پرده را از حد آید بنوشد گفت ای یوسف دست بر من نه اند
 تو شفا یابم گفت عزیز من اول ترست گفت ای یوسف عزیز را شری هم می
 و کلسا و تو هم گفت پس چگونه رسکاری باقی از تعاقب طای سق و این انچه گفت
 مراد او این سق دان بود که خوب تن را می راست و هر وی عرضه می کرد
 و در آنجا خود دعوت کرد و یکبار بر پشت دیگر بر پشت ی گفت که یوسف
 این روی من به حال است گفت در خاک بوسیده شود گفت این روی من شکسته
 گفت با خاک کامیخته کرده و چون پیش یوسف رفتی یوسف دای روی
 بگردانیدی برقت و خانه ساختن آینه و ز پرده ای آن در در آن
 همه از آینه به باقر و خست یوسف گفت درین خانه نکند هیچ جانش این دیو
 یوسف در آن خانه رفت و دیو آمد پیش یوسف و یوسف روی دیو بگردانید
 جانب خون در تکریت ز لعل از دیده آن آینه و بهر جانب که ی تکریت بخون
 ز لعلی دید و خجالت نماید و از آنجا درها بسته یافت چنانکه گفت و گفت
 الا بواب و درها بسته است و در یوسف کرد و گفت فراز آید و نزد یوسف
 یوسف گفت معاذ الله بنه یا خدای بر من بیا و دادی از آنکه چنین فعل کنم
 و مرا این اندیشه آمد که کینی او سید و خواهد گفت مرا بگوید است و این
 کرد و مرا کرای کرد آینه بر منی و خجالت که تا ما را از دلخ و نظری نباشد

و گفت من دیدم و هم برینا کولا آن دای برهان دیدید
 که در آن قصر و عتبه السوء و الفضا آتش من عیال و نا
 الخلعین و استبقا الباب و قدت قیسه من دیدید
 و آلتی سیدم که السلب قالک ما حزنه من از این
 سق و الا آن یحیی از عذاب السعیر عر جانه و تعالی حکایت کرد
 ایشان که ز لعل با یوسف سمع کرد یوسف نیز بر آنجا رفت که اصحاب خود
 گفتند که شیطان بیاید و یکدست بر یعلوی این نهاد و یکدست بر یعلوی
 و ایشان را جمع کرد در یک خانه و از آنجا جدا رقص و زاری و کلاه کرد تا یوسف
 ندر ساخت تا غر کرد به مصیبت و هت هت و بر یک صحنه تفرس کرد و اند
 یوسف باز آنجا بنشست چنانکه زانینان نشینند و کار نکند و سر او بلرزد
 بخواب یوسف غریبت درست کرد خدای تعالی برهان بوی نمود و گفتند آن مردان
 که بهر سید آنکه روی یوسف گفت تا رفت در آسمان از جمله صدیقان و پیروان
 و حامی تو در زمین این و قوی دیگر آنست که فرشته داد بهر صورت بقوت
 که انکشت بر دندان می گرفت و از بین نیت او در آمد و لعلی بر پشت او زد
 چنانکه لعلی بر پشت وی ریختی او آمد و این هیچ نبرد یکا اهل عذر داشت
 آنرا یوسف آنکه پنجه را معصومان و مطهر اند و او که عقلی دلالت کرد و است
 بهر هیئت ایشان چه در حق مقررست که تجویز صغیر و کبایر بر ایشان منفر بود
 مسکله را از قبول قول ایشان و استماع و خط ایشان و غیره قیسه خانی از
 ایشان قبول قول ایشان است پس آنچه دفع کنند و انجیب بود که خود تعالی ایشان را
 از آن معصومین دارد و تغییر این آیت بر رنجی که مطابق او که عقلی بود که

فَبِجَنَّةٍ قَدْ تَقَبَّلَ فَسَدَتْ وَهُوَ مِنَ الْعَاذِينَ وَإِنْ كَانَ

فَبِجَنَّةٍ قَدْ تَقَبَّلَ فَسَدَتْ وَهُوَ مِنَ الْعَاذِينَ

فَلَمَّا رَأَى قَوْمَهُ كُنْزٌ دُرٌّ قَالَ إِنَّهُ بَيْنَ كَيْدِكُنْ إِنَّ كَيْدَهُمْ عَظِيمٌ

در يوسف علیه السلام فرمود که او مرا ملاقات کرد و در میان او بخت و من خندید از روی بیخود کرد
چون از پیش روی یک بختسم پیراهن من بدید عزیز که شهر را بیاورد گفت ای پسر
تا آمد و از میان بخت تو برد عوی خود گوی داری گفت بل و ادم سجد و سجده کرد
گفت که داری بود در کف تو یوسف علیه السلام فرمود که گویا من از کودکی
عزیز صفت بودم که بگفته بودی و در صفت تو بر روی گوی و در صفت تو
گفتم که گوی که در تن تو یوسف علیه السلام گفتم که گوی که دیدی گوی
گویی که بفرمان خدای سخن در آمد و تو را نصیب گفتم ای ان کان فی حصه اگر
پیراهن یوسف از پیش دریده باشد گفتم راست می گوید و مرد دروغ و اگر از
دریده باشد مرد راست می گوید و زرد و رخ فلما رآی فی حصه چون عیدین پیش
یوسف بدید از پس دریده بود زنی گفت این از جمله کید و مکر است
و مکر شما عظمت در جبری آید که یوسف علیه السلام چون پادشاهی
بابی افتاد و خدای تعالی را بختی آید ان ولایت فرستاد که در جبری
بند یکدیگر بسته بود جوانی از درماری و درامه که بختی از بختان دیو و جانی
شو خنک بپوشید و جبری از آن مطنخ دست گرفته بگفت که در دست
ای یوسف این جوانی است که گفت نه گفت ای پسر که گوی که برای تو در کف
گویی داد یوسف علیه السلام گفت پس و بر با حتی ثابت شد است
بفرمود تا و بر بیا در دزدان جامه از روی برفتند و در خلق کرانایه در روی پو
و او را و رایت خود داد اما دست در زیر آست که اگر کودکی بالغ ندانند اختیار

کلمه دارد

گویی داد و بر وجه وزارت یافت جو زینت مؤمن هفتاد سال بر عود و فرمود
و نریه او از قیام گویا ده که عجب باشد که در بخت درجه امارت
و ولایت یابد و اگر کودکی بر مرآت ساخت یوسف گوی داد و وزارت
چه عجب که آنکه با خدای برین و رسالت رسول گویا در دست حق و وزارت
یوسف اعتراف کرد لهذا واستغفری لذتک انک کنت من الخائضین

وَقَالَ لَيْتَ كُنْتُ لَكُمْ أَمْرًا الْعَزِيزُ تَرَاهُ قَدْ تَقَبَّلَ

عَزِيزُهُ قَدْ شَغَفَ حُبَّ ارْتَا لَمْ يَبْأ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

ای یوسف اعتراف کن از من و در کف تو و این سخن را بپوشید و در دای
کنا تراست تو گفتم که گویا استغفار کن و از خدای او زینت خواهر کن که تو گفتم
که گویا که از آن عجب این جماعت بود که غایب بود و در دست تو است که سه هزار سال بختی
پیش و گفتم که یوسف حواله می کنند و عزیز مصر که حاضر بود و شاه جهان گفتم که را
سوالت نکرد و زینت کرد و قال لَيْتَ كُنْتُ لَكُمْ أَمْرًا الْعَزِيزُ تَرَاهُ قَدْ تَقَبَّلَ
صروند مضر است گفت که این زمان کی زن ساقی ملل بود و زن نان دای ملک
وزن صاحب زندان و از صاحب دایه و سوز چنانکه عادت زن آن باشد که
گفت که زن عزیز که خزینه دار که طویر است و بعضی مضر است گفت که اند که
که عزیز و در کف تو بگفت شد ترا و قتیما می خواهد زن عزیز که بفرماید و خود
دست بگشاید غلام گفت که خدای خود را بپوشی که بپای زدی رسید است و در بخت
و شفا و نیرد و لذت شد و لذت کرد از آنکه را و ابراهیم که از بخت بود و حالت
اکراهی هر روز که برین سف حواله کنند که تا که مستحق مله است تا باشد تا از دنیا
عنایت که می بینیم و می دانیم که بعضی زینت در دست حق و بپوشد و گویا هر وقت که بگفت

برخوشش از در داد و گفت سر او را بردست کرد و مطالب از دستش ^{بشود}
نگاه داشت و امتناع کرد عجب از جبر زلفا گوید و استعصام محرمی گوید
زبان یوسف را گفتند چرا فراموشی بری گفت زبانهای دهانم و زبان ^{و دهانم}
عند این حال زلفا گفت اگر آنچه پیش میفرمایم نکنند زندانش باز دارد و از جمله
خوانان و ذلیلان شود بر سینه عیسی روی داشت و اینک باید بر احادیثی
متاجات کند و گفت ای خداوند من دوستی دارم از آنچه مرا بازی میخوانند
و این دلیل می کشد ما که میخواندیم در وی طبع کرد و نود و مراد به اخف
و اسهلات یعنی زنا را اما ایتر باید مقام در زنا را از احاطت کز این
در داد و این آیه و الا فراقی و اگر بگوید ای کلمات ترا از من ^{بشود}
خود مرا با خیرت صنداری من سبیل کنم با ایشان و از جمله جاهلان با هم یعنی
که اگر لطف حکمتی از کتابا بر عصمت کنم فاسخ است که در بیله خلای و احوال
و کسب ایشان از وی صرف کرد و اگر جاستی که بجز از کوی بدنه دعا را اجابت بود
و نه کیم صوفی بودی برای آنکه آنچه نصبت بود از غریب بر قیاس ^{بشود}
منها حلل بجای حاصل بود از آنکه هو السع العظیم برستی که او شدات احوال ایشان
او عالم است احوال ایشان شریک بود بر جهان ظاهر و دایان سبب از آنکه ایتر و کلام
بدیدند و بدانستند که بجز از لجات که یوسف را عیون کنند تا عیون چندای
محمد تا ابهار کنند بر زمان که کلام کار یوسف است و زلفا گوید و این ^{بشود}
دیدن دقایق و اعتراف لجات و ذکر معانی البقی فقیان

قَالَ اَحَدُهُمَا اِنِّي اَرَى اَنِّي اَعْمُرُ عُمُرًا وَقَالَ الْاُخْرَى اِنِّي اَرَى اَنِّي اَمُوتُ
فَقَوْلًا مِّمَّا يَخْتُلِفُ عَلَيْهِ النَّبِيُّ لَقِيْنَاهُ وَوَلَّوْهُ اِنَّا نَرِيكَ
رَبَّنَا الْحَقَّ بَيْنَ جَوْنَانِ فَخَرَجْتُ يَوْمَئِذٍ بَارِئًا زَيْنًا كُنْتُ

سبب حبس یوسف بود که زلفا گفت شوهر خود را که ایتر غلامی را ^{بشود}
در میان مردمان مستوری بدی تا یروز روم و غلام خود را که نام با او را ^{بشود}
ایتر حدیثی نکند و گوید که وی را با خود دعوت کرد و بر سرش ^{بشود}
و گفت مرا خلاصیت و آزادی کنای در وجود من است غلامی تا ویرانند ^{بشود}
ملك یوسف و تا ویرانند و با او و جوانان بر نماندند یکی خواستار ^{بشود}
و یکی شراب دار و سبب آن بود که جاعقی از اهل مصر و رعایا از ملک رنج بود این
هر دو را بر نیتند و الهامی بسیار دادند تا ایشان کلمه را هر دو هند خاست ^{بشود}
و در نهایت در طعام کرد و ساقی سبب را بشمار شد و در وقت طعام و شراب ^{بشود}
خواستار را بر جاد خود طعامش آورد و بنهاد و شراب را بسیار و گفت ای ^{بشود}
مخمر که نماند است ملك گفت چنین است گفت دروغ می گوید گفت و این
دعوی می گوید ملک باقی را گفت ای شراب از خور و شراب از خور و از ^{بشود}
نگرد که در روز هر شود صاحب طعام را گفت این طعام را بخور بخور پیغمبر ^{بشود}
و این طعام را دادند بخور در حال مرد ملک با یوسف تا هر دو را بر نماند ^{بشود}
یوسف علیه السلام در زندان تغییر خواب کردی ز غایبان از دینگی خوابهای ^{بشود}
بسیار پسند خورد ز غایبان با یاد بر خاستندی هر یکی چند خواب مختلف ^{بشود}
یوسف با دینی و خوابها بر رسیدندی و او تغییر کردی خواستند که ^{بشود}
گفتند خوابها را گفت من در خواب دیدم که نان بر سر شمشیر و مرغان ^{بشود}
از سر من می خورد ندی و شراب دار گفت من در خواب دیدم که انگور ^{بشود}
و خند و نیکو کار می دیدی این قول عبد الله معودت بعضی گفتند که ^{بشود}
این خواب دیدند اما هر یکی ایشان خواب دیگر را بر خود بیت جز ^{بشود}
صاحب خواب گفت حاشا ان خواب نیک من دیدم و خواب بدای ^{بشود}
علیه السلام گفت قضی الامر مجاهد گفت چون این دو غلام آمدند تا ^{بشود}
او را گفتند ای جوان تو سخت نیکو دلی و با خرد و بخیر جوانی و ما تراد ^{بشود}
او گفت بخدا می بر آن که مراد است نماند که هر کس مراد است داشت ^{بشود}

لایق بود و خداوند است و خواست تا ما را بخوابد و بگوید که ای مردم بیدار شوید
 بر میان است و در خفته بود و بی خبر از آن که آمده است و زنده است و از آن که مرده است
 خود را گرفت و شرح ایشان را خواند که چون کسی از خواب بیدار شود و بگوید یا
 سرور و بلند بایستی کرد و بیدار و دستها را در جفت بردارد و آنقدر از آنجا که
 به پیش ببرد و خستد و زنجار دست است و دستها را از جفت بردارد و بگوید یا
 سرور و دستها را ببرد و بگوید یا سرور و دستها را ببرد و بگوید یا سرور
 یا ای خداوند و بگوید یا سرور و دستها را ببرد و بگوید یا سرور
 حکایت کرد از ایشان که در خواب میآمدند و بیدار میشدند و بگوید یا سرور
 ما و او را میخواستی دیدن ام ساقی گفت من در خواب دیدم که سه حوشه انکور از در
 بازی کرد و در کاس میگذری و فرمود تا باز خورد و خواند لا کف حوائش انک
 من در خواب دیدم که سه سبد نان بر سر نهاد و بودم بر آنجا و نان طعامها بود
 و هر نان یکبار از سرین آن نان می خوردند و اما با دیدن خواب بیدار شد که
 از جمله عساکر هستیم و در آنم که تا بیدار و بیدار خواب نیکو گویدی و باز نمایان
 نیکویی و کفری یوسف علیه السلام هر روز بعد از بیدار شدن و عازر از اسیران کردی
 و حجامه دیدن از این دوختی و ایشان را از خوشخواری و در جبرست که چون بیدار
 در زندان از شاه زندان را دلتنگ یافت ایشان را صفت خوشدل باشد و بگوید
 که خدای تعالی را بدین مژده دهد و بفرج عاجل و بتوابعیل شان خوشدل شود
 و گفت خدای بر تو رحمت کند چه نیکو روی و نیکو خوبی و با اساتیدی
 فزانت با فقی ای جوان تو کسبستی گفت ای سرور من بگوید خدای را
 در حج الله بن ابراهیم شایسته عامل زندان گفت ای پسر ناده والله که من از آن
 نادرها که در آن روز در خلعت و مراعات تو بچ تقصیر نکند
 قال کایا کما فعلنا من نذرنا قانسو الا نسیا نکا نسیا و بگوید
 قبل ان ناسی کما ذاک کما کما علی بن ابی طالبی ترکت میگه قومی

کافور

لا یؤمنون بالله و هم لا یؤمنون و لا یؤمنون و لا یؤمنون
 آلمی ابرهیم و الخ و یقرب کما کان کما ان نسیا و لا یؤمنون
 کما ان نسیا و لا یؤمنون و لا یؤمنون و لا یؤمنون
 گفت نباید شما طاعتی که روزی شما کنند و الا که من خبر دهم تا با شما
 بشناسانم که شما باین از جمله است که خدای را بخند است که گفته
 بی مقامهای آن گفته که دانست که از آن خوابها که ایشان بر سیدند یکی
 بدست و از خواب بیدار است که چون خوابی پرسند که ان بیدار شدن از عدل کنند
 و تعبیر از آنکه و بیدار است که از رسول الله علیه و سلم روایت کرده اند که گفت
 ان الله وای علی خطای الم یعرف فادعیرت فعدا الزمان من سته و اربعین
 من النبوة و لا تقصها الا علی و برای گفته خواب بر باری مرقی برین باشد تا
 نکره باشند جز تعبیر نکند بیدار خواب جزویت از جمله و شش جزو از خبری
 خواب که پیچ جزو از خواب و بیداری مری را غار از علم خود کرد تا با شما نیکند
 که او تعبیر از خوابها را نداند گفت وقت را از تعبیر ان نسیا و شما را بیدار که
 و هم از کس در نادی از خواب بیدار که هیچ طعام شما نیاند در خواب و بیدار
 مضرا نباشد که بیدار است اما شما را بیدار خبر دهم بیدار است که هیچ گفت
 عادت از ملک ان بود که چون از دنیا میمان کسی را بخواست گفت طعامی مخصوص
 تا بخورد و آنکه و بیدار بودی گفت ای علی صفت بیدار است که خدای را بگوید
 تا نبوت خود و علم معجز وی را لالت بوشان از آنکه تعبیر معنی خدای و من حجت
 کنند از آنکه ای قله دلت کما کما علق روی من از آنکه است و سرها کرده
 و بکند است و من طایفه قومی که ایشان بخدایان میاورند و برای ایشان
 یعنی بنامت کافور اند که گفت نسیا و بیدار خود کرد و گفت من

و شریکان
چو کنیم دین و ملت بد از خود آگاهیم و اسحق و یعقوب را که ما را چنان آید
حنای کنیم این را بقدر روشن از فضل حنای ما و حجه مردمان و لکن بهترین
این است که از این سخنند تا جاکه ما را خبر کرد و مردمانی که ما را به این سخن
تا آن زمان دعوت کنیم با حق یا صا حیی النجی از باب

سَقَرُ قَوْمٍ خَيْرٌ اَمَّا لَهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تُعْبُدُونَ مَزِدْ دُونَ

اَلَا اَنْتُمْ تَخْفَوْنَ مَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ اَنْزَلَ اَللّٰهُ بِهِ

مِنْ طَلْهَانِ اِنْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِ اَلَا تُعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ اَكْرَمُ الْاَلْبَانِ

الْقَبِيْهِ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ ^{بوسه علیه}

ایشان را حق و توحید کرده گفت ای و رفیقان خداان تفرد صحت است

فهر گفتن و برای این سخن گفت که ایشان در زندان بنا مختلف
هر ستند ند که در یک صورت تفاوت بود ندان که بنیه که بر

ایشان و گفت تمامی بر سینه پیدا نامها با که نامها دایم و بدان شا
یعنی نام این بنا را آله می خوانند که آنت که مستحق عبادت بود و اصول

نکند مستحق عبادت نکود و تا قادر باشد بران تواند کرد و از وجهی بود
و تا حیث باشد محال که طاعت باشد چون اینها را ندانند اما آله را نیاز جز نیست

بمعنی باشد اگر گویند چگونه گفت نامهای بر سینه ایشان معنی پرستند
گویم غیر الهیات حق چیزی بر سینه که بر از طبیعت و استحقاق

عبادت جز ما بر معنی نیست اما از آله بهای سلطان و این نامها که شما
و بدان شما بر بنا نهادن نامهاست که خدای تعالی بران عجب حق است

حکایت

یک خدایا خدای فرمود که بر سینه کلور بر سینه و او را شریک کن
دری را شاست و طریقی مستقیم و لکن بهترین و مردمانی که ما را به این سخن
نظر کنند یا صا حیی النجی انا آخذ کما یحیی

ربکم حراً و اما آخر فیصلت مناسک التضرع و ارس و فوی لکم

الذی فیهِ تَسْتَفِیْانُ و قال الذی کنت انا کما یحیی و فیما الذی

عندک ربکم کما نسبه الشیطان ذکند ربکم فلیک فی النجی

درین حال جبریل اودست بر سینه گفت و او را بگوشه برد از زندان
و بر درین نزد و درین اول نگاهت و گفت و تو که تاجیدی بقی و تو که نیست
گفت و این دیم می بینم ان نیز نگاهت و همین تا ختم دین است گفت
گفت و تو که تاجیدی بقی و تو که نیست سنی غنیم دید گفت سنی بزرگ و پریم

بر سینه سلم جویدان حق منقول کنند از سرحال بیان در حقیقت
ایشان گفتند حوالا و تعبیر خوابا بگوی گفت توقف کنید چون

گفت که یکی از اساقی ملایم بود و حدیث تعبیر خواب را بود که با سر کار خود بود
و کله را خود دهد و ان سه خوند نکود که دیده او پیش آنت که سه روز در زندان

بیدار از سراج باشند و در میان مغز سر او بخورند ایشان چون ان بنیدند شما
شد و گفتند با خواهی چنین ندیدیم ما ترا از ما پیش و کردیم یوسف بحال خود

گشت و قضا را ندید شد و حکم را ندید و جواز سه روز براند روز چهارم
کاستنار کلک شدند و ایشان را از زندان برادرند یوسف ساقی را گفت که خواب

نیکو دیده بود و دانسته و می بینات خواهند افق از کد فی عند بد نزدیک
خواه خود مرا بگویند و حدیث من بگوی و لور از حال بر خبر مرابطه در حقیقت

درین حال جبریل اودست بر سینه گفت و او را بگوشه برد از زندان
و بر درین نزد و درین اول نگاهت و گفت و تو که تاجیدی بقی و تو که نیست

گفت و این دیم می بینم ان نیز نگاهت و همین تا ختم دین است گفت
گفت و تو که تاجیدی بقی و تو که نیست سنی غنیم دید گفت سنی بزرگ و پریم

گرفته
جبریل پیران سنگ نزد شکافت و از میان سنگی بیرون آمد یکی سبز دره
و گفت حقایق عالم برسانند و می گوید چه کار کردی شنیداشی که ترا فراموش کردی
دو بخوان که مصلحتی بود که دردی به پیغمبر از تو فراموشی و درت و جلال من که هست از آنجا
پس صفحهای از من را بخوانی که گفت آری گفت که این که هست است فدا باشد
هیچ آنکه ندانم در حضرت که چون یوسف علیه السلام جبریل را دید در زمان گفت
یا احسانتدین مالی را که من احاطه طریق جبریل را در اکت یا طاهر الطاهر
بقا علیک السلام و بالعالمین و بقول استغیت فی انما استغیت فی العزت کلّی و غیر
بعد از آن که در کتب و تفاسیر و التبع الشبان علی یاد از برد و در کتب و تفاسیر
شاید یاد داری که پیش از آن که در کتب و تفاسیر و التبع الشبان علی یاد از برد و در کتب و تفاسیر
در زمان استغاثت سال که در کتب و تفاسیر و التبع الشبان علی یاد از برد و در کتب و تفاسیر
دیکه ماند

سَبَّحَ حَافً وَ سَبَّحَ نَبِيَّكَ خَيْرَ رَاسٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَكُ
أَفُوتِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُ لِلرُّؤْيَا غَيْرُوكَ كَأَنَّا أَصْعَقُ
أَحْلَامِي وَمَا خُنَّ بَنَاءُ بِلَا أَحْلَامِي بَعَالِيهِ وَقَالَ الَّذِي كُنَّا شَيْئًا
وَأَذْكَرَ بَعْدَ دَائِمَةٍ أَنَا أَنْتَ كُنْتُ بَنَاءُ بِلَا فَارَ لَكُونِ
خُورِ مَدَنِي حَفَّتْ بِسَدَنَتِ حَقِيقَتِ سَبَّحَ سَاحَتِ وَ مَكَّدَ رُخَابِ رَدِ كَافٍ
لا غر هفت کا و فریه را بخوردند و هفت خوشه بزرید که هفت خوشه شکاف
در آمدند از اینست کردند که از خواب را اندر سید و خوشه کس و فریه را
و سخن را حاضر کرد و سید و کفایتی از من هفت کا و فریه را

که از آنرا

که ایشانرا هفت کا و لاغری خوردند و هفت خوشه بزرید و هفت خوشه دیگر
یا ایها الملك اکر و سور و ان فتوی و هید و خواب و شما تعبیر خواب و حسیب
ایشان گفتند از خواب که خود به خوابی شود بد است و اما و قبل خوابی
نمایم درین حال ساقی را بیا و اندک درین از روی هفت کا و علم تعبیر نیک یابد
و ذلك قوله و قال للذي كان منهما كفتا كنك بهجات بافتا زان و جوان
و حال اربود که و بیا بیا و اندر بعد از منی دراز که من شمار جزو هم بغیر
تا و بیل این خواب را بر سید بنی که کس کس خود آمد که علم تعبیر از این بزرید

يُ سَقَايَهُمَا الْقَوْدِيَّوَا قَتَبَ فِي سَبَّحَ بَقَرَاتٍ حَافً يَا كَلْمُنْ
سَبَّحَ حَافً وَ سَبَّحَ نَبِيَّكَ خَيْرَ رَاسٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَكُ
لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ قَالَ زَرَعُونَ سَبَّحَ بَيْنَ كَاسًا مَا حَنَمُ فَنَدَرُ
فِي سَبَّحَ رَاقِيَةً رَاقِيَةً مَا تَأْكُلُونَ ثُمَّ بَقَرَاتٍ بَقَرَاتٍ لَكَ سَبَّحَ
بَقَرَاتٍ يَا كَلْمُنْ مَا قَدَّمَ مَشْرُوعًا لَقِيلَ لَا رَحْمَةً لَكُمْ ثُمَّ بَقَرَاتٍ
بَقَرَاتٍ لَكَ عَالَمُ فَرِيحَ بَقَرَاتٍ لَكَ لَقِيلَ لَا رَحْمَةً لَكُمْ ثُمَّ بَقَرَاتٍ

ویرا بزرید و در حلقه بزرید و سینه را بزرید که ای یوسف راست گوی
در آنچه گویی از تعبیر خوابها را فتوی د در هفت کا و فریه که ایشانرا می خوردند
لا غر و در هفت خوشه بزرید و هفت کا و فریه که ایشانرا می خوردند
و ایشانرا جزو هم نمایند یوسف علیه السلام گفت تعبیر از خواب است که درین

و خوابت بر او ایستادیم تا بیک تا دیگر از چشمه نوبت بدستی که نفس سخت فرماید است
سبک و همه را بیدار است که خدا که خدای من او را نگاه دارد و رحمت کند و خواب
آمرزید و همراه با آن خواب ملک تجسس و تحقیق کرد و بر او دست ماحت و در راه رسید
گفت و بر او شنید او را و بدنا و بدخواه را خال کرد اتم برای خود رسول صلی الله علیه
بشرو سفاقت او را از دندان بر او برد در حضرت که بر سبب خواب که در آن روز
اهل نماز و نماز قندی خرج کردند و بگریستند گفتند را با وجود تو ای امانت
و آسایش بود آنکه که میروی با بچم که که انز کیریم و سق علیهم دعا کردن گفت
الله اعلم عطف علیه و قلوب الاخیار لا یتزلزل علیهم الاخبار ما احتیایا و الهی و الهی
و بنکال روی شوق و در آن و خیرها بستان پوشید مکران خود بر او را
مرد در زبان شوق هذا قبل الحیا و بیت الاحزان و حیرته الاصدقا و نماز و الهی
این بود و بیکان و خانه اند و مکیا و حیرته و دستان و دستان و دستان و دستان
بکرا به شد و حیرت داشت و پاکیزه کرده اند و حیرت مکرر بر او شد و حیرت
مکرر رسید بابتاد و گفت سبی بی من دنیای و آخرت حسنی بی من خلقه و حیرت
و حیرت و الهی و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت
من شرم و شرم و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت
بنا از عرب گفت این چه زبان است گفت زبان غم است که در میان
بگرد ایند تا و را بیک و دعا گفت ملک گفت این چه زبان است گفت زبان
بملازمت ده گفت ملک گفت مناد زبان است بهر زبانی که بایستی سخن
غم گفت جوارید ادب و از لغت ملک سخن فرمودند و پس سفاقت و زوال
از غم گشته بود پس سفاقت و زوال از غم گشته بود و سفاقت و زوال از غم
و گفت این است که تا و را بیک و کرد که زبان است که بر کف ای و سفاقت
و خواب تا و را بیک از زبان تو نشنوم پس سفاقت و زوال از غم گشته بود
تفصیل بگویم که جدی و جدی و جدی و جدی و جدی و جدی و جدی و جدی
و گفت که و دیدی غریبه نیکو سینه و زین روی که بود و بیک گفت این است

لک

بر آمدند بستانهای پر از شر و در آن ناکا و کردی و از حسن اینان بوی بود
تا آنکه کردی بستانهای پر از شر و در آن ناکا و کردی و از حسن اینان بوی بود
بر آمدند خاک رنگ شکوایا بستان شد و بیستان و بیستان و بیستان و بیستان
داشتند خواب و سبب خواب و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت
کا و از حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت
بیک گفت و غریبایان بیک گفتند و در آن ناکا و کردی و سبب خواب بودی
هفت خفته که در آن زمین بر سر و هفت و هفت و هفت و هفت و هفت و هفت و هفت
تغییر خواب بودی گفتی این خوابهای یک سبب است در آنجا یکا و هفت
سبب و سبب و هفت یک سبب و هفت یک سبب و هفت یک سبب و هفت یک سبب و هفت یک سبب
و گفت که این خوابهای سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
از آنکه از خواب در آمدی و رسید ملل از آن خواب فرمود و فرمود که این گفت
عجب خواب است تا بیداری که از خواب تو دیدی و عجبی که هیچ خلق کردی
و گفت گفتی آنکه ای صدق و در آنجا رایت ترا در خواب که من دیدم است
صفت و رایت که بدو نای که در خواب بیدار شد که دست بیدار و بدو بکار آمد
و هر چه فراد خواند است و هر چه نغم و عارت زین کن چه اضعافان از زبان
براید و برسد بزبان تا بیدار و در خواب ناکا و دارننا بر زمین نیاید و بیدار
یا و را بیدار و دانه او قوت از زبان است که او خلق و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت
طعام که حاصل بدست بردارد از برای قوت و باقی را بیدار و بیدار و بیدار و بیدار
عجبین که حیرت این سالها بود و در میان اینها نقطه از خط از عمارت
از اقصای جهان بیاید و از طول خواب و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت
بازی عجب و در خواب و غریبی آنکه خیر بختی و بختی که کرد و بیدار است و بیدار
ملک گفت این کار را قیام کند که تو اندک درین حال پس سفاقت
اصحافی علی خدای الاصلانی خیر علیهم انی حساب و کتاب وین وین وین وین
و حساب و کتاب و کتاب ناکا و دارم عباد عباد حساب و حساب که رسول خدا

رحم الله اخی یوسف که اگر گفتی که مرا عامل خراب کن در حال غریبی بودی
 علیما لم یکن شری فی بود و با وی محالست می کرد و از علم و ادب و شرفی بود
 یک روز یوسف را گفت که من می خواهم که بره رفیق با تو اختار و کنم
 جزا نیست که مرا استنکاف می پسندانی که با تو خواهی بود و یوسف گفت من را می ترس
 استنکاف کنم که من بپریم یوسفم اسرائیل الله پیرا خوازد بیج الله پیرا بیایم
 گفت دانست گفتی از آن بی باوی که ماله می کرد و دسار به کرد و چون کمال
 ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر وی نهاده و عیش خاص خود حایل و کرده
 و او را بر تختی نشاند و در موضع بدر و با قوت و کله از استبرق و برپایان برد
 در آن حال می کرد و بهنای او در گز بود و سی ستر بر او انداخت و نصف مغز را
 بران سر نهاده و ملوک و اماران در میان وی کرد و در خانه بنشیند و با دشمنان
 داد و کار می بردی و کلمات و قطعه را از کار او معرول کرد و آن هم به یوسف
 موهبت داشت و ملک و بخت را به یوسف داد و چون یوسف نزد پادشاه شد و او را
 این بهتر است یا آنکه تو مرا بجان است و اگر می خواهی گفت و صدیق تو را بر سر نهاده
 که من زنی بودم و جوان و بافت و جلا مان تو مرا به توبه بران بود و پیران من
 و تو نیکو تر از من بودی من از عیب تو بنبه شد و می ای که ما ندانم که این بود
 چون یوسف دست نوی دراز کرد بدانت که رات گفت یوسف را اردی و در
 آمدی و فراموشی میسا و ملک مصر به یوسف را ستاد در میان رعیت و ملک
 کرد اینست آیت و قال الملک استوفی بیه ملک گفت این مرد را که علی حین دارد
 بشن من اور بدناس او را خالصه و خاصه خود کنم که او سزاوار است که او را
 در امرت دهند و چه حاجتی که باز ندانم آن عمر که در میان او بیاید ملک را
 خنص من را در سخن باز نمود بدانت که بشن از آن که گفته اند
 گفته و بر آن که تو آمدی بنده یکما با مانت و منت و امانی قال اجعلنی
 علی خزائن الارض انی حیظ علیکم و کذلک مکالمی

فلو لا ان یوسف و ساحت بشاء یحیی بر خیماسن نشاء
 ولا یصح اجر الخیرین ولا خیر الاخره خیر الذین استوا و کذلک

یوسف علیه السلام چون آن مکان دیدان ملک و ولایت طلب کرد و گفت
 علی خزائن الارض انی حیظ علیکم اگر گویند که شاید که وی قبل عالم و ارد
 و ولایت خواهد کردیم ولایت صورت ملک مصر را بود و گفت یوسف را بود
 ممکن بود جزا که قوا را ملک وی باشد و آن خزانست گفت مرا جزا نه بین
 مدکر کردن و کار خزان نه منکر من که من نگاه دارم و مانع نکند از من
 که عالم بوجود دهن و خرج آن بعلم حاصل کنم و بحفظ ضایع نکند از
 از کج خلقی گفت که اینجا نص یوسف را ملک من داریم
 از آنجمله که ذکر کرد شد و ممکن داریم از آنجمله که ذکر کرد شد و ممکن
 داریم و برادر زمین بخیر کرد و ایندم تا جای کرد از زمین آنجا که حیا
 ما برحت خود رسانیم آنرا که خواهیم و مزد نیکو کار را میبایست کرد و این
 و فراخند که ثوابت بهتر از ملک مصر است یوسف را ایم که باز و برین
 و انما عاصی و کنا ما جنتا برین دهند و جاء اخی یوسف

قد خلقناکم فعد قوتهم و قوتهم که شکندون
 فلما جنتهم رجلا زهید قال استوفی ارجلکم
 من ارجلکم الا توفی فی ارفا الکیل و انا خیر المنزله
 فان لم توفی به قد کین لکم عذری که تقدرون

چون یوسف علیه السلام متوجه کشت و بر سر ملک بنیاد شادان نشست
و تدبیر و ترتیب ملک و سیاست و کرد و تا سالهای فراخ بگذشت و سالها گذشت
شیخ از شما بفرموده بایر ملک در میان شیطانی با خنده طباخا گفتند
ملک عادت ندارد که در وقت طعام خورد یوسف علیه السلام گفت شامی
دایند طعام بسیار بدی نیست ملک از خواب رانده گفت طعامی بسیار در آن
باشد که مرا درستی غالب شد و می گفت ای محجوب یوسف علیه السلام گفت تا
طعامی که ساخته بودند بسیار دردی گفت این طعامی که ساختند گفتند
درین شب گفت چه دانستید که مرا طعام در این شب خواهد شد گفتند
یوسف فرمود او را گفت توجده استی گفت این شب اول سالهای
اساطیر خط است که خدای تعالی نعمت طعام بیشتر از فرینده دانه که تمام
بر خلاف عادت در میان شب طعام باید بفرودم تا با ساختند ملک فرمود
از علم وی و در کار وی چون سالفه درآمد باران نیامد و نبات زرت در آن
سال هر چه داشتند نخوردند و آنرا که داشتند می آمدند و از یوسف
می خریدند بر روییم سال اول بر روییم نوروزی که هر روز بود سال دوم
و جواهر سالیم چهار پای دایم و اشتر و گاو و گوسفند سالیم بپزند
و بر تار و مالیک سال چهار صنایع و غفار سال ششم هیچ چیز نداشتند
فرزندها بسیار درنده و فروخته طعام می شدند سال هفتم خود را به یوسف فروختند
و همه مردان و زنان بنده او شدند یوسف را یکی حاصل شد که گاوین بود
و خانه بسیار که کسی جز از بنده بود ملک را گفت چگونه دیدی صنع خدا
دقت دیدی ای تابع رای نیست در چیز است که یوسف علیه السلام در میانها بپوشد
تا که سگها را فراموش نکند فرمود تا که از ما رشتن تا ما را دیگر
طعامی دادند ملک گفت سرگشته ای باشم چرا عادت و با طعامی فراموشی
گفت تا تو نیز طعامی که سگی بیای و درویش را فراموش کنی گفت بیکو بیای
دیدم از آن باز عادت شده است که ملوک هر روز یکبار حیوان نهند و چون

عادت بود بنده کنعان رسید یعقوب و فرزندان را با خود می برد چون رسیدند
در آنجا که چهل طعمه می توان یافت کردند و یکدیگر بر سر میز نشستند و لا یت
از آنکه شمار عصری با یکدیگر و فیضی استی بدت و بار طعام و در آن
بفرستاد و این یاقین را نزد یک خود باز گرفت که او هم یوسف بروی او پیر می بود
در آن وقت ایشان ببططین بودند غور سامرید بودند حمار ای داشتند
سقطی بود مقدس از ایشان چیزی که آلات شیان بود با خند از پیرو و لب
و کلهی چند پار، پشم زد که در بر گرفت و روی عصرها دند تا رسیدند
جناب که گفت و جاده اخوه یوسف تمامند برادران یوسف و درین راه
ایشان را با خند و آینه و برایشان خند و نیز از میای آنکه در بر کوکی
دید بودند چون ببینند بریل ساد شادی دند بر سر یک جابهای یاد شایند
پوشید تا جی و صبح یا نوع جواهر بر سر نهاد و بطریق زینت در کردن بعضی حکما
گفته اند برای آنکه باز نشا خند که معصیت کرده بودند و معصیت
و کسرت و آزار که کرده اند یوسف ایشان سخن گفت ایشان را به همراهی
حق کنند گفت شامجه را بپزند گفتند جماعت شبا یا هم ولایت را
رسیده است اما هم تا اماره های فری یوسف علیه السلام گفت مبادا که شما جاسوس
دانید باشید تا ملک سر و ولایت من نشان کیند گفتند لا والله ما جاسوسیم
ما برادران یوسفیم ما را پدری پرست و پیوسته از پسران خدای و بر یعقوب
گفتند گفت تا چند برادر بودید گفتند دوازده گفت اکنون چند
ماند اید گفتند ایزده گفت آن یکی کجاست گفت با ما دوری چه با ما باز آمد
تا بخانه آمدند گفت آن یکی کجاست گفتند پیر آن برادر را از همه دور
داشتی حواله و غایب است این برادر را بیاد کاران پیش خود نگه میداد و او را خود
غایب می کردند یوسف گفت گفت که برای شما گواهی دهم که چنین است که شما
می گویند گفتند ما همکاران درین شهریم کسی را نمی شناسند یوسف گفت
سران کاره دادم که شما راست می گوید که بر یقینان برادر را بخود بیاورید گفتند

این غیبت را با خود یاد بیاورید که حق تعالی او گفت فلما جهزهم
چون سنان ایشان را مت کرده طعام ایشان را بیاورید ایشان گفت میادری که ازین
نمات نیز یک سزاوید تا من شمارا بگویم وکیل طعام بهم می رسد
که من کسب تمام می دم و من بهترین فردا در دکان و معمارانم سزاواران
شمارا نیز دیکس کسب نیست طعام دادن بهتر دیکس بیاید و در دکان کسب

قَالُوا سَرَّكَ اللَّهُ آيَةً وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ وَقَالَ لِيُثْبِتَا إِلَهُهُمَا

يُضَاهَا عَتَمُهُمْ فِي رَحَابِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْفِقُونَ إِذَا تَقَلَّبُوا فِي

الْأَرْضِ فَاعْلَمُوا أَنَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ قَالُوا يَا

ابننا أَخْلَصْنَاكَ مِنَ الْكَافِرِينَ فَارْجِعْ مَعَنَا إِنَّا نَكُونُ لَكَ قَائِلِينَ

قَالَ لَقَدْ آتَيْنَاكُمْ عَلَيْكُمْ إِلَّا كَمَا أَنتُمْ عَلَىٰ آخِرِهِ مِنْ قَبْلُ

قَالَتْ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ابان یعنی بپرداز

بوی سف جوار گفتند ما بگوئیم و حاد بیاوریم تا ویرا از پیری و غم و اندوه

درین معنی سزاواریم بوی سف علیه السلام غلامان خود را گفت که چیزی که ایشان را

در بیان بار ایشان کنید که چون با جانان شوند معاف خود به پند ایشان را

بیان آمدن داعیه فوری شود باشد که دانند که طعام را را بیکار داده اند
ایشان را نیز بگو که نباید که بعلت آنکه چیزی ندارند باز نیایند و گفته
برای آنکه دانست که عقوبت بیان بقاءت را باز فرستد و ایشان را بآوردن

نعم موقوفه

نعمته بوقوتها گفت بقاءت در بیان بار ایشان میکنند
ایشان شنید چون باز کردند و خانه خود روند باشد که ایشان بپشت
کردند ایشان جوار باز گفتند و نیز یک پدر خود گفت پدر ایشان را
پرسید که جوار بوردید و احوال شما چگونه بود گفتند ای پسر ما از یک
مردی بخایم که فضل و کمالات او را وصف نتوان کرد و اما آن اعلیٰ کرد

اگر کسی پوری از فرزندان یعقوبها تا که پس از آن نکردی یعقوب گفت برادر
شما نمودن حاجات گفتند او را ملاصرت کرد و داد تا ما از بین تویم و این میان این

با خود بزم گفتند او جدید اند که تا بگذشت گفتند انتم گفت
جوار گفتند گفتند برای آنکه ما را بجای می رسد که در حواله شرح حال

بگفتم و او رسید تا حدیث بگذرد و گفتم گفت که از دست می گویند
در غیبت دیگر او را بخود بیاورید تا که گفتند ای پدر بپرداز ما با ما بفرست

که ما را کسب منع کردند و کم دادند این کرت کسب ما میادیم و از هیچ
اندیشه مکن و مقرر که ما را کار داریم یعقوب علیه السلام گفت این بنم

از نماج که این بود مرا زنا بریوسف او را بخدای می یابد که خدای تعالی
بهترین حافظی و نگهدارنده که این است و او بخت آید و تربیت بخشاید

یعنی بیا بخدای سپردم حق تعالی گفت بفرستد او را بپردازان سپردی طایع کرد
و این را این را عیسای پوری و من خدایم که انجم بنمایند صایع نشود

وَلَمَّا فَخَّوْا سَاغَهُمْ وَجَدُوا إِلَهُهُمْ يُدْذَنُ إِلَهُهُمْ قَالُوا

يَا أَيُّهَا مَا تَتَّبِعُنَا هَٰذَا بَشَرًا نَدِيعًا رَدُّنَا إِلَيْنَا وَنَحْنُ أَهْلُ الْغَفَّةِ

أَخَانًا وَنَزَّادُ كَيْلٍ يَعِيرُ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرُ

قَالَ لَنْ اَرْبِكَ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا نَفْسًا لِّمَنْ لَّوْا نَفْسًا تُنْفِ
بِهِ اِلَّا اَرْحَامًا وَرَبُّكُمْ قَلْبًا اَنْتُمْ تَوَقُّعُكُمْ قَالَ فَاَلَمْ تَعْلَمُوْا

چون شمع و بار خورشید و درضا است خود دیدند که بخان و دربان یا بودند که
رد کردند و بودند گفتند گدای پدر را چه جویم و بعد خدایم بسیار بود که
مرد کرد از کدوم خود را بپا کرد است و متاع ما با بار کرد است و این
از برای آن گفتند تا دل بفرستد که در آن یا بین ما ایشان بزیستند
ما بقی چه جویم یعنی چیزی دیگر نماند که کار ما را بر سر نماند ما از تو
چیزی ده که در حق خدایم چه مان برای تو نیست که داریم کفایت یعنی این
بصاحت که مرد کرد ایندی بزم و برای اهل خود طعام داریم و برادر خود این یا بین را
نگاه داریم و کسبل بکشور و از سفر بزم بنصیب که این کسبل از دست
بعقب کنت هرگز نفرستم و بر با شما تا آنکه که و بقی بندهید از عهد ما
و نیک کنند که او را نیز دیدند و در مکر که واقعه افتد که هر را
و جمله در آن گفتار شود و حوزات آنرا عید و جان ندادند و با وی خدای
کردند که او را برها بکشند و متاع بکشند و دیگر باره بعقب خدای
گواه گرفت خدای را بخدای که گواه و حافظ است این عباس گفت که این
که بعد از همه سوکندها برایشان دادان بود که گفت کبر سید بحق مصطفی
صلوات الله علیه که خیانت نکشید ایشان بحق مصطفی سوکنده خود رنگه
خیانت نکند و قَالَ يَا بَنِي اٰدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ

وَ اَدْخُلُوا مِنْ اَبْوَابِ

تَمْرِ فَهَـ وَاَعْنِ عَنْ صَدْرِكَ لِقَابِ رَبِّكَ

اَلَا تَرَوْا كَيْفَ تَدْعُوْهُمْ قُلْتُ وَ عَلَيَّوْا فَلْيَتَكَلَّمُوا بِمَنْ كَانُوا
وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ اُوتُوا هُمْ اَبْوَابُ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ
رَبُّكَ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ بَعْضِهِمْ قَضِيْهَا وَاَرْتَدَّ كُنُفُهُمْ

لِمَا عَمِلُوْا وَ لَعَنَ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ

چون خواستند که بر درازانند بعقب ایشان از حقیقت کرد و کنت ای پسران
چون مصر رسید همه جمع از یک درواز مرید از دروازه های پراکنند در برید
گفت برای چه این سخن گفت گفتند برای آنکه ایشان باز ده برادر بودند
و نامش را تا حشم بد در ایشان زدند آنکه گفت که آن خدا سخا است
تا را چیزی رساند این که من گفتم تا را رسد دارد و غنا کنند حکم
خست جز خدا را سهر و نیک کرد و روی باید که تو کسب کار تو کرد
ایشان حوز مصر رسید تن مصر را چهار دروازه بود چنانکه بعقب بودند
بر دروازه ها در شدند و یکدیگر یکدیگر دروازه در شدند ما گان یعنی نبود
در دروازه ها از چهار دروازه که سو کنند ایشان باز دارد از خدای
حق از هیچ چیز مگر حق که در دروازه ها شده شد بعقب عید السلام که
ان جاست رد او شود ان نسبت بدیده بود بر فرزند ان اندیشه از ان
چشم بد آنکه بعقب او صف کرد بعد و کنت او عالم بود بدینچه او را
تعلیم میداد و امر خیمه و گفتند که او عالم بود بدینچه عالم بود بجای
کار کردی و لیکن بهترین مردمان ندانند این حال و لما

دَخَلُوا عَلَىٰ يٰسُقْنَا وَاٰلِیُوْا اَخَاهُ قَالَ اِنَّ اَحْوَكَ وَاَلَا تَتَذَكَّرُ

يَا صَالِحُ اَنْتَ اَعْلَمُ فَمَا جَعَلَ دَعْوَتُكَ جَهَنَّمَ جَعَلَ اَنْتَ

فِي رَحْلِ خَيْبَةٍ ثُمَّ اَذْنُ تَوَدُّنَ اَيْتَمَالَ الْعَوْدِ اِنْ كُنْتَ

لَا رَقُونَ قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَهُ دُونَ

قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعِقُ الْمَلَائِكَةِ مِنْ جَانِبِ رَحْلِ جِبْرِ اَنَا يَوْمَ نَزَعْنَاهُ

چون فرزند از یعقوب پسر رسیدند و یکی یوسف گفتند ایها عزیز
چنانکه فرمودی قاری جان را که خواستی در دیم گفت نیکو کردید
فرمود تا آنرا از جای خود آوردند و میهمان داری فرمود و فرمود تا از برای خود
برادر خوانی بیاورند و پیش ایشان بنشینند و باین تنها باشد گفت اگر
برادر من یوسف بر جای بودی باین نشستی و من تنها بودی باین نشستی
و گریست یوسف علیه السلام گفت یوسف جان من برادر تو باشم گفت تو خود
با دشمنی و عزیز من لکن مرا بجای آدکس باشد گفت بر خیز و پیش من آ
تا تو تنها باشی او را بر سر برد و با خود بنشیند و در این میان
همین که در خون وقت حقیقت شد برای هر دو برادر برتری یکدیگر کردند این
تنها ماند گفت تو بجا آمدی در ای او را با خود بخوابانند دیگر نور گفت ای
فرزند از یعقوب من شمارا سختی بهم و ده را با یکدیگر چون نمی بینم خزان
که تنهات من او را با خود گرفتم ناچش من باشد او را از جای من کرد
و این یابین را با خود گرفت چنانکه حقایق علی بن مرداد و کما دخلوا چون
یوسف شد یوسف برادر خود این یابین را با خود گرفت و جای داد چون
نشستند گفت امر تو چیست گفت این یابین گفت این یابین چه باشد گفت
این لشکر پسر من است گفت پدر چرا ترا جابین نام نهاد گفت چون

احمد از حقیر

یابین از رحمت خود رفت و باین نام خوانند گفت مادر من چنانکه داشت گفت یوسف
گفت هیچ پسر داری گفت ده پسر دارم یکی از ایشان یابین نامست گفت این پسر
دارد و چنانکه از نام نهادی گفت ساری که مرا بر در می بود یوسف نام را با
بندهای که زینت او را فرمود برادر برادر من واسطه او را مرا کرده و یکی یابین نام نهاد
این چه معنی دارد گفت آنکه کافران است که او زینت است و دیگری را بر این نام نهاد
برای آنکه اگر و بر این پسر می گفتم و حقی که نام کرده یوسف علیه السلام
خجانی که برادر من باشم بیدار در من گفت ای عزیز من برادر مرا که باشد
و لیکن اگر تو برادر من شوی چگونه برادر من باشی و ترا یعقوب نام نهاده
را چنانکه در یوسف علیه السلام چون این نشیند بگوید و برقع از روی
کرد و گفت ای آنا اخوک من برادر تو نامت یابین است و یوسف علیه السلام
و هیچ از و میگویند و یکبار ملا با بنده ایشان کرده اند با تو و برادر است که
فرمود تا از ایشان بگردند و بر کاشان بیاورند و برای هر دوی شتر واری
کنند فرمود آنکه امر کرد تا سقا به در حلال این یابین نهادند گفت
این یابین ازین حال خبر ندانست که بیک گفت که بگویم را کای وی بود و آن
بود که یوسف این یابین را گفت ای آنا اخوک من برادر تو نامت یابین
است و حرف مرا نداشت و چنانکه مرا کرد و یوسف گفت من هیچ وجه از تو
مبارقت و گفتم پس گفت چگونه باشد احوال پدر که او داشت از من جدا
بود و گفت فرج او نزد گشت گفت این پسر نشود که از بر منی که آنرا تو نگذاشتی
و آن دردی باشد گفت همه بیخی خود گفتم از تو جدا کردم و گویند که
چگونه است که او غم بر پدر میفرماید یا آنکه دانست که تنی پدر را ازین
او را باز کرده تا پدر بخورد شود گویند که یوسف علیه السلام این پسر را
خدای مگرد و از خود کرد و خدای تعالی خواست تا تحت یعقوب مقام یابد
تا او برسد چنانکه تا عرفت اذ الحاد نأت لمعنا المدی
و کادت طعن تزدل المح وحل الله و قتل الغدا فغدا لثانی یقول الفرح

نبت

كَانَ إِذَا تَزَيَّكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنَا خُذْ
لَا مَنَ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَ إِسْرَائِيلَ أَفَأَصْحَابُ

چون این شخص گفت هر کس که این صاع باز آورد من و برادرش را که در بیستم
ایشان گفت معاذ الله که ما دردی کنیم و رو دادیم و اینک بارهای بیست جوید
و هر که ای کجاست و بیانی استعاره کردی تا ما بختند و چیزی بیافند چون بیابان
بسیارها کرد و گفت به حال که اینجا باشد که او را بر سر محض و در تر کنند
ما را ما کنیم بلکه به بین تا بولات راحت معلوم شود چون ما بار داشتند
صاع در بار بود ایشان غل گشتند و روی در روی نهادند و گفتند ای این
این چیست که تو کردی ما را اسیر کردی و وصیت امری از تو گفتی که ما را از این
پیش از این صاع که گرفتاری این با این گفت که ای هیت بدی شما را از این
را در این زمان من بر میدو در میان ملک که کردید و اکنون می خواهید که گفت
در روزی من نفید گشتند که این صاع در بار توجه می کنند گفت این صاع
من نمی نهاد که در روز بصلقت ما را در شما نهاد و شما از این چیزها که ایشان روی بیست
آورند و گفتند ان نیز اگر این یا این دردی کرد او را برادری بود ایشان روی بیست
دردی کرد و این یوسف را خواستند و هم به بند گفت و بر عادت آن بود که یوسف
سخنان بنما دندی معاصر برگرفت بنفان و برای سایلین ذخیره کردی و ایشان را دنی
خفا که وجاعی دیگر گفتند که اول محنتی که یوسف را بود آن بود که مادرش را
یافتند و او را که یوسف را یوسف را خواستند و دختر استخوان را تربیت و می کنند
و بر استخوان است و حقیر گری بود از این استخوان و بنفان میفرمایند آمدند
عصه آنکه این خواست بهترین فرزندان بود که یوسف را گرفت یوسف را برادر
یوسف را خواستند که یوسف را این ده گفتند که یوسف را یوسف را یوسف را
الحاج کرد خواست گفت که ای بدست دهان تا یکدور و دیگر اینجا باشد

تا و اینک بنیم و برادرها که شج که یوسف گفت بود با مردان کمر بر میان و
چون یوسف آمد که یوسف را باز خواهد گفت آن کمر بر زمین انداخت
ان دل متعول می دارد یعقوب نیز دل شکست و از در برای حجت یافت آنکه گفت
هر که در بر سرانده را برین با باشد یکدیگر را برین می کردند تا یوسف رسید
بر میان او بود و از در بر سر هر یک بود که در دزد را به بندگی کردند یعقوب گفت
می باشد چندان که خواهی تو و برادر نیز یکدیگر را هر یک که چون یوسف را شنید
که ایشان می کنند از در دل گرفت و اظهار نکرد و با خود گفت که تا می بیند
را در خود را از پدر بزند دید و در جوار فکند و یوسف را که یوسف را شنید
چه چیز نفس خود بخواند و اندک گفتند از این کلمه آنهم سر می کشانند
بعضی گفته اند از حال که ایشان که در دزدان سرقه برین سف و الله اعلم
تا لذت بردند و تا وصف کردند بد از حالت سرقه بن و برادرش در جزیرت
که چون صاع پیش بر سر بردند و نهادند گفتند که ان صاعی بود که او را
کبتی های گفتند ایشان در دزدان سرقه یوسف را که گفتند یوسف را
نگرفت و انکت بروی زدا و از روی پروراند روی برادر را کرد گفت
ی و اینک که این صاع جدی گوید گفتند که گفت یوسف که شما دزد بودید
یکی را پریدید و بر خنید این یا این چون از شنید برای خاست و گفت
از بهر خدای این صاع پرس که برادر من زنی است یوسف علیه السلام دست
زد و گفت یوسف که زنده است و تو او را پنی آنکه یوسف علیه السلام بر خاست و
تان کرد و باز آمد این یا این گفت از این صاع پرس تا او را که در جزیرت
گفت و خنید از این پس چهری گوید و یوسف گفت ایها الملک دست از ما
برادر را را که ان گفته منم که هیچ اسبق نماند که بجه پنهان کند و
بر اندامی راست شد و از پیراهن پروراند و چون یکی از ایشان خشم گرفتیم از
نژادی کسی دست رو نهادی خشم دی را که یوسف علیه السلام بر خود داشت
برو دست بر روی پنهان که او را زین پشت و در آمد دست بر روی نهاد خشم

مِنْ خَيْرٍ فَمَوْكُفٌ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوُ تَذَكَّرُوا

حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

بعقوب علیه السلام ایشانرا باور داشت از آنچه باین مفسر کرده بودند
در وجهی که گفته و حیانت ایشانرا ظاهر شد گفت نه چنین است بلکه ایشانرا
و از آنکه در میان فتنه کاریها گمان است که ما آنرا گفته ایم و تدبیر
اندیشه نماند است و آنرا ندیده و ندانست که در درباری دردی بینک گیرند
و لیکن من چه توأم کرد و حار من چنانکه در صبر بیکو که در میان
آنکه اندیشه کرد و اندیشه صوابی که گفت گفت من بغایت رسیدم
بدینا ماسدست که خدای تعالی همه دایم من آورد و همه را از برای من کرد که
بوی سفر را خواست و این یا من را و در پیل را که وی نیز ایجا مقارن کرده بود
تا بدو میجه فرما بدینا که گفت فلن ارجع الاض حتی یا دن لی ارجی
و توکی غنهم یعنی بعقوب علیه السلام هر گشت در وی ازینا بگوید اندو گفت
اندو هم و محتاجا که مراست از معارف بوی سف و جندان بگریست که چوهای
سینه شد و در سنایی زایل گشت بعضی گفته اند که این کتاب است از طول
انتظار چنانکه گویند ازین که منظر بودیم و چشم برداشته بودیم
فمَوْكُفٌ بولاد هه خشکین بود و چشم فروی خورد و اظهار غمی کرد
حق بصری گفت باین آنکه یوسفنا زید علی بن شد تا آنروز که ویرا دینکاران
بود که درین هشتاد سال چشم وی از کرمه میا شود و من چشم وی از آن خشک
فرزندان بعقوب نیز و یکال حال گفتند تا به تفتن خدای که فو همیشه یوسفنا بود
نکه از چاری و ریج کدناخته و اگر کردی تا از جمله هالکان باشی

قَالَ إِنَّمَا أَنْتَ كَوَائِي وَحَزَنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ لَا أَعْلَمُ

یعنی احوال

يَا بَنِي آدَمَ فَخَسُوا مِنْ بَوَافِدِ خِيَمَةٍ وَلَا تَبْأَسُوا مِنْ رِيحِ لَهْوٍ

إِنَّهُ لَا يَبْأَسُ مِنْ رِيحِ لَهْوٍ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

نکات
بعقوب علیه السلام چو سخن بران بشنید گفت مرا این یا نامت و این
فی کتم چه نکات یا نامت کی یخرج الی العرا من دارم باشد شکایت یا خدای
می کتم و قصه اندو و ریج خود با وی می گویم گفته اند که سبب این آن بود
که روزی همه را به نزد یکا و میشد و گفت ای بعقوب باین شکسته و در هم
فنا دات و منم و تو بدار من نرسید که چنین شوی گفت ای خدای مرا
بشاید که در این یوسفنا در جوار خدای تو جبریل را فرستاد گفت
یا معتدب نشکستی الی الخلق نکات من اخلقاری کی گفت یا رحمان یا خدای
توبه کردم و تو که از آن بر که از وی رسیدی که ترا حال جونت گفتی
اِنَّكَ كَوَائِي وَحَزَنِي إِلَى اللَّهِ در جزیرت که در جزیرت بعقوب خانه ساخت
و اما اینا لا حزان نام کرد و را بجا رفت و با کمر گفت و بنا سو و در جزیرت که
بوی مروی بعقوب را گفت چشم تو بجه افش نیست گفت بگریست
گفت پشت جلادو گفت گفته بعقوب یوسف گفت چرا چنین در هم فتناد
و ضعیف ش گفت بفرایق بوی سف خدای تعالی و می فرستاد که اِنَّكَ كَوَائِي وَحَزَنِي
شکایت من ماسد کال من کی بعزت و جلاد من کال من غم از تو گفت منم
تا مرا بخوانی نزدان بعقوب علیه السلام گفت اِنَّكَ كَوَائِي وَحَزَنِي إِلَى اللَّهِ
خدای تعالی می کرده و گفت بعزت من که اگر فرزندان تو مرد و نودندی من
ایشان را زین کردی و با تو دادی و سبب این امتحان آن بود که دوری کو سندی
سرای تو را گفتند در پیشی اندو چیزی خواست نداد نشد و سبب این حلقه
پیدا شد و دست میزد و میزد و میزد و میزد و میزد و میزد و میزد و میزد
تا بخود ندفع و علیه السلام طعای با خست و فرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر که

و در دوت باید که بخانه معقول و نه بکشتاید حاجتی حاضر اند و بعد از آن
 خدای تعالی گفت از عنت کد و هبسته و سدی را بکنید. آنکه چون بن
 علیه السلام در زندان بود جبرئیل علیه السلام نزد یکدی آمد و این را گفت ایها الصدیق
 مرا شناسی گفت نه جز آنکه روی بنکوی چشم و بوی خوشی شوم گفت لا اله الا الله
 و رسول الله العالمین امین سف علیهم السلام گفت چون آمدی باین جای کنایه کارا
 و انت اطلب الا طیبی و راس المیزین و رسول الله العالمین جبرئیل علیه السلام گفت
 تو دانی که خدای تعالی جانها را بر دوازده کشت و هر از این که ما در اینجا هستیم
 زمینهاست و خدای تعالی آن زندان و پیران و پاک کرد حصول تو اندر روی
 سید پاکیزگان و پیران و خاصان این سف گفت ای جبرئیل ما را برسانید
 بخوانی و از جمله پاکان و مخلصان یاری و من در جای کنایه کاران گرفتارم
 و بفرمودند از زندانم گفت برای آنکه مخالف هوا می شود روی و فرمان آنکه با
 خندانند کردی برای آنکه تا تو از جمله صدیقان نباشی و نه از جمله منافقان
 و درجه پداری از دانی داشتند گفت ای رفیع لایین خبر یعقوب چه داری
 گفت خدای تعالی او را صبر بکنداد و صفا رفت و قمار را ابتلا کرد است و از زندان
 گفت ای جبرئیل خبر او چه قدرت گفت ختم شد که مادر وی را ببرد
 که در زندان می بود گفت ای جبرئیل حد مرز و مرز است که مرو صد شود
 گفت مرز اوقات خواهد بود گفت آری یوسف علیه السلام گفت مرز این
 آنکه تا مرز بهر چه می رسد قال انما استکلمت یوسف بنکایت یوسف
 از من و از دینی که در دست خدای حسن بهر یوسف گفت ای حاجق و اعلم من و دایم
 آنچه شما می دانید من و دایم که خواب در خفا در دست و بی بر نیاید که من و شما
 او را بحد کنیم و بخی گفت باید که گفت می دانم که وی زندان است و بجا داشت
 گفته اند که خدای در بلا عالم کرد و گفت آنکه مکه در زندان خواهد دید گفت چای
 یوسف را شناسی گفت لا اله الا الله و هو فی الاحیاء و روی که می یابد و یعقوب هم
 گفت توانی که یوسف را در دست جان و در تنای چشم را خبری گفت لا اله الا الله

بهر زن و فرزندانی را حرام است گفت یعقوب علیه السلام انما استکلمت یوسف
 ایها الصدیق نیست که از آن نمی کرده اند بلکه یوسف بنکایت کرد و حامد پدر
 و روی خراب شد نه آنکه بنیان خبری که در شرح و او باشد می بیند
 و از بخت که رسول صلات الله علیه و آله گفت چون یوسف را بهر یوسف با جوارح بر نی
 بهر ستادی که بستی گفت العین یوسف و القلب یوسف و لا یقبل الا یوسف و لا یقبل الا یوسف
 صبر بر صبیت و بنهادن حق خزن از جمله سندیانت بسیاری رها کنند
 بسیاری بجای آورند و برایشان خدای دلی بود آنکه یعقوب علیه السلام بر نی
 گفت ای پسر من بروید و خبر یوسف را بفرمایید و بگوید و نقص کنید از
 رحمت خدای امید باشد شید جده از رحمت تو میدانشد که کاران
 و این دلیل می کنند بر آنکه فاسق از رحمت خدای پاکیزه نباشد و استقامت
 قُلْنَا دَخُلُوا عَلَيْهِمُ الْكَلْبَ الْأَيْتُ الْعَسِيرُ مَنَّا وَ أَكَلْنَا
 الصُّرَّ وَ جِئْنَا بِضَاعَةٍ مِّنْ جَبَلٍ قَافٍ لَّنَا الْكَلْبُ
 وَ نَصَدَّقُ عَلَيْكَ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالَ هَلْ
 عَلِمْتُمْ مَا نَعْلَمُ يَٰ يَوْسُفُ قُلْنَا لَا نَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ جَاهِلُونَ
 قَالُوا أَتُتَّبِعُكَ لَا تَأْمُرُكَ قَالَ لَنَا يَوْسُفُ وَ هَلْ كُنَّا
 قَدْرُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ إِنَّكَ مَن يَتَّقُ وَ يَتَّقِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
 أَجْرَ الْمُتَّقِينَ جوزان سر کردند و رعیت سر کردند و بنزدیک یوسف

یوسف را خطاب کرد که ای عزیز مرا و اهل مرا بخود و بخت درویشی و فقر
پیش تو مانم و مصافحی اندک آوردیم که بیست هرگز که هند را بیندازند
و از خود در کردارند عبد الله عباس و عید جبر کفته اند در می بود که
کسی از آنستدی حسن بصری گفت ما سینه بود و از آنچه بدیدان در شب از آمدند
از روغن کا و دهنم و نوی جان در جیب شمع دیگران مغاری حریفه ناخیز
کفتند ببا عتایت تو بطلد بر من را را کبیل نام برین جنان که
بشمارین و داری و صدق کن بر آن که خدای تعالی کافان کند صدقه دهندگان
حق تعالی در این است بندگان خود را شرط در امر خسته است در حاجت خواست و در حق
خواهی و دفع و ثنا باید گفت چنان که دانیان گفتند ایها العسیرین
دریم شرح حال ضعف خود بای گفت متنا و اهلنا الفرسیم آنچه کردیم
از طاعت و خیر از المذ شرم و دهنم کفتن و چنانچه عتایت
من جبره انکه حاجت از کدیان که لا یقرب الیان باشد بای عتایت
فاقر فلیک الکین و انک ایچه داده شود از رسول تعالی ایها
نه مرا تحقیق و تصدق علیها کفته اند که مراد اینست که با کثران
جبری دهی کمتر و کفته اند که با صدقه کن تا که برادران این
با مادی و بکفتند ان الله یجزل برای که خاستند که روی من است
چون این از بر نوع سخن گفتند یوسف برایشان از شد خواست که خود را
بر برادران اظهار کنند این را کفت کل علم هیچ می آیند تا که جگر داید
با یوسف در پیش در وقت که جاهل و نادان بودید آنچه مکرر دیدم و شنید
و گوید و حوائی نوید کبلی گفت سبیل طهارت یوسفان بود که یوسفان را
گفت که مالک ذکر کفت من در فدا کلامی یافتم در جای بدین صفت
بچند مر از فومش بچند این را کفتند ایها المکران مکرر ما را شیم
یوسف بدین سخن شیم اند و کفت این را بریده و کفرون بر بندید و بیا
ایها المکران که البته ما را خواهی گفتن این مناعل ما پیش پدر ما فرست

اعلایه صلی الله علیه و آله

او فلان جایگاه است و بقیات درویش و محتاج و مشق الحلاست یوسف
چون این سخن شنیدند لکن نزد کت بکیت و این را کفت کل علم
یوسف و آنچه و کفته اند که یوسف چون این باین را از کفت و برادر
شدند و او یکبارگی بخور کفت خور حلاستند که باز کردند یوسف
نامه نوشت من یعقوب اسرائیل الله بن اخی بن روح الله بن ابرهیم خلیل الله
بدین ای ملک که از اهل بیت قائم که عولمه بلا بر ما در کت بود است خدا ابرهیم
نزد دت دیای بیت و با تش انداخت خدای تعالی آنرا بر روی سر و
کردارند و دیدار دست پای بپند تا برای خدای قران کفتند کار در
ر کت و لایها در د خدای تعالی و با فدا کرد کبیتی و مرا و زنی بود
همان نکوتر و از همه فرزندان نزد کن و برادران ما و از این من
بر دند با سار و ناز شام زدند و پراهن خور آلودن من برادرند
و کفتند او را که ک بخور و در سخت او ماند ام و سر و خندان بچشم
که حبشهای من خلی یافت و او را برادری بود از مادر من و او را این خود
با نکر دت بود و عم آفرینند بر روی او کسار هم برادران او را این
من بر دند و این آمدند و کفتند که او دزدی کرد و تو بر از من باز
کفتی و ما اهل بیت یونیم در میان دزدی نباشد اگر این فرزند مرا این
و منق اهل و آل نه من ترا دعایی کنم که بهمن نطن تو برسد یوسف
علیه السلام چون این بخواند و یقین را نگاه نقانست داشت بکیت
فرز و آن حال خود اسکا را کرد و بعضی دیگر کفته اند که یوسف این
کفت هیچ فرزند داری کفت سه پسر دارم کفت چه نار کرده
ایشان کفت فرزند مهتر یوسف نام کرده ام کفت چرا کفت برای آنکه
برادری بود و پسر داند که کرد و ناز و حق وی فرزند خود را بوقت نام کرد
و در یکری که کرد نام کرد کفت چرا کفت برای آنکه حواله کند که
کرک بخورد ویم را خون نام کردم کفت چرا کفت برای آنکه بر آهن

آلوده او بردند و حواله آن خون بکر کردند و یوسف نزد آن حال گفت که بکر این
 باز ایند من پیش این را در بند خانه جز که خوشنما اندامم چون مراد از این
 ایشان گفت من چقدر با فضلتم یوسف هیچ می دانم که شما یوسف و برادرش
 چه کردید این چون جاهل بودید و نمود استبداد که کاروی بکار دس یعنی یوسف
 از پیش پدر بیاوردید و در جاه افکندید و انکار که ویرانتر جای برادر بود
 و بر ابعلاهی چند روز بفرود خنید و چون صبح در بار برادرش این را فکند
 زبان دراز کردید و عیله شمار دادید گفتای بی این را از شما چند عفت
 بود عیله عباس گفت چون یوسفان سخن گفت برقع اندوی بکر فشان بر بکر فکند
 و برایشان خند بعضی دیگر گفته اند چون یوسف بخندید یوسف از برق و ندا عاف
 نور بد شدی این گفت و این خندید و برادرش خندید و گفت اندک
 یوسف بر سر علاه می داشت که از علالت ابواب احداد و بر بود وی تاج از سر
 برداشت چون بکر بستند از علالت به بند و برافکندند انکلاست یوسف
 تو یوسفی گفت آنی من یوسفم و این برادرش این یوسفی بر است نهاد
 مانک جمع کرد میان این را که تا فریاد کند و تا فریاد یوسفی بر می
 حقیقت که هر که از متقی باشد از حاجی بر میزد و از اجابت بگذرد و از خواهر
 و از ارحمه بیکو کار باشد و خدای تعالی مرد بیکو کار ضایع نکند و دکنارد

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ اَتٰكَ اللهُ عِلْمًا وَاَنْزَلْنَاكَ اِلَيْنَا نَارًا كَاتِبَةً

عَلَيْكُمْ اَلَيْسَ تَعْرِفُوْنَ اَللهَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ اَرْحَمُ الرَّحِمٰتِ

اَذْهَبُوا بِقَبْرِ هٰذَا فَاَلْقُوا عَلٰی وُجُوْهِ اَبْنَائِکُمْ وَاصْوَفِ

بِاهْلِکُمْ اَصْحَابِیْنِ اِنِّیْ اَنْزَلْتُ نَارًا مِّنْ رَّافِقِیْکُمْ تَنْصُرُکُمْ

که عیله را

که خدای عز و جل بفرموده با انواع اتصال اجزا از عقل و علم و فضل و حکم و تقوی و زهد
 و اخلاقی و کتب کار بودیم و لایزال خدا تعالی را بر کعبه و عزم کرد و ایند و لایزال
 و حواله کرد یوسف علیه السلام هم خورد که از فرموده از سر نوخ و سرش را از در گذشت
 و گفت بر هیچ سرش و ملحت نیست خدای تعالی ما را برادر و شمارا رحمت گناه
 در حمت کنند ترین رحمت کنندگان است از این عباس و انیت که گفت روز
 فتح یک رسول خدای حقیقه در خانه بدست گرفتند مردم بر کعبه پناه آمدند و
 و گفت الحمد لله الذی هدانا لهذا وَاَنْزَلَ عَلَیْکَ وَحْیَکَ وَهَدٰی لَکَ الْاَخْرَیْ وَحْیَ اٰی اَمَل
 که مراد بخاندید و شکستید کردید و از زاده نور خودم روز کردید
 چه گمانی برید این که با ما خواهم کرد گفتند گمان چیزی هم تقوی برادر کی
 و سپهر کردی و از زاده ای و الکی دست فدیوت تر است رسول صلوات الله علیه
 گفت من امروز از راه خنایم کرد که برادر یوسف کرد و گفت لا یتربى علی حبس
 بقر الله اکرم منی گفت یوسف علیه السلام حبس را برایشان انکار کرد
 اخلاص و وی از یوسف که بدر رحمت است گفت و چندی این را نشات برادران
 بر کشید و گفت اذهبوا بقبری هٰذا برادر من برید و سر دی بر کشید
 اینها کرد و در حاکم گفتند برادر یوسف علیه السلام از برای بر هم از عفت آورد
 چون در این انرا انداختند بر هم علیه السلام از ابرار با حق داد را حق بعفرت معقوب
 در میان تعویذ نهاد و هر کس در یوسف است چون بگذرد و برادرش کرد
 و بجاء او گفتند جبرئیل علیه السلام امدان تعویذ ما شکافت و برادرش کرد
 جز یوسف خواست که برادرش از دهد جبرئیل علیه السلام یوسف گفت این برادر یوسف
 که از وی یوسفی است یابد و بر هیچ سینه در میان ما که نخواهد و گفتند
 برای از حمت اذ هبوا بقبری هٰذا که سبب حمت بعفرت برادران حاکم
 ناراحتانرا بخا بود که حمت بود اند و انوار املی که اخلاص و اهل
 خود را به برادرید و بشنید و اید و کما تَصَلَّبَ الْعَبْدُ
 قَالَتِ ابْنَةُ خَدَیْجَیْنِ لَا جَدَّیْجَیْ بَرَسَتْ لَوْلَا اَنْ تَمْسَیْ کَرَرَتْ

فَالْوَلَدَانِ لِلَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالٍ الْقَدِيمِ فَلَمَّا جَاءَ الْبَشِيرَ الْغَيْبُ عَلَى خَدِّهِ
فَارْتَدَّ بِصَيْرًا قَالَسَ الْخَافِلُ لَكَ كُفْرًا إِنِّي عَلَّمْتُكَ مَا لَا تُعَلِّمُ

قَالُوا يَا أَبَتَنَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ

سَوْفَا نَسْفِرُكَ لَكَ إِنَّهُ هُوَ الْعَفْوُ وَالرَّحِيمُ

و اما مصر برز و رفت حق تعالی ابدش را بدستش ابدش را بوی پیراهن بوی سفید در بوی
و عیشام یعقوب رسانید مجاهد گفت از پیراهن بوی بهشت می آمد معقول ^{العلیه}
چون آن بوی شنید بیانات که بوی پیراهن بی صفات و بعضی گفت اند که
این حق را بوی بود مخصوص یعقوبیان بوی شنیدند میان ایشان و یعقوبیان ^{نشان}
بود هفتاد فرسخ یعقوب یواری که معان بود از زمین فلسطین و یوسف ^{مصر}
یعقوب بیانات که بوی شنیدند صراط شد و گفت بوی ایشان را بوی اید کنند
جد بوی می شنوی گفت بوی که اگر بگویم مرا امت کنید گفتند آخر بگوئی
بوی یوسفی یا مکرانه آن بوری که تا مرا بران کند سینه خجائید و نوید
شده است در حال چون این شنیدند گفتند بخدای که تو هنوز دران مملکت فلانی
از افرات و عبت بی صف گفته اند که این سخن پیران کنند و پیراهن با حق دیگر
آورده اند و حق گفته اند یعقوب یکبار نودند فلما ارجاء البیت بر سر که که کشیدند
یعقوب مرده دهند و آن پیراهن را بر روی یعقوب افراخت خدای تعالی خیم یعقوب داد این
عباس گفت از اثرش مرده بود و مرده بود گفت البیت ^{من} حق الود که بیب عمت بود
بردم و خیر کر که خوردن وی بر دادم اکنون این خبر من هم به هم این عباس گفت
یمرودا چون پیراهن سند سپر هفت کرده و پیراهن سپر هفت کرده و کاروانه کشان
و از آن دهنت از آن است پاده می داد هنوز آن قمار خورده بود که یعقوب رسید ^{و از آن}

دعوت الہی

و در روزی دیگر ابن عباس پیشتر آمدند و عرض نمود که ما در امری به پیغمبر
 تعقیب علیه السلام چش باز کرد و از امانت گشتن گمانا گفت امان خداست
 نه من تا ما گفتیم که من از خدایا را ایم که تا ندانید عجب بن پیغمبر و ابی طلحه
 که یکبار محو شد ستوری خواست از خدای تعالی از بنی ابراهیم بدو رسیده و ستوری بسته
 بپای پیغمبر و ابی طلحه گفت ای ملک الموت این خدای که ترا فرستاد که بگوئی که جان
 بن عباس قبض کرد و یا نه گفت سر بخور از امان که هیچ ختم و ندانم ملک الموت
 گفت ترا کلماتی بیا موزانم که بر کستان ممکن بود که میان شما ملاقات شود
 گفت بگو یا انا الموت که یا یخلف ابدا و لا یجده غیره بعضی از کلمات را
 بخواند صبح برینا بد بود که پیشتر آمد و پراهن در روی او افتاد که چشم برآید
 و قوتش نماند پس در آن حالت خضر و راری در آمدند گفتند ای پسر که این
 و یکسروم خط غفور در جای اعلان دیگر و از سر کمانه مادر گذشت از خدای تعالی
 برای امرش خدای تعالی بعضی گفت از دود که برای ما استعجاب نمود و امرش تمام
 از خدای تعالی و دست خدای که امرش در هر باب است گویند که چگونه بود که بعضی
 و عند استعجاب داد و وقت غفور و یوسف که صاحب دافعه بود توقف نکرد
 و گفت که آن ترید یک الی و گفت اند که یوسف حواری بود کار بخوان
 باشد بعضی برین بود تا آنکه وقت که در آمدند ای ملک الموت حروف استعجاب
 اند و حروف استعجاب که در هر حروف که در حروف استعجاب شد و حروف
 و گفت از خدایا امر یا فرزند طریقی که بپوشید که در فرزندان را بر این امر از آنجا
 ابو یوسف کرده اند گفت ترا در فرزند ما را بر این امر از آنجا که در
 برینم حجره عبدالله مسعود بگوشتم ای گفت اللهم انک عارف خفی
 و امری خفی است هذا عرفا خفی فی ابی و یا گفت ای ابن مسعود چرا چه شخصیت
 گفت وقت اجابت دعا را شنیده بپوشید که بعضی علیه السلام پراستند و او را عهده
 فی قوله سوف استغفر لکم ربی و از رسول صلوات الله علیه رواست که در
 ایشان پیشادینه داد و ده گشت بیت و اندام هر یک از ایشان

خاله را با خود بر سر پشته نشاند حسن بصری گفت خدای تعالی او را از این پشته
 این پشته ایچند تنه می آید و کشته اند که سر بر میدان برودند
 و جمله اهل بصره مردان و زنان حاضر بودند چون ایشان بر سر پشته نشستند جمله
 مردان و زنان اهل بصره پیش او سجده کردند و بعد از آن جان دینداران را
 سجده کردند چنانکه گفت و خرواه بخدا بی سف علیهم گفت ای پسر
 این تاویل خوابت که من دیدم بود در پیش خداوند تعالی که مرگه ایند این
 خواب را یعقوب علیه السلام با یوسف گفت که ای پسر که ترا سعدی می کنند کردند
 گنجهت گفت همدکاه در پشته ان ساند همه را خرد آمد در این خطا مرد
 از کرامت دیدار تو همه را از یاد کرد مرد در حضرت که جبر بر او
 بار سؤل صلی الله علیه و سلم این قصه را از یوسف گفت رسول را عجب امانت گریه
 جبر بر او علیه السلام بر شد باز آمد و گفت خدایت سلام برساند و بفرماید که
 عجبی داری از کرم یوسف عزت عزت من که فریاد قیامت خدا را شهادت دهم که
 کوی حسی جسی گفته اند که این عجب خدا را بود و یوسف بخت بود بخت
 العبد و بعضی دیگر گفته اند که این عجب تعظیم بودند عجب عبادت
 جبر بر او عزت کان آدم را و گفته اند که در پشته ان ملک بر وجه
 عجب کردیدی و احسن بی و خدای من با من احسان و یوسفی کرد
 چون مرا از زندان بر رزادید در حضرت که چون یعقوب یوسف را دید
 گفت ای یوسف کوی که برادران یا تو بگردند گفت ای پسر چه می بینی که
 برادران با من بگردند اندک زمان پس که خدای با من بخیر و گفت
 از آخر جانی من ایچند جا بگنجهت المینو با من یگویی که مرا از زندان
 بر آید و تمام از میانان ببرد بگنجهت یوسف علیه السلام ذکر از خدا کرد و گو
 کار نکرد و گفت از آخر جانی من ایچند تا تغییر برادران باشد و برادران که
 ایشان را منکر کرده بودند بعد از آن شیطان بلز انکه میانش
 و برادرانم دستا فکند و دوستی نباشد کرد از خدای تعالی بیکدیگر رسانید

حسن بصری

بدستی که خدای لطیف و نیکو کار است من از جنبر که خواهد باطن وی بود که فراد
 بوالبدل گشت او شد اما در دست کار و در دست گفتار هر چه کند و گوید
 محسن حکمت باشد **دین قدا یقینی من المذنب و علفنی**

من تاویل که کار و پشته را کس است و از ضیانت و کوی در دنیا

و الآخره تو قی شرا و الحقنی بالصالحین

کلی گفت دست غنیمت یوسف پشته و کمال بود سلمان فارسی گفت
 چهل سال بود حسن بصری گفت من آید و یوسف صد و بیست سال بود
 و او را از لیاضه فرزند بود دو پسر فرام و میت او یک دختر سه آنکه
 ابوبکر بن محمد و هب گفت یعقوب باو از زندان و خوشان که در پشته قیامت
 دو کس بودند و آنکه با یوسف علیه السلام از مصر روز شد نه شصت هزاره
 مرد متاع بودند و باقی زنان و پهلوان و کودکان هزار هزار و دویست هزاره
 و یعقوب علیه السلام بصره را یافت و یوسف را وصیت کرد بود که مرا نیز یک
 پسر را حق بر لب مرا بخا دفن کن سعید جبر گفت که یعقوب علیه السلام
 در تابوتی نهاد نماز ساج و چه پست المقد را آوردند هزاره و زیاده برش عیسی
 زنا را فتنه بود و در در یک پسر نهادند و هر دو بهم زاده بودند و عمرشان
 صد و چهل و هشت سال بود چون خدای تعالی بجه داد و آرزوی یوسف بود و او را
 و یکدیگر نرفت و دنیا بر و قمار کرد بخواست که باوی بخا همدان قنای غنیمت
 کرد و مرکب از خواست و گفت رب ای خدای من مرا از ملک و پادشاهی
 بادی و از آن بهره نامکراست کردی و مرا تاویل و تعبیر خواب با من مخرجی
 ای فرخنده آسمان و زمین تو خدا ز منی و من از تو ز دنیا و آخرت تو قی
 جان من مسلمان بود از بعضی لطیفی که کرده دایم و باقی کردان و توفیق طا

اَنَا وَمَنْ تَبِعَنِي وَجَاءَ اللَّهُ قَوْمًا ثَابِتِينَ
 قَوْمًا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ قَبْلِ الْفَقْدِ
 أَقْلَمٌ يَسْمَعُونَ فِي الْأَرْضِ فَتَقَرُّوا كَيْفَ تَكُنْ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
 مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَكِنَّ الْأَجْرَ لِلَّذِينَ ^{خَيْرٌ} اتَّقَوْا أَقْلَمٌ يَعْلَمُونَ

هم این شده اند ایمان از آنکه با ایشان آید عبادی که از یوست ایشان را
 از عذاب خدای یعنی عذاب استیصال چنانکه همه را فرستد با خود تا کایا
 قیامت بایشان رسد و ایشان را از جهنم نباشد و ندانند و خدای تعالی قیامت را
 خوانده است تا بقی باشد از قریه سرعه او در آمدن چنانکه گفت و امر را
 آنکه کلمه البصر و هذا قریب انک خطاب کرد و خود گفت و هدیه پس
 ادعای ای محمد کوی این را بگفت و گفت ادعوا الی الله فخر
 می کنم با خدای باین اور بصیرت و محبت و برهان من دعوت و کم و آنکه برودن
 عجیب دعوت می کنند این عباس گفت مراد صفا و سواد که ایشان را نیکوترین
 طریق بود اند و حلق علم و کتب ایمان و دل که خدای و رحمت بود و سبحان الله
 من است خدای آن که او را شکر کرد و ندانم شکر ابد من از جمله شرکان
 نیست که حق تعالی ایشان را در کرد آنچه ایشان گفتند که خدای تعالی
 در شتگان از مسجد او می فرستد باینکه گفت و ما ارسلنا قوما نرسلناهم ان
 بشر لای یجوز الامردانی را که از جمله ادیان بود و در فرشتگان از اهل شهرها
 ندانند اهل بادیه که مردمان شهر عاقلند و حکیم تر باشند از این شرکان می دانند
 جرات و در رهزین و سفر میکنند تا بدانند که با یقین و رسد ایم چگونه بود
 و کسی که ایشان ایمان ندادند حالات آن چگونه شده و نیکید که عاقبت و سراجا

کسانی که پیش ایشان بودند و همان ^{اعتقاد} که ایمان می کنند تا چگونه
 بگردند از مثل آنکه ایشان کردند احساب کنند آنکه گفت که ایشان دینا اختیار
 و سرای اخلاص که برای ایشان است بهتر است و بگفت کسانی که بفرمودند
 از نصیحت ایشان خود را بندگان و کار نداشتند حق انکاس
 الذل و طعنوا انهم قد کذبوا جاء هنر نصرنا فبحی بن

و کایرک با ساعین القوم الخیرین لعد کان فی قصصهم
 غیره لا و لا کتاب ما کان حلیا یقری و لکن
 نصیر الذی بین یدیه و هضی کزئی و همدک

و رحمة لقوم یؤمنون یعنی ایشان را رسولان فرستادیم ایشان
 و ایشان دعوت کردند تا ایشان خود را دعوت ایشان قبول کردند و ایشان را
 و ایمان یاورند و آنکه رسولان ایشان فرستادند تا ایشان را
 نصیحت میکردند و باورند داشتند تا کایا نصرت ما ایشان آمد و عذاب
 استیصال بکاران رسید پس ما نیدیم و نجات دادیم آنرا که خواستیم و عذاب
 چون بکاران آمد کسی از مردمان نماند که از آن نماند داشت لعد کان
 بدستی که بود و هست در قصه یوسف در بارش و قصای بهر آن گذر
 عبرتی و سیدی و معطقی خلا و بدان عقل و خرد را که در آن قصه نظر کنند
 و اعتبار گیرند و از مثل آنکه ایشان کردند احتراز نمایند تا کان حدیث
 نیکتری از حدیث نبوی است که فراموشه باشند و دروغی بهاد باشند
 و لکن صلیوات که پیش روی بود است و فرستاد مثل از کتابها

و کایرک
 با ساعین
 القوم الخیرین

اِنَّ فِيْهَا لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ
 وَفِيْ لَآخِزٍ مِّنْ عِجَابِ رَبِّنَا
 وَفِيْ لَآخِزٍ مِّنْ عِجَابِ رَبِّنَا
 وَفِيْ لَآخِزٍ مِّنْ عِجَابِ رَبِّنَا
 وَفِيْ لَآخِزٍ مِّنْ عِجَابِ رَبِّنَا

اوست خدایی که بکشد زمین را و بکشد حق تعالی در بدایت خلق زمین
 بر جای صحابه و آنکه بفرمود تا جده زمین را از زیر کعبه برود و ببرد
 آنکه زمین بر پشت او بود بماند که عقیق است بر سر او و جنبید
 و از آنکه حق تعالی که میارایا فرید و متعده زمین کرد بمشای
 سران که بکند و میارایا بماند تا آمد در دود و جلا فیها از آبی در زمین
 کرد و بیا فرید کوههای بخار و آب و عجبین جوهای فرخ در زمین بیا
 و از هر یکی میوه داد و نوع و دلوں سیاه و سفید و نش و شیرین و تر و خشک
 در می پوشید تا یکی بشو و زو و ضای و نور تا سیاه و روشن کرد و درین چیزها
 ایاتی و علامت های قوی با آنکه بکشد و اندیش جای دارند تا سحر و جاد
 و آفرینند جهان را بنیاستند زمین با آسمان نزدیک یکدیگر و پوسند بهم
 همه از یک جنس اند و یک شکل و یک صورت دارند باز این در مختلف
 بعضی را صلا حیت بر فراغت و بعضی را نیست بعضی نبات رو باند و بعضی رو باند
 و در پستانهاست از انور و صفت و درختان حرا بعضی است که از یک
 اصل بر آید است و بعضی نه چنین است همه از یک زمین رسیده از زمین و در دود
 بر حیا خدای می آید بعضی را بر بعضی تفضیل می دهیم در طعم و بوی و رنگ و درین همه
 آیتی و علامتی است که این همه نیکو بدیدیت قادر بخار حکیم که از جهان می آید

که بیا بیا

کعبه بیا بیا کوبند بایستی که همه را یک رنگ و یک طعم و یک شکل بودی و چون
 یکی است جابر بن عبدالله انصاری گفت از رسول الله علیه شستم که اکثر
 حکمت الناس من شجر شتی آنرا است بن شجر واحد انشاه این است بخار
 و فی لآخِزٍ مِّنْ عِجَابِ رَبِّنَا ای قوله شتی عباد واحد مجاهد گفت در میوه
 بنان تماثل میاد اند بخار هم از یک پدر یک مادر و آنکه این همه اختلاف در میان
 یکی دران یکی کوه و یکی سفید و یکی سیاه یکی عاقل یکی ابله یکی سعید یکی شقی
 بصی گفتان شتی است که خدای شایسته است برای آنها که همه از یک اصل اند
 چنانکه بارهای زمین و بر زمین باران فرستد بعضی باران قبول کنند
 نم باشد و بعضی قبول نکنند از آنکه سخت باشد عجبین خدای تعالی که بکشد
 از آسمان و آبش را الطاف کرد بعضی را طهارت بود آسمان قبول کرد و بعضی سخت بود
 بر کفر و معاصی امر کرد آنکه نفع خدای که هیچ کس عیبش قرار
 که با خود بر چیزی بار آید فی نقصان حاصل کرد باشد قال الله تعالی و مَن لَّا يَرْجُ الْغَدْرَ
 مَالَهُ شَتَّىٰ وَرَحْمَةُ الْوَعْدِ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

وَإِنْ تَحِبَّ فَحَيِّ قَوْلُهُمْ أَئِذَا كُنَّا بُرَاةً أَوْ أَنْتَ الْخَلْقِ
 جَدِيدٍ أَوَلَيْكَ أَلْوَيْنُكَ كَفَرًا رَبِّعِمْ وَأَوَّلِيكَ الْأَعْدَالِ
 فِيْ عَنَاقِبِهِمْ وَأَوَّلِيكَ أَعْمَالُهُمْ هُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ
 وَبَسَّحُوا لَكَ الْإِنشِقَاقَ قَبْلَ الْحُسْنَى وَفَدَخْتَ مِنْ قَبْلِهِمْ
 الْمَثَلُ شَقَرًا وَتَكَ لَكَ سَقْفٌ مِّنْ لِّسَانٍ عَلَى ظُلُمٍ وَأَوَّلِيكَ

وَأَوَّلِيكَ

شش، بیاید و سرش را به دست چپ شست و کف دست چپ را بر روی آن زنند و اگر کند
 و در وقت غنیمت هر چیزی ببرد خدای تعالی بخت و اندازه او را بخت و اندازه او را
 اقتضا کند و زیادت و نقصان ننهد و کف جال و رازاق ببرد و بگوید
 و قدرت بقداری معلوم و او عالم است غیب یعنی در کارهای پنهان و نهانی
 و آنچه اشکالات مشاهده بود یعنی موجود و معدوم و اند و نیاز و اشکالات را برطرف
 و او را بگوید بزرگواریست همه چیز در زیرت و در تحت دولا او است و او را بگوید
 سُبْحَانَكَ رَبَّنَا رَبِّكَ قَوْلُ مَنْ شَرَّفَكَ الْخَيْرُ وَالْخَيْرُ وَالْخَيْرُ
 بِالنَّاسِ وَالْمَعْقِلَاتِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ وَخَلْقُهُ مِنْ أَرْوَاقِهِ
 اِنَّ اِلَهَهُ لَا يُغَيِّرُ مَا يَقُوْمُ بِكَ خَيْرٌ وَاَمَّا اَنْفُسُهُمْ فَاِذَا ارَادَ اللهُ يَقُوْمُ
 سُبْحَانَكَ رَبَّنَا رَبِّكَ قَوْلُ مَنْ شَرَّفَكَ الْخَيْرُ وَالْخَيْرُ وَالْخَيْرُ
 و گفت یکسانست نبرد و دانش و از شما آنکه که سخن بپندارید
 و آنکه که اشک را گوید و آنکه که او شب بپوشید بود در تاریکی و آنکه
 اشک را در روز بود و روز از هر جوی خود یعنی جمله معلومات نهد و یکسان است
 از آنجا که عالم بذات عبد الله عباس گفت مراد است که او عالم است
 با آنکه که او شب در تاریکی و پوشیدگی نصی بود و آنکه که روز غایب است
 از نصی بر عالم و اهل احسان است بکنند و بر وجه بند و و عبد را بکند
 او را یعنی خدای جل جلاله فرشتگان هستند شب و روز و رعب و کبر و
 جاعی بر و در رعب ایشان و جاعی دیگر بپایند و ایشان فرشتگان روز و شب
 که خدای فرستد برای آنکه دانش و ایمان و گفته اند خیر و خیر است

یعنی آنکه که سخن بپندارید و گفت فرشتگانند بر روی بوی و از روی
 بر و فرمان خدای عز و جل و از روی بوی و حضرت که خدای تعالی را فرشتگان را
 و کف حفظ و تاسیاطین را از جسمهای باز دارند و کف بوی را از اکسیر بپند
 در حضرت که یکی از جمله بندگان صحابه رسول را پرسید که بر این چند ملک و کف
 گفت روز فرشته یکی مرآت و یکی رجب و آنکه مرآت است مرآت بر آنکه بر
 جویند حسنه بکنند فرشته دست راست یکی داده بنویسد و چپ سینه بکند
 فرشته دست چپ بگوید بنویسم که بدترین کتب باشد که بیجان شود یا استغفار
 و توبه کند هیچ بر روی بنویسد و اگر کند گوید بنویسد که خدای را از این برهان
 که بدترین کتب است از خدا یا مرآت کف کند و از آنکه مرآت بود و ذلک قوله
 ما یلفظ من قول الا لله ربی عتید و در فرشته دیگر که موی سپانی بود است
 یعنی سلطان است و چون ماضع کفی ترا رفیع کند و چون رفیع کفی ترا رفیع کند
 و در فرشته دیگر که بر لب مکمل انبیج جا بکشد ندارد جز صلوات تو بر محمد
 و آل محمد و فرشته دیگر بر هر نوسانات تا آمد در دهن شود و در فرشته
 بر جسمیات مکمل اند بر هر ادوی و شنبه و دیگر بیاید و در کانه روز بر
 جمله ست فرشته باشند و روز و شب در حضرت که بر لب مکمل انبیج جا بکشد
 خدای تعالی بگوید بپندارید که بگوید خدای تعالی را از این راز شود و اگر کرد
 این دیگر فرشتگان را گوید چگونه بد و جویند که بگوید یا خدایا تو را انامتری
 در قاضی و اهل کلام یا قیوم صاحب جبر از عبد الله عباس روایت کرده
 که مراد بقوله له معقبات ایشی است که او را آنکه بماند و حسن باشد و
 ها که گفت مراد با شاهان کا فرند که کار برند که حسن باشد از خدای کا
 داشت و برین وجه سه مرتبه است بر ایشان چرخ گفت مراد رسول خداست
 یعنی خدا را بگو، با این هستند که نکشید و انداختن و انظار و رقب و روزان
 گفت در قصه عامر الظفیر و او بر سر معبد آمد رسول صلوات الله علیه در مسجد
 نشسته بود با چرخه صاحبان در مسجد نشسته بود و مرده برخواستند یکی از چرخه

گفت یا رسول الله این عامر بن الطغیلا است که بتو میاید گفت وها کند تا بیا آید
 خدای یوی چیزی خواهد وی معذری شود او بنیادوست رسول بایستاد و گفت
 ای محمد اگر من از او مراده است که گفت آنچه دیگر مسلمانان است که گفت آنچه
 و یک مسلمانان را است و آنچه برایشان بود گفت خلافت از بر خود
 گفتا را غلبه بر خداوند تعالی خدای داد آنرا و هد که خواهد گفت مرا ای
 اهل و بر کنی تا سیر و بیایم و تو ای اهل و بر کنی گفت نه گفت بر چه
 دهم را گفت همان ایشان در دست تو نه من از آن غرق کنی گفت همان
 ایشان خود در دست من است و تو بوجه حاجت و لیکن بر خیز تا من سخن
 و مناظر کنی رسول علی علیه و سلم بر خاست و با او رفت و بجای نشستند
 و مناظری کردند عامر بن الطغیلا در برابر گفته بود که چون با او صحبت کنم
 و او از من بلند شود تا از پس وی دریای تیغ زن و ویران کنی برین اتفاق کردند
 چون عامر در خصوصیت رفت و مناظر میان او و رسول میشد از بهر خاست
 و با بر پشت رسول رفت و خوات تا تیغ بر کتف ترازی تیغ بر روی نهاد
 و یکد چند آنکه چهل کرد تیغ در بنام بختید و عامر ایشان کرد باید رسول را بگر
 از بهر یاد بدقتی کرد وی گوید گفت اللهم انا کفینهما ابا شمس
 ابر خدا اکتفا کن از سر کل اینها بهر چه خدای تعالی صاعقه را فرستاد و ارباب
 بوخت و عامر بخت وی گفت ای محمد خلیف الله بر سر است خدای تعالی را
 گفت و الله کس این شهر بر تو قبول از شکر باز کنم رسول صلوات الله علیه و سلم
 خدای تعالی کند و برای رسول علیه و سلم را بباد بخت است و سلم درین
 و از حین بر روز رفت و در محرابی است و گفت و غری که اگر محمد بن حواری
 اید و صاحبش یعنی ملا الموت هر دو را به بن بزم خدای تعالی فرستاده است
 بروی نزد و پیدا خشن در حال علی از انوی وی را در کله با خاتم ای رسول
 رفت و وی گفت خدای کفین التیج و موت فی بیت سلوید آنکه اسب خوات
 و بر پشت آید که خود رود در را بر پشت اسب برود خدای تعالی دعای رسول

در حق خود

در حق خود و اجابت کرد و این ایات در قصه بر سرش و از آنجا که سوار است
 القول و بر بخت بیو تا و اما دعا انکافین الا فی ضلالتی انکاف علی یزید
 که خدای عالم بچگونگی کرد تا او حال میزد بگوید اند یعنی تا ابلان بر است
 خدای ایشان بر فضل و رحمت است و جز نیست بگوید اند خدای جلالتا را از ایشان
 در حضرت که چون قریم خرمو کردند رسول صلوات الله علیه زجر کرد و هر یک که
 ی یافتند میبخشد یک روز رسول صلوات الله علیه در کوه از کوه جای بدیده
 جای انصاری می آمد قرابه خرد دست گرفته چون رسول را بدید متعجب شد و پرسید
 را می طلبی کرد تا بگریزد یافت در دل نیست کرد با خدای تعالی و گفت با خدای
 اگر ببارد بگریزد و فرو گفت ای در کد با من خطا اند و مرا قصه ترسان
 و لرزان می آید تا که رسول صلوات الله علیه رسید سلام کرد رسول پرسید که این
 که داری ترسید که بگوئی گفت باری که است یا رسول الله گفت مرا در
 قرابه ابدل خایف دست لرزان برود و طول بخت را وی جزو کوه که
 صلی پاکست بود رسول صلوات الله علیه از آن بختید و باران بر رخسارند
 مرد تعجب نمود و گفت یا رسول الله باری که خدای که ترا بحق بخلف و بنیاد که
 خرد قرابه کردم گفت راست می گوئی لکن چون را بدید در دل حیرت کرد
 گفت قرینه نصیح کردم و گفتیم یا خدایا اگر مرا این نوبت دیگر بر آید
 با منرا اندایم کارم و گفت که چون خدای تعالی صفت نیست توانست حال کرد
 و خمر در قرابه مرکه کرد آنکه از آن برخواستند از الله لا یغیرا بقدر حق
 یغیر ما انفسهم و انرا را که الله چون خدای تعالی خدا مدبقری بدست
 هلاکت و عذاب آنرا هیچ مدی و باز کرد ایستاد و ایستاد و ایستاد
 خدای ولی نباشان بلا مکرده اند ازین و حمایت کنند است را

هو الادی بریکه انزل خوف و طمعا و بنی النحاب الثعالب

وَيُخَيِّرُ الرِّجَالَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَلْكَ مِنْ خِطْبَتِهِ وَتُرْسِلُ الصَّوَابَ
فَيُجِيبُ بِمَا نَزَّلْنَا وَهُمْ يُجَادِلُونَ فَاِنَّهُمْ وَهُوَ شَدِيدُ الْحَالِ
كَدُّهُ الْحَقُّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ
بَلَىٰ اَلَا كَسَابًا كَفِينًا اِلَى الْمَاءِ لِيُسَلِّغَ نَافَا وَهُوَ بِمَا يَفْعَلُ
وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ اَوْتَانِ خَدَائِي كَمَا مَقَا
يَعْقِدُهُ بَارِئُهَا نَمَازِي دَر حَالِي كَخَوْنَتِهَا صَاعِقَةُ انْفِرْ وَطَلْعُهَا كَمَا رَا
اَيُّ وَخْفَتِهَا بِرَدِّهَا فَتَادُ كَفَتْ خَوْفًا لَهَا غَرِبَ اَذَاهُ سَا فَرَا غَرِبَ
يُودَانَا نَكَبَهُ رَجَحَ وَرَا اَزَارَانِ مَطْعَمٌ يَدْرُورِي نَشِيْدٌ يَدْبُرُ
وَبَا فَرِيدُ رَسِيْلٍ بِنْدَا وَخُتْرَانِ اِهْلَايُ كَمَا اِيْمَارِدُ بَارَانِ وَتَقْلُدُهَا دِي شَد
لَا زَارِ حِجَّتِ سَلْدُ وَيَسِجُ الرِّجَالُ وَتَسِجُ وَتَسِجُ خَدَائِي اَعْدَاءُ حِجَّتِ
وَتَا اِيْشُدِي فَرِشْتَا نِ سِجِ وَيِ كَسَنَدُ خَدَائِي اَرْيَمُ وَنَرِي كَمَا اَرْوِي دَارِد
تَسِجُ نَزْمِيه خَدَائِي بَانْدَا اَنْجَه بَرُوِي هَا بَانْدَا وَتَسِجُ رَعْدُ كَفْتَانِد
كَهْدَا لَتَكْدَرُوِي وَبِيْدِي كَهْدَا وَرَا خَالِجِي هَبْ مَقْشِي سِجِ جَانَا كَهْدَا
خَدَائِي دَلَالَتَانِ اَشْدُ بَا فَرِيكَ اَرِي مَقْشِي عَمِي وَكَفْتَانِد اَنْدَا رَعْدَا
فَرِشْتَا اِيْتَمُوكَلْ اِيْمَرُ عِيْدُ جِيْرَا اَعْبَادُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ
وَكَفْتَانِد اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ
عَمِي كَسَرْدِي كَهْدَا نَكَسْتَانِد كَفْتَانِد اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ
جِيْتِ كَفْتَانِد اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ
اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ
كَهْدَا كَهْدَا كَفْتَانِد اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ
كَهْدَا كَهْدَا كَفْتَانِد اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ اِيْمَرُ

نقشه

كفتم من ليخ الرعد بجن والمليك من خفقه وهو على صغر في
اكرادوا صاعقه رسد ديتا برنفت وها من عباس كفت كه رعد
فرشته است كه جوز آن برده است ورا من صاعقه فرشته تا اكرادوا ورا
تسبح نزد آن خدای تعالی باران فرستد و ترسل الصواب و ترستد صاعقه
و ان استی بود كه انا عا و نو دايد بهر جا كه ايد بود آرماعه را با نكست
امام صاعقه عليه السلام كفت صاعقه چون و كا فرستد و بزرگتر رسد كه و كفت
كند و همد عا دلون و حال آنست كه ايشان حدال و حضرتي كفتند
حقای یعنی عامر بن الطفیل و اید و كفت اند كه مردی بود از ملوایت عرب
رسول صلی الله علیه و آله حافنی را بشوید فرستد تا با سلامش دعوت كند
بر فرستد دعوت كرد و كفت كویسید كه تا خدای محمد كه شمار ایدی دعوت كند
بعیت از درشت با از بیا از رسالت از امان ایشا حضرت كه خدای بشود
بیا نكست و بهیچ جز تفسیه نباید كردن ایشا حضرت و رسول را
دادند فرمود كه برید و در كوفت را دعوت كند و فرستد دعوت كردند
كفتن احببتكم محمد احمای وی نه نیم و ملاكم كه چیت باز آمدن و سول
بشود اشد كفت باری بگر برید تا حجت بر وی موجه شود بیا بزد و اید
مناظر كردند هاز مقالیر كفت و حدال و كرابری بر اید ایدی در سینه
يك سر را از ابرو بپنداد و بران كا فراموش او را سوخت باران باز فرستد
تا رسول را بخرد هندسی صاعقه در را و بشارت رسیدند و كفتند صاعقه چگونه
سوخت صاحب تا را كفتند تراجه اید كفتند خدای تعالی ایت فرستاد و ترسل
الصواب فقیهین بیهوش و صاعقه فرستد و مرساند ارا با كفت كه
خواهد و او حجت خندد كینه و چشم است و حجت كبریت كه دهن حق
اوراست یعنی خدا را است دعوت رات و حق یعنی ایت كردن دعای حق ابرو
كفت دعوت حق تو حیدست ابر عباس كفتند شما و ان آله اهل است
و انرا كه ایشا بی خوانند و پرستند از بیا غیر خدای لا یستجیبون كه همد

یا زایع چیزها را بجهت طبعی در دنیا می بیند و نفی میکند و اعیان خود را حیا
 هیچ نفی نمی بیند اگر که دست خود را نکشاند از آنجا که کرد اند تا این برسد
 و بدین خود را با هیچ چیز برکت و قیام گیرد و هیچ مقصودی حاصل نشود بجا
 گفت عابدان صابر و پیرت عجز از این است که او آنکه که او را بدست خویش
 خواند تا بهشت رسد و غرض از این است که او را عجز و پیرد و پیرد و پیرد
 و اهل عالمی گفته اند که معنی آنست که چون کسی باشد که خواهد که این درین
 گیرد و اب در دست وی بنده آید و گفته اند که این را موسی علی السلام
 تملک کردی و من بجهت اینها بکن مثل قاضی علی الله خاتم الزمان
 آنکه فرمود و بیان کرد که خواندن کافران مرتب از اینست که در ضایع
 شرف یعنی ایشان را اجابت کنند و دعای ایشان ضایع گردد و هلاک شود
 این عباس گفت و مای کافران نیست بر خدا را مگر در ضلالتی و خسارتی
 بگویم آنکه دعای ایشان بجز این باشد از خدای بر این اجابت بود

وَ لِلّٰهِ یُجَدُّ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظَلَمَهُ لَمَنْ
 الْعُدُوّ لَا اَصْلَ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ قُلْ اَللّٰهُ
 مِنْ دُوْنِ اُولٰٓئِیْہَا لَا یَلِیْکُمْ کُلٌّ لَا تُفِیْہُمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا
 قُلْ هُوَ الَّذِیْ اَمْسٰی الْقَیْرَ اَنْزَلَ کِتٰبَی الْفُرْقٰنِ وَ النُّوْرَ
 اَنْزَلَ عَلٰی اللّٰہِ شَرْکًا اَخْلَقُوا خَلْقَہٗ قَتَلَاہُ الْخَلْقَ عَلَیْہُمْ
 قُلْ اَللّٰهُ شَاطِرٌ کُلُّ شَیْءٍ وَ هٰذَا اَلْوَا حِدُ الْعَمَلِ

حق تعالی در عزت بیان کرد که هست از عقل در آسمان و زمین که خدایا
 بجز می کشند اما بطوع و رغبت و اما با کراه و اجبار مومنان خدایا بطوع
 و رغبت بجز کشند کافران بر سر و پیم و تشریف از وی حاجت و افتاد
 ابدی می کشند بجز کردن بیدار و تشریف بجز کشند بر سر و پیم
 و توان کشد را در پیش و زدن را غیر اند و سایرهای ایشان بیاد و شبانگه
 این عباس گفت مراد سایرهای مومنان چنانکه ایشان طالع باشند بطوع بجز
 کشند و گفته اند که مراد بجز سایه افتادن و بیت بر زمین بر مثال احد
 که در این است که گفته اند که صریح و تذلیل و در طول و عرض آنکه بگوید
 خدایا کشد و و کشد بگوید کافران کافران را سبیل احتیاج که کیت خدای
 اسامها و زمین آنکه کشد بگوید ای فکر بیدار خدایا و در وقتا و در وقتا
 که ایشان بگوید کشند ایشان که مالک شوند و نتوانند خود را نفی کردن
 و من در این خود دفع کرده و جزا از این دفع و ضرر برد باشند و بگوید ایشان
 آنکه کشد و کشد بگوید ای همه یکسان باشند یا پنا و پنا و پنا
 تا یکی بر ششانی بقی باشد کافران یا پنا اند و در تاریکی اند حق نمی بینند
 و در تاریکی کشد و کشد کافران و مومنان پنا اند حق می بیند و در
 ایان و سخت و پنا اند یک کشد و کشد پنا اند و در تاریکی اند حق نمی بینند
 نه کافران و نه پنا اند یا پنا اند یا پنا اند یا پنا اند یا پنا اند یا پنا اند
 جنی چنانکه خدایا بگوید تا خلق بپایش شسته شود بدانند که آفرینند
 این کلمات و آفرینند آن کلام چون ایشان آفرینند نیست بجز کلام
 شریک از خدایا باشد قُلْ اَللّٰہُ بَلَوٰی کہ خدایت آفرینند هر چیزی از آسمان
 و زمین و کوی و دریا و حیوان و جماد و اصاب و خلق از جوهر و اراض
 و اوست خدای قاهر کشند و غلبه کشند که و پنا اند و پنا اند و پنا اند
 غالب نکشت

آنزل من السماء ماء فالت

اَوْ دِيَّةً بِقَدْرِهَا فَاحْمِلِ النَّيْلَ رَيْدًا رَيْبًا وَتَمَاجِدُونَ
 عَلَيْهِ فِي الشَّارِبِ نَبْعًا حَلِيَّةً اَوْ شَاخَ رَيْدٌ رَيْدٌ كَذَلِكَ
 يَغْفِرُ يَا لَهِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ قَاتَا الرَّبُّ قَدِ قَبِلَ هَبْ جُفَاءً وَنَا
 مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّ فِي الْاَرْضِ كَدَّ لَكَ يَغْفِرُ يَا لَهِ الْاَرْضِ
 ابن شحات که خداوند تبارک و تعالی زده است برای حق و اهل حق و برای باطل
 حق را و اهل حق را مثل باران که از آسمان بیاید و در خانه های باطل و کفر
 این شد که خداوند تعالی خواهد بود و اندک از کفایتان مستمع شوند و از آن مستمع
 و آنچه بکنند اندک از زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 بیاید از روی درختها و درختها و جامها باقی ماندند و درختها و درختها و از روی
 سازند مانند باطل را و اهل باطل را و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 در وقت رفتن سب و کفالت آنچه بکنند از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 دو کف هیچ باقی نمانده و آنچه در حق و حق و در حق و حق و در حق و حق و در حق و حق
 اگر چه اندک باشند هر که منقرض شوند باطل و اهل باطل اگر چه بسیار باشند
 ایشان باقی نباشد یعنی نیاید که منقرض شوند و در حق و حق و در حق و حق و در حق و حق
 آسمان ای بر و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 و سب تبارک و تعالی سب و کفالت آنچه بکنند از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 و از روی درختها و درختها و جامها باقی ماندند و درختها و درختها و از روی
 نور و اهل حق و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 خدای تعالی بخیر و باطل را از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 بد بکند

كَذَلِكَ يَجْعَلُهَا لَكُمْ اَنْتُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَرَبُّكُمْ سَمِعَ كَلَامَكُمْ
 يَوْمَ اُولَئِكَ كَسَمْتُمْ بِالْحَبَابِ وَهُوَ مِنْهُمْ جَهَنَّمُ وَبَيْنَ الْمِيَاثِ
 انکه گفت آنرا که خدای اجابت کند یا بخدایان را و عورت کنند از
 هفتاد یا یکصد یا آنچه کرده باشند از اعمال و ایشان را نیکه و او را اجابت کنند
 و بر کفر و ایمان که بیندایت از ایمان و ایمان که اگر ایشان را باشند و ملک ایشان
 آنچه در زمین است و باشند یا از ایشان یعنی ملک بین مضاعف شود و خواهد شد
 خود را یا این جمله از خونداران و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 ایشان را نماند که ایشان را نماند که باشند و بدستری و حاجت دهند
 اَمَنْ يَجْعَلُهَا لَكُمْ اَنْتُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَرَبُّكُمْ سَمِعَ كَلَامَكُمْ
 اُولَئِكَ الْاَنْبِيَاءُ الَّذِيْنَ يُوَفُّونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَكَانُوا يُفْضِلُونَ الْمِيثَاقَ
 وَالَّذِيْنَ يَخْلِفُونَ مَا اَمَرَ اللَّهُ بِهُنَّ اَنْ يُصَلَّوْا وَتُحْشَرُوا وَتُخَافُونَ
 سَوَاءَ الْحَبَابِ وَالَّذِيْنَ صَبَرُوا وَابْتِغَاءً وَجْهَ رَبِّهِمْ وَاَقَامُوا الصَّلَاةَ
 وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَرَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَبَدَّلُوا بِالْخَسَفَةِ
 التَّيْمَةِ اُولَئِكَ كَسَمْتُمْ بِالْحَبَابِ اَبَلًا اَنْتُمْ اِنْ تَشَاءُونَ
 و این داستان نهاد آمد و هیچ کس را نماند که باشند یا نیکه و او را اجابت کنند
 خود را یا این جمله از خونداران و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره و از آن زر و نقره
 ایشان را نماند که ایشان را نماند که باشند و بدستری و حاجت دهند

و مراد بپسندون فی الارض بکار باندند **اللّٰهُ يَبْطِئُ الزُّزْفَ**

لَمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالمُحِيقُ الدُّنْيَا

فِي الْاٰخِرِ وَالْاٰمِتِّاعِ وَيَقُولُ الدِّينُ كَقَوْلِ الْوَلَا اَنْزَلَ

عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ فَاِنَّ اللَّهَ يُحْكِمُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي

اِلَيْهِ مَنْ اَنَابَ الَّذِي اَسْتَوَىٰ وَتَطَوَّيْتُ قُلُوْبُهُمْ يَنْزِلُ اللَّهُ

اَنْزَلَ يَنْزِلُ اللَّهُ تَطَوَّيْتُ الْقُلُوْبَ الَّذِي اَسْتَوَىٰ وَعَلَوْا الصَّالِحَاتِ

طَوَّيْتُ لَهُمْ وَخَسَنُ تَابٍ خورقانی در آستانه کعبه که در آن

بر حقیقت و بت قبض و بسط بران اوست گفته خدای کیست از آنکه

برای آنکه می خواهد و فراخ می شود اندام از آن برساند و تنگ می شود اند

برساند که می خواهد و فرخا و ایشان یعنی کفار قریش زندگانی دنیا

شادمانند و زندگانی دنیا در حقیقت زندگانی آخرت نیست الا آنچه مدغم گیرند

و آنکه بگذارند کلی گفت ما اند شاع خبر که آنرا قدری واقعی بود چون که

و فتح و آنچه مدما ندانند که حکایت کرده از آنچه کافران مکه گفته

گفت می گویند کسانی که کافرند که حرا و فرستاده شد وی ای و عدا

که دلیل صدق او کند و برین دعوی از خدای وی گفته مراد بابت عبدالله

و احوالش گفت بگو ای محمد که خدایتا امداد کند آنرا که خواهد خدا را پرورد

معرفت یا حکم و تشبه ابی اهل ذکر بود با عقی و جدها و هدایت کند

نساء تا به نحو یعنی جوابد آنرا که ایت کنند و اخدای می کنند و باید که مرا

هدایت

به هدایت لطیف است بدانکه یا از آورنده های ایشان بزرگ خدای ارسد گفت

بآنکه در طاعت کعبه خدای ارسد و یا آنکه در عبادت عمار کعبه را گویند

چون میگوید دعوی دارند که او ای داشته باشد مع علی و رسد دهند و چون

سو کنند خورد و نما خدای بر اطمینان حاصل شود و در ایام عبادت صفت

خاصات با احوال سواد و مومنانی که دلهای ایشان خدای نام خدای اگر شود بزرگ

اواز همه رنجها سلی شوند انا فکما ایمان آورند و عمل صالح کنند از

ادای و اعبات و اجتناب از معیجات ایشان فرم عین تعوی و شعی چشم و شادی

باشد و باز گفت نیکو سعید حیر گفت که عبدالله عمار فرمود که طریقی را بهشت

ملقت حیشه اس عبد خدی گفت مردی از رسول پرسید که طریقی چیست

گفت نامرد خجانی است در بهشت سایه چند ساله را باشد جا بهای اهل

بهشت از شکافهای آن پرواز شد در خیزی دیگر است که همان در برای

و مع ساری باشد بهشت که شایانان درخت را بخاشد و خدای تعالی

مع شکوفه و سیر نیافرید است که در و نیک دان هیچ یکی بگوید سالی و آن

از درخت دو چشمه پرواز شد یکی کافری و یکی سلیب و فاسد گفت هر یک

از و خلاقی با سایه افکند و فرشته برو مکه است که خدای تعالی

می کند انواع لغات و هیمنه گفت در بهشت درختی است که آنرا

طریقی می گویند که سوزی نیک و صد ساله سایه می رود از وی می کنند

زینش اوقات باشد و خاکش کافرا باشد و کل اوست که است از اهلان جوی

و شیر و آنکه بر روی می آید و آنست که اهل بهشت است ایشان در مجلس خود

نشسته باشند که فرشتگانی ایشان آیند با ایشان از نور برشتهای ایشان

رحلهای است که ابراهیم از ایا قوت بود و در قهای آن از نور و جاسمان

سند بود و استبرفا شتران فرو خوا باشند و گویند خدای تعالی ما بزرگوار

ثما فرستاده است ما بر عالم کنن آنکه ملک اشتران نشینند و در بهشتی

یک دیگر پروند و با یک دیگر از می گویند ما بجزار رحمت و بالعزت

مقرر جزو در بند گویند السلام و من الله العفو و حق الله العفو و حق الله العفو
حق تعالی عفو دانا السلام و من الله العفو و حق الله العفو و حق الله العفو
به بندگان که در عین از من بر سیدند و طاعت من داشتند و کوبیدند و جلا
ما را بر سیدند حق بر سیدند نو و تعظیم نکردیم حق تعظیم کرد و نوای خدا را
دستور باشد تا ترا بعد کنیم حق تعالی کوبید این نه برای رنج و عقوبت است
مکلف و نیک است من رنج جبارت از شما برداشته امر هر چه خواهد از من شود
تا از روی های شما بدو هم آرزوها عرض کنند و حاجتها خواهند و حقایق تعالی
آنکه حق تعالی کوبید و صند کینه بر بندگان بجه و هم و خاطر ایشان بدانند
و بدل ایشان بکند و در آن جمله ایشان عرض کنند ایشان باشند و بکنند
بر هر چهار از ایشان سر بر سر نهادن از یاقوت یکبار بر هر هر یکی قبله از زر در قبله
فرش از فرشهای بهشت گسترده در هر قبله دو کینه که از حورالعین بر هر کینه
دو حایه از جامهای بهشت و هیچ لونی نباشد در بهشت که نه بران حایه بود
و هیچ بوی خوش نباشد و الا که از آن می دهد و شالی روی ایشان از روی قبلی
و ایشان لطافت جنان باشند که مغز استخوان ایشان در استخوان پیدا باشند
مروارید سید که بنا بر این میان با قوت مرغ آنکه مؤس در زیر یکدست از روی
آب بر خیزند و دست در گردن او بکنند کوبیده که والله که کان بخردیم که خدای تعالی
چون تو خلقی از من باشد آنکه حق تعالی فرماید که فرشتگان در پیش ایشان بروند
بنازل و درجات خود رسانند و با جلاله اگر از اینجا فرو آورند او را به از عباد
دوایت کند که آن درخت در برای امیرالمومنین علی بود و در برای هر یکی از آنها
کذلك از سکنان فاشه قد خلت بن قبلا امم رشتن و علیهم السلام
او نجبتا اليك و لهم و بكونون بالمرحون قل هو ربی لا اله الا هو

تکلیف و تو گفت قال و کتاب ما عجزت فربنا ایدم ترا ای محمد پیغمبر و حق
که پیش از ایشان امتا فیه بکند گشته اند که بایشان بقبول فرستادیم چنانکه
ترا این قوم فرستادیم نه او این پیغمبری ما ایشان بجه فرستادیم کار تو ما ترا
فرستادیم تا بایشان خوانی از کتاب که بتو وحی کردیم از قرآن و احکام شرع
و حال آنست که ایشان کافرند بر من برای آنکه حور عرب را گفتند ای رحمن برای آنکه
حور عرب گفتند ای الله شایم رحمن نشایم و از اینجا حکایت کرد از ایشان
و ایا فی کل لکم تجدی للرحمن قالوا و الرحمن و عالم بحیریه حور رسول
ما مکیان شو کرد و امیرالمومنین علی را گفت تا صبح نامه نویسد نوشتند
بسم الله الرحمن الرحیم سیدان عرب و گفتند ای شایم بگوی تا آن نویسد
ما شایم با جلا اللهم رسول صلوات الله علیه فرمود همچنان بوی قیل عربی
بکوی ای محمد که ابو خدایت یعنی رحمن که تا بوی کافر میشود و حور از وی خدایتی
بودی تو گفت که در و رنج و بازگشت من بادت و لول فرشتا

سیرت سید لیل اول قطعت سید الارض و کبریه المومنین و الله الامم جمیعاً
اقتام بیکر الذی استوا ان کوبت الله کهدی الناس جمیعاً و لا یملک
الذی کفرنا نصیبهم بما صنعوا فارعه ان محل قریباً
یژنار هم حق یاق و عدا الله ان الله لا یخلف المیعاد
جاعتی بمن از گفتند که ای محل و عید الله ترا سید با حق از مکره از قریش باید
و در میان کعبه بنشیند و در میان ملوانان و به سامر کرد ندو کنند
که تو دعوی می کنی که امیر قریشی است یکجمله ای بخاوری و من نه ای بدین قرآن

مکه از میان برادر و در آن کردن تا زمین هاسون شود و جمعهای آب و در او
تا بدان نزع کنیم و درخت بنشینیم و تو می گوئی که کوهها را سحر داد و کرد
و من از او و در کتب و کبوی ترا نیز سحر کنند و با ما تا کورستان ویم
تا قصی که حد نبود زنی کنی چون می گویند بهتر از عیسی و برای عیسی مرد
می شود و ندانم اینهم که آنچه تو می گوئی داستان است یا نه خدای تعالی از است
وینستاد که و لولا قرآن و اگر قرانی باشد که کوهها را این برتر اند
از اینها با و بیک خدایا مرد کاسرا سحر آمد این قرآن است که گفت نه خدا را
کار همه تقاضه قدرت است نه بقرآن من فارسیان ای فلان علم نه می دانستند
این موبدان که اگر خدای خواست جمله مردمان را هدایت کند و راه ناید تواند بهتر
و اینها نزد او دارد خلق علم ضروری که گفت نابل شود بل همیشه باشد از آنکه
کاوشند و اینها برسد و بوشه با خجسته کردند و اهیمه و حبیبی و شکستی از
خلوات نامه علیه در وقت فرا و سرای او در وقت قال گفتند اندر احوال و بجه
از قطعه درویشی و حریب کردن و دیگر کردن او تحمل با خود اینزد یک برای ایشان
و گفته اند که غیر تحمل بر بولاست یا نه نه یک ایشان فرمایند و میز اینها
و سرایا و قمار و برایشان متابع می شود تا آنکه و عدل خای باید قمار بخت
مراد مع مکه است حسن بهر کف مراد قیامت یعنی با روز قیامت و
و عدل خلاف نکند و لفظ استهنی بر من قبل است

فَأَمَّا لِلَّذِينَ كَفَرُوا تَمَّا أَخَذَتْهُمْ وَكَفَرُوا عَقَابُ
أَمِنْ هُوَ قَاتِلٌ عَلَى كَرِّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ
فَلِئَلَّ سَمُومُهُمْ يُنْفِقُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْلَمُونَ فِي الْأَرْضِ أَمْ يَنْتَظِرُونَ
الْقَوْلَ

میزن

بَلْ رَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَكَفَرُوا وَصَلُّوا عَنِ الرَّسُولِ لَنْ يَكْفُرَ اللَّهُ
فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ كَيْفَ عَذَابُ فِي الْحَقِّ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَثَقُ
وَكَأَنَّ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ در سحر و راستی که اسفا کرد اند و امن
بجای آن که پیش از تو بود اند سحر عذاب من بهشت ایشان داده ام و
صداشته مدتی از برانگا بگرفتند عذاب و هلاک استصال که بر سحر
گفت چگونه بود عقاب من ایشان را که بر سحر نهید و و عید گفتی
برای کسی که اوقایع باشد ایستاد بر نفسی بر آنچه کرده باشد و صفت
کسی بود که این علامت نتوانند ازین معبودات که ایشان را شرکیان خدای
بقی بنا شده هر که بر این بود آنکه گفت ای محمد بگوئی که از نهید ایشان
و نام برید و بیان کنید تا ایشان بجه استحقاق و اهدایت عبادت دارند
یا شما آمد اند که خلیف را خردید چیزی که او نداند در زمین از آنکه او را
هست یا نبی و خدای تعالی خود را شرکی نداند در زمین یا خیر خواهید دانست
بظاهری گفت و محرم دلیلی و حقیقی ایالتی حیرت گفت که معنی آنست که
آمنتون الله چیزی دهید خدایا بباطن و پوشیده که وی نداند یا بظاهر که
وید اند که گویند باطنی که او نداند حال صدینار آنکه او عالم از ذات و جمله
معلومات ایشان دارد اند که گویند بظاهری که خدایا اند بگوئی ایشان را که
ایشان بگویند صفت ایشان پیدا کنید تا بدانند که اهلیت اکتیست ندارند
و سزاوار عبادت نیستند آنکه گفت بل رین للذين كفروا نه با
برای این کافران مکه دایان و صمد ایشان تا بدانند که آنچه می کنند و میگویند
نیکوست ایشان را از ارباب و از حق منع کرده اند و باز داشته ده که خدایا در
کنند و فرقه که آمد و بصلوات و کسرا می نام روی برد و می نمایند
باشد اللهم عذاب من کافران عذاب است در زندگانی دنیا و کشتن و عذاب

کردن و اسیر گرفتن و عذاب و عقوبت برای باز پسین سخت تر است و هیچ دینی پذیر
و نداشتند اینها را از عذاب خدای تعالی و نکاح دادند **شکل الحقیقه**

الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلُّهُمْ دَائِمٌ فِيهَا وَفِيهَا
ثَلَاثُ عَشْرَةَ آيَةً أُنْقِضُوا عَقِبَ الْكَافِرِينَ الْأَشْرَارُ وَالَّذِينَ

آمَنُوا هُمُ الْكَاتِبُونَ يُعْرَضُونَ عَلَيْكَ آيَاتُكَ وَمِنْهُنَّ الْآخِرَاتُ
سَنُيَسِّرُهَا لَكُمْ فَتُؤْتُوا مِنْهَا ثَمَرًا إِنَّ عِبَادَ اللَّهِ وَلَا تُشْرِكُ

بِوَالِدَيْهِ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَهُمْ يُؤْمِنُونَ
وعد داد تصدقت یوسا نیست برادر و دختر رسول که در بزرگ درختان خود می
روان باشد و یوسا آن درختان را بر ما شیده هر که شتعلی کرد و جانم که میوه
درخت شتعلی شود جز بوقت خود را ندهد سایه آن درختان هم دایم باشد
و هر که زایل کرد و استعمال کند بن بختی که مثل اینست تا قیامت هر کار
باشد و عاقبت کافران عاصیان اقتل و ذبح باشد و کسی که این کتاب را
داریم یعنی قرآن و شادمان می شوند که هر روزی بپند بتوا زوی و شرایع و از آنجا
که بعد از تو دشمنی رسول جمع شد ندان محمودان و ترسانان کوهیست که انکار
یعقوبی و بعضی یحیی می شود و بعضی گفته اند که مراد اهل کتاب است
و سبب نزول آیتان بود که خدای تعالی در باب یک در قرآن ذکر رحمت بکر کرده
چون عیسا و سلام ایثار او و و سماعی انا صحابه و گفتند یا رسول الله
در تقرر به ذکر رحمت بیست و در قرآن اندک است حق تعالی این است
خدا و خدا و عیسا و او از عوا الرحمن یا یا تَعَالَى فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ

والتقوا

قرین گفتند عیسا امروز ما را بیک خدای بخواند و ما را یاد و خدای می خواند ما را
نشانیم و کدر رحمت بیاید ما که سجد کردیم بخت خدای تعالی بر استناد
و فقر بگفون بالرحمن و مونسنا اهل کتاب بر و ملائکات خود استند
و چون از این یعنی از قرین می گفت که انکار می کنند بر حق را و بعضی ذکر رحمت
بگوید محمد که ما فرموده اند که خدا بر شما و با او شریک گویم و اینها را بکنید در
من خدایان را و یحیی و یحیی که کم و مرجع و باز گفت یا رب و گفتند

أَنْتَ أَكْبَرُ كُلُّكُمْ أَغْرِبْتَ الْوَلَدَ اتَّبِعْتَ الْهَوَاءَ هُمْ يُعَدُّونَ مَا جَاءَكَ
بِأَنْبِيَائِهِمْ كَمَا نَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِكَ آيَاتٍ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْنَا

كِتَابَ وَفَعَلْنَا لِقَوْمِكَ وَذَرَبْنَا
أَنْ يَأْتِي بَابُكُمْ إِلَّا بِاللَّهِ يُصَلِّي الْأَجَلَ كِتَابَ بِحَقِّ اللَّهِ مَا يَأْتِي

وَيُخْبِتُ وَعَيْنُ أُمِّ الْكَافِرِينَ جَاءَكُمْ هَلْ كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ
توریه را بخیل محب فرستادیم جو قرآن در حالی که حکمت است زبان عرب
و گفته اند یعنی بن عربی و برای آن عربی خواندند بنما که بر شتعلی عربی فرستاد
و اگر موافقت نشان کنی و بنمرد خدای ایشان باخی در باب دین یادگار بقتل
بعد از آنکه علم رحمت تواند تر از خدای تعالی و عذاب وی می خدای و نکاح
باشد و لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْنَا كِتَابَ فِيهِ آيَاتٌ لِلَّذِينَ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ وَهُوَ الْقُرْآنُ
الْأَوَّلُ وَبِإِذْنِ اللَّهِ يَخْشَعُونَ لِلَّهِ رَبِّهِمْ أَفَلَا يُحِشُّونَ
چگونه که ما حاجت بود بنمرد و او را نیز بود چرا فرشته نیست یا بطبع فرشتگان
حق تعالی از آن فرستاد و گفت ای شما از توبه بفرمان که فرستادیم و ای شما از آن

اجتمعوا علی ائقی قلبه جل لم یزد وذلک فی مکی ثیا عبادی کون اولکم و احکم
 و خیرکم و انکم من جمیع اهل قریه قلبه جل لم یغفره لکم مکی ثیا عبادی
 ان اولکم و آخرکم و خیرکم و انکم من جمیع اهل قریه قلبه جل لم یغفره لکم مکی ثیا عبادی
 حوایکم فاعطیت کلاً منکم ما سألکم لیس فی ذلک من لکم الا بعدایه
 ما یفسد احدکم من فی الیم فلیسط علیهم برزخ فوات الله غنی جیداً و غنی
 اگر کمر فتنه میکنند و اگر نکند و را بقضا می باشد و او در ذات خود
 و شوق حدت اگر حاد کنند و اگر نکند که برین نسیه گفت اگر بایکم
 ایا بشمارید جز آنکه بشماران سبب بود اندازم سالفه و قور که کشیده
 که قور نوح و قور مود که عباد بودند و نمود که قور و انکه بشماران
 و انکه بشماران بودند چند آنکه عدد ایشان جز خدای نشاید
 و سبب بجهان ایشان باشد آیات و حج و کلمات و معجزات ایشان از
 و عداوت بجهان دشمنای خود در دنیا کردند و دست می زدند یا خود بد
 ایشان بیغیر و کفر خود کردند و گفتار این انا کفرنا ما کافریم
 با نجه شما را بد از فرستاده اند و بر می گفت در وقت دعوت بجهان دست
 ایشان می نهادند تا ایشان را حاکم کنند محاهد گفت مراد مرد نیست
 یعنی وقت بجهان آمدن که در دنیا بدهنهای خود یعنی کفران گفت کردند
 و انما لکی شک و ما منکم انا نجه شما را بد از دعوت می کشیدند که
 دیت و نعمت است فَاَلَمْ تَرَ اَنی اَنْتُمْ

فَاَجْلِ السَّوَابِ فَاَلَمْ تَرَ اَنی اَنْتُمْ لِعَفْرِ لَکُمْ مِنْ دُنُوکُمْ
 وَ تَقَرُّوْا بِمَیْلِ اَجْلِ مَسْئِیْ قَالُوْا اِنْ تَشَاءُ لَا نَبْرُئُ لَکُمْ
 تَرِیدُونَ اَنْ تُصَدِّدُوْا عَمَّا کَانَ بِعِبْدِ اَبَاوُنَا فَاَنْتُمْ بِطُلُوعِ

قَالَ تَمَنُّوْا سَلْمًا اِنْ عَمِلَ اَنْتُمْ شَرًّا وَلَکِنَّ اَللّٰهَ
 یُبَیِّنُ عَلَی سَنٍّ لِّاَیَّ سَبْعٍ اَوْ اَمَّا کَانَ لَکُمْ اَنْ تَابِعَکُمْ
 یُلَکِّتُ اَنْتُمْ اِذَا اَنْتُمْ وَ عَلَی اَللّٰهَ قَلْبُکُمْ کُلُّ الْمُؤْمِنِیْنَ
 وَمَا لَکُمْ اَلَا تَتَوَكَّلُوْا عَلَی اللّٰهِ وَ قَدْ هَمَّیْتُمْ
 وَ لَعَنَیْتُ عَلَی مَا اَذْنَبُوْا وَ عَلَی اَللّٰهِ فَلَتَوَكَّلُوا کُلُّکُمْ

بجهان جواب دادند گفتند می رخصای می هست خدای که از زمین
 و زمین است این برای آنکه گفتند که ایشان مفر و معترف بودند که آسمان و زمین
 خدای آفرین است بدان دجوات این خدای که بنین است که آفرینش
 و زمین است شمارا دعوت می کنند تا بیاورید کاهان شما و موحی از زمین
 شمارا تا بوقت مسی جل امر کرده که آن روزی وفات مرکب ایشانست و بجهل
 عدا با ایشان را بکشند ایشان بجهان جواب دادند و گفتند شما محو
 ارمیائند و می خواهید تا ما را از دین و طریق چران ما بکذا ایند ما را معبود
 که ایشان می پرستند اندرین دعوی که می کشید حق بیارید و بر عاقبت باید
 رسولان جواب دادند گفتند عجیب است اینستیم که ادوی محو شما و لیکن خدای
 بجهان که خواهد از بندگان برمانی نهاد است و لغت کرده و ما را از شما
 بحق نبوت و رسالت محارک و انهد است و انجه بکشند
 بیارید و ما را بابت که از خویش حق آرم مگر فرمان خدای تعالی بجهان
 نما اقرار می کنند از جفاست حرمند و خدای نیست و رخصای مو نشان باید
 که توکل کنند بر خیری و ما را روا باشد که مردی توکل کنیم و کلاً توکل

بگویم و کار را را غود است و هر چند در این دنیا بگویم و بر آنچه تمام این دنیا
بر خدای مومنان باید که تکیه کند و کار خود با خدای که از بند و کار کند

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلرَّسُولِ لَنْ تُفْلِحَ كُنْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ
أَوْ كُنْ دُونَ فِي مَكَاتٍ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنْ مَلَكَكُمْ
الْقَائِمِينَ وَلَنْ كُنْتُمْ كُفَّارًا فَمِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ
مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ وَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِكُمْ بِحَبْرٍ جَارٍ
يَسْأَلُكُمْ عَنْ دِينِكُمْ وَيُؤْتِيَنَّ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَخْرُجُ
وَالْيَاكَاذِبُ عَنْهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
وَمَا لَهُمْ حَيَاتٍ وَإِنَّ وَرَاءَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

این کافران پیغمبران خود را گفتند که ما شما را از شهر خویش و زمین خویش بر حق
کنیم مگر که باز گردید و در این دنیا بماند آنکه در میان شما بماند خدای تعالی
در این حال ایشان وحی فرستاد که تمام این عالم را در این زمین مکن که این
خالدان کافران هلاک شود اعم و شما را در این زمین مکن که این
ایشان و همچنین باشد که مایه خود را بر بخاند خدای تعالی و او را برگرداند
و سرای او با وی که آمد و بخاند رسول صلوات الله علیه فرمود که
من ادنی جاره و در عالمه داره این آن کسی است که از مقام من برتر است

از ایشان

از ایشان پس در روز قیامت برای حساب از زمین بر سر ایشان
و فتح بختن و قدرت طلب کردن یعنی از کافران جنان که گفت که این
من قبل قیامت که علی الذین مجاهد گفت پیغمبران خدا استغفار کردند
و استغفار و برایشان دعا کردند و خدای تعالی بپسندید که هر جباری را
با حق که با حق بپسند و از حق برگردد و از کفایت آله الهی که
و من و ان و در پیش او دروغ است و هم در بیان و برادر ایشان و
کند بر اجناس از جاح گفت و رای آن بود که از تنواری شود
و پدید کرد و بقی و اب دهند او را از آن که ان همه خدای بخون
یم بود که از زیر و در میان برود و از فرج زما کنند کال بداید خیمه
آزاد فری مرد فرزندان که بکشد و فرود آید ابوابه روایت کنند از رسول
صلوات الله علیه که این است که چون بندگی کردی بر کشت و برین شرف
بخش خود و چون باز خورد اسباب پاره کرد و در از زیرش برود
جنان که گفت و سقوط ما و حتماً قطع اسباب و بایستد الهی
و بوی آید که از هر حقی و حکمی از هر ضری و ازین مریوی و این را که
مر خواند گفتند مرادش داید و بدست و ما هو عیت و آمدند
یعنی غیر و با نود هدفا که مراد حقیقی است معنی آن بود که هر که که
خداش نیک کرد اند جنان که گفت که این سخن جلوه هم
بدلنا جلوه و در پیش وی عذبی درشت باشد

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَذُرَابٍ دَاخِلٍ فِي
الْبَحْرِ فَيُصْبِغُكَ أَمْوَاجُهُ فَأُولَئِكَ يُنْفَخُونَ فِي الْيَمِّ مَوْتًا
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَذُرَابٍ دَاخِلٍ فِي
الْبَحْرِ فَيُصْبِغُكَ أَمْوَاجُهُ فَأُولَئِكَ يُنْفَخُونَ فِي الْيَمِّ مَوْتًا

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَذُرَابٍ دَاخِلٍ فِي
الْبَحْرِ فَيُصْبِغُكَ أَمْوَاجُهُ فَأُولَئِكَ يُنْفَخُونَ فِي الْيَمِّ مَوْتًا

وَالْحَقُّ أَنَّا نُنَبِّئُكُم بِالْآيَاتِ خَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكُ

عَلَى اللَّهِ بِعِزٍّ نَزِيرٍ مثلاً آنها که کافر شدند اعمال و کردار ایشان
چون خاک کزبت که چسند شود چون چسبن باد در روزی که در آن روز عین
همه بنامند و قادرینند با ناسخه بگردانند هر چه چیز ظاهر است و هر
احاطه دارد المجرن تا ملکی دلیلات بر طلاق احاطه و آنکه ملک و قرآن
احاطه است مراد نمی وقوع است برای آنکه با اتفاق اعمال کافر از راه حق
نیست تا چیزی را بداند که آن احاطه کند با این همه حق تعالی آنرا به وسعت
کرد به احوال که با آنرا متفرق کنند بطا هر صفا عالیه بر وجهی که
باستحقاق و تقرب بر وجهی است که اگر چه اعمال صفا و اظهار حصول نیست
بجای و قیاس حقائق از اصولی است با خا کثرتی ماند که مادست بر وجهی
شود تا از عالم متفرق شود و کسی نتواند که آنرا بسط کند ذلک هو الصلوات البسیه
اختیار کفر و اصرار بر کفر باشد المیزانی بی که خدا تعالی آسمان و زمین
بیا فرید بخود حکمت نه باطل و عیب او تا در دست برافزین آسمان
اگر خواهد که شما عاصیان را ببرد و اوردی نه بر نیست کرد اند و اندوان بر خدا
و شمار نیابد و بر روزی که همه جمعاً فقال الضعفاء

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآيَاتِ كَذِبًا لَكُمْ تَعْمًا فَمِمَّا تَسْتَعْتُونَ
عَذَابًا عَذَابًا إِنَّ اللَّهَ يَنْشِئُ قُلُوبًا لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
سَوَاءٌ عَلَيْكَ أَمْ يَرْحَمُكَ أَمْ يَنْصَبُكَ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ عَذَابُكَ
الْشَّيْطَانُ لَمَّا قُتِلَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ

وعدكم

وَوَعَدَكُمْ فَخَلَدَكُمْ وَأَكَا فِيكُمْ مِنْ سُلَاطِينٍ
أَن دَعَاكُمْ فَاجْتَمَعُوا فِي قُلُوبِهِمْ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
لَمَّا نَسُوا عَهْدَهُمْ فَاسْتَفْتَوْا أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ الْآيَاتُ أَنْ لَا يَأْتِيَهُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ الْيَوْمَ و هر روز اینها که
روز قیامت برای حصار و خرابی خدای بس گویند و ضعیفان مستکبران اند
ما تبع ما بودیم و بشا افتد کردیم ما را از عذاب هیچ کفایت نمایند کرد
و بعضی از عذاب را بر خوا صد داشت آن جباران و مستکبران و
اگر خدای ما را بخلاص خودی از عذاب بفرماند نه ما خلاص می شویم
چون ما را برای خود را خلاص نیست برای شما چگونه کنیم سواه عذاب
یکسان است و بفرماند که اگر ضعیف کنیم کار شکیبایی تمام ما را هیچ کس نمی
مقتدر است این سخن آنکه که گویند که در دفع یا یکدیگر فرار دهند که
بیا بیدنا جرح کنیم یا بعد ما را بیکدیگر کنند هیچ سود ندارد و گویند
بیا بیدنا صبر کنیم یا بعد ما را بیکدیگر کنند هیچ سود ندارد و گویند
حال گویند سواه عذاب آخر ما صبرنا ما لسان محض و قال
الشیطان و گوید سلطان خود کار گذارد شود و میان مردار حکم
کرد آمد و اهل بهشت بهشت رفتند و اهل دوزخ را دوزخ مقارن گفت
درین حال امیری از آنش دوزخ بهشت ایستاد و میفرمود و کافران و اهل دوزخ
از بر بر میزدند زبان ملامت بدی را از کنند و گوید خدای تعالی شما را و
و خدا خود را است و بر شما و بعد از او را و بعد از او را و بعد از او را
به شما دست می دوزی شود و پیش از آنکه شما را دعوت کرد که حاجت بگویند

اکنون مرا ملایمت میکنند خود را ملائمت میدادند از استیلا و غلبت در فسادند
 که اگر خدای کفر و معاصی را بپایان آوردی پس گفتی که خود را ملائمت میکنند
 گفتی خدا را ملائمت میکنند که ما را دشمنان گفتی نیست ما را دشمنان
 من بفرما در حق تبارک و تعالی بفرما من نخواهم رسید به ما هر یک یکی بخود گرفتاریم
 من بیعت و متابعت امر و زمین کا و زمین کاغذ تمام را بپایان گرفتند خدای پس
 ازین یعنی در دنیا آن الظالمین بدین مکتبی که ظالما را عذاب در دنیا است
 این عالم را روایت کردند از غیر صلوات الله علیه در حدیث شفاعت که جمیع عظیم
 در آن روز عین شاد است که گوید لصحابی الایمیه ان یومر بکلیت
 بوی بشارت داد و در خدای را بخوبی و در خدای را بکلیت من بخیتر برای شفاعت
 از عیال من بوی برآمد که شونیکان خوشتر از آن بوی نشیند بایستد و شفاعت
 کم جمعی خدای شفاعت قبول کنند و مرا بوی دهد از فرق تا قد کادران
 گویند ایس که با ما شفاعت پذیرد و شفاعت کرد در حق و برای شفاعت
 او بر خیزد از مجلس و بوی برآید که کسی چنان بوی نشیند باشد که ایشان را طوبی
 کنند عمنان حال ایس که گوید ان الله وعدکم و عمل الحق الایمیه

وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ خَيْرٌ مِنْهَا كَذَاكَ الْأَنْهَارُ
 قَدَرَبَ اللَّهُ مَثَلَهُ كَلْبَةٍ طَبِيبَةٍ كَجَدٍ وَطَبِيبَةٍ طَبِيبَةٍ
 أَيْتُ وَفَرَعَهَا فِي السَّاءِ تَوَلَّى أَكْثَرُ كَلْبٍ حِينَ يَأْذُرُ فِيهَا
 وَخَيْرٌ مِنَ اللَّهِ الْأَمْثَلُ لِلشَّارِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

مامونانی که عمل صالح میکنند و در قیامت با هزار بار بیشتر از آنکه در دنیا
 جو بپای آب و آن باشد حال دعا و دعا باشند از خدای تعالی بخت ایشان
 یکدیگر را بداند که بر یکدیگر کنند و بخت در شرفان ایشان
 سدر باشد که خدای تعالی این و کفر را نشانی زد و در حق و گفت نه بپای
 دانی که خدای تعالی بگوید نه مثلی زد که با کفر را آنکه گفت از خون
 در حق است یا کفر است از کفر است که با کفر گفت که لا اله الا الله
 بیانه الیه بعد الصلوة الطنبی و در حق و فاست لیثبات که الیه
 گفت روزی نماز باطل کرد و در حق و فاست لیثبات که الیه
 بر آنجا رطب نهاد و آن صفت بخور یا الیه العالیه که ایشان از نعمت است که خدای تعالی
 از ترک کثیف غرض الله شد که طیبه کثیفه و طیبه کثیفه
 روزی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و در حق و فاست لیثبات که الیه
 که خدا شایسته و وی و اگر بگوید که بیدار و نشان و تادیب و بیدار
 اصلیات اند و در حق و فاست لیثبات که الیه
 جای بنام و بر کویس و بیدار چه در حق و فاست لیثبات که الیه
 از در حق و فاست لیثبات که الیه
 اصل و تصدیق است و کان بولت و فاست لیثبات که الیه
 تا با ما و بعد از آنجا و بیدار بیانه الیه بعد الصلوة الطنبی و در حق و فاست لیثبات که الیه
 بر توبه و رسول خدای گفت مثل اسلام کمال الشیة الاغیان
 یا الله اقلها والصلوة الحسن خیرها والصدق فرحها وصیامها خیرها
 لها و ما وحسن الخلق و فاست لیثبات که الیه
 جلدی و تاج او غار چ کایه است و در حق و فاست لیثبات که الیه
 بستاند و در حق و فاست لیثبات که الیه
 او گفت ان الله عوایس و اسفل تحت الارض و فاست لیثبات که الیه
 قَدْ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مَا أَمَرَ بِإِذْنِهِ وَأَنْ يَحْمِلُوا فِيهِمْ وَرَسُولُهُ الْغَنِيُّ

وَأَزْرَقْنَاهُمْ مِنَ الْقُرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ^{انکه} یادکن ای محمد
ابرهیم بر سبیل دعا و تصریح گفت ای خدای من و پروردگار من این شهر را که
شهری گردان که مردم این باشند در وی حق تعالی دعای وی با حاکم مقرر
کرد و جهان این که در وی شود و طبع در وی خایف نباشند تا آنکه اگر کسی
دراز و بویتر با یکدیگر باشند و اگر کسی خورند و در اینجا کینه در وی
نکنند تا آنکه که برون شوند و با حشمتی و دور گردان مراد بران مرا
از آنکه به بت پرستیم یعنی لطافت کن که عتقان از عبادت صاحب اینا کنند
انکه گفت ریت ازین بار خدایا ایشان بسیاری از مردمان گمرا کرده
یعنی عبادت ایشان بسیار کرده اند تا آنکه گفته هر که متابعت من کند
وی روز من باشد از منت و هر که در عاصی شود تو خدای من از من دور
عاصی که فریاد که کرد کبار دنیا حزری و از سر من گناه کار خون تو به کشد
بار خدایا من را که در اندیم بعضی از فرزندان خود را بادی و مرد خانه که در
شهری و کشتی نیت بنزد یک خانه احرار کرد تو یعنی کعبه و درین وقت که این
این سخن گفت خانه نبود مراد است که نزد یک خانه حرام بود که در است
و عند طوفان از آن دفع کرد و ندیا خانه که بعد از اینست که در عبادت
بعضی ازین قصه رفته است این است که زن ابرهیم با فرزندش بود از آنجا
او پرسند بود و ابرهیم در فرزندش بود ساره کنیزی داشت جوان و زیاده
ابرهیم داد و گفت این را بتو ادم تا باشد خدای تعالی فرزندش دهد
ابرهیم قبول کرد وادی خلوت ساخت و او را ازها جراحیل آمد نور محمد
که در دنیا می بماند وی بود و با حشمت استغاثه افتاد و ساره را از آن شرکی عظیم آمد
گفت مخافم که ها جراحیل من باشد حق تعالی ابرهیم را گفت و برادر وی خدای
وی با تو مروت کرد با وی انسان من مکن اینا را از پیش روی من گفت بار خدایا
کجا بر کشتن آنجا که ترا فرایم حیرت می آمد و در پیش استاد و ابرهیم در اثر وی

بیرفت باها جراحیل که ادا می و حشمتی بدید گفتی اینا را بخافه و ادر
حیرت گفتی نه که فرمان نیت میرفتی تا آنکه بنزد من رسیدند زمین
سکلاخ و شور جراحیل گفت اینا را بخافه و ابرهیم ایشان را بخافه
بنهاد و بر کرد دید بغیران خدای تعالی ها جراحیل گفت ما را بکه دهای کنی گفت
خدای گفت برو که مرا ضایع نکند و میرفت قدری آب که با من بود
ایشان را بکه کرد آب را باز خوردند و گریه فتاب در ایشان اثر کرده نشدند
شهرها جراحیل را خنک گشت کودک بر خود طبعین گفت ها جراحیل را بکه کرد
و کوه تاه ترین کوی صفا بود بر بخاد و مژده باشد که کسی را بیند و از وی
شنید کسی را ندید و بخافه و دید و بر مرده رفت کسی را ندید با صفا آمد
آوازی شنید و کسی را ندید ها جراحیل گفت ای کوه از آنی شمر و ترانی نیم اگر فریاد
ی تو می رسید فریاد رس که ماله که شدیم آن فرشته ظاهر شد و بانزد و یکای عیون
آمد و پای او جگر گفت و پای او در زمین مالید تا جسته از زیر پای وی و او آمد
و در زیر پای بان نهاد ها جراحیل را بکه کرد آن در گرفتند و خدای گفت رحم
ای ها جراحیل را از آب دهاکردی هه یاد به برایشدی آن فرشته دیران داد
گفت این جای خواهد بود که ساچمان از اینجا بپایند و اینجا بپایند
خانه بنا کند که خلیفتی از جوانی می باشد این خانه را بخافه و ابرهیم
جراحیل را بخافه گفت شنید مرغ از دیدند که کرد آن ی بریدند گفتند
بهر حال اینجا آب می باید کجی ازینان بنامد و زنی را دید و کودکها را بکه کرد
و آنرا از این کجی را دیدند و گفتند ای زن تو کیستی و این کودکها را
و این آب را کجا آمد این زنی است که ناچاره مدد کنند آب ترسد گفت این
پسر ابرهیم خلیل خداست و ما را فرمان خدای بخافه و ابرهیم را از آب است و فرزند
گفتند شاید ما را بخافه و ابرهیم و تو ما را از آب بپاشی دهی و ما را از مشاع
کدایم بعضی می دادیم و همایه تو ایتم تا آنها با شکی گفتند و باشد
بخافه و ابرهیم را بانی قصد در سرودند است دینا لیمو الصلح بار خدایا

و معیت ده تا احباب کنیم دعوت را و متابعت خود پیغمبر را تا انرا بر پس
 و توحیح گویند نه تا سوختن حور بود و دیدن ایشان که تا انرا ذوالخفا آمد بود
 و هیت در دنیا خواستند بود و لیت بر آنکه اهل افریت مکلف نیاشند
 که اگر مکلف بود تا انرا از احتیاج از نبودی که گفتند ما باید نیافت
 تا قریه کنیم و عاصی و توبه کردنی و مقصود رسیدنی و سکنه
 شدنی در سخا کانی که بر نفس خود ستم کردند و در شریک ظاهر گشتند
 که با ان بگونه کلام از عذاب کردن و مرای تمام دریم با ایشان تا انرا اعتباری
 ان کاران مکر خود کردند و آنچه توانستند تقصیر کردند و نیز یک خداست
 جزای مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان و ان کاران مکر هم نبود مکر
 ایشان تا انجا که گویند از سبب ان از مقام خود زایل شوند و مراد بر ذوالکوه
 ذوال امر و سولت و ذوالفران یعنی این همه در شب است و در امواج کوه آمدند
 مکر و حیل هیچ کاری زایل نشود و شاید که معنی چنین بود که مکر ایشان موفقی
 در بر روی و معنی که نزدیک بود که گویند از حای خود برود و زایل گردد

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ خَائِفًا فِى سِرِّهِ ۚ اِنَّ اللَّهَ شَرُّ ذُو الْقُوَّةِ
 يَوْمَ تَبَدَّلَ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْكَلْبَ
 وَ تَرَى الْجَاهِلِينَ يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ اَلْأَرْضُ ضَعْفٌ
 سِرَّائِهِمْ مِنْ قِطْعَانٍ وَ تَعْنَى رُجُومُهُمْ اَلَسَاءَ لِمَنْ يَخْشَى
 كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهِ ۚ اِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ هَذَا بَلَدُ

لِثَمُودَ لِيُبْنِيَ وَابْنَهُ وَ لِيَعْبُدُوْا اَنَّمَا هُوَ آلَهُ وَ انْجِدْكَ
 اَوْ لَوْ اَنَّكَ لَبِيتَ بِحُوتٍ اَلَيْسَ بِكَ اَوْ كَافِرًا لَمْ يَكُنْ لَكَ مَكْرٌ كَرِهْتُمْ
 از این المومنین و حبی مشرک که مراد با این مکر غرور است که خدا بملن مکر نزد
 و ان جبار بود که امر هم علیه السلام را دعوت کرد با خدا و گفت سر خدا می
 و نمی دانم که در امان خلافت باشد بر و مکر تا این خدای آسمان که توبه کوی
 جیت آنکه بفرمود تا جمل کس بجای بگرفتند تا انرا برود و کوشی داد
 تا قریه کنند تا قریه با سخت بروی از بالا و کوی از زیر و در ان تا کوش
 بیت جبار که در ان بیست آگوش بجای بالا می پرید و چون می کرد و هوا
 رفتند و در صاحب خود را گفت در کشت از بالا تا بجای می آسمان نزدیک
 شدیم باشد در کشتاد گفت امان هم بجای است که بود و هیچ اثر نکرد
 این رفتن گفت در زیر کشت و بگذا از زمین خند و رفتن ایم در کشتاد
 و بگذاست گفت نین باشند یا خدای بنم و کوهها مانند دودی سیاه
 گفت در ما کن تا بگویم درها فرو کرد و در کسان می پریدند که با نرسد
 ایشان را می پرید گفت درها بپاش و بگذا درها لا بگذا و بگذاست گفت
 بخوان می باید که از زمین می نمود در زیر کشتاد گفت زمین بخور و دوی سیاه
 که دوی سیاه شاهد گشت آوازی شنید که ابها الطاغیة این ترسید
 ای طایفه ای خواهی و کجای می گداخته گفت با او غلامی بود ویرا گفت بگری
 بنده از بنده است ترسید و از بنده است گفت گفت انرا اسماء کارا بگو
 که نماند گفت ترسید و ترسید آمد در پای از درها ای آسمان و گفتند
 بر مرغی آمد که در هوا بود و ترسید و ترسید تا تعبیه بگذاست که در کسان ترسید
 حق تعالی این کسر اصنت کرد با یک مکر و جدیت که کوه از او نرسد
 انکه خدای تعالی بار او را خطا کرد گفت میند که خدای تعالی را
 پیغمبر از اخلاق کند از فتح و غلبه و حضرت دادن او را کاران را الله عز و جل

ارورند

ما اكلنا
اخر قد بدو وعيدت جنانا كه گفتا اكلوا ما شئنا انك
ما هيتم بهرا هلكا نكرديم و اورا غوثه معلوم بود و اجل مستي كه اينا
تا امارا وقت مهلت داد و نودند هيچ است و هيچ كود بر حل خود بنود
و از پيش بنود اجل خود داده نيز باز بر اشد انا حل خود

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَجُنُّونٌ
لَوْ مَا تَأْتِيَا بِالْمَلَكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
مَا نَزَّلَ الْمَلَكُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِلَّا سَفَهَاءٍ
رَسَّاخُنْ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَنَافِعُونَ
وَلَقَدْ نَزَّلْنَا سِرْقِيكَ فِي شَجَرِ الْأَوَّلِينَ وَمَا يَنْهَى
بَنَ رَسُولَ الْأَوَّلِينَ يَنْهَوْنَكَ كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ
فِي قُلُوبِ الْمُخْبِرِينَ لَا يَنْفُتُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُدَّةُ الْأَوَّلِينَ
و گفتند که فران ای که قرآن بر روی فرستاده شد بحقیقت که تو دیوانه
سخن با استعداد دعوی نبوت گفتی عجز ایشان کبار می گفتند ما هر تنگنا
می گفتند دیوانه است و دیوانگی مدار با حق ترست که یک شخص را که بی حق و بی
شناختن صفت گفتند چه می خواست بر یکی وحیست قنای کرده و دیوانه
صدای از ایندلو ما تایت اخرا عجز باری فرستگارا تا که ای دهند ترا بصدق

و ما را عجز

و ما را عجز بدو و عیدت جنانا كه گفتا اكلوا ما شئنا انك
ما هيتم بهرا هلكا نكرديم و اورا غوثه معلوم بود و اجل مستي كه اينا
تا امارا وقت مهلت داد و نودند هيچ است و هيچ كود بر حل خود بنود
و از پيش بنود اجل خود داده نيز باز بر اشد انا حل خود
و گفتند که فران ای که قرآن بر روی فرستاده شد بحقیقت که تو دیوانه
سخن با استعداد دعوی نبوت گفتی عجز ایشان کبار می گفتند ما هر تنگنا
می گفتند دیوانه است و دیوانگی مدار با حق ترست که یک شخص را که بی حق و بی
شناختن صفت گفتند چه می خواست بر یکی وحیست قنای کرده و دیوانه
صدای از ایندلو ما تایت اخرا عجز باری فرستگارا تا که ای دهند ترا بصدق
و گفتند که فران ای که قرآن بر روی فرستاده شد بحقیقت که تو دیوانه
سخن با استعداد دعوی نبوت گفتی عجز ایشان کبار می گفتند ما هر تنگنا
می گفتند دیوانه است و دیوانگی مدار با حق ترست که یک شخص را که بی حق و بی
شناختن صفت گفتند چه می خواست بر یکی وحیست قنای کرده و دیوانه
صدای از ایندلو ما تایت اخرا عجز باری فرستگارا تا که ای دهند ترا بصدق
و گفتند که فران ای که قرآن بر روی فرستاده شد بحقیقت که تو دیوانه
سخن با استعداد دعوی نبوت گفتی عجز ایشان کبار می گفتند ما هر تنگنا
می گفتند دیوانه است و دیوانگی مدار با حق ترست که یک شخص را که بی حق و بی
شناختن صفت گفتند چه می خواست بر یکی وحیست قنای کرده و دیوانه
صدای از ایندلو ما تایت اخرا عجز باری فرستگارا تا که ای دهند ترا بصدق

و ما را عجز

که مراد از آن مقدر است و مقدران او انما فی حق است تا در وقت خدا که حق
ایجاد کند از هر جنس یا آنکه مقدران و جنس است جز عجب صفتی از آن که
و انما یقیم امر الا انما از معلوم عجب صفت و بفرستادیم با دهای بپوشان
یا دای که درختان از او بپوشان و بارور شوند و لقمه کفند اند که هر کار باشد
و هم منعند یا دهای که خداوندان لقاح و استحقاقند عبد الله معود کفند
یا دهم لقمه بود و هم لقمه چون آب بردارد که لقمه بود و چون القاح کند یا دهم لقمه بود
و در وقت استیم از احسان فی حق یا دهم لقمه استیم از احسان و صفت نذرهای شما تا
تا از سیراب شود یعنی تکمیل دهم تا از ان خود و در آن و اگر خواهید
از ان درخت سینه سینه و نکا دارد سینه سینه و مقدر شما تا شد و ایم که در حق کفیم
و میرایم ز نیکای و مرکب با مراد است چون حلقه یونان سینه سینه با ایم میراث ایشان بر ایم
حق یا دهم ایشان را از اموال و اهل کجا عائد و نیز فی و ارباب با ایم و ماد ایم از شما سینه
و متاخر تا عبد الله عباس کفند مستعدان باشند و متاخران از نیکای
قتا و کفند کذا مستکان و متاخرانند و محاهد کفند مستعدان قرون اول
و متاخران است و محاهد کفند مستعدان در مقام و محاهدان در مقام
عبد الله عباس کفند در عهد رسول صلوات الله علیه مردان و زنان نماز است
و اند و مردان در صف اول ایستادند و زنان در صف دوم ایستادند و مردان
در صف اول ایستادند و زنان در صف اول ایستادند و مردان در صف اول ایستادند
و از مردان با صفا آخر تا زانی را نه بیند خدای تعالی این است فرستاد که سراجوا
هر دو تو عالم و قصه نیست هر دو انعمان بخت که در صلوات الله علیه
کنت خیر صوفی الرجال و لها و شرها اخرها و خیر صوفی النساء اخرها و شرها
اولها ربيع النکاح کفند سبب آن بود که مردان از ان بخت بخت بر صفا اول و مردان
می نمودند بنی عدی سرهای ایشان در دو روز و سبب بنی صفا اول و مردان
بودند کفند با رسول الله سرهای خود بفرستیم و در جوار مسجد سراها بخریم

تا فضل

تا فضل صفا اول را فوت شود خدای تعالی این است فرستاد که من عالم احوال
و نیت های دایم و نیز احوال تا آنکه پشتران تا بود و پشتران تا میسر آیند
اگر چه سزی تا دور است تا میسر کاههای رفتن تا پشترت بهر کای خدای تعالی
تا را حسنه می فراید ایشان دل خوشند و از آن است بدستی که خدای تعالی
خوش کند حکیم است هر چه کند و فراید عجب صفت باشد

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حُلِّ سُنُونٍ وَالْجَنَاتِ
خَلَقْنَا مِنْ قَبْلُ مِنْ مَاءٍ تَنْوِيرٍ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ
إِنِّي خَالِئٌ بِكِ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حُلِّ سُنُونٍ فَإِذَا كُنْتَ فِي
تَحْتَ فَيُؤْتِي مِنْ رُوحِي فَتَعُولُ أَلَمْ تَسْأَلِي عَنْ سُنُونٍ فَسَبِّحْ لِلْمَلِكَةِ
كُلَّمَا سَجَدْتَ لِلَّهِ رَبِّكَ أَنْ يَكُونَ مِنَ السَّاجِدِينَ
قَالَ لِمَ كُنْتَ لَا تَعْبُدِينَ لِي خَلَقْتُ مِنْ صَلْصَالٍ

قَالَ يَا أَلَيْسَ لَكَ الْأَلْهَاءُ
كُلُّهُمْ سَاجِدُونَ

بن حای سُنُونِ یا یا فریدم آدمی را از کس خستند که چون در حق
و شنوا و آوازی و صلوات باشد که از کس خستند که باید و بوی کردانید
و سال خورده و جان را که چه جنبانست تقاضا کفند بپوشان و او را یا فریدم
پیش از ایم از آنی که از او و با شد و صلوات از ان ایشان است میان
اسان و زمین و از پشتران بخت چون خدای تعالی فراید حجاب بر سرش
و نیز ایست و بپوشد آن که فرمود باشد و از آن که پشتران سواد خور

باشد حکما از عبدالله عبا روایت کرد که جان جنی است از احیای و زنده شدن
 این آدمی که یقیناً در میان دوزخ و جوارح عورت که خدای تعالی طاعت
 و الحاح خلقت است من قبل من یاد آید و میگوید و یاد کن ای محمد جز کفر و کفر
 تو زشتکار که ای فریغ آید از کفر و کفر که از کفر و کفر
 بوی کفر دیده بهر آنکه و برادر کرده باشم بیا فرید و از روح خود
 در وی دیدم ای فرشتگان که در آید بعد تعظیم و احلال بر فرشتگان
 همه بعد کردند و بعد از آنکه با کرد و امتناع خود از آنکه بعد کند
 و اسامی است بر آنکه و ما بود بعد آدمی پس خود چون کرد خدای ویرا
 ای ای پس چنانکه که اساجدان خودی و چنانکه که ایشان بعد کردند
 تو صد در صفت من باشد که بعد که آدمی که تو در بر از کفر و کفر
 رنگ کرد این آفرین باقی گفت

رَجِمَ فَإِنَّكَ لَمَّا لَقِيتَهُ إِيَّاهُ الَّذِي قَالَ رَجِمَ فَإِنَّكَ لَمَّا لَقِيتَهُ
 يُجْعَلُونَ قَالَ فَإِنَّكَ لَمَّا لَقِيتَهُ إِيَّاهُ الَّذِي قَالَ رَجِمَ فَإِنَّكَ لَمَّا لَقِيتَهُ
 قَالَ رَبِّ مَا أَغْوَيْتَنِي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
 جَعَلْتَ رَجْعًا ذَلِكَ مِنْهُمْ الْخَاسِرِينَ قَالَ هَذَا وَمِثْلُ
 عَلَى مَنْفَعَتِهِمْ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ
 اتَّبَعُوا مِنْ الْعَالَمِينَ فَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْعَلِينَ

کلمه

لَمَّا سَمِعَ أَبُوبَ بَكْرٍ لِكُلِّ بَابٍ مِثْلَهُمْ جَزَاءً مِثْلَهُمْ

ای ای پس خطاب کرد و گفت بروی شوازه بهشت یا از آسمان که تو را اندر می
 و مطروری تا بر روز خدای و در قیامت ای ای پس گفت که ای ای پس گفت
 مرا بهشت و تا روز قیامت و وقت معلوم بعضی گفته اند مراد روز قیامت
 و بعضی گفته اند مراد نفع اولست که خداوند تعالی میفرستد و بعضی
 گفته اند که این وقت است که خداوند تعالی را معلول است و آنرا بیان نفرموده است
 ای ای پس گفت خدا یا ایان اغوا و اضلال که هر کردی تا ای ای که اولین که
 ای ای پس بود و اولین کسی که بعد گفت آدم بود پس آدم مقتضای اهل عیال بود
 و ای ای پس بشوای اهل جبر روی در پیشات که هر کردی در روزی بشوای
 باز خوانند و تو را بخوانی که ای ای پس با ای ای پس اختیار است با هر کسی
 ای باشد ای ای پس گفت ای ایان اغوا که با من کردی من فرزندان آدم را در زمین زمین کردم
 و بعضی قیام تا آنکه باز کنند و در تو ای شوند و احیای و زنده شدن
 این از در دنیا راسته کردم تا آنکه بر آخرت اختیار کنند و هر را که کرد
 بعد از آنکه از خاوند خالق و آنرا که معصومانند که کید ای ای پس ایشان را کار
 نکنند اگر بیکو نظر کنی ای ای پس رجبر با فانی ترسان از مجرم ای ای پس غوا می خود
 تنها خدای حال کرد و اغوا می دیگران بخود مجرم از آن خود و از آن دیگران
 خدای حال کنند قَالَ هَذَا وَمِثْلُ إِيَّاهُ الَّذِي قَالَ رَجِمَ فَإِنَّكَ لَمَّا لَقِيتَهُ
 همه بر نیت و معکس بالزمن کثیری نیت و گفته اند معنی اینست که
 راهبت که بر نیت بیان و ایضاح آن تا مکلفان در آن کمره نشوند آن
 خدای گفت ای پندکان تر برای است باشد به ایان بصحت و طاعت
 باشند و تر برای است و خود و سوا بر غلبه هیچ توان کرد و سوا از
 گفت معنی است که تو پندکار مرا در دنیا نیستی که عفو از آن ننکر خود
 ای که مر تو باید از تو اغوا و از من عفو از هر چه تو بطل عوا گئی من

قَالَ أَشِدُّ عَذَابًا لِّأَن سَبَّيْتُ الْكُفْرَ فَيَمُوتُ بَشَرًا قَالُوا أَتَشْرَاكَ
بِالْحَيِّ وَلَا تَكْفُرُ بِالْمَاجِدِينَ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا أَعْدَدَ لَنَا مِنْهُ

[illegible]

أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ إِنَّا أَلَيْنَا
أَنَّا نَحْنُ حُجُوجُكُمْ إِنَّا أَمْرَانِ أَفَذَرْنَا إِنْهُمَا لَيْنَ الْعَارِبِ
فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّكَدِّرُونَ

كَلَّا لَوْ بَدَخْتُكَ لَإِيَّاكَ نَاقُوسٌ مُدْرِكُ

عاشقان و کافران و فرستادند ایشان در لوط و ابراهیم را از اهل کیم مکرال لوط را
فرستادند و حوین و دین و وی است و دی زموستان که مایه از ابراهیم دیدم و بچشم
از عذاب مکران لوط را از جمله آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد شد و در
باقی خواهد ماند از اهل کان خواهد شد بر آنکه که مایل و خانه لوط اندکان
فرستاد لوط و عبدالمسلم گفت شما را ساخته اید من را را غیبت نام گفتند که
ما ایمان یان کار که بفرستاد لوط را عذاب کنیم و آتیک را بچشم

وَأَنَّ الصَّادِقِينَ قَانِسِرَ لَهْلِكَ يَفْطَحُ مِنَ اللَّيْلِ مَا تَجِزُ أَكْبَارُ
وَلَا يَلْتَفِتُ فِيكُمْ وَأَنْصُوا حَيْثُ تَوَسَّدُونَ وَفَضِينَا
لَيْلِي ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنْ دَائِرَ هَذَا مَقْطُوعٌ مُضَيِّعٌ

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَفْهِرُونَ قَالَ إِنَّ هَذَا ضَيْفِي
فَلَا تَقْصَحُونِ وَأَنْقُوا اللَّهَ وَلَا تُخَذِرُونِ قَالُوا أَوْلَمِنْكَ
عَيْنَا أَمْ لَيْتَ قَالَ هُوَ بَنَانِي إِزْكُمُ فَاعِلِيلِي
لَعْمَكِ إِنْهُمْ لَفِي كِدِّهِمْ يُغْفَرُونَ

و اور دیم مابق و یقین از عذاب کمردن ایشان و ما درین از چهل و شش
حق و اوست ای لوط که از میان قوم مردی و اهل خود را بری از میان قوم مردی
عن یاد از ب یک کزند و تو از میان آن مرد و در عین ایشان باش و بتای که

از شما کنی اینست که در این کتاب است از آنکه باید که بگویند وقت گفته باز
 برید آنچه که بخارا فرمودند عبد الله عباس گفت تا مردود و احکم
 کردم باوی از کار و گفتند که و چه کردیم امر عذاب که از هلاکت آنکه
 بباران کرد آنرا و آنکه گفت خج و اصل این جماعت برین خواهند شد در وقت
 صبح که ایشان در صبح آیند و جو را می شه خبر یا فست که جماعتی میمانند آن
 لوط فرود آمدند تا دمانه شدند بسیار که این خشتکان بصورت
 بودند و ایشان این معامله بالغریبان کردند و ایشان چون بخانه لوط رسیدند
 گفت ای قوم این جماعت میمانند ما را و شرمسار شدند و اینها را
 بر رسید ایشان لوط را گفتند ما را از همایان نمی کردیم و آن آن بود که
 ایشان را لوط شرط کرد بودند بجهت آن معنی اهل شهر نکند لوط را
 توغیر را حمایت کنی و ایشان را در خانه خود ببری تا دست ایشان مطلق باشد
 مراد معالین غریبانند لوط گفت من این دختران خود را فدای کتم تا میمانند
 بدست بمانند و این دختران را بنگاه بشمارم هم بر روی که شما خواهید
 اگر شما آنچه خواهید بکنید یعنی که اول بازار آید و ذکر این نکند
 برای آنکه ایشان را معلوم بود که روان باشند در شرح که دختر یکا فر دهند
 و گفته اند دختران من خود را خواست که بفرمان پدر است باشند آنکه حق
 بحان و زنگاری لوط قسم یاد کرد و گفتند که خطاب با رسول است بحان و زنگاری
 تو که ایشان در حق و حاکم خود میفرمودند و سر میزنند ابو الحجاز از عبد الله عباس
 روایت کرده که او گفت که خدای تعالی هیچ خانی را اگر می ندی یا فرمید
 محمد صلوات الله علیه روایت کرده که او گفت که خدای تعالی ندی بیتی که بحاجت
 مع کما را نباشد و مد که قسم یاد کرد که بحان محمد گفت لعمرك انهم
 لقی تکذبه یعلمون

شَرِّ قَوْمٍ يَجْعَلُونَ عَالِيَهُمْ سَاقِلَهُمْ وَأَوَّلَهُمْ سَاقِلَهُمْ حَجَّارَةً

کرم

مَنْ يَجْعَلُونَ فِي ذَلِكَ كَلَامَ الْمُتَوَعِّجِينَ فَإِنَّهُمْ لَيَسِيرُونَ
 مَقَرِّمِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمُؤْمِنِينَ وَإِنْ كَانَ أَهْلُ
 الْاَيْكَةِ لَنَظَّارِينَ فَإِنَّمَا أَنُفُسُهُمْ وَانَّهُم لَيَأْمُرُونَ
 مَنِينَ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْخَدْرِ الْمُرْسَلِينَ وَأَتَيْنَا
 آلِيَهُمْ فَنَاوَعَتْهُمْ فَرْجِينَ وَكَانُوا يَحْنُونَ
 رَنَّا حِجَابًا يُبَيِّنُ آيَاتِنَا فَآخَذْتُهُمُ الصَّيْحَةَ
 مَغْصِيَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ كَذِبُهُمْ وَكَانُوا يُكَذِّبُونَ

عبد الله
 بحرف ایشان را باند و آواز در وقت آفتاب بر آمدن و آن آن بود که خبر
 بانکه بر ایشان نزد بران شهرهای ایشان را برود بر کردیم و بسیار اینیم ایشان
 شکها از شک و کفر و گفته اند مراد بحجیل شان کرده و نام نه شده است
 از بحجیل گرفته اند و گفته اند مراد بحجیل است یعنی شکها از دوزخ و
 درین جمله که ذکر بیعت باقی و علامتی است که بیای که نشان دهنده است حجتها
 میمانند و گفته اند ناظران و متفکران و بدستی که آیات و نشانههای
 این نه ها و همه که خواب کردند بر این است تعجب می کردند و بدست و از ایشان
 بعضی که بدین قصه و حدیث شانی و دلالت است بر سنان آنکه گفته اند در آن
 منع شوند از ایشان و کار و قصه است که احادیثی است یعنی خداوند آن را
 و درختان ظالم بودند مراد قور و غیبت است که ایشان را صاحب خصال و بسیار بود

ووجه معاش ایشان از آن بود و خدای تعالی ایشان را خشنود و با اهل بیت
ایان بنام و در خدای تعالی ایشان را بصیحه هلاک کرد و احوال که در
و آن ابری بود که بآمد و از آتش پدید آمد و ایشان را بر سرخت فانتقم
و ایشان را کینه کشیدم و عباد و آن جناب بود و خدای تعالی ایشان را
کرد و هفت روز که ایشان را از آتش و آتش بر سرخت و ایشان را
که در آن راحتی و آسایشی خواهد بود از آن آتش پدید آمد و بر سرخت و ایشان را
و درستی که این دو معینه کشیدم و یکی سرور که شهر و دولت و درستی
که هفت روز که ایشان را پدید آمد و در آن آتش پدید آمد و در آن
بدین روز که ایشان را پدید آمد و در آن آتش پدید آمد و در آن
حاجب بن عبد الله خاری و عبد الله عمر گفتند یا رسول الله علیه و آله
بگفتیم گفت در برای این طمان شود اگر بآن و ترسنا که نباید که
انچه ما را رسید انکه گفتن است تو می فرماید که خدای تعالی همه را هلاک کرد
یکم بود که او در حریم خدای بود گفتند یا رسول الله وجهه می دید گفت نام او بود
انکه رسول الله علیه و آله بر آن افتد و سبک را با رفت و آیت
و ما داریم ایشان را از این خود یعنی نافرمانی ایشان را نال عراض کردند و معذرت
و بودند که از کوهها خانه ها و رستگاری کنند تا این باشند از انکه ایشان را
صد و آن را می آورد و برگردش روزگار و بران کرد و سبک رفتن ایشان را
و هلاکت در وقت انکه در این راه بودند و سبک رفتن ایشان را
و مکر و انچه می پرسیدند ایشان را
وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ
وَالْأَرْضُ وَمَا عَلَيْهَا إِلَّا يَتْلُوكَ
فَاصْبِرْ الصَّخْرُ الْجَبَلُ إِنَّ رَبَّكَ
هُوَ الْخَدَّ الْعَلِيمُ
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ كِتَابًا فِيهِ فَتَاوَى وَالْقُرْآنُ

لا تَدْرُكُ غَيْبِي لِي مَا تَغْتَابُ بِهِ أَوْ لَوْ جِئْتَهُمْ وَلَا تَحْذَرُ
 عَلَيْهِمْ وَانْخَفِضْ حَتَّى أَجِدَ الْمُؤْمِنِينَ وَقُلْ إِنِّي أَنَا اللَّهُ بِالْبَيِّنَاتِ
 چون طغی از قصص و این گفت خلق را برین سخن خود تشبیه کرد از او بدین
 در زمین و گفت یا فریدم اسمانها را و زمین را و آنچه در میان است یک بحق
 و راستی و قامت کماله آید است و درایتش خواهد بود باید که در آسان و زمین و دل
 در میان هر دو مستقر کنند آنچه خبر از ایشان جزیره و بندار و سفر و استقامت
 باشد آنکه رسول فرمود که توانی از عفو کن عفو یک گویند آنکه این
 آیت آید قال سُبْحَانَكَ يَدْرُسِي كَيْفَ خَدَى تَوَافُرِيْنَ دَانَا بِنَا اَحَد
 کند و هم و حکمت و خلق کند آنکه رسول صلوات الله علیه گفت
 تَلَا هَ اِيْمَ هَتَا بَت كِه الْفَاطِمَةُ مَشَى وَ كَرَّتْ وَ اَنْ فَاتِحَةُ اسْتَرْوَا بِنَا
 از مرگان صحابه که رسول صلوات الله علیه گفت الحمد لله رب العالمين هَتَا
 و یکدایت ازو بسم الله الرحمن الرحيم است و آن سبع المثانی است و اما حضرتان
 فاتحه الکتاب است از این که چه روایت که رسول صلوات الله علیه گفت
 بَدَا خَدَى كَمَا بَدَا فَرَا نَ وَ بَت كِه خَدَى تَعَالَى تَوَرِيْمَ وَ اَجْبَلَ وَ نَوْرَهُ فَرَا نَ
 سور ازین فاصله نیست که تو بخوانی و من فاتحه و کتاب برده ^{خواند}
 آنکه گفته این سبع المثانی و تَعَالَى عَظِيمُ است که مراد از آن دو اکبر این سور را
 هم فصل نبوی و جلال خدای تعالی این سور ندارد و بجز خدا نیست و همه فراتر
 تر که جزو گفته و لَقَدْ اَتَيْنَاكَ سَبْعًا بِالنَّبَاتِ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ
 کلمات نبوی و عباد و صامت از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که او
 فاتحه و حضرتان همه قرآن و هیچ سوره و عجز ازین از نیاحت که سوره اگر چه
 قرآن در یکد گفت تا بخوانند و فاتحه در دست نیانند و اگر فاتحه نتوان خواند
 و هیچ دیگر بخوانند خدا در دست یابد و هرگاه که بخند است و قسمت کرد

میان خداوند و سبب المثنی خوانند و در آن خبر دایت کرد آنکه قمت الصلوة
 یعنی در بین عیدی نصفین نصفی و نصفی یعنی قمار بخیر و برای آنکه بقیه
 حق ربوبیت است و بقیه حق عبودیت و برای آنکه دو بار فردا آمد بخیر
 بر کسی که دیگر رسیدن به و سبب بود که هفت کاروان به یکبار از قمر
 و از زبان آنان مجهولان حق قریبه و حق التضرع یکروز در مدینه اندودن
 کاروانها انواع مال و دوا را بخوار و طبیب همانا گفتند که یکی این کاروان
 را بر دوی تا در سبب صدای مرقی کردیم خبری علی السلام و یکبار دیگر فاشحه
 است تا یاد و گفتن این هفت است تمام این هفت از زمین هفت کاروان
 و دلیل برین تاویل این است که لا اشد منک عینک و بعضی دیگر گفته اند
 که سبع المثنی هفت سوره در راست البقره و آل عمران و النساء و المائده
 و الانعام و الاعراف و الانفال و التوبه بیکجا است عبدالله عبارت است
 این هفت سوره برای این است که خوانند که در این و احکام و حدود در هر روز
 و در باقی دیگر از آنست که قرآن همه شایسته نه بود که حلال و حرام باشد که الله
 عز و جل احسن الحدیث است تا بهمانسانی و برای آن قرآن را شایسته خوانند که حکم
 و قصه در پیشانی است و برین قول را در سبع المثنی هفت است و برای آنکه
 قرآن شغل است بر هفت معنی از آن روایت است و اندام و مندر و قصص و تنکیر
 التعمید انصه خطاب کرده رسول را و مراد او از توبه است گفت که در چشم و
 و منک با خدایان که از کافران مانع کرد. این از اینها و اضافی انواع و
 اضافی کافران انرا مالک گفت در ایام رسوخ کله ستر بگوید است سر رسول
 بگذاشت حضرت رسول صلوات الله علیه دست بر چشم نهاد و گفت خدای تعالی
 مرا چنین فرمود و از این سخن خدای تعالی فرمود که اندوه کین باشد و در
 اگر باز سازد و اخص جناحت نواضع کرد و اندوه کین باشد و در
 نای و مونس از کوی منم از ترسانند بایر کسی در جنت که یک روز عبدالله
 علیه السلام رسول آمد و در نزد گفت بر علی ای باب کیست بر در گفت اما ای رسول الله

رسول صلوات الله علیه در یکبار و بیرون آمد چشم وی گفت انا انوار
 غلانا چون عبدالله اثر چشم بر رسول دید گفت بار رسول الله چه گناه
 کرد اما گفت یا ابن مسعود هیچ مخلوق را نرسد که گوید انا گفتم یا رسول الله
 توبه کردم که دیگر بگویم چون او از این کار داشت حق تعالی گفت این همه حجاب
 حرمت جز تل کدی انا انذار المبین منم می کنند روشن گویند
 كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى الْمُفْسِدِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ
 تَوْرِكَ لَسْنَا لَكَ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْلَمُونَ قَاصِدُ
 بِمَا تَزَمَّرُوا وَغَرَضُكَ مِنَ الْمَشْرِعِينَ إِنْ أَكْفَيْتَكَ
 الْمُتَشَدِّدِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسُوفَ
 يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ نَصْرَ صَدْرِكَ بِمَا يَقُولُونَ
 فَخَرَّجَ جَدْرِيكَ وَكَانَ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْكَ
 حَتَّى يَأْتِيَنَّكَ الْيَقِينُ من نماز از عذاب ترسم که نشاء فرود
 چنانکه عذاب فرستادیم مقدمات و قمت کنند کار عبدالله
 گفت خرقان و ترسانند که قول را گفت کردند بعضی ایا را فرمودند و حقی
 کارند و ندیده که گفت کافران قریب بود که قرآن را بر سبیل استعدا
 نیستی کرده اند کی می گفت این سوره مرآت و دیگری می گفت این سوره
 مقاتل گفت شایسته مرد بود که ولید و غیر ایام موم ایا را بفرستاد

تا راههای یکصد قسمت کردند هر یکی برای نشاندن وی گفت در چهار بنای
مرد که از میان پاهای او است فریفته شود یکی می گفت و سحر است یکی
گفت او سحر است یکی گفت او کاهن است و ولید معجزه در سجده داشت بود و یکی
او را پسندیدند گفتی او جانیست که انبیا یی گویند خدای تعالی ایشان را روز
یکتر هلاک کرد ازین کسانی که فرزند سحضر و محری کردند گفتند که
سعی نیست که قرآن است بیرون کردند و غصه معان در دفع باشد
و بعضی از کذب و بطلان بیرون خدای تو که ما بر سیم ایشان هر روز قیامت
کرد ما شنیدیم در دنیا انحراف گفت از کجاست نهادن این سحر و کفر و عیب است
اگر که خدای تعالی اندی پرسد فیما بین و پیشه گوید یا این آدم را از اغراضی که سخی
چه معرور کرده است ترا از من یا این آدم را از اهل بیت علیها السلام و از اهل بیت
جد و دوی و حلال کردی و پیغمبر از حجاب او ای زانا محقر صادق علیه السلام
که او گفت هیچ گاه نباشد و اگر که در قیامت او را از چند چیز پرسند
عن عمر فیما افشاء و عن شایسته فیما ابله و عن ماله من این کتبیه
و این وصوه و کائنات اهل بیت آبی که اقصای کند و اهل را در قیامت
و آبی دیگر است که نفی سوالی کند و وجه توفیق میان انبیا است
که عبد الله عباس گفت که روز قیامت دراز و مملود بود و در موافق باشد
مکلفان در موقف بیاوند و سوال کنند و در موقفی دیگر سوال کنند
گفته اند که آنچه در طریقت و نقصان عقل کرده باشند از آن سوال کنند
و از آنچه در حال تکلیف کرده باشند سوال کنند اگر که در سوال و احوال
فرموده فاصبح بما توافر اطهار کن آنچه ترا فرموده اند عبد الله عباس گفت
که رسول صلوات الله علیه کار نبوت پوشیده داشت تا آنکه که این آیت آید
بر خاسته اطهار دعوت کرد و فرمود که از هر کس که عارض کن در وی بگوید
یعنی از دوستی ایشان طبع با یاز و استقامت ایشان بریت وجه این منوع باشد
تا که همینان استند بین ما از توفیقیت کنیم یعنی از هیچ کس در سر که

همه از توفیق

همه از توفیق کنیم مستعدان پنج بود خدا زود ساری فرستد و بعد از آن هر یکی را
سعی و اسودن و طبع و اجتناب بود که در سوال صلوات الله علیه روی و عا که که اللهم
بسمه بار خدایا بخش کو کرد این و بعد که فرزندانش نشان داد و اسودن و عید
نخست داشتند قبیل الطلحه طی در حضرت که ایشان هر پنج کرد خانه طوط
ی که در مسجد نبوی علیه السلام آمد رسول الله گفت که پیش محمد هذا جملته
می بای این مرد را از اشارت بگوید کرد و گفت بهر بیگ این گفتند
تعالی کفایت کرد شراب از تو و از خانه بیاید بر دینی پوشیدن و جانی
بهر و دوی بر تیرانش بگذشت از خراجه باز از آن حریفها که از تیرانش
در دامن او و بخت او را که هر ها نکرد که بنشیند از دامن بگریزد همچنان
و ان تراند ساق او را بپوشید و از آن چار شده بر دامن و اسید
بگذشت جبریل گفت ایچو چگونه می بای این را گفت بدین
صفت شراب را از تو کفایت کرد روی بر داشت و با دو پیرو خود بجا نشاند
حوز مقصد رسید و فرمود اندر دای بر زمین نهاد خاری برای وی شد
ی کرد که مرا کرد مرکز بد بخت جبری نبود یا بشود بر مرکز و چند کرد
شری شده از آن برین از حقین فخر طبع بگذشت جبریل گفت چگونه
می بای این گفت بدین ایت صفت شراب را از تو کفایت کرد و
اشارت بختم او کرد خدای تعالی او را اگر کرد این عاصی گفت جبریل برکی سیر
بر چشم وی زد چشم وی در گرفت چنانکه سر بر دوار میزد تا مرد و اسودن
بگذشت جبریل گفت چگونه در بیت گفت بدین ایت که حال
گفت شری از تو کفایت کرد و اشارت کرد و شکم وی مستقی و آید
روی بدید آمد و از آن بعد حازن بر قیس بگذشت جبریل علیه السلام گفت
حکومتی می بای این را گفت بدین ایت بروی اشارت کرد چند خون
دریم از پنجه او بد که بد که انکه صفت کرد این ستم را تا و گفت
که اخذی تا حلالی که بگذشت در عبادت زود بود که با ستم آنچه کرد باشند

و ربح رحمت یعنی رحمت ابو عبید کنت حقی خیر بل من امره از امر و فرمان
که جز ما پیدا نکند سازید خلقا را آنکه هیچ خدایی وافرکاری نیست الا که
سزاوار عبادت و پرستندم ازین بفرستید و خبر بدهد آنکه باز و حدایت
و کمال قدرت خویش کرده و کنت **خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ**

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ آتَاكُمُ
كِتَابٌ مُبِينٌ وَالْآخِرُ خَيْرٌ مِنَ الْأَوَّلِ لَكُمْ فِيهَا دِفٌّ وَمُنَازِعٌ
وَمِنْهَا نَافَاثٌ وَلَكُمْ فِيهَا جِبَالٌ خِضْرٌ
وَحَيْثُ تَشَاءُونَ وَتَحِلُّ أَثْقَالُكُمْ فِي بُكُورٍ
وَالْغَيْثِ وَالْآخِرِ لَا تَقْرَأُوا لَهُمْ فَرْحَةً

از خدایی که با فرما ما را و زمینها را حق نه باطل بفرستد و رحمت
او متعالیت و بزرگواری را آنچه بوی ترکی و رنگها و صد بیان افزین آمد
و کنت خلق انسان با فرما دوی آتایی که از میان بیست مرد و سینه زن
پیدا می آید که خوار و خوار و بی ادب است که از یکدیگر خودی پرستیدی و بوی شکناوری
او خود را خدای در سول خوی می آید و آشکار است که خداوند مراد با این انسان بی
حی است که او را شیوان بوسید بر کف دست و سول آورد و از ادب با لید و مراد داد
توی که بی این سخن خواهد شد خدای تعالی این است و فرستاد و فرستاد انسان انا خلقنا
سزایند فاداً هو خیر من این ایت نیز درین قصه اند و الاغفار خلقها کلم
چهار با این با فریدم برای نماز شکر و کوا و کوشند و بیاد دین در این است

ایچه بان دفع سرا کتید از خویش بیای که از موی و پشم ایشان سازید
و جامها که از مناسن سازید دارد و فیض او این است ایچه کوشنایان
و منعتی گیرید و آنکه در دنیا مال و ثمار و درین چهار باغ درین دنیا
در آن وقت که مراد بدهد بکلمه را کند و بفرستد حق تعالی را برین مردگان
و این چهار باغ مریدان در دشت و دایره ای ثمارا تا سهری بیکه سهای دیگر
که این را نباتند و نما خواهد که برین دنیا بدهد و این ترسید مگر هیچ سخت
دشوار کرده کنت را در شهر که است که بیایچه بر بیست چهار باغ و ثمار و سزایند
و تعظیم نبات نگاه بر ایداد مرای آنکه که است که است و در آن وقت که ایند کلمه را
بعلیه نباتا بر شمر با ما و خیرت باشد که فرمود ان ربح کنت
بدرستی که خدای شما مریدان و عباد است از آنجا که این حیوانات برای شما بفرستد
تا این همه در آن قدر ثمار دارد و منافع نبات و کنت اند چیزی غنی و بی باشد
یعنی شما توانید عمل از این برای کران کردن آنکه غنی از تر ثمار کرده

وَلَيْسَ وَاللَّعَالُ وَلِخَيْرٍ لَكُمْ كَيْفَ تَزِينُهَا وَزِينَتُهُ وَمَا لَا تَعْلَمُونَ

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهْدِيكُمْ

اجمعین و بیایید بی ثمار اسپان و شتران و در آن کوشان تا بر نشیند
باشد ثمار بعضی نعمت این است که در دیر قریح کوشنایان سزایند و کوشند
که خدای تعالی کنت که این حیوانات را کوبه و شتران را تا بدو و کوشنایان
خویش را و این دلیل اظهار باشد نیز که محقق در است و نیز در یکدیگر
کوشنایان مکرر است و کوشنایان مکرر و کوشنایان مکرر و کوشنایان مکرر
و نیز در یکدیگر کوشنایان مکرر است که کنت و خلق ما لا تعلمون
و در این دنیا ایچه ثمار و ایند و بی ثمار سزایند و بی ثمار و بی ثمار

این معبودان که شاهی بر سر بلند دارند نه در مکان جلیق ندارند و نه قدرتند
و نه اندک که گویا بر آب کینه دارند و از خدای پدید زنده و قادر و عالم بودند
چون نیستند خدای نباشند و معبودی نباشند که گفته اند و احد خدای شما
خدایت که یکت بخلا تا آنکه ترسانان که از دست پرتان و احباب طایع گویند
انا که موستانه این مقرر می نمایند امان که بیری از این معنی نیست و نه
ایمان ندارد و هایت این ایمان را منکر است انکاری کند از برای آنکه نظری کند
و اضافه انکار اول برای آنکه که در بعضی فعل و انشا کار است از وی صادر می شود ایشان
ست که بران در کرد و گفتند که در حق بی چند و سرچین و خود را در دست
که هر حرات و سزاواران خدای اند و دست ندارد و احدیتان می کنند و احد
اشکای می کنند چرا که هدایتان را از ایشان بر حسب احد از ایشان دانند
و او دست ندارد و یکبار از ایشان که فرموده که و الصکبر یا زیدانی
و العظمته لاری من نازعنی و احدی شما عذبت به بنیاری

و اگر اقول که شما را از آن بگویند و اقول اساطیر الاولین را بگویند و اولاد
که میگویند که یوم القیمه و من اولاد الذین یصلون فی غیر علی کما که میگویند
حقیق این کافران گویند و می شنید باشند و قرآن استماع که خدای شما چه
گویند که افسانه بنیان حکایت که مشتکان و این برای گویند که قرآن بعضی قصص
او بیل است و درین قصص و در جهان است و در آن صحنه و طغی که در وی است برای
ایشان باحواله شود که هر روز در حوز شوق و ای و در میان ایشان بود و دانستند که
کسی از قتل و از کسی قصه شنید و چیزی نوشت و نوشته سخن انداخته و در آن
بود از قرآن برایشان می خواند ایشان می شنیدند و پس از آن می گفتند که افسانه
بنیان است این خدای محمد و فرستادن است و اولاد از آن می تابد و از آن کافران

بغیبت برای آنکه در حق گفتند و ما را در صلاه و نماز اندک و کبر و ابر و کبر
قادر و در قیامت بعضی از کافران که میگویند که این کافران میگویند که این کافران
برای آن بعضی گفتند و در اول جمله که این کافران میگویند که این کافران
و این بعضی را معلوم است و مراد علی بن ابی طالب است و در این معنی قولی است
که است سن سینه سینه غلبه و در نماز و در نماز علیها و علیها القیمه و در نماز
در نماز شی هر که او است بدین و در نماز و با آن برو باشد و در نماز و با آن کبر که در
علی کند تا در قیامت می گویند که در قیامت و در قیامت میگویند که این کافران
ای می شنید و بد کار است که ایشان در ابتدا از بد اشتراکات میگویند و با سعه

قد مکذ الزین من قبله و ما فی الله نیا لهم من القوا بعد من علیهم
الشفع من فوقهم و اینهم العذاب من حیث لا یعتقدون ثم یقولون
القیمة یخدیهم و یقولون این شرکائی الذین کنت
تأثرون فیهم قال الذین اوتوا العلم ان الحق فی الیوم و النور

علی الکافرین بدین معنی که در کرد ندان کافران که پیش از ایشان بودند
بغیر از آنکه خدای ایشان فرستاد و خدای تعالی یعنی امروز زمان دی به بنیهای
از جهت بنیاد و قاعده ایشان یعنی بنیاد و نور خدای که با سقف خانه ایشان در
و عذاب خدای ایشان آمد تا آنجا که ندانستند و کافران و در میان من فوقهم
است که سقف بنیاد و ایشان در میان بود و برای که در آن باشد که سقف خدای
و کسی در میان بنیاد و این بنیاد است که یکی که در حوز علی و اگر چه در
در میان بنیاد معنی این باشد که قد علی و شاید که معنی این باشد

و گفت ایست که گفتند که اگر این که میگوید انانیت را است یا است
براد ایست که گفتند ایان که را بر اینند و خدا را از خدا انان
با خود تغییر کردند که است از است خدای گفت حق که انان دروغ ایان
دایان است یا دروغ رو و این عبار است گفت میون ایان دروغ ایان
و گفتند مقدون ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان

تأخروا لقد أرسنا إلى أُمَمٍ قَبْلِكَ فَمِنْ أَعْمَالِهِمْ أَنْ يُشْفِقُوا
أَعْمَالَهُمْ فَمِنْهُمْ مَن لَّهُمْ الْبُوعُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَأَمَّا

عَلَيْكَ الصَّيَّاتُ إِلَّا لِنَبِيِّنَ لَهُمْ لَزَى اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهَدَى
وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَجَاءَ

يَوْمَ الْأَرْضِ جُذُوعُهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

جفای که فرستادیم بغیر از آنکه بشما زنی بودند و شیطان اعلا و کردار ایشان را
تا بدان اصرار کردند و در پی ایشان می نمود و امروز شیطان علی ایما ایشانست
و متوجه کار ایشان انچه میفرمایند می کنند و مراد این شرکان قریب است
و ایشانست غلبه بر آنکه را خفت و ما آنرا گستاخ و فرستادیم تا بگویند یا اقرار
الایمانی که روشن کردانی و بیان کنی ایشانرا انچه درو خلاف کرده اند
از حشر و نشر و زن و صاحب کار و حلال و حرام و آه داعی باشد و روحی که می پویند
و الله انزل و خلاف فرستاد از احسان الی بعضی ابایان و در آن کرداید باد زبیر
بپایان آنکه مرد بود یعنی خشمگینی بنات بدین معنی که درین فعل که بیان کرده

آیا تو علمانی هستی که روی آله بشوید و اندیشه کنید و تفکر نماید

فَإِنَّكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُنذِرَكُمْ عَمَّا أَنتَبِطُونَهُ

فَرَسِدَ لَبَنًا حَالِصًا نَقِيًّا لَلشَّارِبِينَ وَمِنْ مَرَاتِ الْفَيْلِ

وَالْأَغْنَابِ تَحِثُّ وَرِثَهُ كَعَدَا وَرِثَاحًا إِنَّكَ تَرَى

کتابت لقوم یعقلون

تادرا از نظر ادبیه هستند و او را اعتبار گیرند شمار ازین چهار بیان بیشتر و کمتر

و کوه سهند چرخ و دلال است بر جان افتد روی جانست که از میان
و شصت و پنج یتری آفرینند فارمیان او بزرگ است آورد چنانکه گشت

شیراز کے بین غم کے دریا تہہ سرکین بڑی و طعمہ او بہر ز غمے برد بقدر
خوشتر ایشا ناز کا، می داد او دما صد کہ آید غمک و ند خانہ کف

نقد کرمای دهم شمارا اخذ کردم و یکا زین چهار با انت از میان سرکین

سرچین دارد و نه زک خون عبدالله عباس صفت چهار پای جوز علف خورد

و در یکسایه او قرار گیرد مرغی که در زیر پایش باشد و خورین بالا و شیر در میان
 این قیم تخم دیگر را بر سر ساق گرداند تا این همه را قیم کند

خوار بر کھا و شیرابه ی تان و سر کین یاد رکیند و آ کند و من
الغیر و در ده شایان و یاد رکیند و آ کند و من

از آنجمله ازین درختان حاصل می شود و سکنه آنجا متی کنند

بجی من در درقا حبس و دردی بندو بجی حلال از سرله و دوتا

بِأَرْوَاحِكُمْ مَيِّتِينَ وَحَيَّةٌ وَزُرُّكُمْ مِنَ الْغَيْبِ اسْت

أَفَلَا الْبَاطِلُ يُؤْتِيُونَهُ مِنْ غَيْبِهِ اللَّهُ يَقْضِي دُونَ

دروزی
حق تعالی باین تفاوت در آرزو بندگان کرده است بحسب صلاح ایشان از آنکه
فراخ است یا تنگ صلاح او در آنست چنانکه فرمود و لَوْ بَطَّلَ اللَّهُ الزُّرُقَ
لَوَبَّأُوهُ لِبَعْضٍ فِي الْأَرْضِ لَكُنْ يَرْتَلِفُ مَا تَحْدَثُ كَيْدُكُمْ
خدای تعالی بکسی نداد بعضی از شما بعضی در روزی یکی از کسها
و یکی اینها تا آنکه بیشترند و یکی کمترند بندگان و مالیک خویش انداخته
از روزی ایشان تا مالیک و در میان ایشان در غیب با ایشان می باشد
این دو نوع در دنیا حکم و دای دارند تا صام و طاعت را در عبادت خدا
برابر داشتن و گفته اند که مراد تو فرمود و من خواجگان است و آن است که این
خواست است که آنچه فاضل است از ایشان بمالیک و در میان خود دهند
ایشان با هم یکسان باشند چنانکه از رسول ملوات الله علیه رواست کرده

که او گفت اَعْلَمُوا أَنَّكُمْ تَخْلُقُونَ مَا فِيكُمْ وَانْتُمْ تَخْلُقُونَ
مَالِكُكُمْ اَيَّانَ بَرَاءَتِهَا اَنْتُمْ اَعْلَمُوا اَنْتُمْ تَخْلُقُونَ اَيَّانَ بَرَاءَتِهَا
خود بملکی را بخورایند صحابه چون این سخن شنیدند از او و در آن بندگان خود
چون از او و در دای خود کردند حق تعالی فرمود فما الَّذِينَ تَصْلُحُونَ بَرَاءَتِهَا اَنْتُمْ
ایشان را از مال تصفیه دادند و از روزی خویش باین بندگان به نیک کردند
تا ایشان در آریال باشند آنکه فرمود که حق تعالی بندگان را انکار کردند
و عبدالله عباد کون اینها بپرسیدند که ایا حق تعالی بندگان را
حق تعالی این فرستاد و پرسیدند که ایشان این در عبادت شریک داری
و او خود در روزی شریک داری و اینها چنانکه در باقی یک گفت فرمود
شکر من انفسکم و کلکم اما ملک است ایا که شکر شما را از قضا

فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ وَاللَّهُ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا
و تَنَانِي تَحْتَ ثَمَانِ شَدِيدَةً اَزْوَاجُ بَرٍّ وَ نَوَادِيكَ بَاسْتَدِمْ
بِرْزَاكَ بَدَكَ اِيْنَاكَ بِيْرَ اَشْدَادَةٍ بَدَا اَنْدُكَ فَعَدَا اَنْدُكَ فَعَدَا اَنْدُكَ
و در آن قصه و شمار روزی داد از طعامهای یک ساله از خوشای جان که با
و شایطین اینها را دادند و بخت خدای که رسولت و سایر و قرآن کافری شوند
و گفته اند مرا باطل بنمایند که اینها را حسن و سبیه و حسن
در بخت الله با احسان است که خدای تعالی مباح کرد و یقین

تَزِدُونَ اللَّهَ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ تَزِيدُ فَافِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا

وَلَا يَنْتَظِعُونَ وَلَا تَصْرِيحًا لِيْلَهُ الْأَمَّا لَ إِنْ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ

دارین
لَا تَعْلَمُونَ می پرسند بدن خدای را که مالک شود و توانا باشد از او
هیچ روزی نتوانند داد ایشانرا و نهد نه اند و نه بسیار در هر خدا را می بینند
و مانند بسیار و دید و در آنجا دیدنی شود و می شنود که خدای را با آنچه نمی
بر از آن خدایست که در عبادت نماید و شما می دانید از آن سبب نظر اندیشی

صَرَّحَ اللَّهُ بِمَلَكِهِ عَمَلًا مَلَكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ زُرْقَانَا

رِزْقًا حَسَنًا فَقَدْ يُفْقِدُونَ مُرَدَّ رِزْقِهِمْ مَلَكُوتُ

الحمد لله بکل آنکه فهم لا یعملون خدای را در روزی بپایند
به بند در هر یک که او قادر بناید بر هیچ چیز از آنکه بسیار مالک خود
باشد و مال قدر فاق خویش با کسی که ما در روزی او را بخرد روزی بپایند

وَمِنْ أَصْحَابِهَا أَزْوَاجُهُمْ وَأَبْنَاؤُهُمْ وَاتِّعَابُهَا أَتَانَا وَمَنْ أَلَّا الْحَبِيبِينَ

و خدای مگرد برای تمام کسی که در روی زمین بود و در هر از حویله خشت و سنگ که
و غیر آن و از دست چهار بابان خدایا که ما را یک جوی خیمه و حرکات از پوست
و در سفر کردن را و روزها قامت کردن و استادن که بر تمام است درین
ما خود هر کجا که رویم از برای یاری یک نفر تو اینست کردن و یکدیگر از برای نماز
کوشتن و میوه و پشم و شتر قاشق شای که این تنگ کرد ما را و زکای و عیوب با حیات
یا بوقت فاته گفته اند تا آن وقت که گفته شود و از کار نیست

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْهَا خَلْقًا وَلَا يَجْعَلُ لَكُمْ فِيهَا حَبْلًا كَلَّا

الحق و سراسیمه
تقیه

عَلَيْكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ لِيَكُونَ قُلُوبُكُمْ تَوَلَّى وَأَمَّا عَلَيْكُمُ الْبُكَ

يَعْرِفُونَ أَنَّ اللَّهَ ثُمَّ يَكْفُرُونَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

خدای تعالی که در روی شما از آنچه بیاورید از شماها و در میان و آنچه در شما
آن نبیند و خود را از سر و گردن کار دارید و از کوهها پوشیده کرد
که در میان از سر و گردن پوشیده کرد و در روی شما از بینه و کلاه
و غیر آن پراهنها که شما را نگاه دارد از سر و گردن و پراهنهای دیگر که
نگاه دارد شما را از سر و گردن و چون که بتر و تیغ و نیزه را در
خدای تعالی این بر حجابات زدن کانی خلق گفته است از خلقان بعضی حجاب
نشین باشند و در گردن سیرت از سالیانها بیدار حجاب و غیر آن بعضی

در کوهستان

در کوهستان نشینند در سر و سر ایشان را خدایا از بینه و کلاه و غار ما
باید تا از نافه سر سله می آید و بعضی عشته در کاهزار باشند ایشان را
باید که دفع تر کنند حویله ای مانند کار این همه لغت کرد لغت خود
بیشتر از آنچه از سر و گردن بود که شما را کعبه در این لغت بنام خود ایشان
در کردن بنشیند و آن را قاز و قولا بر کار کرد نماز خدای محمد و از قرآن و
کسب و تو بهج ما و لی نیست تو بهجی بر نور ساینده و بیست و پنج مرد
آنکه گفت بعضی شناسند و می شناسند خدایا که ذکر آن کنند
الانجا که اعترازی و درند که این همه از خدایا و آنکه این کار می کنند
از انجا که غیر خدایا می شناسند و کعبه مراد از لغت رسولت که در
می شناسند و ادیان می آورند بیشتر بتانیان کافرانند و بجهاد گفت
مراد این لغت است که در سر و گردن و بتانیان بکار کردند
و کنند این خود را بت بعضی مورد و بعضی مکتب

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ وَإِذَا رَأَوْا آيَاتِنَا ظَنَنُوا الْعَذَابُ فَلَمْ يَخَفُوا

عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ وَإِلَّا لَأَيُّ الذِّبْرِ أَشَدُّ كُفْرًا

شُرَكَاءُ أَوْ هُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاءُؤُنَا الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

بِذُنُوبِهِمْ دُونَكَ قَالُوا الْيَهُودُ الْمُنْفَرُونَ كَذِبُونَ

وَالْقَوْمُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ أَتَمُّ مَعَهُمْ فَكَانُوا يَنْفَرُونَ

بن عباس گفت مراد بخت از آنست که در آنچه در شریعت است
 و بی حکم و ظلم است بخت که بدو دهد تا آنکه تا بخت کند
 شهر جو شب گوید که از عبدالله عباس شنیدم که روزی رسول صلوات الله
 و آله کعبه نشسته بود عثمان بن مظعون برود گذشتند او هنوز ایمان
 نیاورده بود رسول صلوات الله علیه گفت یا وین بن بیامد و در پیش من
 و با حلیت می کرد رسول صلوات الله علیه چشم در میان نزد وی بگفت
 و چشم بتلخیص فروزدی آورد وی بگریست و حاجت بدستش گذاشت
 باز حاجت کرد همچون کسی که گوش را بچرخ کند و می بیند چون کسی
 که چیزی را بشنود باشد آنکه چشم در میان زد چون کسی که از بی خبری کرده
 ساعتی بنگاه کرد روی باین کرد و راست نشست عثمان مظعون گفت ای محمد
 من تا تو بسیار گفته ام هرگز ندیده ام که چنین کردی این چه بود رسول
 صلوات الله علیه گفت خبر بگو این روایت آورد از حدیثی مالی گفت چنانچه
 آورد گفت این آیه است **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ إِذَا لَمْ يَكُنْ**
عُثْمَانُ مَطْعُونًا گفت از آن روز ایمان در دلم قرار گرفت و من رسول را دوست
 داشتم امر بعد از رسول و حبیب و امر با جان رسول ندید و در غیر این
 که مراد بخت از آنست که رسول و ایستاد از خیر است آنکه گفت فان لله
 حجة و لیس رسول و لزی لزی و گفت انداخته نصیحت بود که ظاهر بود
 بر دیگران تا بر ایمان داسید و کما از آن فی کنند و آو قوا

بِعَمْدٍ اللَّهُ إِذَا مَا مَنَّمْ وَلَا تَقْضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
 وَتَدَّجَلْتُمْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَقَبْلِهِ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ
 خدای تعالی امر کرده و گفتند تا فاکند ایمان عهدی که ما خدای دادیم

روز عهدی کردید با خدای باز عهد وفا کنید و خلافتان میکنند و
 میکنند بعد از آن که استخوان کرده باشد بیعت از فضل عهد و خلافت
 میکند اما وقتی که نزد کرد و باشد نصیحت آنکه وفایان و ایستاد
 با یک خدایان کند و از عهد وفا کنید و خلافتان که با خدایان برخود
 میکنند و با خدایان عهد و آید و از وفا کنید بعضی عمران کنند
 که ابتدا بچنان آمد که با رسول صلوات الله علیه چنانچه کرد و خدای
 ایستاد که وفا کنند **كَلَّا كَوْنُوا كَالْأَنْصَارِ**

تَقْصُتْ عَنْ لِبَاسٍ عُدُوكَ أَنْكَاسًا تَخُونُونَ أَيْمَانَكُمْ
 و خلافت بیکدیگر و در آن کون ائمه فی از اسما
 بر آید **إِنَّمَا يَلُوكُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَتَمْتُمْ**
يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ وَتَحْتَفِلُونَ

بیا بید چون آن زن که در میان خود تاب باز داد و ایمان از آن که حکم
 و قوی که است و بخت گفتند این زن بود که هر روز از قریش
 او را در میان عرفه گفتند و یکی ساخته بود عقیقه یک ارش و با در سینه بود
 در وی کرد و روی ریش از با خدا و تا از پیشین و چون نماز پیشین
 بزموردی تا عهد رفته بودی او و برستانان قاپ باز داد و دینی و این
 و عادت او بود خدای تعالی مثل نزد آنکه که عهد و سوگند به بپندند
 و شکند و تخلفون فراموش گیرند سوگند آن خود را دخی و ضیاعی
 در میان خورش و در حق چیزی باشد که در میان کاری برند و روجده انفساد

و در مثل و ابله اند حق تعالی این را که در کلام خود کند را بد
 اقرار کنند و آنکه حلق آن در راه اند که بر زبان رانند از کلام
 آنده ای را بی ترافه برای آنکه در حق و توبه و توبه را زکری باشند
 خدای شما را این اشک و امتحان می کند که چون با جاعقه عهد کنید
 جاعقه در عهد بیاورد و توبه و توبه را در دل شما مطالبه کند و گوید
 کاشکی عهد با ایان بودی و از این در حق جاعقه است که با مونس عهد کرد
 چون قرین را بدید که توبه بود در عهد و حیات کردند خدای تعالی
 انما یسلوکم الله خدای تعالی شما را بیاورد بسبب زیادتی و کثر
 قرین و اندکی مونس تا آنکه که توبه خدای تعالی خواهد کرد و بانه
 آنکه رسول تعالی در عهد گفت خدای تعالی بیاورد برای شما روز قیامت
 انجد در خلد می کنید و لو شاء الله لجعلکم

اِنَّهُ فَاحِدَةٌ وَلَکِنْ یُفْلَسُ مِنْهَا وَ یَهْدِی مِنْ شَأْنٍ
 وَلَکِنَّ اِنْ عَمَّا کُمْ تَعْلَمُونَ وَلَا تَخْذُوا اِیْمَانُکُمْ
 دَخَلَ بَیْکُمْ وَ تَزَلَّ قَدَمُکُمْ بَعْدَ تَوْبَتِهَا وَ تَذَوُّوا الشَّيْءَ
 بِمَا صَلَّی عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَکِنْ عَذَابُ عَظِیْمٍ

و از خدای خواستی توبه و توبه را راه بگفت و یک ملت کرد و ایندی
 و هر ایان و اسلام کردی و در میان ایشان حلق خودی هر یک
 و یک گفتار بودنی چنانکه فرمود و لو شاء الله لجعلکم علی الهدی
 و لکن حلق کند بخدا و آن یا بر طریق حکم بر ضلالت یا توبه

و عکس
 یکم ای یا از راه توبه و توبه را گفت و توبه را انواع انکار
 آنرا که خواهد و لکن و هر بانه پرسند شما را از آنچه کرده باشید و زقا
 این که توبه کرد از سر کند خوردن و در سر کند حیات کرد و ت
 و بدو ع سو کند خوردن و گفت که لا تخذوا فرامگ برید کرد ایند
 و سر کند از خود را فخر و خجالتی و مگر در میان شما حیات که گوید
 و شما اعتماد کند از مگر و غریب شما این کرد و اگر از سر کند یا
 حلق و کند عهد کنید و توبه و توبه را بیاورد توبه را بیاورد توبه را
 از راه ایمان و طریق حق و حقیقتی و توبه کند عذاب خدا را سبب
 بکنند بیاورد از راه خدا و دیگر از راه این و شما را عذاب
 بد کرد و در حق عظیم یعنی سو کند بدو ع خوردن در عهد حیات
 مکنید که در عصیتان فتنه و هلاک شوید از راه جعفر الصادق علیه
 روایت که از این روایت از امیر المومنین علی علیه السلام و بحث از چون رسول
 صلی الله علیه و آله را تا فرمود که سلو علیه امیر المومنین سلم کند
 یا سر مونس و لا تشر و لا یفعل الله عَسَا فَلَیْکَ

اِنَّمَا عَذَابُ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 مَا عَذَابُکُمْ یَنْقُذُ وَاَعِذْ بِاللَّهِ یَاقِی وَ لَکِنْ زَیْنُ الدِّیْنِ
 صَبَرُوا اَجْرُ مَن یُحْسِنُ مَا کَانَ اَوْ یَعْمَلُونَ

فرمود عهد خدا را و بدید بکنید بهای آنکه از دنیا و مقام
 و ربات دنیا که متاع دنیا را تا بقای نیاید و توبه و توبه را
 توبه را تا بدید آنچه نزد خداست از توبه را بکنید که آن توبه

نماز اگر بپایند که چه مقدار تفاوت توایب خدا بر این که شما اختیار کرده
 از خطای دنیا آنکه خود بیان کرد و گفت آنچه نزد یک شما نیست شود
 و او سر سد و آنچه نزد یک شماست از ثوابه نیمی بهشت باقی و جادید ماند
 و گفت که این از صبر و طاعت و هارند اجزای ایمان است که با کسی که عهد و
 وفا کند و میباید بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
 و بهترین آنچه کرد و شد چه توایب با خدای هر چه بدتر باشد و بیشتر
 از علایبان **مَنْ هَلَكَ مِنْكُمْ بَعْدَ مَا نَبَّأَ بِذُنُوبِهِ أَوْ أُنْذِرَ نَذِيرًا**
وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلْيُحْيِيهِ خَيْرٌ مِنْ طَيْبَةٍ وَنَجِيٍّ
اَجْرُهُمْ يَاجْنُودُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ **فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ**
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ **إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ**
عَلَى لَهْمٍ سَاقٍ **وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ** **إِنَّمَا سَلَطْنَاهُ**
عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ **وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**
 هر که عمل صالح کند و در دنیا از مردان و او موافق باشد و او را
 و زندگانی در همین خوش با حیات طیبه گفت حیات طیبه چیست حیات
 بهی که در روزی حیات برای آنکه مرد در دنیا و آخرت در راحت و آسایش
 و از عفو و عذاب و این باشد و بدین و هر که گفت قضا و قضا و قضا
 میان گفت العین فی طاعت الله زندگانی در طاعت خدای تعالی است
 هر که را با او بود و عمل صالح کرد و اگر چه در دنیا باشد و در دنیا

و هر که او فاسق باشد و عمل صالح نکند زندگانی او ناخوش باشد و اگر چه توانگر باشد
 بجا دهد گفت ملازم زندگانی بهشت است که هر که در دنیا خوشتر باشد
 و آنچه در دنیا است و جزا و عذاب ایمان از دنیا با آنچه بگوید و بگوید
 و بگوید گفت سبب از این است که جاعلی محمودان و ترسانان و
 برسانان نیستند و هر که گفتند که با بهتر و فاضلتر خدای تعالی است
 و ستایش من علی با حاضری که او انی آنکه گفت فلذا قرأت القرآن
 خطاب رسول است و هر یک از امتی که گفت چون خواهی که قرآن خوانی
 یا یا خدای داد و بپوراند و لعنت کرده این مرسل را بپایست دلیل این
 جبر و مطهر گفت رسول را در صلوات الله علیه که غارت کرد و گفت
 الله اکبر کبریا و جبارا **بِكُرَّةٍ وَامِلَ اللَّهُ أَهْوَاءَ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ**
الرَّحِيمِ **مِنْ لَغْوِهِ وَتَوَكَّلْ** **وَعَزَّ** **عَبْدُ اللَّهِ** **سَعُودُ** **كَفَتْ** **لَهُ** **شَيْطَانُ** **كَبِيرٌ**
وَنَشَأَ **أَشْرَارٌ** **وَعَزَّ** **عَبْدُ اللَّهِ** **يُؤَكِّلُ** **أَكْثَرَ** **خَلْقِهِ** **كَرْهًا** **وَقَدْ** **اسْتَعَاذَ**
بِجَهْدِ **عَمَلِهِ** **كَفَتْ** **بِشَرِّ** **أَزْوَاجِهِ** **كَفَتْ** **بِشَرِّ** **أَزْوَاجِهِ** **كَفَتْ** **بِشَرِّ** **أَزْوَاجِهِ**
 و این مذهب و دین شکست هر قرآن در نماز است باید گفت تا قرآن باشد و
 قرآن در هر قرآن و لغظ استعاذ اینست **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**
 اعوذ بالله خبر شما را اینست از جیش گفت بر عبدالله سعود خواند
 اعوذ بالله التبع التبع گفت چنین که کوه چین که که اعوذ بالله من الشيطان
 چه من رسول خدا و صریح علیه السلام گفت من در لوح محفوظ چنین دیدم
 ان لیس که سلطان بدستی که امرشان است که شیطان را هیچ قوه و دلی
 با شایسته آنکه ایماز او در هر روز خدای خود نو کند و افتاد و
 دست او و قوت او و بران باشد که بوی تو را کنند و در دینی نمایند که
 خدای ترک او دهند و بسیار با خدای این را بپسند و بسیار گفتند و
 کبریا و تو این که در بر عصمت است او جز و سوسه باشد
وَإِذَا بَدَأْتُمُ آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

گفت باشد که کند گنیم در می کند گفت باشد که کند گنیم دروغ
گفت اما بفرمایید که بدین لایق منون آری است الله

سَرَّكَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا نَفَعْنَا لَكَ مِنْ كُفْرٍ وَقَلْبِهِ خَشِينٌ

بِالْإِيمَانِ وَكَسْرٍ مِنْ سَرَّحَ بِاللَّهِ قُصْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ

مِنْ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ذَلِكَ أَنْهُمْ اسْتَحْبَوْا الْيَقُونَ

الَّذِينَ عَلَى الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

افترا و دروغ آنکسی گوید و کند که خدای را فرستد پس از آنکه ایمان دروغ باشد
یعنی افترا می سازد که خدا را فرستد آنکه استنادهای ایشان را
آگاه بکند و اندک خدا را عبادت در باطن عبادت می کند که در آن
بکفر افتد و بدین راه را در راه حق و صهیبت باطل را و جایزه باطل را و آثار
عذاب می گردند با انواع عذاب حید را در میان استر می بینند و رسن از بیعت
و کفر بر سر آورده بر سرش می زنند تا کوفت می دهد و می گفت خدا کیست
پس بر سر را با سر در عذاب می کشند و عار حق جناز و بد می گفت با خود
بر این جناز می کشند چنانکه با در و پیر می کشند آنچه هر کس
باین در حق رسول می کند او را و او را در رسول را صلوات الله علیه
دادند که عار کافرش گفت کلام ان عمار بن ابی اسفرقه ای قلبه
و اختلط الایمان بدیده و حجه گفت عمار را از مزایای پیران ایمانست
با کثرت و خول او و این دست عمار را نزد رسول خدای آمد و گفت با رسول
شهادت را که می کند اختیار بلکه اگر از مرزبان مرفه است خدا

مقدور

چشم عاری ست روی گفت هیچ با گرفت اگر بگوید عیش این حال گرفتار شوی
از تو خواهند بگویند که بر تو هیچ جز نیست خدای تعالی در خواست و دست او
آنکس که می گوید که اکبر بر کفر دارند و از ایمان رسیدن است و بعضی

بسته خود را می کشند که اندکی از اختیار خود را فرستد و بداند
نزد او است و چشم خدای است و چشم خدای است و عتاب بود و متعجب و در است
که فرمایان خلق پیدا دارد و همه عذاب عظیم دایم که اختیار کافر شد خدای

و در زان فضیلت عارست از آنکه گفت و قلبه مطمئن ایمان در رسول
صلوات الله علیه گفت خالط الامان کلمه و ده در جزیت که رسول
نبی می کشد و در ده ها را می کشد و می کشد کسی که خوشی بر گیرد و در

جمله بن و چندین تو باشد هر یکی از جمله می رفتند یک خشتی آوردند
عاز و در وی آورد و رسول صلوات الله علیه گفت چرا می کشد بخور شری گفت
ای سلامی که از می خوردی در می کشی که از می خوردی و در می کشی که از می خوردی

که سخت بر می داشتی و می خواهم که این تو را بی نصیب باشی رسول صلوات الله
جزا که الله خیرا یحار و او را خیرا دو گفت ستمندان گفت الله الباقی
و اخر زاد که صباح من این یعنی اگر کسی ایمان بکنند و آخر زاد که

با شادان بر آب بخت این معنی است و ده ها شیند بر تار و روضون عمار
ابن جهمین علی بود که آواز می دادی بوی رسید که ای خدا الله را کسی می کشد خدای
بر پیشین عمار کل خطی بر می نهد و روا داشت که چند از قنفص می کشد که ان

خلقی از سر او فرو نهند و سلع در می کشند و کارزار آمد و انبیا را آوردی داد
دین شعری خواند حق ضریا هم علی بن ربیع فالبیض ضریا هم علی بن ربیع
ضریا بنیل فاحر من قبله ترجع الخانی بیده انداست و سبب حمله و در

کردند بیام و از خواست شری شری بود و از ان شری شری شری بود و گفت
مدد الله و صد رسول و باز گفت و نیک کرد آگشته نه جوار و باز گفتند
هر دو و شکر معلوم شد که معافی و شکرش همه باغی که از حیدر بان است اندک

تمامه و این را می توانست که اگر او را می توانست علی بک از این راه
 وی کشته نشد اینان دل خوش شدند و با سر جگانه آمدند و می توانست بشنید
 و گفت آن ملعون دروغ می گوید پس که در جنگ بدر و خین کشته شد
 بعد از حضرت رسول صلوات الله علیه کشته شد تا شد که با شمشیر خود را بر زمین
 اینان را غضب خدای و عذاب و سبک بود که دنیا را دوست داشتند و زنگار دنیا
 بنا بر این اختیار کردند تا که هدایت نکند و راه نما به خدای گاف
 اُولَئِكَ أَقْبَرَ مَعَ اللَّهِ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعُوا وَأَصْرُوا وَلَكِنَّهُمْ
 الْعَا فُلُونِ الْأَجْرِ الْأَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهُ الْخَائِرُونَ ثُمَّ أَرْسَلَ
 لِيُذِيقَهُمْ بَأْسَ تَبَدُّلِ الْأَمْثَلِ وَ هَدَى اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَلَكِنَّ
 بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرُ فَطَافُوا عَلَيْهِمْ فَاصْبِرْ وَ لِلَّهِ الْآخِرَةُ
 الْأُولَى وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ایشان را انداخته خدای تعالی بر دل های ایشان مهر نهاد تا ندانند و بر کوه های
 تا نشوند و بر چشم های ایشان تا ندیده یعنی از راه بر کفر و ناشی
 و نادانیت و نادانیت غیبه کافی اند که خدای تعالی ایشان را مطلع کرده باشد
 و انق و شنیدن و درین دین اند که در غیبت کا مهند هیچ کس از ایشان فاضلت
 سون غافل اند از عاقبت کار خوش و راحت لاجرم ایشان را در آخرت زیان کار
 که دنیا به کذا شد و آخرت بدست نیارند و ثمر از این لذت ها محروم
 بر خدای توانی محمد کافی که هوش کرد بخدا کند با عینه اند و بعد از آنکه
 ایشان را در کد عذاب کرد و سر از آنکه ندیده اند و محروم کردند
 و صبر و شکای را کار فرودند بدین که خدای تو بر آنکه ایشان را عذاب کرد

تا اگر

تا اگر آنچه مراد کافران بود و گفتند ایشان را مرزبان و مهربان گفتند
 این را و جمیع آن است که ایشان را شرکان مکه غلبه کردند تا آنچه ایشان
 در خواستند و گفتند چون هر کردند و شر رسول الله تا شور و زده بود
 متوجه برای بخوشی ایشان چون خلاص ایشان دانست این است فرستاد
 يَهْدِنَا فِي سُبُلِ الْبَرِّ نَجِّنَا مِنْ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ وَ تَقِيْنَا بِكَ الْفِتْنَةَ
 وَ هُمَا لَا يَلْمِزُكَ فِيمَا كَانَ مِنْ دُونِ الْكَافِرِينَ
 يَأْتِيهِمْ مِنَ الْبَحْرِ طَائِفَتٌ مِّنَ الْيَمِينِ وَ تَأْتِيهِمْ مِّنَ الشَّامِ لَاحِقَةٌ
 يَأْتِيهِم مِّنَ الْيَمِينِ طَائِفَةٌ مِّنَ الْعِبَادِ لَأَذْلَلُنَّ لَهُمْ أُولَئِكَ
 سَبْعَةُ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
 ای محمد باد که دوری که در روز و شبی که این مجاهدان از نفس خود کشتند
 برای خود کو بدو رنج و مشقت از خود دفع کنند قصد بکری کنند و بر روی
 ندارد نفسی بفرستند و در وقت غار بفرستند نفسی آنچه کدر در شدند
 و روی ستم کردند در خبرت که دوری در خطاب که با ایشان را گفت ای
 ما را و علی کوی و بنده که گفت با آن خدای که جان من بفرمان او است که اگر فرستاد
 عمل من را و پیروای تو بر جانی و واقعی که در آن حال هیچ هست نباشد مگر بشنود
 و در دفع زخم و زهر و در وقت غریب و غریب مرسل تا اندا که از آن خود را بپند
 تا این هم بهر این وجه نیست که می خدایان خیل تو را از تو هیچ فی خواهم اگر
 و بعد از این حدیث در کتاب خدا تا اینجا کف بود تا کل این حدیث
 حق نفسا عباد الله عباد کف مردمان را از رز قیامت حجت با نفع است
 تا که صوت ا جان و ترافند جان کویید شما یا ما را از این دین و این تواند

مرادست کینه و پایروند و چشم بیننده دادی تر ^{افزیدی} و بدای خدا با انرا
 و از فعل تو صا بر شد مرا دست گیرند و پایروند و چشم بیننده دادی
 تر کوی بدای خدا با انرا و از فعل تو صا بر شد مرا دست گیرند و پایروند و چشم
 بیننده دادی و در چشم کپایی بود روح احدی و خلع نور زانم داشت و دست و چشم گیرند
 و پایروند و بدای خدا با انرا و کثر خدای تعالی برات ان شری بود که نایس
 و مبتلا بی دیوارستی شدند که درختان حرم بود اینا گفت
 مبتلا با من تر بود امر تا تو حرم یکبندی نایس مقتدر را بردارد و خدا بگیرد
 عذاب بر مرد و باشد انان که هیچ دینی یکدیگر را بکار نیامدنی آنکه
 گفت و منیرا لله شله خدای تعالی شری زد بی و شری یعنی بی و شری ما
 صفت او اینست که می گویند شری را که او را هر صفت اند و خدای تعالی
 شری زد شری که اهلاد این بودند و از سید و ان شری که بود اینها رزقا
 روری فرایغ کرد و بسیار با اهرجایی مادی مدحه از دریا و لجه بیاب
 و کفرت بران د یعنی اهلان شهر خدای کافر شدند و لغت های و با
 کفران کردند بر خدای تعالی بخت ایند و اگر سگی و ترس با نجد اهلاد کرد
 از کافر نعتی و انجناز بود که رسول صلوات الله علیه دعا کرد بر ایشان خدای تعالی
 ایشان را کفر سگی و غلطی کرد رسول صلوات الله علیه فرمود و رب
 ظفرا بر انجا بر بند جاد فی که انرا بود تا کالایشان تنگی و غنی بجای رسید
 که استخوان سوخته می خوردند و مردار و خون تار و سای که در آب
 می خوردند تا کالایشان بر مردان معاد فی هت این زبان و لود کال اگر کسی
 می خورد تا آنکه رسول صلوات الله علیه بفرمود تا انجا طعام بر بند و طعام
 ایشان منور کرد و در تن ایشان انهم از رسول بود و از بیعت و بر ایاد
 که بر انرا که بودند یعنی سزا گفتند که مراد شریست چه فرمندی شری
 نه بعین شری و ذکر بایان بر آن کافر کرد که این غلبه بایان شری بود چنانکه
 بایان شری باشد بر پوشند و کفر جاد کفر رسول پوشند

مصدق

فَكَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمُ الْعَذَابَ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكَذَّبُوا
 وَكَذَّبُوا فَخَذَّ اللَّهُ حَلَا طَبِيًّا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنَّ
 آيَاتَ الْفَعْدِ كُنَّا إِنَّمَا حَرَمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالذَّمَّ وَالْحَمْرَ
 الْخَزِيرَ وَمَا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَّا مِنَ الْمَطْطِدِ غَيْرِ بِلَاغٍ وَلَا عَادٍ
 قَارَ اللَّهُ عَفْوَرٌ رَحِيمٌ مَسْقِي كَمَ بَابُ الْبَيْتِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ
 هم از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بر ایشان از رسولان که در کتب
 و بیرون داشتند عذاب خدای تعالی از کفر ایشان ظالم و مستکار بود و این
 خط و سگی بود که ذکر از رفت و عذاب تحمیر بود بیکد که هفتاد و چهار نفر
 ایشان کشته شدند و هفتاد و چهار کس سیر شدند که خطا کرد و این را
 بر سبیل اجابت و گفت بخور بدان آنچه خدای تعالی از وی کرده است
 حلال و پاک و شکر کوی خدا برای بر سید و گفتند خطاب مؤمنان است
 یعنی آنچه شما را از کفر از غنیمت های حلال کرده شمارا چه چیز از شما کفر
 بود و این است که ایست بر آنکه آنچه روزی است حلال باشد و حرام روزی
 آنکه آنچه بایان کفر و گفت که محقق که حرام کرد بر ما خدای تعالی
 و خوف و کفر و حرام و آنچه بر ما خدای تعالی کشته باشند بر هر که مضطر شود
 در آنکه چیزی از حلال باطل را در احضرات که از این چیزها حرام است و
 مقدار آنکه جان وی بر حال باشد و کالیش شود و باقی باشد و بر او
 بر او نیاید باشد و عادی باشد بکی تعدی نکند و انرا نکند
 و بعد از حرام نکند و بی برساند یعنی که خدای از زمین و برساند
 بیا مرز و حرام نکند و اینها روی می باشند و نه در اجرت و لا تقولوا

لَمَّا حَقَّقْنَا لِنَفْسِنَا كَيْدَ كَذِبِ هَذَا حَلَالٍ وَهَذَا حَرَامٌ لِنَقَرُوا
 عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَقْسِرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
 لَا يَقْلِحُونَ شَيْئًا قَلِيلًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ
 هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَنَّمْنَا لَكَ
 أَنْ أَنْتَ تَهْتَكُهُمْ يَهْلِكُونَ ثُمَّ أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ
 بَحْمَلٍ لَقَدْ نُنَابِئُكَ مِنْ غَيْرِكَ فَأَصْحَوْا أَرْسَلْنَاكَ مِنْ قَبْلِكَ
 لِنُغْفِرَ لِرَجِيمٍ ^{از آنکه} حق تعالی می کرد است عریان را و غیر ایشان را
 از خود چیزها را حرام و حلال کند گفت بگوید هر دو وصف در این دروغ
 برای آنچه زبان صفت او می کند از بهام بحلاله حرام و کفار تا که می گویند
 ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذک و ما و غیر علی از احسان یا بگوید
 هر دو صف کرده تا دروغ را و از دروغ اینست که می گویند این حلال است
 حرام می باشد حق تعالی تا اقرار کند دروغ گویند برخلاف و کوبیدن را
 خدای جل و جلال را و از احرام کرده است که تا آنکه رحمتی دروغ گویند
 هرگز فلاح نیابد و هرگز نبرد از آنچه ایشان را استعلا - طاعتی و از حلال
 شاع انداخته رود و کذب و فانی شود و عقاب باقی ماند و ایشان را
 عذاب در و آید و آنکه بیار ^{بعضی} ما بر خود ان حرام کردیم
 آنچه بنابرین با تو حکایت کردیم و قصه ان با تو بگفتم در سوره الانعام
 و قوله تعالى و على الذين هادوا حرمنا ما ظننهم كذا في ظنهم و من

و اعتدوا حرمنا عليهم فحوصها اليه انك كنت تاحلنا ههنا و
 نكريم انك انت تاحلنا فاحلنا و نكريم انك انت تاحلنا فاحلنا
 ان مصلحتنا انك انت تاحلنا فاحلنا و نكريم انك انت تاحلنا فاحلنا
 نكريم انك انت تاحلنا فاحلنا و نكريم انك انت تاحلنا فاحلنا
 انك انت تاحلنا فاحلنا و نكريم انك انت تاحلنا فاحلنا
 و كذا حرمنا ما ظننهم كذا في ظنهم و نكريم انك انت تاحلنا فاحلنا
 خدای بزرگان را برزیده و مهربانست بپایان و انرا و رحمت کند
 رَأَيْتُمْ كَيْدَ كَذِبِ هَذَا حَلَالٍ وَهَذَا حَرَامٌ لِنَقَرُوا
 عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَقْسِرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
 لَا يَقْلِحُونَ شَيْئًا قَلِيلًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ
 هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَنَّمْنَا لَكَ
 أَنْ أَنْتَ تَهْتَكُهُمْ يَهْلِكُونَ ثُمَّ أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ
 بَحْمَلٍ لَقَدْ نُنَابِئُكَ مِنْ غَيْرِكَ فَأَصْحَوْا أَرْسَلْنَاكَ مِنْ قَبْلِكَ
 لِنُغْفِرَ لِرَجِيمٍ ^{از آنکه} حق تعالی می کرد است عریان را و غیر ایشان را
 از خود چیزها را حرام و حلال کند گفت بگوید هر دو وصف در این دروغ
 برای آنچه زبان صفت او می کند از بهام بحلاله حرام و کفار تا که می گویند
 ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذک و ما و غیر علی از احسان یا بگوید
 هر دو صف کرده تا دروغ را و از دروغ اینست که می گویند این حلال است
 حرام می باشد حق تعالی تا اقرار کند دروغ گویند برخلاف و کوبیدن را
 خدای جل و جلال را و از احرام کرده است که تا آنکه رحمتی دروغ گویند
 هرگز فلاح نیابد و هرگز نبرد از آنچه ایشان را استعلا - طاعتی و از حلال
 شاع انداخته رود و کذب و فانی شود و عقاب باقی ماند و ایشان را
 عذاب در و آید و آنکه بیار ^{بعضی} ما بر خود ان حرام کردیم
 آنچه بنابرین با تو حکایت کردیم و قصه ان با تو بگفتم در سوره الانعام
 و قوله تعالى و على الذين هادوا حرمنا ما ظننهم كذا في ظنهم و من

عَنِ اسْمِهِ وَهُوَ اعْلَمُ بِالْمُسْتَدِيرِّ وَازْعَاقِشُمْ فَعَا قِيُوا بِشَرِّ
مَا عَوْقِبْتُمْ بِهِ وَكُنْتُمْ صَبْرًا لَكُمْ خَيْرُ الصَّابِرِينَ وَاصْبِرُوا
وَمَا صَبْرُكُمْ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَلَالٍ مِمَّنْ يَنْكُرُونَ
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ حَتُّونَ

بخوان ای محمد دعوت کن بهما را بدارا خدای خود بگفتار درست
و دلیل روشن و موافق و بنده یقین صواب چنانکه برایشان بود
نصیحت تو در عبادت او منافق کن بر وجهی و طریقی که بهتر باشد منرا گفتند
که ای محمد اینها را و بر جان و ترک ساله گذاردن کن گفتند که
حکم دایت منوخ است بایه قال از یل بحیث که خدای و ملائکه
با تو گذارند او که شد و او داد اما قسبت ایضا اندیا او که بشود
او داد اما قسبت با تو که برادر است اند و از عاقبتش فعا قیوا بیل با قیوم
سبب نزد از این است که بود که هر کس در جهل و خردی از مسلمانان بکشند
و همه را مشقه کردند و شکها بنگاشتند که حطه این راهها که بپزد
ابو عامر بن الرهیب با ابوسینا بود بری حریص او خطبه داشت که در دست
شما تا آنکه گفتند که او را دست باشد با ایشان بر ازین حسین و مشقه کنیم
که در عین کوی ندید است و در نو و عمر بن عبدالمطلب است که کردند و
بشکافتند هندیت عتبه جسد او گرفت خواست تا بخورد در دست
بشکستند بینداخت رسول ازین خبر دادند گفت مهر بر خدا از آن
که امری است که بعضی از شما بآن بنور دیده محروم اهل بیت و هند اهل دفع
مخوات که خوف مهر یا حیای هند نخلط شود آنکه گفت درم الله حمزة

کرمی

اگر نداشتی که قوت میداد و معصیت خود دعا کردی تا خدای تعالی او را از شما جانور
حشر کردی که گفت که مرا خدای بر اینان طفرد همدنا و کسرا بعض
حسن مشقه کنم خدای تعالی از این مشقه و از عاقبتش اگر عقیبت کشید
بشکلان و مقدار را کشید که با شما کرد و باشد و اگر صبر کشید و کشید
بهتر است صابران را صبر کنای محمد و صبر تو باشد مگر معصیت خط
و بدو فیا و و دل نکشاید از آنچه ایشان می کنند از مکر که کشید
تعالی با اناست که از شر که بر میزند و از عصیت حذر کردند و با انا
که ایشان بیکو کارا شد و الله ولی المتوفین

صد و نازده ایت از رسول صلوات الله علیه روایت که هر کس بر سر
دلش نه شود آنجا که ذکر ببرد و در دست خدای تعالی او را در بهشت دو قطعه
مزد می دهد هر قطعه ای هزار و دویست و قیه باشد بهتر باشد از دنیا و
در دنیا سازا مار حفر صادق علیه السلام روایت که هر که در شب دیند این
بخانه نیمه آنکه که قیام او بجا آید و از یاران وی باشد

سورة الاسرى مائة و عشرين آیه

بسم الله الرحمن الرحیم
يَحْيَىٰ الْقِيَامَ سَرَىٰ بَعْدَ مِثْلِ الْمَجْدِ الْحَكِيمِ الْإِصْفَىٰ الَّذِي

يَا كُنَّا حَوْلَهُ لَنُرِيَهُ يَوْمَ يَأْتِيَنَّ اللَّهُ هُوَ السَّيِّعُ الْبَصِيرُ

آیت و نهم از آنچه این حضرت جلالتی نشانیدان خدایی که بر همه
محمد صلی الله علیه و آله در شیخی از مسجد حرام که مسجد است تا مسجد اقصی که مسجد
بیت المقدس است آنکه از غیبت است حکم الله بطریقها لغات کتب
از مسجد که بر کعبه کردیم که بر گردان از حویهای ابدان و انواع و جنات
و یا آنکه تفریقها و مهبط فرشتگان کرد ایندیما از برای آنش بر دیم

فما تم ایست و ملاقات خود را در بریدن او از کعبه به پناهندگی و از آنجا
و درین بختان و رسیدن به پناهندگی و رسیدن به پناهندگی
اوست خدایی که سواد پناست افعال خلقان می بیند و احوالات آن می بیند و آن
رسول صلوات الله علیه برسد که همان الله جد باشد گفت خدایه
دور کردن خدای از هر یکی و گفته اند که معنی آنست که ای جانان الله گفت
مرد گفت و جد این جانان است که اگر نیست بدید بر وجهی صفتی
یا جانان ای جان خدایی که بن خود از سجده است مفسد بود رسول
آنجا برودند از رسول صلوات الله علیه و دانست که گفت من در مسجد حرام در بر
میان نشسته و دیدم که جبریل علیه السلام آمد و برافراورد و این دوایت را
و ابوصالح از ام هانم دانست کرد که رسول صلوات الله علیه از حجره من برآورد
تا رخسار ببرد و بخت من نیز رخسار ببرد و روغن من و او را در ناگاه
کردم بسیار شد تا آنکه که مرا بسیار کرد و ناز بامداد مرا گفت خیر
ای ام هانم تا آنکه در حق بگویم گفت یا رسول الله احوال ما را بدیدید
و عجب است آنکه ناز بامداد بکرد و گفت ای که و چون ناز خشن کرد
جبریل علیه السلام گفت بخیز و برو ای بختامه روز را در فرشته را دیدی است
و اسی ما گفت بر زمین بر نشستم هر جا که به نشینی رسیدی ستهای او دراز
و یا بختامه کوتاه و هر جا که بفرازی رسیدی یا بختامه را زشتی و در ستهای
کوتاه تا به پناهندگی رسیدی یا بختامه را بکرد و حدیث مربع تا بخت
آنکه گفت اکنون ای و ناز بامداد تا ما بکرد مواج سراج بختامه بود
بختامه را و گفتند که او را در مواج بود بختامه را از مسجد حرام و بختامه
خانه ام هانم و مواج بختامه کرد و بعضی گفتند رسول از مسجد حرام
تا به پناهندگی رسید و آن قول معنی لیاقت و بعضی گفتند این مربع
در خواب بود و آن قول بختامه را و بعضی گفتند مواج روح او را بود
و اینان حواریانند و مسجد در تاشانست که رسول صلوات الله علیه بن

ما ناز و ندامت و ندامت و دروغ همه رو عرض کرد و او معاینه بدید
گفت خفت علی اکبر حق سمع ان صفت من قاصدا و عرضت علی ان
حق است مرها بیک و بیاق قصه معراج روایت من مالک و عایشه
و ابو مریم و ام هانم اختلاف الفاظ و اتفاق معانی است که رسول صلوات
گفت من بیکه بود میان خواب و بیداری در مسجد و بروایت دیگر در خانه
ام هانم که جبریل علیه السلام آمد مرا گفت برخیز و برو ای بختامه برو
ام هانم را از نو تا آید خمر عنک کرد و بروایت دیگر ای بیای و در خواب
مردم را آب کرد تا بختامه و مافروند تا از او وضع کردم
تا بختامه حدیث بختامه را که در شکر و کوبند این حدیث
با طالت از عقل شرح دورا بیکه گفت از مسجد برآوردند و بر مسجد
برافراشتند و بود و آن سجد از هر یک که و از هر یک که و درین سجد
ایمان و دین را در سجد و دین را در سجد و دین را در سجد و دین را در سجد
دست پای شتر دم او چون هم کار و بسته اش از بافتن سرخ و نشستن چون
سند و دینی از زمینهای پنهان روی نهانی و او را در بر بود چون بختامه
رفتن چون برق بود از آب پاشن کشیدند و کشیدند و کشیدند
که این بسیار هم خیل است که مرو کعبه را زیارت کردی بختامه تا بر نشستم
سبانه جبریل گفت یا ام هانم براق که من از خلقان بر تو سواد
و این محض ترا خواهد بود گفت یا جبریل ای ایمان شرط سوار شود که
روز قیامت هم برین نشیند که من طاققت مفارقت وی ننهدم کنم که از
کردم و دست بر پشت وی نهادم و مرا بختامه و مرا بختامه و مرا بختامه
داشت جنانکه نزد یک بود که نکشید بر سر و در وایتی از عید
آنست و از امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز روایت کرده اند که سواد
گفت چون جبریل علیه السلام مرا از خانه ام هانم برد آورد و مرا بختامه
عنان اسی بردست گرفته که ام هانم را بختامه و درین میان

رخت خون رخ اسبان خشمناش چو زهره و مرغ اغریل بر هاشم چون کرم
دینا لش چون دینا کاه و شکش چو نیم سید پیش چو در مرغ چو سیر
سکندرس رستم و ساعتی بکار گرفت و ساعتی روی و بدست
می نیکو چو علی سلم بود ستادت می بود روی به نیت المقدس نهاد
پیرانی از پیش برآمد گفت ای محمد تو حق کن تا چیزی بر من
نکند و نه رفتم از دست استواری شنیدم که می گفت ای محمد
بایت بن قف نکند و نه رفتم و التفات نکردم چو از راه دیگر فرستد
از دست جباری اندک ای محمد که ساعتی است تا از تو چیزی بر من
سر التفات نکند و چو از آنجا رفتیم چو بر نیل را گفتن این که بود که از
راست مراد کرد گفت آن داعی چو در آن بود نکند ای که جباری ندادی
که او ای امت بخوری می کردندی گفت آن که بود که از دست جبار کرد
گفت آن داعی چو در آن بود اگر چو از روی داری وقت برسانی پس کردی
چو از آنجا رفتم و نا پیش او رسید کی چو یک پای بستند چو در مرغ چو
جبار علی سلم گفت یک کردی که مرغ خوردی و اگر نه امت تو مرغ خورد
از آنجا رفتیم کردی را بدید که چیزی می گفتند گفتن ایان که اند
گفتن بجایماند که جباران ایان صاعقی کنند از آنجا رفتیم
جماقی را دید که چو رفتند و برهای ایشان بسکدی گرفتند
هر که بگوشتندی دیگر را در دستندی دیگر باده بسکدی گرفتندی گفتن
ایان کینا گفتن ایان که در غافل بعد تغییر کرد و آن دو مرغ را زک
گند و لاش خنق ناکرد و چنبد ایشان را غافل گفتند تا روزی
ایان چو رفتیم چو را در هر یک با در خره مرغیت نهاد و آقا را بجای رفت
می گفتند گفتن ایان کینا گفتن ایان که در غافل بعد تغییر کرد و آن دو مرغ را زک
باشند تا بیاست از آنجا رفتیم چو ساعتی دیگر را بدید بایان کینا گفتن
با کینا در پیش ایشان و پاوه دوست بدید چو ایشان کینا گفتن

ی کردند و کوشش بلیدی چو رفتند گفتن بایان کینا که اند گفتن
زبان پاکیزه حلا از خود ها گفتند و تو من چو رفتند و زمان که
شهر از آنجا رفتند و میل مردان نامهر رفتند و کینه بر روی یکدیگر
که بینه جمع کرده بود بر می توانست گفت یکدیگر می کرد و بر سران می
روی خوانند تا بر می رسید و می توانست گفتن این کینا گفتن این شال
مرد است از است تو که انست مردان در پیش دارد و مان ضایعی توان نمود
دکتری ستانند بر آنست چو از آنجا رفتیم کردی را بدید که
لبا و زبانیان میان چو از این می رسیدند از غفلت می گفتن ایان
گفتند گفتن خطباء گفتند خطیبان گفتند ایان کینا گفتن
بجایی که سورتی بود که چو از روی کاوی می کرد و از آنجا رفتند تا بایان
خود شد می توانست گفتن ای جباری این کینا گفتن ایان کینا
که حق از دهن روزی بر کرد و پشیمان شود و خواهد ناجای خود برد
توانند از آنجا بیا آمدند و بایان کینا گفتن بوی خوش شنیدند و بایان کینا
این چه بوی است گفت بوی است و او از آنجا رفتند تا بایان کینا
خازان بهشت است می گوید با خطیبان آنچه وعد کرده با آنجا رفتند تا بایان
و عزت بلند و نامرکت ستم است و جباری و لو و لو و جباری شد
اکواب و اباریق و آب دشر و واکب و بغایت رسید خدای تعالی
گفت تراستی بهشت هر بوی صوبه که ایاز دارد من و بهشت من و من
صلح کند هر که از من بر می کشم و هر که از من خوا مدیدم و هر که
تو کند کند کینا گفتن کینا که در غافل بعد تغییر کرد و آن دو مرغ را زک
و عد خود حلال کنم و ذایع المؤمنون تبارک الله احسن التوفیق
بهشت گفت با حق شد از آنجا رفتیم از وادی بوی خوش شنید
و وادی زشت گفتن چه بوی است و جدا از است گفتن بوی خوش
و او از زبانان او می گویند حنایا انجد ما روغن کرد و کینا

و غلام و زعفر و حرم و سعید و صبح و غنیم و غنای بسیار شد و فرزند
و کردای تخت شد گفت تراست هرگز که شرک کند و هرگز که فری
کا فرقه و جیشی بخشد و کل جنای که یونس و الحارث گفت رهای
شد از آنجا که دشم بجای رسید خبری که از آن فرود آید و مار
فرود آمد و غلام که در کفتم را بی کجاست نفتم نه گفت پس
یعقوب مدینه و الیه المهاجران ان شاء الله که این هجرت کاه تو باست و از آنجا
برفتم بجای که در سیدر گفت فرود آید و مار که فرود آمد و مار
که در گفت این بیت اللهم است مولد عیسی علیه السلام از آنجا برنتم تا بیت
المقدس رسید جماعتی فرشتگان را دیدیم که از آسمان فرود آمدند و
بر سر سیدر کوزند و مرا با نیت دادند و کرامت از جهت خدای تعالی
و مرا گفتند یا اول و یا آخر و یا حاضر و یا غایب گفتیم این چه حلقه
گفت تو اول کسی که فرود ای قیامت از کور بخیزی و آخری ما یعنی که خاتم پیغمبران
و حاشی بان یقین که شرفیاست بود امت تو بر خیزد برنتم تا بیت مسجد
المقدس جبرئیل گفت فرود آید و مار که فرود آمد و مار که فرود آمد و مار
و آن حلقه است که جمله پیغمبران که آنجا رسیدند اندک و با آن خود را در آنجا
بستند اندک و در مسجد رسیدند و پیغمبران را دیدند در حدیث ابوالعالمه گفت
که ارواح پیغمبران از عهد آدم تا روزگار ما از پیشین علیه السلام خدای تعالی
انرا جمیع کرده بود همه برین بهمان عبادت سجد کردند که فرشتگان
کردند گفتیم ای جبرئیل ایسان که اندک گفت را بر زبان توانا اینست
قریش دعوی می کنند که خدایا اینانست همودان و ترسانان می گویند
خدایا اینانست این پیغمبران بر پیش تا خدایا اینانست و از آن جمله
و اساک را از پیشین قبلی از پیشین اهل بیت رسالت از حق آمده تعبیرات
ایشان جدا فرمودند خدایا اینانست و پیشین است تا ایشان را
ماند کرد و آنکه پیغمبران را خدا نشان کردند تا ان یقین که خدایا اینانست

ارواحی

ابرهیم گفت با حقان خدایا که مرا خدایا کرد و مرا علی غنیم داد و انرا غنیم بر من سرود
که در سیدر علیه السلام گفت با حقان خدایا که با من سخن گفت و مرا از فرشت
و فرشتان من کرد و فرشتان را من بخت داد و فرشتان با حقان خدایا که مرا
علیه السلام داد و کفر را در دست من زد و کفر را اندک و کفر را من بخت داد و با حقان
که در دست من گفت با حقان خدایا که مرا علی داد که کی را انرا داد و با حقان
و حقان را در فرشتان من کرد و فرشتان را من بخت داد و فرشتان با حقان
ان خدایا که مثل من شوم شد آدم کرد و او را از خاک فرمود و دست من سرود را زدن
که در ایندا که و او را در این شعله داد از کف من گفت با حقان خدایا که
مرا راجع عالمیان کرده و یکا که خلایق را بخت فرستاد و امت را بهر زبان کرد
و در کور را رفیع کرده اند و مرا فایح و خاتم کرد ابرهیم گفت بعد از فضل
محمد با حقان بخت فرستاد از کف من که با حقان خدایا که مرا خدایا کرد و مرا
و شرفه بخورد و در هر بر خدایا داشت و گفت با حقان خدایا که مرا خدایا کرد
گفت که با حقان بخوردی امت با حقان شد ندی و اگر بخورد و فرشتان
معلوم شد ندی از کف جبرئیل دست من گرفت و مرا بخت کرد که با حقان
بخت و با حقان با حقان بخت است یک پایه از او با حقان و یکی از مرد و یکی از حقان
ارواح کند از آن معلوم بخت را بخت را بخت بود که با حقان چشم داشت و بخت
جبرئیل از آن معلوم بخت را بخت را بخت جبرئیل از کف فرستاد و معلوم بود
چون معلوم رسید با حقان بخت را بخت گفت گفت گفت جبرئیل از کف
این کفیت گفت گفت گفت گفت گفت گفت گفت گفت گفت گفت گفت
حیه الله من اخ و من حلیف نعم اخ و نعم اخلیف در بخت داد و فرستاد
خود را و بخت می کرد و او سبزه سرود و او سبزه که او بخت بخت و سبزه
بخت با حقان او در هفت زمین و سرود در هر سرود بخت را بخت را بخت
و بخت را بخت و بخت را بخت و بخت را بخت و بخت را بخت و بخت را بخت
المتعالی که الیه الا الله الحی القیوم و حقان را بخت را بخت را بخت را بخت

و بر بخت کبریا میزدند و بکبریا بگشتند تا از ایشان استجواب نمایند
و بعد از آنکه کار که میخواستند که افشانند از بخت و شکر اندکند
کجاست و چهار پای اند که آخرت بخت روی را بخانه بدین خود از سهمیم کرد
نمودند که خیر ایشان از کاستن ایشان خداوندان حق و صیرت اند و من برای
شما میزنم بکوی ایشان را چه گوید در زمینی که مدت را از حراب باشد خداوندی
و حکیم روی عادت دارد و دیواری محکم کرد آن در دارد و کوئی
در اینجا بنا کنند و کار بر آب روان روان کنند انواع درختان میوه در
بنشاند و عادت این بخت خود کند که این این و قوی برود کار در جوت
ان آید که درختان بر این میوه خود باید بگوید این بدین است
سزا آید که در دوارش خراب کنند و کثرت کنند چوین بر کنند
و عرش بوزند خدای تعالی گوید این دیوار زد یک است و این کوشک
شریعت است و این جوی کتاب است و این قسم بخت و درختی که
بر درختان خدایم این اعمال ایشانست تقرب می کنند بن بگاه و گوشت
کشتن و خون آن من نرسد و من کوشان بخود من عقب من آن باشد
که برهنه کار باشند و دست کشید دارند از خون ناحق رنجن که در دنیا
ایشان از آن آلود است و جامه های ایشان رنگین سجده های بکار و دیگر
و یا کینه می کنند و نه های ایشان بیدت و نه های ایشان را بدست
چه حاجت به بنگار شدن آنجا نیست من بخت و نه های نفع می کنند
و مادر را بخانه انداختن من فرمودم تا مسجد را در نفع بزرگ و بخت کنند
می گویند اگر خدای قادر بودی و نه های کار الهی دادی ای شویا در میان
جمع ایشان و در جویا برابر بید و بکوی ایشان را که ای جویا خدای ناما
سپوید که هر و یکی شود شویا بخانه که هر و یک در جویا هستند
خدای تعالی گفت بکوی ایشان را که من که قادرم که در جویا خدای ناما
قادر نیستم که نه های ایشان را بکوی کردم می گویند ما روزی می دایم و در دنیا بخت

خی بود و نه های ناما

می شود و نه های ناما بکوی می گویند و صدقه در کوه نامی بخت و نه های ناما
بماند تا نه مرغان می گویند ایاز بیایم نه های ناما اجابت و نه های ناما
سجده میگویند ایشان برین وجه منع است اجابت می ایشان که من اسع است
و اصل ایشان را در بخت میگویند امر برای است که خراب من که شد است
از دستهای من از خبر بخت شد است نه دستهای رحمت و روزی من بخت
اجابت که می خواهم بخت و کویهای خراب من بخت خراب من که شد است
کشد آن برای است که رحمت من نکست که بخت من فراخ است بر عهد چوین
بخت خراب است نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که من را که
مای خود نفی کنند و بخت کنند و نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
و بخت ایشان بدین بدین بخت اند و نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
درخت تر ایشان را افشانند سر رود ایشان چگونه بخت و نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
سجده است و روزگار ایشان بخت و نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
و نه های ناما را بخت بدین و نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
بصدقه می دهند نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
یقین دلی از من حاجت من دعا ای انکار حاجت حکم که از صدقه در دنیا
کنند و از صدقه و ما که من را که من را که من را که من را که من را که
در دنیا بود اگر بر در دنیا از رحمت کنند و حق تیم و حق بدین و نه های ناما
و نه های ناما از خود نزد که در دنیا و نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
من تو چشم ایشان باشم و قوت دستهای ایشان باشم و نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
جای بداند چون که من را که من را که من را که من را که من را که
بگویم آنکه از من بخت دارند و من را که من را که من را که من را که من را که
و در قضا می رفته است که آنروز که امان و زمین او را که من را که من را که من را که من را که
کشم و حکمت در شبان و غرت در فلان و قوت و نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که
در دستان و بسیاری در اندکان و من از این همه بختی خواهم نه های ناما که من را که من را که من را که من را که من را که

و کرد و می گفتند که من چیزی را از اجبار شما می دانم که اگر بگویم سزاوارت این سخن
بپای رسیده و از اجناد و از آن پرسید گفت ای ملک در شهر ما رسیده و از اجناد
تقصیر کرد و ما را که فرستاد و بودی هر وقت شهر فرود آمد از اجناد ایشان هیچ خبر نداشتند
ملک نیز بر سر آمد و گفت می خواهم که لشکری را فرستاده باشم که اگر برایتان دشمن
و تا مرا بکشد آنکه گفت که شاید همیت از کار هر کسی می گفتند فلان و فیلان
ملک گفت آن مرد باید که ما را این خبر داده باشد که در کفایتی هست که ما را از این
خبر داد و بر اجناد و کشتن کرب و بیا و ما را از این خبر که چهار هزار مرد بود
و با ما رفته و ما را گرفته غارت کرد و بر ایشان و سرهای ایشان کشت و نه
ایشان بر دروازه چنانکه گفت فدا شود خدا را و این بود که
در آن وقت که بخت النصر در آن بود ملک فارس فرستاد که خواستند تا حلیفه
تعیین کنند گفتند تو رفتن باید کرد تا آن قوم که در میان ما است ایشان
لشکر کند و چهار نفر بخت النصر از شمار باشد با ظفر و غیرت گفتند
و برای ما میاید و پادشاه کردند سدی گفت با سادش که از بنی اسرائیل کی بود
که خوابا و رات بودی و خوابیدید که هلاک بنی اسرائیل و جزای بنی اسرائیل
بردست یعنی خواهد بود از اهل بل که ویران بخت النصر کویند و سرخاست و بیاید
و آن غلام بنیم را طلب کرده و در آنجا نه ما و بر سر او خود رفت و آنجا فرود آمد
گفت بپشت النصر کجاست گفت بهیچه دفته است باقی بودی آمد
و پشته همه را آورد بنی اسرائیل همه در بر روی داد گفت مرا می شناسی و فلان
بیا و او رفت بهیچان خرابه بهیچان کشت و بهیچان طوایر خوردند
و شراب از خوردند و زرد و سیم و غیره خوردند و چون از طوایر فارغ شدند
بنی اسرائیل گفت امروز سه روز است که ترا در سرای تو بنیانی نمی مرا حق
بر تو گفت بلی گفت از تو می خواهم که مرا این بنیانی نویسی که چون تو بودی
با بنی اسرائیل یا هم گفت این چه حدیث است که تو می گویی سحر خیز به می گویی
گفت ای کم و حقیقت می گویم بسیار الحاح کرد ما درش گفت خدایان

الکاهنه

که پادشاه بنی اسرائیل را باقی نشت عرض او آنست که اگر پادشاه بنی اسرائیل را
آنکه آن مرد ویران کرده و معاکره و گرفت و در آن وقت پادشاه بنی اسرائیل
پیچید و کعبه را از عزیز داشتی و بی شرف و فتوی و کار نکردی
او را زنی بود و آن زن دختری داشت از شوهری دیگر این زن بر سرش بود
ی خجالت از آنی که کعبه که حوازی است نخواهد آن زن گفت دخترش بی
با حوازی و برادر کن گفت که شما از بنی اسرائیل بیستم از روی سید
گفت بر تو حلال نیست پادشاه از آن گفت زن از بنی اسرائیل ختم کرد
گفت تا پادشاه بشنید و پادشاه گفت او دختر را بیاد است گفت با و تا
ساقی کفن و حوزت شود خوشتر از روی عرضه کن حوزت خواهد که
توضیح کند وضع کن و بگوی که حاجت تو را کنم تا حاجت من را بکنی
حوزت کنی که حاجت تو بخت بگوی که سحر پی بر کرب را را خواهم که در
پیش از آن رفت و ساقی کرب کرد حوزت پادشاه شد و عرض بد کرد
گفت مرگم باشد تا حاجت من را بکنی گفت حاجت تو چیست گفت کرب
دکتر را را خواهم که در زبطت بنیم پادشاه گفت و بخت خیری دیگر نخوا
گفت و حاجت خیرین بخت چند است گفت که پادشاه کرب فرستاد
پیچید و کعبه را بکشد و سلا در طشت بشوید و آن سلا را آن
و گفت لا تحل لك لا تحل لك این زن را حلال نیست حلال نیست و در آن
خود او در آن طشت می خویشد و فرمود با پا را خاک در آن ریختند چون از بالای
خاک بر اندوی خویشد این خبر پیچید رسید که ای اسرائیل بود لشکری ساخت
تا بخت کند پادشاه فرستاد بخت النصر آمد و گفت ما برین لشکرا برین
من احوال این مردان ساخته اما او را بپیر کرد و بنی اسرائیل و غیره شدند
و شهر را حصار می داد هیچ گونه ممکن نشد که آن اوز را منفره کنند و لشکری
شد و حوازی را از کعبه دوری در کربا او آمد و او را پیش بخت
بردند گفتند شنیدیم که باز خواهی گفت گفت آری که معاکره شد

و انکری بر کشد و گفت من ترا ندیدی با من که از شهر کشاد شده
بسط آنکه از کشی که من گفتم گفت جگر در کف خردان که از کف
کن و بجار که شده شهر دبار و بکوی تاهه دست بر اندازد و بر روی آن
کنند و گویند بار خفا با حق خون عجزی که این شهر کشا این
اینان عجزی که در نذر چهار سوی باد شهر ستاد و بیکر و بر شد
انرا بیاید و بخت النصر را بر خون عجزی که بر بار برد و گفت مردم دای کش
و خون بر سر این خون عجزی که تا آنکه که ساکن شود هفتاد هزار مرد
از خون ساکن نشد تا آن زن را که زن باد تا بود دست آوردند و خور او را بران
و بختند ساکن شد آنکه عجزی که گفت دست از خون رختن بیدار خدای
نشود چون بفریاد بختند تا کشتگان او و هر که در خون او سوخته
و مضاعف بود و بختند آنکه اینان بختند شد و علامت آنست
که این خون ساکن شد و آن مرد که خط و نامه از دست داشت پاد و عرضه
افرا و اهل بیت و امان داد و بیت المقدس را حجاب کرد و وجود و سر و قامت
بخشایش را را خود برد با سیری و دانیال در میان آنان قوی بود و قوی از فرزندان
بهمنان چون بهمن بابل رسید او را بابل مرد بود او را بای پری دادند
چون دانیال را دید عقل درای و دانت او بهانت و او را بقر بخورد کرد
و هب زمیند گفت بخت النصر را آخر عمرش خواب دید و صفی را برش از زر
و سینه او از سیم و نیکل زین و داینهاش از آهن و سافهاش از کل خشک
آنکه سکی و دایها از آسمان که پیغام آورد و او را بست و کرد آنکه
سک بر کشید تا چند آنکه از شرق تا بغرب رسید و در ختی و دینج
در زمین و سرش را سان مردی بر سر از درخت تیری در دست گرفت و شاه را
فی کرده که شاه خدای این درخت تری نامرغان از او پر کنند شوند
و سباع و وحوش از درش مرد شوند این خواب را دانیال پرسید و انبال
ان صم که دیکه نوید و فرزندان نو و او را دای که از بر تو باشد اما سر که از

نوی که بهمن تیرانی و سینه اش که از سیم بود بر تو باشد که از تو تا او
در باشد تا سیم و آنکه بخت از سر بود پادشاهی باشد و بر سر تو باشد
را بهایش از او بود آنست که آنکه بر او باشد بر تو بود و آنکه با بهایش از
بود ان پادشاهی باشد و صیقلان سک که از آسمان پادشاه در است کرد
آنکه بر کشد تا هه روی برین بخت گفت بفریاد است که خدای تعالی
بفرستد از خزان نام و بخت کند و از شرق عالم تا غرب عالم برسد
و ان درخت که دیدی غار پشاه و سباع در زیر او و آنکه فرمود
از درخت ما زین تعبیر او آنست که خدای تعالی ترا سخی کند اما غرق که
کر که باشد که او پادشاه مرغان آنکه سخی کند با سیری که او پادشاه
سباع است آنکه سخی کند با گوی که او قوی تر باشد از است
هفت سال بختین باشی و تو اگه باقی و دانیال بخت بر تو بود تا دانی که سکه
و برین بخت پادشاه است آنکه مدیری که اصل درخت بر جای بماند مگر تو باشد
که بر جای بماند این حدیث ای بریند که کنندگان حدیث در دانیال
و بخت النصر اندوه گفتند ای بخت تو دانیال را سحر کرد این و او را
فی پرست و بخت نامی خورد و او را احباب او و فرستاد و دانیال را
گفته گفت عجزی است که اینان می گویند گفتاری بخت النصر
بخت اندوز بود تا گوی بختند فراخ و دانیال را با بخت کرد و انجا کرد
و تیرا که سحر را بخت کردند و انان بصیرتند جز از آمدن ایشان
دیدند و تیرا در پشایشان خسته و دیکری با ایشان گفتند اینان
سحر کردند هتم از کجا آمدی گفتند ما ندانیم و از فرشته بود که ایشان
نگاه داشت از انجا آمد و طباطبچه بر روی بخت النصر و خدای تعالی
سخ کرد او بر مید و در میان با و خوش و طهور و سباع در اخص صم که از
بود و صم که کرد و صم که صورت شیر و صم که صورت گاو و صم که صورت
و هب زمیند گفت بخت نصر از آنکه خدای تعالی او را داد و در میان او را کرد

کرد. انداختی گفتند که ایاز آورد و بعضی گفته اند که پنهان گشته بود
و مسجد را ساخته بود و او قول کرده بود قتاده صفت در حق او
که قاسم بن جویز بنی نضیر او را کشته و از سر او زخمی با خود ببرد و او را
و شهادت بود بقول محمد بن اسحق جالوت برایشان مسلط شد و قتل و کشتار
حدا لیا لیا که بر بنی اسرائیل و دولت به بنی اسرائیل داد در ایام مردود و او را
صفت جنان که گفت ثم مرر دنا الصکال صکره بر این کردیم
بنا دولت تا ما طغیادیم بر دشمنان تا و انداخته و کمر و مدد دادیم تا ما
بالمهای بسیار و وزیران نرینه و جعلت صکره کثر نفیر و کرم تا ما
بکره و شکر و شتران ایشان بر این که بعد از یکدیگر بکشید برای خود کنید
نعم ان خیرا راجع بانما باشد اگر یکی بکشید عقابان و دو بالان هم بر تاشد
قارضا جاد و عدا الاخره و جوز و عن اب دیکر مد و وقت و کردن ایشان
و آن بود که بر مصیبت شدند و تغییر و تبدل کردند عجبی که با بگفتند
و قصد کشتن عیسی کردند بخت المضر بر ایشان مسلط کردیم و او را و شکر او را
بر ایشان بر این گنجیم لیو و جوهر که ما غنیمت کردیم و دانستند
و در بهای تا را یعنی بشنای تا را و اثری کانت و محنت بر شما ظاهر گردانند
و در محدثات الهی بر شوند جنان که در بنو بنی اسرائیل و در شدند و تا هلاک
انچه بر این غالب شد باشند از سرها و المهای شما عیسی را بر این صکره
انکه رسول را گفت که بنی اسرائیل را بگوی که خدای بر شما رحمت کند
که قویه کنید و با طاعت خدای بیدار با سرگنا شود و ما نیز با سرگنا
شوم قتاده صکره با سرگنا شدند خدای تعالی بر دست و سوار تا مراعت
کرد بنی و علانته مسکن و حلقه اجماع کردیم ما دفع با دشمنان کافر
با حصیر و با طو و را شیشان و عرب و با طرا حصیر خواهند

ان هذا الهنذان یهدی للقی می آقور و یبشیر المؤمنین

الذین

الذین یعلمون الصالحات ان لهم اجر کثیرا فان الذین
لا یؤمنون بالآخرة اعندنا لهم عذابا الیم
الانسان بالشکر دعاءه لا یحضر و کان الانسان عجولا

حقیقت این قرآن را می نماید خلق از ابطه و ملکی که ارباب تیز ملکی
یکه تیز نه همت و زرد و هدیه ما تا که گردانیکوی کنند و آنکه
ایشان از خرد بزرگست بگویند و خبر و هدایا تا که بسوق باری
و بیایست ایاز نمایند و ما برای ایشان ساخته ایم و نغاد و عذاب دردناک
انکه گفتا دی در حال خوار و در تنگی بر خوشین و بر دیگران از خیزند
و اقربای خود خدا را می خوانند بیدی چون خواندن خواندن خدای خود بخیر
و بنی یعنی نرین می کنند بخود بخیری که اگر اجابت کند بر روی خناید
وادی در کارها همیشه مستعمل بود است و تا بر نده که هر چه در دل او
و طلبان بخیل می کنند و عاقبت آن می اندیشد عبدالله عباس گفت
هجرت و بی صبر و قوت نکرد و صفت اند عیالات در دعای بد و قوت
و هم بران پشیمان می شود گفتند که ما را با انسان آدم است سلمان فارسی
گفت خدای تعالی از آدم اول برش یا فرید که حواس در ویت او می نگریند
و دیگران اما می خوردید و اعتبار می صدفرت حوزان و دیگر بود گفت
اللهم علی خلقی قل عوبدا لیس عقی ای یا بخلی بخل فرما در افرین
بشکر انکه ما ب و فرمود عبدالله عباس گفت چون روح باقی
خواست که باز نشیند نتوانست فذلک قوله و کان الانسان عجولا

و جعلت اللیل والنهار اثنتین فحوت آیه اللیل و جعلت

أَيُّهَا النَّاسُ مَنَعَرَةً لِنَتَّبِعُوا فَنَدَّ مَنَعَرَةً لِنَتَّبِعُوا
عَدَدَ الثَّيْنِ وَالْجَابِ دَكَلْ شَيْ قَتَلْنَا تَقْصِيلًا

ما ب در روز دوازدهم و ملاحت کردیم که دلاله کنند بر افریگا
و هر دو حدت بکاکی و بر کال قدری و علی از ایت شایع بشد و هر دو
و تا یکا فریدیم و ایت روز را که نشد و زت و نوری و کنتانند که
نشان شایع است یعنی ما را بخور کردیم و شاع دوزری باز کردیم و ایت روز
که ایتا بیلت با شاع و ضیق افریدیم که در روشنی و جبهه ها بشتند و کاه
باز تا ابو الطیفیل گفت که ایت اللو از امیر المومنین علی علیه السلام پرسید که
ایت شب چگونه است گفت از حوادث که در میان ما است و آن این
محوت عبدالله عباس گفت بوز افتاب خوش شفا افتاد جزو کرد و
ما چنین انکه بوزاء شصت و نه جزو کرد و بافتاب داد اکثر افتاب را
صد سی و نه جزو نورت و ما را یک جزو انکه بیا کرد و گفت
عرفان بود از روشنی افتاب نا طلیه فضل و نعت و روزی جنای کنند
در روشنی روز و تا عددنا الهی باشند و ما میباشند حایر آجالت
و دین و اوقات بمانند و اگر نه جنت بودی بلکه کارها محفل ماندی
و نا هر چیزی نا تنصیف ایدیم و روشن کردیم روشن کردن بگوید از جمله این
ایت که باه و افتاب که اگر نه چنین بودی شبانه و در عتاج بودی مزور
که تا کی که کند و روز دارند اسق که کی شمشیری که رود کت این
عدت نادان اسق که کی عت وی سراج و دارند اسق که اجل و کما
و تراستندی که کی ساید خدای تعالی نظر بلی بندگان جبریل از فرود
نامه باز بر جنبه د بر روی ما آمدند و روشنی و این مقدار آمد که می بینند
از روز سید باشد و کما لایان اکثر شاه طاهر

فَعْتَقُوا وَ تَخْرُجُ كَمَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَتَابًا يَلْقَاهُ مَنُورًا
كَتَابَكَ كَتَبَ يَوْمَ عَلَيْكَ حَبِيبًا مِّنْ أَمْنَدِي
وَأَمَّا يَهْتَدِي لَمُتِيهِ وَمَنْ قَلَّ فَاثْمًا يُغْنِلُ عَلَيْهَا وَلَا تَزُرُ
وَأَيُّرُهُ وَ لَرَأْخَرِي وَ مَا كُنَّا مَعْلَمِينَ حَقَّ بَيْنَ رَسُولًا

و هر ایدی که هست علی او را و کرد او را و لا نکره انیدیم در کردن و سنا که در
لازم کردن باشد و او را و جانشود تا آنکه که حایر و کنند عاهدت
طایف یعنی علی او روزی و لا نکره انیدیم و کنت همکار از او و جود اید
و لا نکره کردن او و ورق باشد بر این نوشته که او شایع است یا عبید الله
کنند مراد بطایف از کنت که بر کنت از سعادت و شقاوت و حجب
و از آن برای و بطایف رعایت که رعایت عیب من سواج الظیرو بوار حاکم
و تخرج له و هر روز از رعایت او در قیامت کتاب نامه که از او کرد
و کتاه پسند ابو الحاکم العتدی از ایت بخواند و کنت نامه تراشد
در و حال باز کرد و دشت و باشند و در یک حال در روز دوازدهم نامه
کتاب است ملجوعه حایر ایت من و جود بعیر نامه ایت بخند و از حوض
بنیامت دند کنند نامه ات بکشاید و کونند ایت کتابت
بر خوان نامه خویش را که بواسط و بیلد نفس تو بر تو از محاسن حایر
یعنی خود حایر بخند و هر که حایر تو با تو و کنت بر تو عدول کردند
من امتدی هر که براه یافت برای خود یافت و شمع این و ثواب و دیه
و هر که کما شود بر یک طرف و طلب علم او بخور کرد شود یعنی عتد
و و بالا نکره باشد و کاتر و از او و هیچ کس ایت ای دیگری نکند

بقی کناه دیگری را عقیبت کنند و ما هیچ کس را عذاب نکشیم
تا آنکه که رسول فرستیم و تحت بروی لایزال کردیم ^{و ادا}

أَرَدْنَا أَنْ نَبْلُغَكَ قَدْرَهُ أَكْزَبًا مَثَرِ فِيهَا فَفَقُّوا فِيهَا نَحْوَ
عَلَيْهِ الْقَوْلُ قَدْرًا تَدْرِيهِ وَ كَمَا هَلَكَا سَائِرُ الْقَوْلِ

بِثَبَاتِ نَجْزٍ وَ كَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِمْلَادٍ وَ خَيْرًا نَصِيرًا

چون خواهیم که هلاک کنیم دوی شهری را بعد از آنکه تحت ^{باید} ^{باید}
و متعنان آن شهر را بایان و طاعت فرمایم تا کنید تحت را برایشان ایشان
در آن شهر قتل کنند و از فرمان پرور آیند با آنرا هلاک کنیم
دوی که فرموده باجم متعنان آن دو و طاعت و عبادت برایشان از برای
کدره باشند و عصیت کرده و عذاب برایشان لایزال هلاک کنیم
و عذاب فرستیم و عجز کردیم که از اذن خدای عز و جل و هلاک را جز بخواست
هلاک بگیرد و خدای عز و جل که هلاک کنند و خدای عز و جل که هلاک کنند
کمی که مستحق هلاک است باید بر معنی آیت خبر بود که ما جز خواستیم که هلاک
کنیم مگر آنرا که حق عذاب باشند امر خود را برایشان می کردیم و بپا ^{مستحقان}
و نایم جز طاعت ندارند هلاکشان کردیم زهری گفت روزی
رسول صلوات الله علیه نزد یکدیگر نشستند گفت لا اله الا الله و قول للرب
من شرفنا قریب های عرب را از بدی که رسید آنکه گفت ملاقات ارشد
با جمیع و اجمع امروز این بزرگوار شد و او گفت سبب این حلقه کرد
بر آنکست ایها را بپشت گفت بقی هلاک نه کنیم فوی که ما حاکم را برپا
ایشان باشند گفت بلی چون فساد بسیار شود و کما هلاک است

و بعد از

و چند که هلاک کردیم ما از فریاد جماعت کفار که بفرمان ما را می کشیدند
از سر نوح بنهر علیه السلام و بدست خدای عز و جل که از آنرا زدا بود و پس از
دانشه افعال و بپشت اسوار ایشان در فرز خلاص کردند صد بیت سال گفتند
و صد سال گفتند از عبدالله بشر را بپشت کرد و آنکه گفت و سواران
دست بر سر می نهاد و صفت این علامه فر فرمایند گفتند ای رسول الله
فر فرستد ایستد گفت ما را از او خبر صوبه یا صلا او می فرستد تا بپشت
آنکه فر فرستد ایستد گفتند اندر جلیز گفتند ^{سازگار}

بِرَبِّهِمْ لَعَلَّاهُ كَيْفَ كُنَّا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا

جَهَنَّمَ بَنِيهَا أَذْنًا مَذْمُومًا مَحْجُورًا وَ سَرَّ آدَامَ الْأَمْرَ وَ سَمِعَ

عَيْنًا وَ هُوَ سَمِيعٌ قَوْلُكَ كَانَ تَعْبَهُمْ شَكُورًا

كَأَنَّ عَذَابَهُمْ وَ هُوَ لَا يَرْحَمُهُمْ وَ كَذَلِكَ وَ مَا كَانَ عَذَابُهُ

مَحْظُورًا هر که که دنیا خواهد دنیا طلبد ما بخیل و بر دنیا بدیم
در آنچه خواهیم برای آنکه خواهیم و آنچه خواهد در برابر بخیلی کنیم
چه دنیا باشد که ما بخیل نیستیم که از دنیا از دنیا شرفی بدیم
لبا که از دنیا مراد و آرزویم کردیم ایشان را بپشت کرد و اگر بدی را از دنیا
مراد بپا ویم نه از خوار و همان دگر بود و گفته اند که حق است
که هر که بخیل است دنیا خواهد و بد دنیا بدیم پس در قیاس دوزخ
برای او کنیم در دوزخ جایی هم ندارد آنجا سوخته شود نکوهیده
و از رحمت خدای دور کرد این هر که اخف خواهد و کار بخیل اخف ^{مرد}

باشد و جل و مقبول بود و سعی و مشق بود و تضرع خدای بند را دادند
مطاعتش آنکه گفت که خداوند ما را بخواهد در دنیا از مطیع و معاصی و حسن و کافر
بجدا کند و در نزد خود گردانیم اعطای خدای عفو از میان دنیا و مریدان
هر چه از ما خواهند بآینا نماندیم هر چه بطلعت و عطای خدا و شفاعت عظمی و
و از کسی ممنوع نباشد و مومن و کافر و بر و فاجر را رسد

أَنْظُرْ كَيْفَ تَقُولُ ابْغِضْهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَا تَأْخُذْ
أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا لَا يَجْعَلُ اللَّهُ
أَمْرًا قَفَقًا مَذْمُومًا مَخْدُومًا وَقَفُوزًا لَكَ

إِنَّمَا يَأْتِيهِمْ لَيْلٌ وَنَهَارٌ كَالْفُلْجِ
أَحَدُ مَا أَوْصَاكَ مَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَمْرًا وَلَا تَنْهَهُمَا
وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَخُفْزَ لِسَانِكَ
وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْنَاهُمَا كَمَا رَحِمْتَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمَا

بیک حجم اعتبار از احکومنه خلقا را استفادند و بعد از اینهم بعضی را
بیک گونه تفصیل داد و در روزی و عطای دنیا و مال این جهان و مریدان
اخیر از کسند و بر کوارت برت بهر چه و فضیلت از درجات دنیا و
آنکه فی کد و گفت با خدای خدای بخشد و بگوید و یا او

کلامی که در این

کوهین
کسی را شریک کرد و این که اگر چنین کنی و تبتیق با دانه زنده باغی و نور
ای و بر زبان عاقلان و خدای و فریاد کنند و از حضرت و باری و ارباب
و مراد بقول و انت که مقدم و مخدول کردی و قضی رتک
خدای تو و فرمود که بر سیدم که او را از کربا این سالار و کوهین
حسب بر آید و گفت ای حسن از راه طلاق داد مر گفت در خدای
عاصی شدی و از آن تو جدا شد و مر گفت خدای برین قضی که در حق
گفت با قضی الله علیه هذا خدای بر تو این فضا کرد قضای خدای
مرسد گانتر است که گفت و قضی رتک لا تعبدوا الا انیا که
او جب سید خدای بر تو و احب که او را بر سید و با پدر و مادر حساب کنید
اگر یک از پدر و مادر یا هر دو نیز بگویند و با تو باشند و در خانه تو باشند
تو در روی ایشان بختان کن و دلشکی بنمای کشاد روی و خوش بان
کاری کن که از آن بر خند یعنی چیزی و کوی که از آن گرفتند
ایشان بگوی که اوقات کمال است که در وقت دلشکی گویند
اما جعفر ما در حق الله گفته گفت کمترین عقوبت است که از این
کمتر بودی هم از آن منع کردی و ظاهرا بیت لخی است از آن و گفت
و آنچه پیشتر از آن باشد این است از بخیر که در پی پدر ما کار دارند
لخی آن بخیر و لخطاب معلوم است و تخصیص که بر وی می آید که از آن
در کبر و بری محتاج تر باشند و برای بر مثل آورد مانند که فلان بزرگوار
فلان از کس نیکو کار تر است برای آنکه چون کس بر شود بر تواند خاست
بجایان و بر از قد کنند و علفند و منجنا که وی بخاک خود را
داری آنکه گفت و لا نهاده با آن بر پدر و مادر زن و او را
کلان و برای شان سخن بگوئی چنانکه حسن ادل و قضایان کنند
و گفته اند که گفتار نیکو است که گویند یا ابا و یا اما و فرزند
برای ایشان از روی محبت یعنی مواضع کن با ایشان غایت تواضع و این

دعای ایشان که از خدای باریبار رحمت خواه و بگوید ای خداوندی و برورد
 رایتان رحمت کن رحمتی که ما فدا آن منقطع نگردد بخدای بگوید این رحمت
 شود و در میان تو رحمت بروردند در حالی که کودک و خرد بوده رعایت از
 رسول صلوات الله علیه روایت کرد که خدای تعالی عاقرا کو به هر چه خواهی می کن
 که ترا بیا مرزمر و بار و نیکو کار مرا گوید که هر چه خواهی کن که ترا بیا مرزمر و بار
 گفت رسول صلوات الله علیه که این است که هر که در روز اید و ما در و پندار و
 باشند و در از رحمت برای او بکشاید اگر کسی بود که بکشاید که گفت یا رسول الله
 اگر چه ما در و بر مرز و طبع کنند به بار از کف و در جبری دیگر است
 که مرزی بکشاید رسول صلوات الله علیه آمد و گفت یا رسول الله
 جبری بیاور که علان مرا رحمت خدای نزدیک کرد و اندک گفت یا رسول الله
 داری گفت ندارم گفت مر و و ایشان بگوید کن و بگوید که ایشان
 و رضا و خشنودی ایشان و علی اند که کفایت بود و بکشاید

أَعْلَمُ عَائِقُ تَقْوَى كُنْ أَيْنَ تَكُونُوا صَاحِبِينَ قَوَاتِ كَانِ
 وَاللَّهِ وَابْنِ عَفْوَرٍ وَأَتَى الْقُدِّي حَقَّهُ وَالْمُصْرِي
 وَأَتَى التَّيْمِيلَ وَلَا تُبْدِ تَبْدِيدًا إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا
 إِخْوَانُ الشَّاطِطِينَ وَكَانَ التَّيْمِيلُ لِرَبِّهِ عَفْوَرًا
 وَإِنَّمَا تَعْرِضَنَ عَنْهُمْ أَيْتَحَبُّ آءُ رَحْمَةٍ مِنْ كَرَمِكَ تَرْجُوَهَا
 فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَكِينُورًا وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى

وَالْمُصْرِي

وَلَا تَنْطَبِأْ كُلَّ الْبَسِطِ تَقَعَّدَ لَوْ مَا حُصِرُوا إِنَّ رَبَّكَ
 يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ

مستغنی تعالی عالمیست و در آن زمان با خود در طای ثنات از بگوید کرد
 ما مادران و پدران و عاقبت شدن و عاصی شدن در ایشان اگر تمام شد
 و نیکو کار را خدای کرد پدر هر کاری که باشد و اگر زلفی اند در حق پدر بود
 خدای تعالی شما را بیا مرز و کما و مرز و کما نیست که با درگاه او که رسید
 و آت ذالقدر و حقیقه چون خدای تعالی وصیت کرد عا در و پدر و خویشان و
 و گفت به آن که که خطه نقرایت و خویشات بهو خوار و با بقی با خود
 صلح هم کر و احسان و بگوید بعضی مغرور گفتند اند و از فراتی رست
 در حیرت که چون این آیت آمد رسول صلوات الله علیه فاطمه را بخواند
 و فک دوی داد مدت حیات رسول رست و وی بود و در تقوی وی دخل
 در مصالح خود و فرزندان خود که چون رسول صلوات الله علیه بخوار رحمت
 انحال فرمود او باز که گفتند و جز طلب میراث پدر کرد گفتند
 پدر میراث نباشد او گفت ما ترک کنایه صدقه انچه ما بکشایم
 صدقه باشد و المیکین و ابن کلیل در ایشان را و را که از این
 حقایق آن بن و لا تبغوا و اسراف مکن اسراف نفقه کردن باشد
 در مصیبت یعنی الله مصیبت نفقه محامد گفت اگر کسی همه مال خود را
 حق خرج کند تبذیر و اسراف نباشد و اگر مردی در باطل صرف کند
 اسراف باشد و اسراف کنندگان قریبان دیو و فریبان سلطان باشند
 و سلطان همیشه بخدای کافرو کافر نباشد است و اما تعرض عنهم
 اگر فردی بگوید فی ایشان که ترا فرود می بگوید که در آن
 ما ایشان برای طلب کردن روحی یعنی و زری از خدای خود که توانید

که بتورسد بکوی ثیابا کفاری خوشه خنقا سان یعنی بکوی و سینه
 بدهد بر ما ثیابا الله و برای این رسول صلوات الله علیه فرمود است که
 الکلمه الطیبه صدقه سخن خوش صدقه باشد آنکه در سوره
 صلوات الله علیه فرموده اند که هر چه دارد بپرد و گفت و عمل
 نیک مغلوله الی عنقک دست خود بر کمر خود نه کلی گفت جی
 دست خود را زدن در بند مار و نیز یکبار هر چه داری بخش که بشی بماند
 کرد و رعید و شعل از آنجه بود باشد و گفته اند صورتا یعنی رهنه
 جابر عبد الله انصاری گفت سبب نفل این است آن بود که روزی رسول
 خدای نشسته بود و کوی آمد و گفت یا رسول الله ما درین ترادعا می کنند
 و می گویند که ما پراستی ده تا در امان می کرد ما تم رسول صلوات الله
 گفت و تقیه یکدیگر می که این وقت چیزی نیست که او را باشد
 برقت و باز آمد و گفت که می گوید که این پراستن که پوشیدن
 رسول صلوات الله علیه و سلم شرم داشت برخاسته در خانه رفت و پراستن
 و بوی داد و برهنه نشست تا وقت نماز درآمد و بلال بان نماز گفت
 و رسول صلوات الله علیه و سلم بر سر آمد و دل مغلول شدند کی برخاسته و
 رسول ما دید که پراستن نداشت خدای تعالی برایست فرستاد که از آنکس
 بمنظور ازین کس یا ساء سیدی که خدای تعالی روزی بکس ترا نه فرستاده
 بر آنکه خواهد و نیک کرد اند بر آنکه خواهد آنکه قبض و سبط
 و او با حال اندک آن خود پنا و انات و او اندک صحت هر یک از قبض و
 سبط در بیت جنات که می داند سازند و لا تقبلوا

اولادکم خیفه اندلوق نحن نردقهم قریا کم

ان قتلهم کان خطا کبیرا و لا تقربوا الی ارباب

خاصه و سادیده

خاصه و ساء نبیله و لا تقبلوا القتل الی حرم الله

و من قتل منکم فمقتول فمقتول اولیید سلطانا فله یترت

فی القتل ان کان منصوصا و چون معلوم شد قبض و سبط و در
 خدای می کنند و خدای می دهد فرزندان خود را از ترس درویشی می کنند
 این آیه در حقنا آ آمان عرب که دختران خود را زنده در کوی می کنند
 خدای تعالی این را ناهی کرد ازین و گفت ای شما که از ترس درویشی فرزند
 خود را می کشید که ما ایشان را روزی می دهیم و تحارام و کسراشان
 شمار اخطای بزرگست و کفایتی نخت و لا تقربوا الی ارباب
 نزدیک شریک می کرد زنا کردند که زنا کردن همیشه کاری زشت بود
 و راه بد میرید و می کشید نفی را که خدای جبار کرده باشد که ترا و
 کرده است از آن مکر حق و کفر حقان بود که کافر خود بعد از آن کس
 بعد از احسان و تقصیر و جوار و جو ترع بود است آنکه گفت و قتل
 مظلوما و هر که او را بکشد او را قتل و سبط داد ایم و ساء
 داده ایم بر کسند و اگر خواهد قصاص کند یا نخواهد بیت طلبیده
 و اگر خواهد عفو کند و بخشد پس برای آنکه قصد قتل یکنی با سارقین
 و خون بناحق می آید و قور بخته نشود یا این ولی باید که سارقین
 و بیل یکی بیشتر از یکی باشد که سارقین و جز کنند آنکه در سارق
 در دنیا بقصاص و در آخرت ثواب و عفو و قوله لا یجی تغییرش کنایه از
 صفت اربابان افاضان سارقین و قوله لا الا الله فاذا قالوا
 فمقتول فمقتول و ما یستلزم لا یجی فمقتول فمقتول و ما یستلزم
 یا رسول الله قال فیما بعد احسان و کفر بعد ایمان و قتل نفس فقتل بها
 یعنی مرا فرمودند که با مردمان کارزار نکنم الا یکدیگر بکشند که الله اعلم الله

و تکرار و تکرار مکن راست و متواضع باش در رفتن که توفیق و توفیق
ای زمین را ستوانی برین و بنفاد و لکوها متواضعی برین یا بدیاری که می
نوازی شدن و یکبار بن جمله که گفتند که در آن ای که آمدی و دیگر است
نزدیک خدای تو و کلاه زشتا بن عباس گفتن این همه است و اولی
علیه السلام بود ابتدا بشو از شرک و آن است که در اول گفت لا یجعل الله
آخر و انما یثقی از شرک برای آنکه تو حیدر جمله حاکمات و آن است
که می گوید و لا یجعل الله الله انما با خدای خدای و یکدیگر از ستان که
آنکه نماند رخ اله از نه ملامت کرده و خوار کرده و در صورتی که
با حق از حسا که خطا بکرد با کافران که گفتند که فرشتگان و خزان
جنای اند و گفتنای خدای بر کذب شما با بر این درشتگان و خزان
گفت بهترین برای ما اختیار کرد بدترین خود بر گرفت یعنی هیچ کس را بر خد
که تا خدای حواله می کنید انکه لتقولون حقیقت که تا کنای
برنگ می گوید بر خدای دعا را به آنچه بر خود روا می دارد و خود را بر خدای
تغییری نمید که پس از خود حواله می کنید و در خزان بخدای

و لقد صرنا فی هذا المذنب لیتذکروا و ما یریدون
الا نفورا قُلْ لَوْ کَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ کَمَا یَقُولُوا لَآ
اَبْعَثُ الْاِیُّوَالِیْنَ سِیَّکَ سَجَّاتُ وَّ تَعَالٰی عَمَّا یَقُولُوْنَ
عَلَوْا کَبِیْرًا تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَّ الْاَرْضُ وَّ مَنْ فِیْهِنَّ
وَلَنْ مِنْ شَیْءٍ وَّ لَا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَّلَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیْحَهُمْ

اینکه کان کلیم اعقوبنا بدستی که درین قرآن دلیلها مکرر کرده و
سبیل کردیم و از هر گونه مثل زدیم و بگردانیدیم و بیان کردیم
که مکنان نامی کنند و عاقلان اندیشه کنند و این سبیل گیرند و فی خزان
اینجا بن قرآن که مکرر است روایات و کلمات بجا ایشان می آید
نزدیک آیات الانفورا و دوری از قبول حق که در کرد بر مکان گفتار ایشان
در آنکه خدای ایشانند و دلیل گفت بر وحدانیت و گفت و قول
خود را که گویا می گوید که اگر خدای خدا باقی بود نمی چنانکه می گوید
انکه طلبه کرد ندی خداوند و در شایسته و بی روی و ندم و مقرب و یکر
انا انکه راغب شوند این معنی از عظمت و جلالت حدیثی گفت
که طلبه کرد ندی و رای که تا بر وی غلبه کنند سجاد و دعا او منزه است و
معالی نا بجه ایشان می گویند علو بزرگ و رفعت عظیم او ستان خدای که
او را تسبیح می کنند امان همت گانه و هر که در آسمان و زمین است همه زبان حال
انا بجا که دلیلانده صانع و افریننده خود در صفات و کمالی و بر آنکه جایز
که در ایشان یکبار از کتب و هیچ بر خودی از موجودات نیست الا که بر وجه
خدا را تسبیح می گویند انا بجا که همه مصنوع اند و محتاج صافی اند که مصنوع
باشد بی صافی و لکن تا در می یابید و فهم می کنید تسبیح ایشان را چون
می کنید در آن تادولات ایشان را در توحید خدای بی ساد است کان خدای را
بدستی که خدای بر د بار و امزده است عبدا لله عباس گفت و ازین شی الا
تسبیح بجه مخصوص احیاء و زجارات قتاده گفت مراد حیوانات است
و نباتات و چیزهای افزاینده ابو الخطاب گفت ما با یزید قاضی بودیم
و حسن بصری برای حیوانات طعام دادن چون خوان نهاد یزید با حسن
گفت یا ابا سعید تسبیح کوی خدا را گفت وقت تسبیح است از آن خبر که در آب
صورتند که رسول صلوات الله علیه گفت که ما حضرت عصاة الا بر کما
التسبیح هیچ درختی را نبرند الا از برای آنکه تسبیح نکند در سبزه

رسول صلی الله علیه و آله و سلم چهار بود جبریل علیه السلام بعد و او را از بهشت طبعی آواز
آورد رسول صلوات الله علیه انا ان بخور و بردن حضرت تسبیح کرد و همین
امیر المؤمنین علی گرفت مردی تسبیح گفت و اما حسن و اما حسین از آن تسبیح
بردن ایشان تسبیح کرد یکی از جمله صحابه بردن گرفت مردی و تسبیح کرد
جبریل علیه السلام گفت این طهارت است در دنیا بخور و الا بخورنی
بخوری یا خردن بخوری

بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ حِجَابٌ مُسْتَوْرٌ وَجَعَلْنَا
مَلَىٰ قُلُوبِهِمْ سُمْرًا كَسَبَتْهُ أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا
وَإِذَا ذُكِّرْتُمْ بَكَّتْ فِي الْفُتْرَانِ وَخَذُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ
نُفُورًا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَتَّبِعُونَ إِذَا يَتَّبِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ
يُجْوَىٰ ذُنُوبُ الْمُفْسِدِينَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا سُكُورًا أَنْظُرْ
كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا وَلَا يَتَّبِعُونَ بَيِّنَاتٍ

و چون تو قرآن خوانی ی محمد ما میان تو و میان دشمنان تو که ایمان ندارند
بیایمت و سرای باز بین بجای صمیم مشغول و بشید از چشمهای ایشان
که از خانه بندگان قدرت خویش خوانی رسول را از چشمهای ایشان و شما
کرد که ایشان که شدیدی و در اندر بدیدی سعید جبریل گفت که جز نیست
بطایع لب و رود اندر آن ای تو بیا و رسول با صلوات الله علیه اندر

در آن

و او را فی سبطه بود یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله این زن آهنگ بود
از وی احتراز کن که پدید زبانت رسول صلوات الله علیه گفت سبحان الله
و بیایم این تسبیح میان من و او است او بیا و رسول با صلوات الله علیه ندید
این حال را گفت این صاحب تو را بگوید است صحابی گفت او شرک کند
گفت راستی بگو و آنکه هر کس صحابی گفت یا رسول الله او شرک کند
گفت فرشته پاد و مرا از تو در حجاب کرد و اگر ذکر کردی و سحر و جاد
تو خدای خود را در قرآن و بر کافری و وحدت مسلمان گفتند چون گوئی
سأله الله این کافران بر کورند و پشت بر تو میکنند همه رند
و کفریان بعضی ایشان می خواهند که ذکر خدا بان ایشان کنی جوئی
رندان تو وی کورند و غرض از این ادا تا بیم ما بخند ایشان استماع آن می
از لغو کردن و اقراران استغفار نمودن در وقتی که استماع تو می کنند
و قرآن می شنوند در وقتی که ایشان بیکدیگر را ز کورند و بعضی
کویند دیوانه است و بعضی کورند سالت و بعضی کورند ساحت
اذ يقول الظالمون حوز کورند شما کاران حوز موثر و صاحبان از کافران که
که بر روی کورند شما مردی که جادوی کرده اند با وی که عقل
گشمتان دیوانه شده و آنکه گفت از نظر دیگر تا از چگونه
شکر و اندوختن تشبیه صدد انداز تشبیهان مختلفه چون ساحری
و ساحری و کاهنی و دیوانگی فضلا بر ایشان کمره و حوزند و شما
و پیورا نتوانستند بدو زانان که نذر نکردند در حال تو و سحر و جاد
ای ایشان را بشناختن تو رساند و قالوا اینها کفرنا

عَظَمًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَنَجْعَلُكَ خَلْفًا جَدِيدًا قُلْ
كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حديدًا أَوْ خَلْفًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي مُدُنِكُمْ

تَقُولُونَ نَحْنُ الْمُسْلِمُونَ قُلِ الْآلَاءُ قَدْ كُنْتُمْ أَهْلَ مَزَّةٍ قُلِ الْمُسْلِمُونَ
 إِلَيْكُمْ رُدُّوا سَمْعُهُمْ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلِ عَسَى أَنْ يَكُونَ
 قَرِيبًا يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحُجْرٍ وَتُطْغَوْنَ فِي الْكَيْسِ
 إِلَّا قَلِيلًا وَابْنُ كَاهَانَ كَفَتْ حُجْرَانِ حُجْرَانِ قِيَامَتِ وَحُجْرَانِ حُجْرَانِ
 ما چون استخوان را بشم ریزید و بپسیدید اما خاکی تو را نپسندید و این تعب
 و استعذاب حشر و ترسند عباد الله عباس گفت مراد بر فراق کرد
 مجاهد گفت خاک حق تعالی خوار کرد و بجور را و گفت حواریان
 بازده و بگو که تا سکنا بشید یا آهن باشید درشت و صلابت یافته
 که در سینه تا باشد از سینه مرده باشد خدای قادر باشد که ما را اعدا کند
 و باز آید و جزئی کرد درین خلق خلایق کردند بعضی گفتند که ما
 مجاهد گفت ما مان و زمین است مضاف است مراد مرکب میخشد
 اگر شما مرکب شوید شما را مرکب شما هم آنکه میفرماید و آنکه زنده کرد اتم
 عباد الله عباس و سعید جبر گفتند که از آن رسول را صلوات الله علیه
 گفتند ایا تیرا لو کنا الموت جکونی که ما مرکب شویم ایا که عباد الله عباس
 گفت از مرکب بزرگتر چیزی نیست بر دل شما خود مرکب شوید هدیه میرسد
 و باز زنده شوید و این است که از ایشان خبر داد و گفت تَقُولُونَ
 زود بود که ایضا گفتند که چون خبر شویم که گفتند که ما را اعدا
 کند و زنده کرد اندو بگوییم ایا آن خدای که از اول با شما اقریب
 و زود کرد ایند چون بن سخن بگویید زود بود که ایشان هرهای خود را بچینید
 به سبیل استهزاء و افسوس گفتند ای محمد این که تویی بویی که خدا میدوید تو
 بگوی ای محمد این است که ما که نزدیگت که باشد و برود و نیست آنکه میگوید

و گفت روزی که دعوت کند شما را خدای و برانگیزد از کور ما برانید و کمان
 برسد که در کور در زند نمکده دیگر باقی قَسَّیُونَ بچون این عباس
 مراد بچون مرگ و زنده او و گفتند حامد بن سعید جبر گفت از کور
 بازید و گفتند سبحان الله و محمد که در استغفار زمان دو وجه است
 یکا آنکه چون سرعت عباد در حق چند کارند که مقام ایشان در کور را بگویند
 و دیگر آنکه مراد تقرب حال بود و سرعت اندرین دنیا با حشرت جنان که شاعر
 حیات کان لم تکن و موت کان لم یزل و قل لعوباری
 بقولنا اننی فی احسن الشیطان ایزع بینهم ان الشیطان کانت
 یقولون ان عدو امیننا ربکم اعلم بکم ان ربکم ان ربکم
 او از ایشان بعد از بکشد و ما از سنگ که علیکم و کربله
 و ربکم اعلم بین فی السوء و لا یقض و لقد فضلت بعض
 التیبین علی بعض قاتل کاد و ز بود بگوی ای محمد
 مرا از مومنان تابشوند باشند که ای که ان نیکو است و ان را نیکو
 خدای و زود و ان فی کسر و با یکدیگر سخن سخن گویند خطای بگو
 کنند چنانکه رحمت الله و عاقبت الله و مانند این نباید که شایع
 شیطان کنند که در میان ایشان فساد و تخلف اندازد و وسوسه کند
 بپوش کردن این که در شیطان ایشان میعاد می باشد است که را
 از عهد آدم و باشد تا دامن قامت و ربکم اعلم بکم خدای شما

عالم است و با حق و بتدبر مصالح شما و بتدبر مصالح شما و بتدبر مصالح شما
 بعضی خویش را اگر خواهد عذاب کنند بعد از خویش و او عالم است بشیاطین
 شما و مقادیر استحقاق شما این که خطایکد بار سوار علی الله علیه و سلم و صفت
 ما را بقصایم تا فصول آتی بر ایشان ما را بر ایشان موعظ کرده ایم تا ایشان را
 بر آید و حیرت و بقیه و بیان داری و از صف و عصیان منع کنی و از آزار
 و ما را در ستایم تا اوقات انقضای دینی بهشت و آگاه کنی از آنچه در پیش است
 از کار اخراج و بهشت و دوزخ و با ایشان را از کار کنی اگر قبول کنند خود بگویند
 و اگر نیکند ترا از خواستی نیست و در نیک و بد و حقایق و احوال
 و ظاهر آنست که در آسان و زجر است و بهتر دانسته هر کس را بر حسب آنچه
 صلاح و داند استحقاق و امدیت و شناسد رفعت و درجه و مدد و از
 و در میان برای رسالت اگر اختیاری کنند که اهل بیتان دارد و تقدیر و قضایا
 ما تقصیل دادیم بعضی در شکر ترا بر بعضی و بعضی پوزیر ترا بر بعضی بر کردیم
 آدم را صفت دادیم و در برار رفعت دادیم و لوح را احاطت دعوی دادیم
 و ابراهیم را خلقت دادیم و موسی را درجه مناجات دادیم و سلیمان را ملک
 دادیم و داود را از بزرگواریم و عیسی را انواع معجزات دادیم و محمد را احسان
 و عیسی را عبادت و قدر او کرد ایندم و بشیران بعد از همه احمد
 و در نور داد و نوشتیم ان الارض بریها عبادی الصالحون یعنی بر روی
 اهل بیتش

فَلَا تَلْمِزُوا كُتُبَ الْقُرْآنِ كُتُبَكُمْ وَلَا تَحْبُوا
 الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ يَتَّبِعُونَ إِلَى دِينِهِمْ أَلَيْسَ أَقْرَبَ
 وَ بَرٍّ جَوْرٍ رَحْمَةً وَ تَجَا فَوْنٌ عَذَابُهُ أَلْزَعَابُ رَبِّكَ كَالْمُحْطَرِّ

و از تو

قُرْآنٍ مِنْ قَرِيبَةٍ إِلَّا تَنْتَهِي عَنْ مَعْصِيَتِكُمْ قَبْلَ يَوْمِ الْحِجَابِ
 أَوْ مَعَذَرَةٌ يَوْمَ عَذَابِ آثِمٍ كَانَتْ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا
 بخوان که کافران که خوانند ما را که شما دعوی خدای ایشان می کنید و بدون
 از فرشتگان و در بیان چون غیر و عیبی تا دفع لیت و کشتن و غضب از شما کند
 نیز نتوانند و ما را بداند که ان بلیا از غایب کرده اند و برخی از روی شما
 باز برند این جماعت ناسند که خدای خود را می خوانند و خدای خود را بلیت
 و قربت می جویند هر کس را از ایشان که بخدای نزدیکتر و سبقت می جویند
 و امید از رحمت خدای می دارند و از عذاب الهی ترسند حقیقت که عذاب
 خدای همیشه آن بوده است که از او ترسند و حذر کنند و جور جان
 حیرت بود مردی عاقل چگونه ایشان را ترسند و طمع و سبقت بخدای ایشان
 چگونه ندارد عبدالله عباس و پیش از من است که مراد عیسی
 و ما را شکر که کافران ایشان را می پرسیدند و ایشان خدا را می پرسیدند
 عبدالله معبود کف جاعلی کافران بودند که جینا را می پرسیدند
 ان جینا ایماز آوردند و خدای پرستند خدای تعالی ایت فرستاد و این
 کافران را عیب کرد و ملامت فرمود و از من قریب و دلت میجی
 و هیچ شمری که ما را هلاک کنیم بهتر از در قیامت برک یا عذاب
 کنیم شما را بقیل عنای سخت بسبب کفر و عصیان ایشان ان کافران
 بر سبیل عقوبت و سزا را بر سبیل امتحان بعضی گفته اند مرا بشهرها
 نه های کافران است عبدالله معبود گفت هر شهر است که در روزنا
 و ظاهر شود خدای تعالی دستور دهد و هلاک آن شهر را بکشد
 کرد که ما این کار را خواستیم بود و گناه که لوح محفوظ است مسطور است
 و ما معصیت این نیک را با آنکه یا رسته لا آن کند

بِمَا أَكَلْتُمْ وَتَكْتُمُونَ وَأَنْتُمْ لَكُمْ ذِكْرٌ فَأَكْبَرُوا نَفْسَهُمْ فَكَفَرُوا
 وَأَنْتُمْ لَكُمْ ذِكْرٌ فَأَكْبَرُوا نَفْسَهُمْ فَكَفَرُوا
 در وجود نیاید از آنکه بران قایل نباشند و از در جدایی و دوری
 باشد یعنی ترک می گوید که از این منع کرده و باز داشت از درستی است
 و معجزات بر حسب استخراج ایشان از کفار فی و انبی از حکمت و از کذب
 کرده و بیان و شین است که ایشان را بجز این آیت و معجزه خود ندانند چنانکه
 ایشان در حق استند و جز این آیت بدیدند نکذیب کردند تا ایشان را بعد
 اتصال فرمودیم و هلاک کردیم و حکمت است که هر که ای خلیفه
 جز بیاید نکذیب کند و ایمان بیاورد ما و راه را که کنیم و خود را
 که اگر آنچه می خواهند غایم نکذیب کنند و باور ندارند این بیاورد
 و جز در استیم اما آنکه مستحق عذاب است اتصال کردند ما را حکمت است
 ترک کردیم و ندانیم که حکمت را در این آیت است که ایشان را بعد
 اتصال عذاب استیم از شرف و کرامت محمد صلی الله علیه و سلم عبدالله
 عباس گفت سبب نزول این بود که اهل مکه رسول را گفتند که اگر
 بفرستی که صفای را می بزرگ کن خدای تعالی گفت ما را این بانی نیست الا
 آنکه چون این کنیم تا نکذیب کنیم چنانکه است از کشته
 کردند آنکه تا مستحق عذاب است اتصال کردید چنانکه این آیت است
 آنکه گفت و آنکه نَفْسَهُم فَكَفَرُوا مَا قُودُوا که از صالح بفرموده الله تبارک
 و خواستند بایم نامه که با آنجا بفرستد سائید بود نامه که در آنجا
 بودند آنجا که نظر کردند برای ایشان از خود نمی کردند بکشتن از آنکه
 تا کافر شدند بایم نامه که معجز بود و مستحق عذاب است آیت که فرستیم
 برای خلیفه و فرستادیم و فرستیم تا بفرستند و این از در قناده و کشته
 بنده کار می ترساند آنچه خواهد بود تا اندیشه کنند و با درگاه آوردند

برضای خود
 آوردند که در کوفه زلزله بود عبدالله معبود کشتی ای بدکاران خدای تعالی
 و خواستند بایم نامه که با آنجا بفرستد سائید بود نامه که در آنجا
 بودند آنجا که نظر کردند برای ایشان از خود نمی کردند بکشتن از آنکه
 تا کافر شدند بایم نامه که معجز بود و مستحق عذاب است آیت که فرستیم
 برای خلیفه و فرستادیم و فرستیم تا بفرستند و این از در قناده و کشته
 بنده کار می ترساند آنچه خواهد بود تا اندیشه کنند و با درگاه آوردند

ان دیکر حاجت درست شد بودی چون ازین نیز برداختی باز حاجت شد
حاجت الله این جهت مرا گفتند برو از اینجا نیز برفتم خانه دیدم مانند
ایلیا و نیکو زیاده و فراخ پیرانش دردی نکا کرد تا غی مردان و زنان را دیدم
انشیز میان تور بر می آمد و ایشان را با بر می آورد و ایشان فریاد می کردند
اینا که اند مرا گفتند برو از اینجا نیز برفتم بحقی رسیدم از خون میخ و در آن
شامی که در دهر کنار جوی مردی نشسته بود شکهای بسیار پیش آورده
هرگاه که آمد از جوی بر می آمد این مرد سگواران گله را در هر وی نهاده
فره بردی و باری دیگر از جوی شوی من گفتم این جهت مرا گفتند از اینجا
برفتم مردی را دیدم که بیه المنظر بغایت سیه کین انشیز کرد
فاز کرد و انشیز کرد من گفتم این جهت مرا گفتند برو از اینجا
برفتم بیستانی رسید بغایت خوش هوا و خرم در انواع درختان میوه و گیاهان
و حیوانات بسیار و درختی بزرگ بود و در زیر آن بری نشسته بود
او کودک بسیار نشسته بودند گفتم این هر کیت و این کودکان کیتند
مرا گفتند برو از اینجا برو من درخت دوخت و درخت بزرگ و بغایت
سپه کور مرا گفتند برین درخت شور و درخت شادانان نیز مرا اند
از اینجا بیستانی رسید بنا کرد و بختها یزدین و سیمین دیران شهر
شدیم مردمانی را دیدیم که یک خیمه ایشان بغایت نیکو و یک خیمه بغایت زشت
و اینجا جوی بود بغایت خوش و آب و آتش رسیدن این دو مرد که با من بودند
ایشان مرا گفتم بدین جوی فرو شو بدو خود را بشو بیدار شدن خود را نشنیده
و بر آمدند و رفتی از ایشان را بیدار و سوختن ایشان نیکوترین صورتها گفتم
این عجایب چیست که امشب بیدار گفتند آن مرد را که مرا بیدار می کنند
او مردیست که در خواب و در نماز فریضه قصر کنند و آن مرد که دهان بکوب
همه بدند مردی است که از خانه بیرون آید دروغ گوید با فاق و با مرد
و ان مردان و زنان که در تنور بودند ناکندگان بودند و از مرد که سگ در تنور

و نه اند

یضا فند را بخوار است و از مکر به منظر که انشیز از وقت خازن و دوزخ بود
و ان مرد را بالاکه در زیر درخت نشسته بود ابرویم خیل است و ان کودک ان
که نزد او بودند کودکانی اند که بر فطره اسلام زاده اند و ان قوم که یک خیمه
ایشان است بود و یک خیمه خوب جماعتی اند که نیکو و بیگانه اند
و ان جوی که ایشان در اینجا رفتند و پاکیزه گشتند و بیست و آرد
و یک خیمه عدت و ان شهرستان سرای شهیدان آنکه مرا گفتند
بالا رفتند بالا گفتم کوئی دید و انندان رسید گفتند ان جایی
و من حبیبم و او میگوید که گفتم بارک الله فیکم ما مرا ها کنید
تا بجای خود روم رفتند و رفتی که تل در در دینا علی با من است
چون قاصد کنی بلخ از اینجا این قولبت از عبدالله عباس و جماعتی معنرات
علی بن طلحه گفتن خوابان بود که رسول الله علیه و سلم دید که او
در مکه است با صحابه کیت و انکه مکه کرد مشرکان را بیدار
و او را منع کردند باز گشت رسول الله علیه و سلم را فتنه اندازان باز گشت
رسول و سالد یک در رفت و مکه بکشد و در مکه رفت
و بخای تعالی این است فرستاد لَعَنَ صَلَواتُ اللّهِ دُؤْلَهُ الرّؤِیَیَ
و ان امام محمد الباقی را از امام محمد باقر علیه السلام روایت است
این خوابان بود که رسول صلوات الله علیه در خواب دید که جماعتی بزرگ
بر منبری شدند و فرمودند که دلنکشد جبریل علیه السلام آمد و او را خبر داد
جبریل علیه السلام آمد و او را خبر داد که فرمود بر منبر و تعلیل کنند و خبرت که
تا رسول صلوات الله علیه این خواب دید کسی لبیک و خدا را بیدار شد
رفت و الشجرة الملعونة ما نکردیم درخت لعنت کرد و از قرآن برای فرستاد
و ان و از درخت روم است چون احباب از درخت ملعونند و صفایان درخت را
بر سبیل عجز و فتنه مردمان با و ان بود که چون از آن است که ان سخن از قورطها
ابو جبریل گفت که از دروغ محمد است که می گوید که در میان انشیز درختی است

و این زحمت را نوز و دو حکومت در آن زحمت نوز و اما بحال ما قرع و کوفت
نوعه بنایه اندای ترا بایمان و جمیع کنیم تحویل دادند و افرایشان
مکر طینا از بزرگ و عصیان عظمی و اذ قلنا للذین

انجلوا لآدم فجدوا الا ایس قال انجد لمن خلعت طینا

اذا نیک هذا الذی کذبت علی لیکن آخرین الی یوم القيمة

لاخیر کن ذریئته الا قلب قال اذهب فزیعک

منهم فانهم جراء و کتم جراء سوفوا و استقر ذریع

استطعت منهم یصونک واجتبت علیهم یحییک و کجرتک

و ثار کهم فی الاموال و الاولاد و عذمتهم و یعد منک لشیطان

الاعتراف ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و کفر منک

و یادکن ای عجز کفیم از شکنا که بجه کین آدم راهم کردند

مکد ابلیس که او عجز نکرد گفت ای عجز کتم من کجی که تو او را از

ازیدی که او کذب بود قال ابل شیطان گفت جبره مراد بیا که ما که

این شخص را که تو بر کسار کردی در پیش تفضل نهادی خون تو او را چنین بار

کردی من بهتر از او انکه این را کرد و گفت آرقو ما اخیر کنی و اجل من باری

تا روز قیامت من ازین و جمیع برکت من بزرگوار او را با تو مکر و کذب را برسان

و این معصومانند و جمیع برکتی بی بی تو را که من برکتی

و تفضل دادی اگر ما اخیر کنی و اجل من بزرگوار او را با تو مکر و کذب را برسان

او را باین و معصیت را غایم تا معصیت کنند و بیوان از پنج و بن شان پنجم

مکد اذ کنی ازین خدا و بیوان گفت که سرو بکار خویش که هر کس که بی تو

شود از هر بزرگوار در متابعت تو کند و پنج جزای تمام جزای تمام را که

باین خط بگریه بر سپل تهدید و وعید و کف برود انگیز و بیکار کن

و از جای برود کماله کردان از کجی نوای با و از خود معنی دعوت خود

و ابنا را با معصیت هر اکی که با معصیت دعوت کند از لشکر ابلیس بود بجه

مراد او از فرامیرو و رودت و اجلب علیهم و کرد کن برایشان سواران

و بیادگان خدرا عبدالله عباس گفت ابلیس اسواران و بیادگان باین

ازین و انشهر سواری و بیاد در معصیت خدای بی کند و از لشکر سپل

و ثار کهم فی الاموال و الاولاد و ایاتان شریک شو در مال ایشان و فرزند

ایشان و بعضی از من از کفیند که مراد هر اکی که از معصیت بدست

عطا گفت که بیات قناده گفت آنست که شریک از هر خود حرام کردند

از بحیر و سایه و وصیله و مراد اولاد از فرزند اند که از حرام حاصل کنند

و اماران بکشد ایشان را و گفته اند که شریک در اولاد است که

عبد الحوت و عبد الشمن نام نهادند و عن دادی ایشان را و عذمتی

ان طول او و دارای اجل و شفاعت تمام انکه گفت و عن نعدا شریکان

مکر و زور و فتن این عبادی بدستی که بندگان من ترا بدست با حق خود

و تسلط بنات و این بر سبیل بدلت و خولری شیطان گفت تا بیا که

بندگان من مخلوق و دعوت او را اجابت نکنند و او را مطیع و منقاد نباشند

و بسندیدات و خدای تعالی بیست و یکم بندگان خود که کارها بوی کنند

و بروی تو کل کنند تا ایشان را از بهی شیطان نکاه دارد

و یکه الذی یزجی لکم القلک فی العبد

لَتَسْعَوْا فِي صَلَاتِهِ كَانِ كَمَنْ رَجَعَا وَلَدَامَسَا
 الصُّرُفُ الْجَرِيدُ مَنْ دَعَا إِلَى الْإِيْثَامِ فَلَمْ يَحْجِثْ
 أَمْرًا مَوْكَانَ لَأَنَّا كَعَمُورًا أَفَأَمْتُمْ خَفِيفٌ
 بِكُمْ جَارِي الْبَرِّ أَفَإِنْزِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا
 لَكُمْ دُكِيْلًا أَمَأَمْتُمْ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى
 فَيُنْزِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ مَعَ مَا كُنتُمْ
 تَعْمَلُونَ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْكُمْ يَتَّبِعَا

خداي نما آنست که برای شما کشتی دهم یا میباید شما طلب کنید از فضل
 و نعمت و تجارت و مالز کافی اگر نه تخیل و بودی آبی که یک جرئت بر سر
 نه اندازد و اگر صد هزار من در کشتی فی فرزند این همه از رحمت و استغفار
 و ادب و همه بر شما مشق و مهارت و دهات آنکه احوال دریا و شدت آن با یاد
 و گفت چون در دریا بحال و در تخیل شما رسد از خوف غرقه شدن
 از خاطر شما و هم شما که کردد اکنون که برای بر رسیدن به خدا
 یعنی خوار و دریا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و اسیر و بر
 سلاطین گردد و شما از غرقه شدن بحال این بنا نشدید و معبودانی که بخایند
 بدون خدای از شما که شوند و از یاد و خاطر شما بروند کرد و اغوا
 کرد خدا بر اجل جلاله بها که بفضل و رحمت خود شما را نجات دهد

و یجیب

و به این شکی برساند شما از سزا و نیت و بی اعراض کنید و دردی بگردانید و نعمتی
 شود و او همیشه کافر و نیت بود است آقا شتم ایابن شد ایابن که اگر در
 شما حاکم زمین دارد و فقی که شما را نشدید و زمین فرزند شما را چنانکه در
 فرزند با فرو فرستد بر شما آید سخت که سکیزه آورد یعنی باد را مسلط کرد
 بر شما و سکیزه دارد و شما را سنگار کند یعنی جوت از دریا نجات یافتند
 و به این شکی رسیدید باز دیگر بر عصیت و شرک شد بدجانبین شدید از آنکه
 شما را عذاب کنند بخفت یا زمین تان فرو برد یا به باد و شدت آن
 کرد و اندا و یغید کم یا بارد و سکیزه دارد و باد سخت یا بر شما کلاه
 مادی که بخفتی درختان را بکشد شما را غرقه کرد اند سبب کفران شما
 دار سخت که از دریا خلاصی یافتند بر آنکه نباید مای جودتی
 که تابع شما بود تا شما را مضرت کند و لقد کذبنا

بِجَادِمْ وَكَلَّمْنَا هُمُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَا هُمُ الرِّقَابَ
 وَفَضَّلْنَا هُمُ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا يَوْمَ نَدْعُوا
 كُلَّ أُمَّةٍ أُمَّةٍ بِرِئَاسَةِ رَجُلٍ مِّنْ أُمَّةٍ ذُو كُنُوزٍ يُصَبُّ لَهُمْ ذَوَاهُ
 يَغْفِرُونَ صَنِيعَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ قَبِيلًا وَنُرِيدُ
 فِي هَذِهِ أَعْمَى فَمَهْدِي الْأَخْرَجَةِ أَعْمَى فَاصْلُ بَيْتِهَا

ما فرزندان آدم با کلامی کردیم و بهر که کردیم بیدم بجهت و نطق و تیب
 بگو و قامت است و تیب را معاش و اینکه این را مسلط کردیم بر آنکه

در زمین است در میان سببها است چهار بیان و در دریا بر کشتیها است
این کرد و گفت و حجتا هم فی القبر و الحی را تا از این استیم در این
و چهار بیان و در دریاها بر کشتیهای روان نامی که شناخته و در چهار
و بر اینان آسان باشد و در روزی کردیم ایشان را بر بیاری از انانک و از بیم
از طعامهای لذیذ و از شرابهای پاکیزه و خوشگوار و از انواع خلوص
و شرفها گروی اینان است که در آن در تفضیل فرشتگان بر پیغمبران
و گفتند اند خدایان کفایان چه اند فرشتگان و ادیان و جینیان و این
معتقد نیست مگر آنکه در این کلام و تفضیل جمله بی آدمی است و آنکه گفته
که همه ادیان از فرشتگان بهترند و گفتیم بهتر از فرشتگان بهترند و گفتیم
چرا در فضل اند بر همه جنای از یکدیگر بر طایفه از فرشتگان و از جبریل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جاعق و ربیان اندرینا سلاطین
است گفت که فرشتگان خدایان گفتند با خدا با تو قیام و در دنیا انواع
نعمت دادی که آنان می خودند و تغیری کنند از عوفا و در آخرت به خدای تعالی
گفتند من فرزندان آنرا که بوی خلق و عود و نور و در هر بابی که میسر
باشد ایانرا کنیم بیا شد بود نند و است کرده اند که از این فرشتگان
از این است گفتند اموات که در خداوند است الملیکة الذین عند ربنا
بر خدای تعالی تر است از فرشتگان که نزد یکدیگر ویند و نند و عوفا که آنرا
ایان ای هم روزی که آمد دعوت کنیم و بخوانیم مرقی را با ما خود بیا
کنیم هر که روی او باز خوانیم با ایشان تا مراد باین امر است که
و بعضی مسافر گفتند که مراد رسول است و خدا که گفت کتابت مرا می را با ایشان
دعوت کنند ابوالبه گفت عالمت بعضی باز خوانند هر که با او در این
فتاد گفت نامه اعلات و دلیل این تاویل با قایت ضم او و کتابت
و تمیز ابهر بر از رسول صلوات الله علیه روایت کرده که او گفت هر که در
سبیل خدای نفع کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که این

جنت است تا آن مال که خرج کردی از که از هر دری از درهای بهشت حلال
دعوت می کنند اهل نماز را از نماز و اهل روزه را از روزه و اهل حج را از
از حج و اهل صدقه را از صدقه و یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله
نبی باشد که او را از همه درها ندا کنند بیا میدست که شما از اینان
بعضی گفتند که ایشانرا عمارت خوانند درین سه وجه حکمت گفته اند یکی
نبی را علیه السلام و شرف امام حسن و امام حسین را علیهما السلام و پیغمبر و
عبدالله عباس را گفت مراد امام است که بوی اقتدا داده اند به ایشان
امامه هدی و امامه صلاح است امام رضا علیه السلام از پدرانش از آن
علی علیه السلام که از رسول صلوات الله علیه و علم هر قوی را بخند چنانچه
با ما را مانست که بوی اقتدا کرده باشد و سنت پیغمبر و کتاب خدای
و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که او گفت ای پیغمبر
و از ائمه کان نور الفیقه فذی کل قوم را می بیند و از نور فزع الی الله
و فرغم الیها قال این ترون یزید بیک الملیکة و در آنکس
قالها ثلث ای ده ستان و موالیان اخبار و حدیثی که میسر است
که خوز و روز قیامت باشد هر قوی را آن کرد دعوت کنند که بوی اقتدا
کرده باشد ما اینا با رسول خدا هم و چنانکه در روزیم و شما پیاده
بدیجا برند شما را بهشت برند شما را بخداوند که به و این سه بار است
ضم او و کتابت به او که نامه اعلات بدست دلت دهند تا آن
نامهای خود را بر خوانند و بر اینان نبی ظاهر کنند و قبل از آن باشد که
خوز است به هم بالند در میان هر دو است حاصل شود از هر دو آن
باشد که در میان جوی شسته خور باشد و این است از قیامت و حقا است
آنکه گفت سن کان فی هذا فی فی الاخرة انی هر که در دنیا
و را نجات در ستاری نه بیند در آخرت هم گور باشد عکس که گفت
خدا حق را نیز بود و بداند عبدالله عباس را گفتند بیا این است فرمای

گفت این ایتر خوان که در بکسر لای تا انجا که فصلت اهر علی کثرت
 میا خلقت انقیاد انکه گفت هر که در این ایت و دلا ایت که شایسته
 و حد سبب تا پنا باشد در حق هم نایب باشد نایبانی آخرت است که در
 خلا تا پنا باشد در حیات و ال و عذاب خدای که قرار این جلد نایب است
 کرده است چنانکه از ان نعمت و رحمت و سایش که اهل بیت است و پنا
 چشم عبادت کرده آجا که گفت فلا تقل نفس ما انفی نعم من عزة
 اعین جلاله عیالک انوا بعلون و نشاید که نایبانی ایتان را در آخرت برین
 باشد بیان این وجه قول خدات و عتد یوم النقیه اسی قال
 لم یحشر فی اشی و قد کنتا حیرا قال کذلک انک انما
 فیتممت و کذلک ابورنی و این کادوا

لیفتنوک من الذی اوسینا الیک لتفتروا علینا غیره
 و اذا لا تحذوک حلیه و کولوا لثنتک لقد
 کنت ترکنا الیهم غیبا فلیه اذا لاذ ثنک
 ضیف لیموت و ضعف المات ثم لا تجدک علیک نصیرا
 فارکاه و الی غیر ذلک و من لا یرض بحدی جود من
 و اذا لا یستور خلایک الا قلبک شد من قدر است قبلک
 من رسلنا و لا تجد لثنتنا حویله عبدالله عبادت

و قد قیف نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند ما سه کارکن ایمان
 داریم گفت آن چیست گفت روزی تا بنایم و رکوع کنیم و انعام و ابدیت خود
 بکنیم و یکدور بگذاری تا ملت فتح شویم رسول صلوات الله علیه گفت
 غایب که در کوی بود در چیزی بود و انعام را که دست خود بکنی و ابدیت
 و انعام را که بن این بکنم ایتان گفتند رای باید که از میان عرب
 باشد که باز از دیگران ممتاز باشیم اگر کسی بگوید که کوی که خدای
 رسول صلوات الله علیه ایتان را کرده و خواسته و ضری ناز کرد
 گفتند بار رسول الله انور را کمال بهت ده خدای تعالی این ایت
 و از کاد و الیفتنوک را مرثات که این کافران نزدیک بود که در
 در قفسه اندازند و غریبند و بگردانند از انچه ما بر سر داریم
 از ان تا توافق کنی بر غیر قرآن و اضافت کنی تا انچه بنویستند
 و اگر متابعت ایتان کنی و زبان ات را بری ترا دوست بدارند و بگویند که
 اگر از انان که از برای جای بدستیم و از وسوسه و کید انان که از انان
 نزدیک بود که توانی می کنی ایتان و بعضی از انچه ایتان از تو و خواهند
 بایان دی و اگر بنای کردی بخت ایم ترا و خندان عذاب که در دنیا
 عاصیان را بخت ایم ایتان و انکه هیچ باری و یاری نیافته که برابر است
 در خبریت که عک این ایت آمد رسول صلوات الله علیه دعا کرد و گفت اللهم
 لا یکن لی الی نفسی طرفة عین خدایند و طرفة البقی بنی و کذا
 و ایت کرده اند که این ایت که آمد که قریش رسول صلوات الله علیه
 گفتند ما بکنیم که تسلیم شویم تا انکه که بنا را نه پنی
 رسول صلی الله علیه با خود گفت که بر من چیزی بناید این سو خدای
 که در کاد بنان ایتان اجه ی خواهند بکنند تا مرید بکنند و بکنند
 اسلام بکنیم محبین قریش خواهند تا از این دور بکنند
 که در وارا اند و جمع شدند و اگر بکردی خدای ایتان را بهت ندادی

مکه را نگاهداری و زکات و عذاب فرستادی و راه را هلاک کردی کعبی گفت
 زمین منبسط است چون رسول صلوات الله علیه از مکه بدرین راه میبرد
 نماید پیش او رفتند و گفتند ای محمد تو چه می کنی بلی بر تو ای که زمین
 زمین بجز اینست و زمین بجز اینست شام است ای پیغمبر علیه السلام اینجا بود
 بجز این همه اینجا بودند و آن زمین مقدسه است و این جای ندای پیغمبر است
 و پیغمبر صلوات الله علیه پنداشت که بخیضی که در حیفه بهر پروردگار
 از مدینه بر رفت و منتظر بود تا احضار جمع شوند خدای تعالی این را ستاد
 و رسول را فرمود که محامات تو اینجا است و معیت تو اینجا است و مرا از این
 مکه است ایشان بعد از آنکه رسول صلوات الله علیه بجهت مکه را
 زمانی اندک مانند که خدای تعالی ایشان را هر یک در مکه کرد و منته
 من قبل است انما در طریقت آنکه مکه که بیرون تو او را بری است و ستاد
 بجز این بود است او و قور او او را پروردگار کند و ما ایشان را هلاک کردیم این
 نیز چنان کنیم که ایشان را که در مکه از سنت و عادت است که تا پیغمبران در میان
 ایشان نبودند ما ایشان را عذاب کردیم ایشان را بختیاران می کنند که
 تو از میان ایشان بروی عذاب ایشان را خود را مدح ایشان و غیر ایشان همه
 تواند از عذاب
 أَقِمِ الصَّلَاةَ لَدُلُوكَ الشَّمْسِ إِلَى
 عَمَّا لِلنَّيْلِ وَ قَرَأَ الْفَجْرَ إِنَّ الْفُتْرَانَ كَانَ مُشْهُودًا
 وَ سَيَا لِلنَّيْلِ فَتَهْدِيهِ سَافِرًا لَكَ عَمَّا أَنْ يَبْعَثَ
 مَعًا مَاحُودًا وَ قُلْ رَبِّ اذْخِرْني مَذْحِلَ صِدْقِي
 اُخْرِجْني مَخْرَجَ صِدْقِي وَ اجْعَلْني مِنْ كَذَلِكَ سَلَفًا نَاصِرًا

من از نماز درجا

معسر نرادر لکن خلافت ای پیغمبر نمی و مقاتله حیان و عتاکه کردی گفتند
 و لکن و رفتن اقباست و برین قول امر نماز شام است و دلیل این رسول
 حدیث عبدالله سعادت که او گفت که آن از غریب حاجیه علی المغرب
 و اظهر آن صائما چون اثر افتاب بر شدی رسول صلوات الله علیه
 نماز شام کردی اگر روزی داشتی افطار کردی و سوگند خوردی که این
 ساعت وقت از غایت است ای الهی قال الله تعالی اقم الصلوة لَدُلُوكَ
 الشَّمْسِ عبدالله عیاس و حارث عبدالله انصاری وقت از نماز و محامد و غیر
 ایشان گفتند لکن اقباست این قول امر محمد باقر امام معصوم
 ما وقت علیها الصلوة و دلیل این نوبی حدیث ابن سعادت که
 او گفت که رسول صلوات الله علیه فرمود که آنانی بجز رسول لدول الشَّامِ
 رات و صلی فی الظلمه کند جبریل علیه السلام آمد در وقت و لکن فاصححت
 فقال بکشته بود نماز پیش کرد و من در بی او نماز بکرد و در حایرین
 انصاری گفت رسول را صلی الله علیه و سلم بدو بت خواند یا جماعت صلیا
 حوز طهارت بخورند و وقت روال بود رسول صلی الله علیه و سلم از برای بیرون آمدن
 آخر جماعت و بعد از آنکه گفت الشَّمْسُ این اوقفت که اقباس نماز رسید این
 جامع است جمله فرائض را جز اول آن باشد نماز دیگر و داخل باشد و قبله
 الی غیر اللیل نماز شام و خیر باشد و قرار الفجر نماز ابداد است بابت نماز را
 مستغرق باشد و دلیل رحمت این است که از رسول صلی الله علیه و سلم روایت
 که فرمود که جبریل علیه السلام چون مرا غازی از من استابت نماز پیش کرد
 و من در بی او برستم چون سایه هر چیزی هم چندان شد باز آمد و نماز دیگر
 بکرد و من در بی او چون شوق فرمود باز آمد و نماز شام بکرد و بعد از آن
 حنق بکرد و من در بی او چون صبح برآمد باز آمد و نماز امداد بکرد
 و من در بی او دانست که روز دیگر حوز سایه هر چیزی چندان شد باز آمد و نماز
 پیش بکرد و من در بی او چون سایه هر چیزی چندان شد باز آمد و نماز دیگر

بکند و من در پی او چو آب فرو بند از مدونه ز شام بگذرد و من در پی او
چو رود و آنکه از آب بگذشت باز آمد و غارت کرد و من در پی او
تا آنکه در جزیره رسیدن شد باز آمد و نماز با نداد بکند و گشتی
محل من ناز بفرمانست که بشنود و بگوید که گفت ما بین ما تیر است و تیر
از وقت تا وقت و گفت بجای روز اول نمازها اول وقت گذرد و روز
آخر وقت نماز گذرد تا بجای که اول وقت گذشت و آخر وقت گذشت
از میان اول و آخر نماز قرار کرد و اول و آخر نماز بای دارد و بدان تیر کن
و بدان وقت نماز که نماز که هر وقت که شفا یافت تا وقت بدید آمدن
اول تا بجای باشد نماز را ندانند که نماز خفت و قرار الخیر یعنی نماز
بمادت یعنی در وقت نمازها بای دارد و تیر بای بجای ارجحی آنکه
گفت آن قرار الخیر حقیقت که نماز با نداد نماز نیست نه در حاضر و بی
یعنی در شکار نماز در وقت نماز شکار شکار شکار شکار شکار
نماز نماز نماز نماز و صعود و شکار نماز در آخر نماز نماز نماز نماز
نماز نماز نماز نماز اگر نماز با نداد نماز اول وقت بکند و این دلیل است
بر آنکه معنی نماز با نداد سجاست و آنکه گفت من اللیل فتجد به خانه
در بعضی از شکار شکار نماز بر فراخ بکند که واجب بود اندام نماز
که انجی است که خدای تعالی از امت را داد گفتند این نماز بر رسول فریضه
و بعد یکسان است بود و رسول فرمود باین نماز قیام کن تا بود که خدای تعالی
بیا بکشد و در نماز سجود و پیشترین عمل نماز است که این نماز نماز است
که او باین و آفرین غنائی تمام کنند عبدالله سجود را پرسیدند که آن نماز
گفت فردای قیامت خطیبی در مسجد بخواند کسی شنید و گفت و این
او را بخوانند سوره باشد قاده گفت که آنرا که الله رسول صلوات الله
روایت کرد که نماز قیامت مومنان کلاه عیسی شوند گویند بایست
اشنخ بر آنکه نماز خدای تعالی باشد که ما از این نماز بجا نیاوریم که آید

و این

و گویند ای در صفی خدای تعالی ترا بدست قدرت خود بیا فرید و سجود فرمستان
چنین بود که ما اشنخ با شی حضرت حق بخانه و نماز کویید من باید نماز
و هر چند افتاد است که هنوز در محال است از اینجا پیش روح علیه السلام آیند
و گویند تو اولین پیغمبری که خدای تعالی بکافه خلق فرستاد ما را شفاست
کن گویند من این مقام ندارم پیش ابراهیم خلیل آیند و از وی درخواست گویند
قوت از نیست پیش موسی علیه السلام آیند و بنحوا بید هد بنزد یکسبی آیند گویند
ایضا به کسی بیا شد که در عهد رسول الله که سید اولین و آخرین است
پیش من آیند پس بر خیز و ایشان از سر من دو صف کشیده باشند و من از
میان بروم و از خدای تعالی دستوری خواهم و توری یام در سجده افتد و در
برزخین شفاست که هر که سر بردار بخواند تا جبهه می خواهی تا بدهند و شفا
کن تا بخشد من سر بردارم و خدای تعالی شفاست که هر که شفاست که
جندای که مرا حد بود باشد و تعیین کرد و باز دیگر بجهت یام
و روزی بر زمین نهدند که بخواهد تا بدهد و شفاست که تا بخشد من شفاست
کنم جندای در این بخشد که راضی باشم و بخشد شفاست که تا هر که
که گویند که لا اله الا الله باشد از دوزخ بر روز آورند و هر که اجری بماند
بخوا هم تا در دوزخ نماند جز که فرج حق از عبدالله عبا بر روایت کرد است
که او گفت روز قیامت کسی بیاوردند و در پیش عرش بنهند و بفرمان
بر آنجا نشیند آنکه رسول را خطای کند و قتل را در خلق مدخلی
بگوای چنانکه ای خدای من مرا در جای صدق بر و بر روز آور عبدالله عبا گفت که
منقو اینست که مرا از مکه تا مدینه آرد اما موقوف صادق و بدر از من عیسی
روایت که رسول صلوات الله علیه از وفی گفت که در غارتند که از مکه
بروز آورم این و ما در مکه امراد و ظرف و مرا از من و یک خود
و جنتی کن منصور و وقت بخش بر آنکه با من دخی کنند و غنی که
باز راست دارم خدای تعالی باین دعا مکن فرستد و در عهد داد قضا و حفت

از آن که وی را یافته ترست و یَا لَوْ نَكُنَّ مِنَ الرُّوحِ
مکوی که از روح فریاد خدا نیست عبد الله مسعود گفت یا رسول الله یقیناً
با جاعلی محمودان بگذشتیم بعضی گفتند او را از روح برسد و بعضی
نبردند و از ایشان بود و هر دو را دوری با محمودان بود و این
بر خواستار کفند ما در توبه و عین حقیم روح از فرمان خداست
عبد الله عباس گفت محمودان گفتی محمد را جبره تا روح جدا شده مراد
از ایشان ازین روح حیوانی بود که با و زنده است رسول صلوات الله علیه
هم جواب داد جبریل علیه السلام و از این است او در جبریت که بنویسد
کرد آمدند و قریش را گفتند از پیغمبر برسد تا روح جدا شد و از جایی
که در زمان اول منقود شد تا زمان مرد بشر و غرب زمین برسد اگر این
و جواب که بد و از روح نکو بدوی پیغمبر باشد و اگر از هر دو
باشد که او در کتاب خود چنین می یابم ایشان می آمدند و برسدند خدای تعالی
و با این منقودان زمان اول است و تا که از حیث آن احکام الهی
و الزیم که با ایشان است و در باب فردی که بشر و غیب برسد این
ابن که و یَا لَوْ نَكُنَّ مِنَ الرُّوحِ دینی گفتیم و در باب روح و یَا لَوْ نَكُنَّ مِنَ الرُّوحِ
عن الروح من خلقه که در دندران روح که ایشان برسدند تا از
علیه السلام روایت کردند که او گفت تا مرگشته است که او را
هزار رویت و در هر روزی هفتاد هزار دست و در هر دستی هفتاد هزار رایت
و در هر رایتی هفتاد هزار رایت تبیع کند خدای تعالی بهر تبیع خدای تعالی فرشته
بیا فرست تا با فرشتگان می رود از قیامت عبد الله عباس گفت ازین
چندانی نبودت بخدی و در طهارت فرشته نیست بعضی گفته اند روح
دیگر گفته اند مراد قرانت من از ربی از فرمان خداست که او را
که علم از میان اندک است بآنکه گفت و ما اوتیم من العلم الا قلیلا
شمار از علم ندانند مگر اندکی و لکن شمس

لنذبحن

لنذبحن یا لَئِنْ أَفْجَيْتَ إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تُجِدْكَ بِهِ عَلَيْكَ وَ كَيْدَ
یا لَئِنْ أَفْجَيْتَ إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تُجِدْكَ بِهِ عَلَيْكَ كَبِيرًا ^{لن} قَدْ اجْتَمَعْنَا
و لَئِنْ عَلَيْنَا أَنْ يَأْتِيَ عِشْرَةَ هَذَا الْقَدَرِ كَأَيُّونَ عِشْرَةَ وَلَئِنْ كَانَ
لِيَعْلَمَ طَهْرًا و اگر ما خواهیم بریم این قرآن که بنویستیم آنکه تو می بینی
که بای می کند و دکان تو کند تا تو را بیا کذاری تا از اطلبه در
کند تا عین که دست مسطور و محفوظ کرد و در هر یک از اینها
و این قرآن مسطور و محفوظ بکنار در جبریت که و زنی رسول صلوات الله
بروز آمد بر اینها از پیغمبر که او را بود بر من رف و خدای را چه و بنا گفت آنکه
گفت این کتابها چیست که شما می نویسید جز از کتاب خدای نزدیک است که
ختم کند برای کتاب خود هیچ ورقی نهان کند و هیچ دلی که در وایت
باشد الا که انرا بردارد گفتند یا رسول الله احوال مومنان جز اینست که
خدای بوی خیری خواهد داد و توفیق ثبات دهد بر کلمه توحید که لا اله الا الله
عبد الله مسعود گفت او این چیزی که شما از دین خود بیایدانست باشد و این
چیزی که بیایدانست و قوی باشد که نماز کنند و ایشان را در نماز
و روزی آید که شما در روز اید و قرآن در میان شما نباشد نه در دلهای نه در صحیفها
آنکه از این است بخواند و لَئِنْ شِئْنَا لَنَذَّهَبَنَّ بِالَّذِي عَدِلَ اللَّهُ
قیامت بر خیزد تا قرآن ما بجا که آن است باز شود و او را از وی باشد چون
می آید که این حق بچانه و ثواب کوبد تراجه بود است کوبد تراجه
شیل قدام ام را می خواند و بمن کار نمی کنند و این اوقات باشد که با
نزدیک باشد آنکه گفتن آن فضل حقیقت که فضل و رحمت خدای
بر تو همیشه بزرگ بود است مگوی محمد مسلمان قرآن که شما بگویند

انگار صند خفی پاک اگر چه آید بیارید بریان جمع شوند و یکدیگر را بپای
تا مانند این قرآن بیاورند نتوانند و روزی که بپای بپای کنند
یا از جهت فضا صحت وی که علم بنظم و ترتیب آن بیاید برهنه باشد
و جماع از صریح گویند و این است آن وقت آمد که این را گفتند پس
و این است دلیل بر آنکه کسی قرآن را معارضه نیارد یا نتواند و در
همچنین از میان دهنه از پیران و لقد صرقت لک

فِي هَذَا الْقُرْآنِ تَرْكُكَ قَابِلٌ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَفْقَهُونَ
وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا آيَةً أَوْ تَكُونَ لَكَ
آيَةٌ مِنْ جَنَّاتٍ مِنْ جَنِّيلٍ وَعَجِبْتَ فَتَكْتَرُ أَلَمْ تَكُنْ لَنَا آيَةً
أَوْ تُنْفِثُ السَّمَاءَ كَمَا دَعَيْتَ عَلَيْنَا أَلَسْنَا بِأَعْيُنٍ
بِأَلْقَامٍ وَالْمَلَكُ قَائِلٌ أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ رُحٍّ
أَوْ تَنْزِيلٌ مِنَ السَّمَاءِ وَتَنْزِيلٌ لِرُفْقِكَ حَتَّى تَخْرُجَ عَلَيْنَا كُنُوزًا
نَقْدًا قُلْ إِنَّمَا بَشَرٌ مُثَقِّلٌ فَلْيُنَادِ عَنِّي أُلْمُوا بَشَرًا نَفِيعًا

بندگی که بیان کردیم ما و مکتوب کردیم برای مردمان قرآن از هر
که در حسن و خوشی است ایشان را بپایند در دین و دنیا با و صند بهترین
مردمان و ما را کافی شوند و گفته اند و معنی این که ما در قرآن کرده ایم

ازین نه و هر یکی از اینها را اعتبار کردند و از معنی شوند جدا از حکایت
و معنی و قصص ایشان با هم کنند کافی شوند و بپایند ما امان نیام
تو را که برای از زمین جسمها روان کردانی عکرمه از عبد الله عباس
روایت کرد که حبه و شبیه بسلین ربیع و ابوسیان و نذرین الحارث و احمد
در میان آن از صدای قریش همه جمع شدند در پیش خانه کعبه پیش از آنکه آفتاب
رو شود گفتند که فرستید تا محمد حاضر آید تا ما با او سخن گویم که بر سر
صلوات الله علیه حاضرید بطلع آنکه مکتوبهای ایشان بر سر زبانش
و ایمان خواهند آوردن در میان ایشان نشست گفتند ای محمد! خوان ای
عبد بر آنکه بزم و الله که مادر عرب کسی را ندیدیم که با تو خود را بگوید
تو کی با ما با و اسلاف ما را دشنامی دهی در دین با ما را عیبی کنی
و خدایا ما را دشنامی دهی و تفریق الفت و جملتی کنی و هیچ زشتی نماند که
با ما نکردی که این بطلع الی کنی تا ما هر کسی را از خود نصیبی نبودیم و هر
ریاستی کنی ما را است خود می کردیم و اگر تو از جنان خیلی باشد
تا طلب طبعی کنیم رسول صلوات الله علیه گفت ازین معانی هیچ نیست
خدای تعالی مرا فرستاده است کتاب من داده و مرا فرمود است تا شما را ارشاد
و برسانم رسول خدا بر ما اندام و شما نصیحت کرد ما را قبول گفتند
دینا و آخرت رسید و اگر رد کنید من نیز صبر کنم تا خدای بیان آید
گفتند ایشان گفتند ای محمد! تو دهی که زمین ما را بزرگترین زمینهاست
و کرباب تو را بفری بفرمای و دعا کن و از خدای درخواست ما این کوهها از میان
بردارد و زمین ما فراخ گردد اندوهی بپایند و از کوهها جدا گردد
در شما و عرافت و این که بیدار ما را ازین گرداند و از جمله قضای کلایم
که او پری راست گوی بوده است تا احوال تو را بر پریم اگر ترا صدیق کند
ما ترا دوست گوی و ایمان بدایم که ترا پیش خدای برستی هست و تو رسول خدای
رسول صلوات الله علیه گفت مرا باین فرستاده اند بپایند و فرستاده اند

با شما گفتیم ایشان گفتند و محمد اکبر این فی کفی از خدای درخواه تا ترا نشان
 از درختان حرا و افکنور و تو در میان آن نوحان جو بهای اب روان کردن
 و اگر این کفی در خواست از خدای تا ترا بکنیم راه غایت با تو مستغنی کردی
 و اگر این کفی باز از ایمان بر او کن تا ما هلاک شویم و از ما باز رومی
 رسول صلوات الله علیه گفت اگر خدای می خواهد این همه بکنند و خداوند
 برین و بیشتر ازین یکی از جمله ایشان گفت ما بتو ایمان نیاوریم تا خدا بر ما
 نیاری با جمیع دشمنان آنکه گفتند که ما شنیده که ایت قرآن ترا بر
 بیاموزانند از پیام او را رحمت گویند و ما بر تو نکریم و ما عدد بر تو نینیم
 و دست از تو بنداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول صلی الله
 از میان ایشان برخاست و گفت که امروز آمد عبدالله بن ابی امیه او بر خاست
 و او بر سر عه رسول بود عاتکه بنت عبد المطلب و گفتای همراهی خود
 بر تو عرضه کردند شنیدی و قبول نکردی و از تو گاری که در خواستند نکردی
 بخدای که من بتو ایمان نیاورم هرگز اسراهای ساری خود را بر ایمان و از انجا
 نامه اری کشاد و جماعتی فرشتگان که بران گویا دهند برای تو که که این
 کرد و آنی کان من جنات که هم ترا بود و نیاوریم ابو جهم گفت ای تو شریک
 که انچه بر عهد عرضه کردیم هیچ قبول نکردی ازین باز نخواهد بادت
 من هیچ باز نمی بینم و خدا آنکه در او چون او آمد و روی کعبه شدند
 در نماز چون سخن شود سنی گران بر گیریم و بر سر و زمین و از نور او باز دهیم
 رسول صلوات الله علیه از آن زدند که از دست خدای تعالی این است فرستاد
 و گفت این کافران می گویند ما بتو ایمان نیاوریم تا تو از برای از زمین برخیز
 از کثای یا ترا دوستانی باشند در درخت چنانکه اقامت را بپوشند از درخت
 فاضله و آنکه تو در میان جو بهای ایستاده و آن که دی با از آسمان فرو آید
 بر ایمان از آسمان چنانکه دعوی کرده با خدا بر ایمانی و فرشتگان تا گواهی
 بر حقان انچه دعوی می کنی و آیت است بر آنکه ایشان با کفر مستحق بودند

محمد بن یحیی

محمد بن یحیی روایت کرد که کسی که خدا بر او جسمی بود یا ترا خانه باشد
 یا بر سر بیابان ملوک ایمان نیاوریم بلی بقبر ایمان شری تا آنکه که از ایمان
 کتابی و نایب ما انرا بخوانیم و در انجا نوشته باشد که ما را در انجا است
 نوح کردن قل سبحان ربی بگوای محمد که با کتبه نزه خدای پس در این
 بر سبیل تعجب فرمود از انچه ایشان در خواستند و از پیغمبر حلا کردند و گفت
 مع هم کراهی فرستاده بر سالت چون رسالت دیگرانیکه شما گفتید
 عقوبت بر سالت و خرفی قادر الدان باشد و ما مع الناس

ان یؤثرها از جاء هم المذکر ان قالوا بئنا لله بشرا
 رسول قل لو کان فی الارض مکیکة ینشون مطمین
 لکن لعل علیهم من السماء ملکاً رسول قل لعلی الله
 شهیداً یخبر فی بیکم ان کان یعباد و حیرت بصیر
 و من یدعی الله فیمو المصدق و من یضیق فلیجحد کلمه و لیا
 من دونه و تخشع من یوم القیامه علی و جود من عیسی
 و بیکم اوصفا و ینهم جهنم کما خبت زناهم
 منع نکرد خدای مردمان را ایمان آوردن بقدر آن و سبب محمد چون پیغمبر
 و قرآن ایشان آورد که انکه ایشان را ببرد که گفتند که خدای

و می فرستد اگر رسول فرستد فرشته را فرستد بگوی ای محمد و جواب ده که اگر
 در زمین فرشته کان باشد که میروند و میمانند و ساکن در زمین ما ایشان
 فرستد رسول فرستیم یعنی هر کس که رسول فرستیم از آن جنس فرستیم
 بفرشته کان فرستیم فرشته فرستیم و اگر بادی از فرستیم آدمی فرستیم
 ای محمد چون طبع توانایان در شده مدح تو شمع شد بکوی میان فرشته کان
 حنای بریت یا کنایه از ثنات یا تصریح برست و او بدین کار خوشتر کار و پند
 و سن بعد از آنکه هر کار اخای هدایت کند او کتاب فرستد و بفرستد
 او و او مقدر شود و راه یافته و هر کار او ضلال کند از راه پند که
 کرد اند نامزد دنیا بر سبیل حقیت و محبت خدا کند
 ایشان را هیچ و از او بپایان جز ازین که ضرر کند و از اعتبارین خداوند
 آنکه گفت و عشر هم ایشان را در قیامت بکفریم سر و پهلای ایشان
 بی ایشان را بروی بکفیم برایشان ده نفع است مالک گفت از رسول خدا
 شنیدم که خدای تعالی کافران را چگونه روی خرد کند گفت آن خدای
 قادر با شکر و یار کدایتان را قوت دهد تا پای بروند تواند که خوارند
 که بر روی بروند و از ایشان که از ایشان شده و کافران را بعد از عبادت بکفیم
 از آنکه چیزی که ایشان را باید بدین پند و کفر باشند چیزی که آید
 نشوند و گفت که از آنکه حقی بگویند که ایشان را در از چیزی باشند
 گفت این انکار باشد که ایشان را گویند در روز اخلا وینها و لا بکفیم
 بر از آن چیزی پند و نه چیزی نشوند و نه چیزی بکفیم و گفته اند
 ساققت شوند پند و گویند و در بعضی مواقف بجای استادن و نفع باشد هرگاه
 استرا و ساکن گردد ما او را می فروزیم و ضرر نداشت که درین سخن ایشان
 بگویم

ذلک حلال و حرام یا کفر یا ایمان و قالوا ائینا کینا

یف ما و ذواتنا ائینا کینا کینا خلقا جلیلا او کینا
 ان الله الذی خلق السموات و الارض قادر علی ان یخلق
 یشکم و یجعل لهم اجالا لایین فیه قالی الظالمون
 الا کفورا قل لو انتم علی کون خرائین رستم
 ربی اذ انکم ثم حثیه الانفاق و کنا لئان قوت
 جزا داد ایشان را است که با آن روزی برای آن مصلحت کرد ایمان را
 میبورد و اجرای ایشان را سرفروخته کرد اندا که با عادت کنیم و از عبادت
 می کرد ایمان تاجرت و عبادت ایشان در زیارت می شود بیجا آنکه ایشان
 آیات را که فرستند و خرد فرستاد بکفر کردند و گفتند که این است
 شویم در زمین و پسید کردیم ما را خلق نور آید زنده باز زنده گردانند
 و این بر سبیل حق گفتند خدای تعالی گفت چه جای حق است
 ایشان نمی شنوند و نمی دانند که خدای که اسمانهای بارفت و زمین را برست
 با فرید و از اعجاز نیامد قادر باشد که مثل ایشان با فرید و ایشان را
 با فرید و هر یکی با اجلی بدید کرد یعنی اجل مرکب با اجل قیامت که در آن
 و شبهه نبست این ظالمان و کافران با این همه دلایل و براین آیات می کنند
 و سر باز می زنند الا کافری و ناسپای را قل لو انتم علی کون کوی ایشان
 که اگر شما مالک شوید و خزینهای رحمت خدا را که بیرون حد و شمار است
 ان همه را با نگیرید و ان سال کنید از ترس درونی و نفقه
 بکنید وادی همیشه خود و جلیل بوده است

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ

أَدْجَاءُ هُمْ فَقَالَ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَحْجُورًا

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَفْرَكُ هَؤُلَاءِ إِلَّا رِجَالًا سَوَابًا

وَالْأَرْضُ بَعَارٌ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَحْبُورًا

فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ مِنْهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ

جَمِيعًا وَقُلْنَا مَنْ بَعْدَ فِرْعَوْنَ لَا تَسْكُنُوهَا

إِلَّا أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا خَرَسًا لَوِيْلًا لِمَقَاتِلِهِمْ

وَبِأَخِي أَنْزَلْنَاهُ وَبِأَخِي نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا

بِشَيْءٍ لَمْ يَأْتِ بِشَيْءٍ وَنَحْنُ دَائِمٌ عِبَادُ اللَّهِ عِبَادُ اللَّهِ كَفَرُوا

وَكَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَكَانُوا يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

وَكَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَكَانُوا يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

وَكَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَكَانُوا يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

وَكَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَكَانُوا يَكْفُرُونَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

وَرَنَّا نَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

وَنَحْنُ رَادُّ شَمَامِهِمْ مَدِيدًا وَازْزَخَفْنَا مَقَادِيرَ كَبِيرٍ وَنَحْنُ خَاصِمُهُمْ

موسی و قوش را برها بند و ملک ضرریشان داد و ترانه طغرد هم در تنهائی
و تحت تو بر تو و بر تابع تو قیام کرد و نام و با حق آنزلت که ما این قرآن را
فرستادیم و بحکمیت ما هدایت کنند در ما با خبرات و او بحق فروید
و ما را که همی فرستادیم مکرر او را بداد و وقت آنست

وَقَدْ أَهْلَقْنَا كِتَابَكَ عَلَى النَّارِ بِحُكْمِ رَبِّكَ وَكَانَ نَذِيرًا
فَلَا تَتَّبِعُوا آيَاتِهِ تَوَفَّنَا إِنَّا أَلَيْنَا أَعْوَابُ الْقُلُوبِ فَتَسْلَوْنَ
إِذَا يُنْفَخُ عَلَيْكُمْ كِتَابُ رَبِّكُمْ فَلَا تُقَاتِلُوا كِتَابَ رَبِّكُمْ
وَلَا تُقَاتِلُوا آيَاتِهِ تَوَفَّنَا إِنَّا أَلَيْنَا أَعْوَابُ الْقُلُوبِ فَتَسْلَوْنَ
إِذَا يُنْفَخُ عَلَيْكُمْ كِتَابُ رَبِّكُمْ فَلَا تُقَاتِلُوا كِتَابَ رَبِّكُمْ
وَلَا تُقَاتِلُوا آيَاتِهِ تَوَفَّنَا إِنَّا أَلَيْنَا أَعْوَابُ الْقُلُوبِ فَتَسْلَوْنَ

قرآن که فرستادیم بآیه و سوره و حشر و احزاب و انعام
بر مردم خوانی آنرا اما کسی در آن و در فرستادیم او را فرستادیم بحسب
احتیاج بکتاب کافران که اگر نماز باین قرآن بجا آرند و اگر نیارند بدانکه
ایشان را علم داده اند باین قرآن ایمان آرند چون برایشان می خوانند
ایشان می شنوند و بروی در می آیند و چون می کنند خدا را بر پیش
و شکر آن نعمت که بفرستادیم از زمان ما در یافتند و آنرا و آنکه ایشان
داد بودند بر سیدند و یقین و می گویند منزه است خدای
از آنکه و عن خلاف کنند و عمل کرده شد و بوفارسین اند
و بروی در می افتد که بدین وی فرا بد ایشان ترس کاری و فروزی

یکی از جمله بزرگان گفته است که او را علی باشد و آن علی را که می بارد
علم و را نافع نباشد

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعُوا الرِّسَالَ
وَلَا تُخْلِصُوا لَهُمْ سُلُوكًا
أَيُّهَا الَّذِينَ يُدْعُونَ كَلِمَةَ الْإِيمَانِ الْخُشْيِ وَلَا تُخَافُوا بِهَا وَأَنْتُمْ

بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا وَقُلْ اسْتَعِذُّوا بِالَّذِي لَا تَرْجُونَ وَلَا
يُغْنِي عَنْكُمْ كَمَافِيكُمْ فِي الْمَالِ وَكَانَ كَرِيمًا

مِنَ الذَّلِيلِ وَكَثِيرَةً كَثِيرًا بگوئی ای محمد که خدای را بخوانند
خوانند یعنی او را نام را بخوانند و در حق خوانند هر که در حق او
که می خوانند بخوانند که او را نامهای بیگونی و بیگونی نامها نام او
عبداللہ عباس گفت بنی از شما رسول الله علیه و سلم نماز می کرد
و در نماز می گفت یا الله یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم
یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم
و مسلم که در آن خواستند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که ای
محمد این جگه است بانکه من خدای نام رحمن می خوانم خدای را که می خواند
نام الله خوان و اگر خدای نام رحمن خوان بعد از آنکه خوانی و اگر
می گویند این قول شرکان کنند و گفتند باین می کنند که احمد
مسی بیگونی است که گفت و لا تحفد بصلوتیک و او را بلند کردن
خان خود یعنی بفراد و نام داشت که در آن میان این دو صفت که بلند
خوانند است و استخوان از آن طریق در آبی طلب کن یعنی نه بلند و نه
و گفته اند که قرآن روزگانه خوان و در شب با او عبداللہ عباس
چون رسول صلوات الله علیه نماز کردی بقرآن و از بلند کردی

شرفان طعن زدندی و رسول صلوات الله علیه بخلط انداختند و دست
 و شعر چنان زدندی تا رسول بخلط افتد رسول صلوات الله علیه صحابه و از بر سر
 و رسول صلوات الله علیه چنان نماز کردی چنان قرائت خواندی که چنانچه
 خدای تعالی بپسندد که و کاتب در صلوات آواز برده و سنان
 شرکات بشنود و طعنه زنند و امسته چنان چنان
 انکه رسول اصلی الله علیه و سلم فرمود که بگویید یا خدا که
 فرزند گرفت که این از صفات احبار است چون ببرد از مل مشهور
 اگر بطریق حق گویند از سراجیاج باشد و او را در مکه یا مدینه شریک
 ابتدای نبوت و او را ولی نبوت که مانع باشد از دل و بیاری و عز نبوت
 و تحطیر کن خدای را غایت تعظیم کردن که مستحق غایت تعظیم است
 لم یجد و لکن ردت بر خود و ترسانان و لم یکن که شریک
 فی الملک ردت بر شرکان و لم یکن له ولی من الدن و ردت
 بر صایان که ایا از کنند لولا اولیاء الله لذل الله اگر خدا را و یکتا
 دلیل بودی مقلد من ذلك در جهنت که چون بند گوید الله که
 ثواب پیشتر بود از دنیا و هر چه در دنیا از معاد بجز برانیت که
 رسول صلوات الله علیه گفت و یکم ایة العبد گفتند ایة که
 گفت قوله تعالی و قل له حد لله ای نا آخر و ایرایت
 بسیار خواندی الله اعلم بالصواب

یا خدا که تو من رفیق حال و سعادت و غایت عزت و کرامت
 در دوزخ از تفسیر کلام ملک تعلیم نکتت به کتابت خود امید
 در جهنت و در آن کتابت کلام حق و قیام از اول تا
 است که کتابت امراد را بدعای خیر آورند که نتیجه دنیا و آخرت در حق
 دعای مؤمنان حاصلت و اما العبد الفقیر المحتاج لا یستحق الله
 جود بن عبد الحمید القاسمی غفر الله له و الوالدین و الاستادین
 و جمیع المؤمنین و المؤمنات و کان ذلك فی تاریخ عشرین شعبان
 سنه ۱۲۰۰ قمریة تقویم و تعالی من الطهور النبوی علیه السلام
 بلوغ الخط فی القیاس و در کتابت ریم فی التراب
 بقلم و دست بهمن



۵۴۱۲

۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تبریز
۱۳۴۲

